بسم الله الرحمن الرحیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم

حمد خداوند سزاوار کست ⁂ تا شود این نامه نیامش درست ⁂ چهره‌گشای قلم نقشبند ⁂ لوح نویس خود ارجمند ⁂ نامه کرده
که تحریر او است ⁂ نگرفتم از خامه بتقدیر اوست ⁂ زیور عنوان هر رساله بنام نخجسته فرجام مبدعی سزد که جواهر زواهر
نفوس نفیسه انسانی را بر منصه ظهور [illegible] جلوه داده بصفت جمال عقل وسمت کمال نطق [illegible]
لا کلام بخشید و زینت دیباچه هر صحیفه از ذکر مهمت انجام صانعی شاید که منشی حکمت بالغه و کاتب قدرت کامله‌اش بقلم
ابداع وخامه اختراع جرایدِ عواید این نوع رفیع القدر را بارقام اکرام [illegible] مرقوم کرده [illegible]
قد اختیار زنار زبان [illegible] بنعم البیان وفیض اللسان [illegible] قدرتش خاک را زبان گشود ⁂ فهم داد و در دهان بنمود
تا دهن و بیان بعد احتراز کرد و از ماسوای خود ممتاز ⁂ و تحف تحیاتی که عندلیب ریاض براعت در چمن فضل و افضال
ترنم آن زبان حال گشاید و صلوات حلواتی که هزار دستان بوستان جلالت در گلشن قبول و اقبال نغمات موزونه‌اش
ادا نماید نثار مشهد اقدس و ایثار مرقد مقدس سلطانی که منشور فایض النور بلاغتش بطغرای غرای [illegible]
موشح و موقع است و مثال عدیم المثال فصاحتش بتوقیع رفیع [illegible] مرشح و موقع [illegible] منشی کارنامه عرفان
منشی سر علم القرآن ⁂ ای حرف هیچ تخته کن ⁂ چون قلم راست کار و راست سخن ⁂ کاف و نون گرفتم ز نامه او ⁂ لوح
محفوظ زیر خامه او ⁂ مصطفی رازدان عالم غیب ⁂ خازن گنج نامه لاریب ⁂ والسلام علی آله واصحابه واتباعه واحبابه و
احزابه [illegible] بر ضمایر صافیه سالکان مسالک سخنوری واضح است و بر خواطر زاکیه مالکان ممالک هنرپروری باهر ولایح
که انسان مدنی بالطبع واقع شده یعنی او را از تمدن که عبارتست از تعیش در میان بنی نوع چاره نیست زیرا که تهیه اسباب
معیشت فردی از آدمیان بی اعانت جمعی از ایشان صورت نبندد و چون آدمی را اخبار و اعلام ابنای نوع بما فی الضمیر
خود از امور ضروریه است پس حضرت واهب کریم توارث آلاء بکرم عمیم او را بشرف بیان اختصاص داد تا آنچه در مخزن دلش
مکنون باشد بسبب بیان در عرصه عیان جولان تواند نمود کما قال عز اسمه [illegible] و بیان بقول بعضی از علما و تفسیر
قدس الله ارواحهم عبارتست از نطق و کتابت چه اعلام از مخفیات ضمیر خیر بوسیله تقریر و ذریعه تحریر در حیز امکان نیاید کاهی
طوطی خوش نوای شکرخای زبان نغمات مسوّقة الصفات الفاظ و کلمات صدای [illegible] در ریاض
جهان الحکمة و کاهی [illegible] قلم زبان رسم صحایف بیان و رسایل ممتاز الحلیه [illegible]
پارادیس اخبار را از خبایای زوایای ضمایر بالجلوات عرایس مناظر عبارتست بالمعات طوالع مطالع کتابت و در
هر یک ازین دو فضیلت و صاف بیان بعجز و تشویر معترف است و غواص بنان از دریای قصور و تقصیر معترف
هر چه اندیشه را بران دستست ⁂ پیش قدر بلندشان پستست ⁂ ولی تا پایه شهبت را که رایحین لسانین تعبیر که حقایق
حقایق انسان را اسعطر ساخته نفحاتیست از نسیم سعادت شمیم الهی و نعم ما قال [illegible] لولا الکلام لکنت متصلاً بما
یرعی المراتع او اول وارد لا [illegible] شمع سخن را ز دل افروختند ⁂ مرغ زبان را سخن آموختند ⁂ نامه برحیم و سخن آفتاب

نامه ور حیم و سخن لعل ناب ⁂ و حلیه تباشیر صبح گوهر که اطراف و اکناف اقالیم قیاس را منور کرده است و لمعه‌ایست از پرتو انوار
کرامت آثار فضل نامتناهی ولقد اجاد وفیما افاده [illegible] یزید سواد الخط نور النواظر ⁂ بنا او مخت ما قیل النور فی السواد
خط صورت رحمت الهیست ⁂ آن موج زنفیض پادشاهیست ⁂ از خامه غیب گشته پیدا ⁂ بر لوح جهان شده هویدا ⁂ آینده بوده شود خرداد
ز اسرار گذشتگان ادوار ⁂ چه گونه حقایق و معانی ⁂ گویا زبان بی زبانی ⁂ و ازین مقدمات فایضة البرکات مفهوم میشود که
هرگاه مخدرات تتق معانی از حجلات قلوب انسانی زیور حروف بربسته و به پیرایه کلمات خود را بیاراسته مایل عز شرف اعلام و اخبار
و قاصد مناظر ما تر ظهور و اظهار میشوند با از مصاعد السنه متوجه شده و فرزند ساموا اهل خطاب را سر برجاه و جلال و اریکه مسیح و دولت
می سازند تا قاعده [illegible] ممهد گردد و تا بر معارج ایادی مترقی گشته منظره باصره ارباب بینش را بجلوه اجلال و کرشمه
حسن و جمال آرایش می بخشند تا مضابقه [illegible] مرعی باشند و تصاعد و ترقی ایشان را همین دو مصعد والا و دو مرقی متعالی
از علو همت حضرت ملک اعلی علت حکمته و جلت کلمته مقدر و مقرر شده که اول را مجلی کلامی و ثانی را محلی کتابی خوانند و بغایت
مقرر است که شرف بخصایص مجلی اول مخصوص حاضر است که اساس انتظام مهام ایشان باستماع کلام تمهیدی تمام می یابد
[illegible] اما اطلاع غایبان و آنان که در ازمنه آتیه موجود شوند بر وقایع ماضیه و حوادث واقعه و اقتباس
بیامن مجلی ثانیست و در حضورت قلم کاتب حکم زبان خاطب دارد و حکما گفته‌اند که کلام سخن گذار مثل مساوقت تیر زود که تعجیل از
شاهراه زبان متکلم روی توجه بصوب صماخ مستمع آورده جلوه کند و فی الحال درزاویه خمول نزول نماید اما مثال خط کاتب مجاور
مانند متمکن که دایما در منازل استقامت رخت اقامت افکنده امین روزگار را اولوالابصار باشد [illegible] یلوح الخط فی القرطاس دهرا
و از نیجا و حیطه فهم در می آید که نفس کتابت بجهة بقا و دوام آن اتم واکمل است و فواید عوایدش نسبت بدور و نزدیک و غایب و حاضر
اعم و اشمل بلکه زبان قلم باکسانی که هنوز از کتم عدم قدم بصحرای وجود ننهاده‌اند مجاورت و محاورت صورت بندد و
حسن ازعشق تابان زد رقمی تا بسی ازان ⁂ عشقبازان که بیایند بخوانند آنرا ⁂ و چون فطن مستبصر بدیده تامل درنگرد لوایح انوار این
نکته بر و لایح گردد که علوم مدونه از تفسیر و حدیث و فقه و سایر فواید دینیه و قواعد یقینیه که در مدارس افاده و مجالس استفاده باقی
مانده و ببرکت محافظت [illegible] از انتقال و انهدام مصون و محفوظ است و آثار قصص انبیا و حکایات اولیا
و سیر ملوک و عظما و رسوم و آداب فضلا و حکما و اخبار عجایب بلدان و اطوار غرایب جهان و اهم چرا بیمنت کتابت بر صفحات ایام باقی
مانده ⁂ فاطعنه و ابعد تا الی الآثار ⁂ و فضیلت کتابت همین بس که حضرت قادر قدیم درین نوع اضافتی نموده [illegible]
[illegible] و زمره از ملیکه را باین صفت ستوده که [illegible] و برای کریم
و برین نهج خطابی فرموده [illegible]
خط و تشریف کتابت بدوات و قلم بگونه قسم یاد کرده که [illegible] کفی قلم الکتاب عزا و رفعة ⁂ مدا الدهر ان الله
اقسم بالقلم [illegible] هست قلم کاتب وحی خدای ⁂ نغمه او فیض ده و دلگشای ⁂ پیش رو ما خلق الله اوست ⁂ و ز کلمات ازل آگاه اوست
کاتب اگر دم زند از عز و جاه ⁂ نکته ن والقلم بس گواه ⁂ و یکی از اقسام کتابت انشاء است که صور حروف و کلمات را بعینها از نسخه به نسخه

ودیگر نقل نامه ومتصدی این عمل را انساخ گویند ودیگری استیفاست وان ترقیم رقوم محاسبات دیوانی باشد ومرتکب این شغل را مستوفی
خوانند ودیگر انشاست وآن اخبار ما فی الضمیر باشد بدلالات الفاظ مکتوبه بر آن وکسی را که قادر باشد بر اظهار مخبآت ضمایر ومکنونات
سرایر بطریق کتابت وایصال آن معانی بشخصی دیگر از نوع انسانی او را منشی گویند وفی الواقع فن انشا در تحصیل مطالب وتکمیل مآرب محتاج
الیه ومدار علیه است وانچه رقم انشا پذیرد با آنکه از سر حد احصا متجاوز است ومحاسب وهم از استیفای مراتب شمار آن عاجز در دو قسم
انحصار دارد یکی محاورات ومخاطبات که تراکیب آن مواد وصور مکاتیب ومفاوضات بود ودیگر توقیعات واطلاقات که مضامین آن منطوی
بر امثله واحکام سلاطین وحکام باشد ومخفی نماند که معلوم است ارباب ذهن وذکا را محقق ومفهوم که ضابطه ترکیب وقاعده ترتیب انشا
هر یک ازین دو قسم بحسب ازمنه واوقات مختلف ومتفاوت میشود واسالیب تراکیب منشیان سابق با وجود تفوق در مراتب فصاحت
وترقی بر مدارج بلاغت بواسطه آنکه مصطلح اهل زمان نیست طباع ابنای روزگار بمطالعه آن مایل نمیگردد وخواطر فضلا بایراد ترکیبی
بدیع وترتیبی لطیف میل مینماید ع لکل زمان دولة ورجال غرض از تمهید این مبانی ومقصود از تاکید این معانی آنکه مدتی مدید
وعهدی بعید بود که فقیر حقیر حسین بن علی الکاشفی ایده الله بالطف الخفی میخواست که در قسم اول از قسمین منشآت رساله ترتیب کند
که الفاظ وعبارات واقعه در مکاتیب با ذهن اکثر ارباب زمان آشنا بود وتشبیهات واستعارات آن از ربقه اغلاق وتعقید مبرا
ومعرا اما بسبب موانع روزگار وعوایق حوادث ادوار تا غایت در نقاب توقف وحجاب تعویق مانده بود
تا درین وقت که نسیم کرامت از مهب افضال وزیدن گرفت وبرق دولت از سحاب سعادت درخشیدن آغاز کرد ع سعد الزمان وساعد
الاقبال یعنی لوای عظمت انتمای حضرت سلطان السلاطین خلاصة الماء والطین مظهر انوار الامان فرمان فرمای زمین وزمان دارای
جمشید رکاب اسکندر فر مهرون آفتاب در درج کامکاری مه برج جهانداری مورد عاطفت یزدانی مهبط عنایت سبحانی السلطان
ابن السلطان مطرح اشعه ان الله یامر بالعدل والاحسان اجل ملوک الارض قدرا ورتبة واکبرهم فضلا واشهرهم ذکرا رحمة الله الفائضة
علی العالمین معز السلطنة والدنیا والدین نظم ابو الغازی آن خسرو شیر دل که از شیر بستد بشمشیر دل شهنشاه جم قدر کسری قدم
قدر افراز تخت وطبل وعلم خدای جهان آفرین یاورش همه خسروان جهان چاکرش خلد الله ملکه وسلطانه سایه عنایت بر مفارق
جهانیان انداخت وعرصه خراسان را بمیامن معدلت کامل ومواهب مرحمت شامل نمونه فردوس برین ونشانه ریاض علیین ساخت
ودرین زمان فضیلت نشان آثار حسن تربیت وانوار یمن تقویت از حضرت امیر کبیر جهان پناه عالم گیر دارای کامکار قدوه امرای عالیمقدار
ملاذ کافة البرایا معاذ عامة الرعایا عضد السلطنة القاهرة ممهد قواعد الملة الباهرة مؤتمن الدولة الخاقانیه مقرب الحضرة السلطانیه
من خصه الله بالاقبال والشرف فاق کل الوری قدرا واعلالا الموفق بنصرة الحق والیقین والمؤید بتاییدات رب العالمین
نظام دولت وملت علیشیر آنکه با یاد آتشش فتاس نه فلک چون قطره باشد بدریای بر آتش نخجر هر جا شتافت شهی جهانگیری بقدرتش متوقف
هر جا میری عالم آرایی لازالت رایات الامارات بمیمنة اقباله منصورة وقلوب البرایا ببرکت جوده ووجوده مسرورة بزمره علما وفرقه فضلا

برسبیل

[illegible]

برسبیل تضاعف وطریق ترادف رقم وصول یافت دل آرزومند نوای این بشارت برکشید که الیوم انجزت الایام ما وعدت
وادرک الفضل اقصی ما تمناه نظم بخت بیدار من امروز بپایه سپهر یافت آن کام که اندر دل شبها میخواست ودرین محلی همت عالی و
علو همت والای آن حضرت اعالی بر ترفیه خواطر ارباب فضل وترویج مراتب اهل هنر مصروف بود وعنان عنایت بی غایت وزمام اهتمام
بی نهایتش بصوب الثبات وامضا نسبت بدین طایفه معطوف جان بی زبان نعره این نوید بگوش جهانیان رسانید ظهر المراد وضاعف الاقبال
ووفی المنی واجابت الامال نظم الحمد لله که آن نقش که در خاطر بود این زمان رخ زپس پرده تقدیر نمود و بنا بر تعیینی دوامی آن صورت که
از قدیم الایام ضمیر کسیر بود تحریک سلسله شوق نموده بعضی از قواعد ضروریه در اصول این فن سمت ترقیم یافت وصورتی چند از انواع مکاتبات
واصناف مراسلات خطابی وجوابی ودر احوال آنچه غالبا مسطور ومذکور میتواند شد رقم ترسیم پذیرفت وجرایدی نثر را که همواره صحایف
مفاوضات بجواهر زواهر آن آرایش می یابد بافراید نظم که حوصله مجالس محاورات بدرر غرر آن زینت میپذیرد در یک سلک پیوند داد
هو جوهر نثر فان الفته بالنظم صار قلایدا وعقودا نظم افسر نثر را بگوهر نظم جنگ آرایش دگر باشد نثر چون زر بود ز روی جمال
نظم در حسن چون گهر باشد گوهر وزر چه با هم پیوندند چون شود جمع خوبتر باشد واساس این رساله که موسوم است بمخزن الانشا بر مقدمه
ونه صحیفه وخاتمه لایق افتاد والله ولی الرشاد و عنوان در بیان آنچه کاتب را از دانستن آن گزیر نیست صحیفه اولی در خطابیات صحیفه ثانیه
در جوابیات صحیفه ثالثه در احوال ضروری الذکر خاتمه در ابیات یعنی مکاتیب ورقاع اکابر وایراد صفات برخی از اشیا که در اثنای کتابت
احوال بدان احتیاج می افتد عنوان در بیان آنچه کاتب را بکار آید بر ضمایر صافیه مخفی نیست که متصدی کتابت رسایل باید که از وقوف
بر علوم ادبیه واطلاع بر قواعد عربیه عاری وعاطل نباشد تا ترکیب کلامش منتظم وترتیب نخستش بفضیلت جزالت متصف ومتسم بود ولازم است
که مطالعه اشعار عربی وفارسی نموده باشد وابیات لایق ومناسب جهت ایراد در سوار وصیفه حفظ فرموده تا نفایس منثورات را بزیور منظومات
تحلیه تواند داد وباید که از احوال واخبار امم ورسوم وعادات عرب وعجم واقف وبمراتب طبقات هر طایفه از طوایف اهل عالم عارف
باشد تا بحکم انزلوا الناس منازلهم از عهده توفیه هر کس فراخور حال وی بیرون تواند آمد وسخن را مفهوم وروشن ادا کند واز اغلاق وتعقید محترز باشد
تا ذهن سامع وقاری بی توقف وتکلف باندک تاملی معانی آن را دریابد واز ایراد لغات غریبه وکلمات متنافره والفاظ وحشیه وامثال مهجور
الاستعمال احتراز نماید تا طباع سلیمه در قرائت واستماع آن متنفر ومستوحش نگردد ومحل ایجاز وموقع اطناب را بشناسد تا سخن بر مقتضی حال
رانده واز تطویل وتعطیل که در محل خود واقع باشد اندیشه نکند ودر غیر بلغا وفصحا اظهار شیوه فصاحت وبلاغت جایز ندارد وبا
ادبا وفضلا بعبارات والفاظ غیر فصیحه مکاتبه ومخاطبه لایق نشناسد تا طریقه کلم الناس علی قدر عقولهم رعایت نموده باشد
ومبادی وخواتیم مکاتیب را بحسن مطلع ولطف مقطع آراسته دارد وبباید دانست که مکاتیب خطابی باشد یا جوابی ومدار هر یک از قسمین
بر رکنی چند است اما ارکان مکتوبات خطابی بقانون متقدمان بی ملاحظه احوال دوازده است افتتاح صفات القاب ادعیه

[illegible]

ذکر کاتب ۶ عرض نیات ۷ اظهار اخلاص ۸ شرح شوق ۹ ذکر زمان کتابت ۱۰ ذکر مکان کتابت ۱۱ اختتام ۱۲
عنوان • و در جوابیات چند رکن دیگر که مشتمل رد و رد مکتوب و تعریف و تعظیم آن باشد چاره نیست و هر یک ازین ارکان در محل خویش
بر سبیل تفصیل مذکور خواهد بعون الله و تیسیره صحیفه اولی در خطابات و مدار آن بر دوازده سطر است سطر اول در افتتاحات نظم
افتتاح سخن آن به که کنند اهل کمال • به ثنای ملک الملک خدای متعال • معروض میگردد که افتتاح دو نوعست اول تیمن بنام خجسته
و جام حضرت ملک علام جل ذکره فرمودن و آغاز کتابت یکی از اسمای سامیه الصفات مبدع الکاینات و منتهی البدایات نمودن
نظم ای نام تو بهترین سرآغاز • بی نام تو نامه کی کنم باز • و درین نوع رعایت براعت استهلال باید نمود یعنی اسمی از
اسمای الهی که مناسب مضمون مکتوب باشد ایراد باید نمود مثلا در مکتوبی که مشتمل بر تهنیه فتح باشد هو الفتاح نویسند و در مژده
ولادت هو الوهاب نویسند و در عیادت هو الشافی و در طلب عفو هو العفو و علی هذا و ایراد آیات قرانی نیز بطریق مناسبت بغایت
احسن می نماید و اگر ملاحظه نام یا لقب مکتوب الیه نمایند چون هو العلی و هو العزیز و هو المحسن نسبت ارباب این اسما یا هو الناصر و هو المعز
و هو رفیع الدرجات بملاحظه اصحاب این القاب هم از قبیل مستحسنات است و مراتب و صفات مکتوب الیهم نیز ملحوظ می تواند بود و چون هو الملک
و هو الحکم نسبت بملوک و امرا و حکام یا هو العلیم و هو المحیط و هو الحکیم جهت علما و حفاظ و حکما و امثال این تصرفات تعلق بذهن منشی دارد
نوع دویم از افتتاحات عامه وسیع و ساحتی فسیح است و هر طایفه از فضلا بر مقتضی طبع سلیم و ذهن مستقیم خود طرزی اختیار
نموده اند و باسلوبی دیگر میل فرموده کل حزب بما لدیهم فرحون و قبل از شروع دران نموده میشود که رتبه مکتوب الیه خالی ازان نیست که
از مرتبه کاتب برتر است یا فروتر یا مساوی و مکاتیب قسم اول را مرافعات خوانند و درین رساله بطبقات مذکور میگردد و در رسایل
قسم اخیر را مراسلات گویند و اینجا باخوانیات رقم ذکر می یابد و اصحاب قسم دویم مخصوص اند برقاع و آنچه بدیشان نویسند از
سمت تکلف عاری باشد اما طبقات بر سه قسم است اعلی و اهل آن طبقه ارباب حکم و فرمان باشند چون سلاطین و امرا و حکام
و صدور و وزرا و سایر ارکان دولت علی اختلاف مراتبهم و این طبقه بهشت قسم انقسام پذیرفته دوم اشراف الناس باشند چون
سادات و قضاة و علما و مشایخ و فضلا و امثال ایشان و این نیز هم بهمان عدد منقسم شده سیم اوسط و اهل آن اعیان و لایات
باشند چون رؤسای قبایل و معارف شهر و تجار و دهاقین و مانند آن و این طبقه بر چهار قسم قسمت یافته و افتتاح هر یک از
طبقات و اخوانیات بر انواع است اما طبقات را سه نوع افتتاح بنظر رسیده مشهور و مقبول و اسهل و اخوانیات را
بخصوصها افتتاح دیگر هست پس این سطر مبتنی بر دو کلمه باشد اول در افتتاح طبقات دویم در افتتاح اخوانیات کلمه اول

از سطر اول در افتتاحات مکاتیب اصحاب طبقات و آن سه نوع است ابرای تبیین هر یک حرفی اتخاذ میشود حرف اول از کلمه اول
در بیان افتتاح مشهور و شرح آن چنانست که دعایی منثور بفارسی مناسب منصب مکتوب الیه نوشته شود و اگر مقدم بران دعا
بیتی عربی یا فارسی که بزیور نسبت آراسته باشد رقم ثبت یابد هر آینه سخن را زیبی دیگر دهد چه طباع سلیمه بتوارد و سماع منظومات
مبتهج و مسرور میشوند خصوصا نظمی که بسمت فصاحت و صفت ملاحت مزین و محلی باشد و در بعضی رسایل مذکور است که امیری از خصم منهزم
شده بود و منهزمانه بجائی گریخته بود ... میرزا و ... بر بخت ... استجازه
نمود کاتب مکتوب الیه جواب او نوشته افتتاح بدین بیت کرد که بیت نازآید ازان در که کی چون تو درآید • رخ زیبای تو
دیدن در دولت گشاید • مکتوب الیه از لفظ بخت باز آمده فال نیکو گرفت و بحکم تفالوا بالخیر تنالوا زود بمراد و مقصود رسید و در بعضی
اوقات بعیب هر زمره از اقسام طبقات چند خانه مجدول مسطور میشود و در هر خانه یکی از دعوات افتتاحی نوشته میگردد و اینجا که
ایراد صفات باید نمود حرف ف که کنایه از لفظ فلان باشد مذکورست و باید که کاتب آنچه مناسب باشد از صدا ول صفحات که
سطر دویم ازین صحیفه متکفل وضوح آنست استخراج نموده اینجا اثبات نماید و مقدم بر دعا بیتی عربی یا فارسی یا هر دو در خانه
علیحده مسطور است و ابیات لایقه زاید بر آنچه در مبادی آورده شده برای تقدیم بر دعوات جهت طبقه اعلی در صدر ولی دیگر
موضوع شده تا بعد از ملاحظه مناسبت و مقتضی مقام بجای خود رقم ثبت یابد و آنچه زیادت از جدول باشد ذیلی در آخر متکفل ابراز
آن خواهد بود و مراعات نسبت در جمیع ابیات متعلق بذهن کاتب و تصرف طبع اوست   و الله الموفق

قسم اول از صحیفه الثانی ملوک و سلاطین

ابیات ابتدائیه بجهت مراعات سلاطین درین صفحه عربی و فارسی آورده شد چه اهتمام بمکاتبات ایشان بیشتر است و این نوع کتابت خود کوانشایه کبولک نویسند و بحقیقت این صورت از قبیل انواع انشاست و ابیات و یک بیت در اوایل مکاتیب اولی باشد از جمع بین البیتین

العربیه	[illegible]	الدعوات [illegible]
[illegible]	[illegible]	آفتاب عالمتاب دولت قاهره و ماه جهان افروز سلطنت باهره ف از مشارق اقبال و مطالع اجلال شارق و طالع باد و کوکب خلافت و آیات از افق ابهت و جلالت ساطع و لایح
[illegible]	[illegible]	ظلال ذو سلطنت همایون و یمن معدلت روز افزون ف بر مفارق عالمیان پاینده باد و آفتاب عظمت و جلال از مطلع دولت بی زوال تابنده
[illegible]	[illegible]	اسباب عظمت و جهانداری و آثار ابهت و کامکاری ف روز بروز در تزاید باد و کوکب اقبال جاودانی و اجلال دو جهانی ساعت بساعت در ترقی و تصاعد
[illegible]	[illegible]	سرادق دولت و اقبال و بارگاه عظمت و اجلال ف باوتاد خلود و الی یوم الموعود مرتبط باد و امور کافه برایا و جمهور رعایا بیامن دولت همایون منتظم و منضبط
[illegible]	[illegible]	عتبه فلک سای و سده سپهر اسای ف بمیامن الطاف الهی محفوف باد و بیمن الکمال از کمال جاه و جلال بعون ملک متعال معروف و مکنوف
[illegible]	[illegible]	درگاه گیتی پناه و بارگاه فلک اشتباه ف تا منقرض زمان مرکز دایره امن و امان و کعبه امانی و آمال اهل ایمان باد
[illegible]	[illegible]	آفتاب عالم آرای معدلت کامل و عاطفت شامل ف از اوج برج خلافت و ذروه فلک غایت و رافت ابد الدهر تابان و درخشان باد
[illegible]	[illegible]	قواعد عظمت و کامکاری و مبانی ابهت و نامداری ف چون اساس سپهر موسس و بنای حصن حصین فلک اطلس ابدا مرفوع و مشید باد
[illegible]	[illegible]	سریر کامرانی و مسند جهانبانی نیر سلطنت جاودانی ف آراسته باد و دول صاحب قرانی و جهانداری در ریاض کشورستانی و کامکاری پیراسته
[illegible]	[illegible]	دوحه روضه کشورگشای و اغصان بوستان فرمان روایی بر نفحات معدلت ف تازه و نامی باد و حضرت مالک الملک از طوارق حوادث زمان و حدوث طوارق دوران حارس و حامی

[illegible]

این صفحه نیز تعلق بسلاطین دارد و اینجا ابیات عربیه نیاورد اما ابیات دیگر که مناسب ابتدا تواند بود علیحده ایراد نمود والله الموفق و المرسل الی المقصود

	الدعوات الی ختام [illegible]	
[illegible]	سده عالی رتبت و عتبه سپهر مرتبت ف بورود وفود عنایات ربانی و جنود عطیات سبحانی از مواهب فتوحات و مآب الامانی آراسته باد	[illegible]
[illegible]	ظل عنایت و عاطفت و سایه مرحمت و رافت ف بر مفارق طوایف انام بفیض فضل ملک علام الی قیام الساعة و ساعة القیام ممدود و مخلد و مستدام باد	[illegible]
[illegible]	درجات عالیات دولت همیون و شرف سعادت روز افزون ف بانوار طوالع لوامع خلافت و شاهنشاهی و آثار سواطع مطالع سلطنت و دین پناهی ابد الدهر مزین و منور باد	[illegible]
[illegible]	درجات منابر اسلام بمیمنت اسم خجسته فرجام ف محلی باد و درایت دین متین و شرع مبین بر بنیاد دولت قاهره آن قبله سلاطین در بساط بسیط زمین مرفوع و معلی	[illegible]
[illegible]	بارگاه سپهر اشتباه و حریم سرادقات خلافت پناه ف پیوسته مطاف طایفان بحفظه من امر الله و موئل عاکفان صدقوا ما عاهدوا الله باد	[illegible]
[illegible]	امداد فتوحات غیبی و امداد فیوضات لاریبی بایام دولت روز افزون ف متصل باد و عوارض آفات از ساحات درگاه جلال و حافات نعیم اقبالش منفصل	[illegible]
[illegible]	سایه رعایت گستری و رعیت پروری ف که مظله امن و امان و موئل اهل ایمانست الی نهایة الامکان و نهایت الازمان بر مفارق عالمیان مخلد و مبسوط باد	[illegible]
[illegible]	مستقر عظمت و جهانداری و تکیه‌گاه خلافت و فرمان گذاری بمیامن ذات میمون ف تا غایت دهور و اعصار و نهایت قرون و ادوار بفیض متصل افزون کار مرتع و مرفرین باد	[illegible]
[illegible]	ظل همایون لوای همای آسای سپهر فرسای ف آرام جای جبابره جهاندار و پناه‌گاه قیاصره عالیمقدار	[illegible]
[illegible]	سده خلافت پناه و عتبه گردون اشتباه ف بتواتر امداد عطیات الهی مخصوص باد و بتعاقب اسباب ارتفاع و ترادف آثار اعتلا کانها بنیان مرصوص	[illegible]

قسم دوم از طبقه اولاد ملوک

این نوع مکاتیب شاهزادگان بلکه بگر نویسند و ملوک ولایات نیز بسلاطین توانند نوشت

	الدعوات الافتتاحیه	
ای بارگاه قدر تو برتر ز اوج ماه / هم آفتاب ملکی و هم سایهٔ آله	مواهب تاییدات ربانی و میامن توفیقات سبحانی بایام دولت ف مقارن باد و انوار فتوحات غیبی و آثار نیوصات لاریبی برایات ظفر نگار نصرت شعار متصل و مقترن	[illegible]
[illegible]	آفتاب جهانتاب سلطنت ف از افق معدلت و کامکاری تابنده و سایهٔ رافت و عاطفت بر مفارق کافهٔ انام الی یوم القیام پاینده	[illegible]
ای ... ستاره سپاه و ... سپهر درگاهی [illegible]	کواکب مواکب جاه و جلال و ثوابت مناصب ابهت و اجلال ف از مطالع سلطنت و مراقی شوکت و عظمت ابد الدهر لامع و طالع باد	[illegible]
[illegible]	درگاه اعلی و بارگاه معلی ف معمور و از فر خلود دولت مانوس باد و کمال عظمت و جلال از تعرض زوال و تطرق اختلال مامون و محروس	[illegible] پادشاه زمین [illegible]
[illegible]	اصناف الطاف الهی و انواع اعطاف نامتناهی بایام همایون و اوقات میمون ف قرین باد و آثار فتح مبین و نصر مستبین ملازم رکاب دولت آیین	[illegible]
[illegible]	حریم سده سدره مرتبت سپهر منزلت ف همواره مستقر آثار سلطنت و جهانبانی و پیوسته مهبط انوار عظمت و گیتی ستانی باد	ای منور از انوار لطف یزدانی / ای سلطنت جاودانه ارزانی [illegible]
ای آستان قدر تو [illegible]	ظل ظلیل رافت و عاطفت ف بر مفارق ارباب دین و دولت مخلد باد و میامن عنایت و مرحمت تربیت اهل ملک و ملت موفور و موید	[illegible]
[illegible]	اعلام دولت و کامکاری و رایات شوکت و شهریاری ف در اقطار جهان منصوب و آیات عظمت و روایات ابهت بر اوراق خواید روزگار محرر و مکتوب	ای در کرم عالم [illegible]
ای دارا [illegible]	بارگاه گردون اشتباه و درگاه عالم پناه ف بزیور دین پروری و حلیهٔ معدلت گستری آراسته باد و آثار لطف ربانی و انوار فیض سبحانی در بارهٔ آن سایهٔ یزدانی نا کاسته	[illegible]
[illegible]	سایهٔ همایون معدلت و مرحمت ف تا غایة الامکان ممهد موهبت ملک منان بر مفارق طوایف عالمیان ممتد و ممدود باد	[illegible]

قسم سیم از طبقه اعلی خواقین و مخدرات حرم عصمت این سلاطین

این مکاتبات مخدرات ملوک بامثال و اتراب ایشان و شاهزادگان نیز بدیشان نویسند

القاب رسمیه		الابیات المناسبه
[illegible]	مهد اعلی و سدهٔ معلای ف ابد الدهر بسلطنت و مسند کامکاری و عظمت باد	[illegible]
[illegible]	سایهٔ چتر عرش سای سپهر آسای ف پناه طوایف عالم و ملاذ اکابر اولاد آدم باد	[illegible]
[illegible]	استوار آیات جهان آرای آسمان فرسای ف در میان طوایف عالمیان تا منقرض زمان ممتد و مخلد باد	[illegible]
[illegible]	ظلال لوای فلک فرسای عرش آسای ف سالهای بی تناهی در اجرای اوامر و نواهی بر مفارق کافهٔ انام مبسوط و مستدام باد	[illegible]
[illegible]	عرصهٔ ممالک بیمن عنایت حضرت ف مزین و مجلی باد و درایات سعادت آیات بطراز اعزاز جاودانی مطرز و محلی	[illegible]
[illegible]	ظل ظلیل ذات ملکی صفات ف بر مفارق اکارم ایام و اعاظم انام ممدود و مستدام باد	[illegible]
[illegible]	میامن مرحمت ظلم زدای و معدلت عالم آرای ف روزگار ارباب جاه و جلال بی سمت انفصال و وصمت اختلال واصل باد	[illegible]
[illegible]	تتابع فیض ربانی و تواتر موهبت سبحانی روزگار دولت ف بدستیاری قضای بی سمت انقضا مقرون و موصول باد	[illegible]
[illegible]	مسند عصمت و سریر عظمت بمیامن صفات کرمت سمات ف تا انقراض ادوار زمان و انقطاع آثار دوران آراسته باد	[illegible]
[illegible]	ریاض ابهت و حدایق سلطنت ف بنبات کامرانی و رشحات ینابیع جاه و عظمت ناضر و نامی باد	[illegible]

قسم چهارم از طبقه اعلی امرا و ارکان دولت

	الدعوات الافتتاحیه	
زهی بدولت حکمت جهان گرفته [illegible] ز عدل تو دارد ملک و دین رونق	جناب عالی‌[illegible] والای ف مهبط انوار عنایت الهی و مطمح [illegible] نامتناهی [illegible] اعلی [illegible] باد	زهی ز عدل تو [illegible] دولت [illegible]
زهی [illegible]	عالیجناب ممالک پناه ف مقصد اعاظم مشارق و مغارب و کعبه حاجات اباعد و اقارب باد	ای رایت مبارک تو [illegible] اقبال را جناب رفیع تو [illegible]
ای شده چون [illegible] وی شده چون آفتاب [illegible] گیتی [illegible]	عالی جناب [illegible] ف [illegible] اقبال بی زوال و [illegible] مرتبت و عظمت لایزال [illegible] مشمول باد	ای [illegible] عدالت [illegible]
ای امارت [illegible] داده دوران [illegible]	عالیجناب عدالت نصاب ف جوامع کمالات را جامع باد و آفتاب شوکتش از مطالع امارت و ایالت ابدا لامع	ای مهر [illegible] جهان [illegible] دولت [illegible]
ای ملک [illegible] لطف و [illegible]	جناب معلای امارت پناهی عدالت دستگاهی ف از حوادث زمان و مکاره دوران در حمایت امان حضرت حفیظ منان باد	زهی ز عدل [illegible] زهی [illegible]
ای بنای [illegible] ای [illegible] احوال عالم [illegible]	[illegible] ایالت دستگاه ف [illegible] امارت پناه [illegible] مورد ورود عواطف ربانی و مقصد وفود [illegible] سبحانی باد	ای از [illegible] دولت [illegible] در شان [illegible] قاعده [illegible]
زهی لقا [illegible] جهان [illegible] ستان وجود [illegible]	[illegible] مملکت پناهی ف [illegible] توفیقات آلهی و امداد و تاییدات نامتناهی باد	ای [illegible] ملک [illegible]
ای امارت [illegible] ای [illegible] انصاف [illegible]	[illegible] ایالت [illegible] ف [illegible] اقبال [illegible] عالم و [illegible] اولاد آدم باد	زهی ز اعلام منصورت [illegible]
ای آنکه [illegible] عالم [illegible]	آستان عالی‌نشان ف مهبط الطاف بی‌نهایت آلهی و مقام اکرام بی‌غایت پادشاهی باد	ای [illegible]
ای آنکه [illegible] عالم [illegible]	[illegible] ف [illegible] همواره مورد [illegible] آلهی و مصدر اجرای [illegible] اوامر و نواهی باد	در ازل خاص [illegible] داده ایزد [illegible] قدرت [illegible]

قسم پنجم

قسم پنجم از طبقه اعلی صدور و مقربان ملوک

القاب رسمیه	الادعیة الافتتاحیة	الابیات المناسبة للابتدا
ای [illegible]	[illegible] ف [illegible] باد	زهی [illegible]
ای [illegible]	[illegible] آیات مجد و [illegible] ف [illegible] از مطالع اقبال [illegible] اجلال [illegible]	ای [illegible]
ای [illegible]	[illegible] ف [illegible] باد	ای [illegible]
زهی [illegible]	[illegible] ف [illegible]	ای [illegible]
زهی [illegible]	[illegible] ف [illegible] همواره [illegible] باد	ای [illegible]
ای [illegible]	ای علی جناب اعالی نصاب ف لایزال [illegible] ستوده آثار بختیاری و مهبط انوار عظمت و نامداری باد	ای [illegible]
ای [illegible]	[illegible] ف [illegible]	زهی [illegible]
زهی [illegible]	[illegible] ف [illegible] باد	ای [illegible]
زهی [illegible]	[illegible] ف [illegible] باد	ای [illegible]
ای [illegible]	[illegible] ف [illegible] باد	ای [illegible]

قسم ششم از طبقه اعلی اعاظم وزراء و اعیان مملکت

فارسیه ابتدائیه		ابیات لایقه بالابتداء
ای مهر و [illegible] ... ای زناز [illegible]	ظلال حسن عاطفت و یمن مرحمت عالیجناب ف بر مفارق کافه برایا و عامه رعایا بموهبت حضرت وهاب العطایا مخلد و موید باد	ای [illegible] ... وز [illegible] عدل [illegible]
ای [illegible] وزارت ...	نام او [illegible] ف مصدر و [illegible] و اعاظم [illegible] باد	ای کار ساز مردم [illegible] / [illegible] عالم [illegible]
ای [illegible] دولت ... ای چشم وزارت بجود [illegible]	مصالح دین و دولت و مناهج ملک و ملت رای عالم آرای ف [illegible] منوط و مربوط [illegible] باد	ای [illegible] / [illegible]
ای [illegible] وزارت ...	مهام امور انام و مصالح [illegible] بموجب انتظام کلیات ف دقایق الطاف [illegible] ابد ایام باد	ای ملک [illegible] / وز [illegible]
ای [illegible] ...	ایام سعادت و علایم دولت مانند ایات ف [illegible]	ای [illegible]
ای [illegible] دولت ...	اشراف و صدور [illegible] مقتضی انتظام امور [illegible] کافل مصالح جمهور ای دوم ف [illegible]	ای [illegible] / امر [illegible]
ای [illegible] ...	الطاف [illegible] و اعطاف [illegible] الکام ف [illegible] باد	ای [illegible]
ای [illegible] ...	ذی الجلال [illegible] حضرت [illegible] ف همواره [illegible] باد	ای ملک [illegible]
ای ملک [illegible] / وی خلق [illegible]	معالی جناب [illegible] ف [illegible] ... [illegible] باد	ای [illegible]
ای [illegible] دولت ...	[illegible] ف [illegible] احوال جمهور برای [illegible] [illegible] کلیات امور [illegible] اصلاح باد	ای تو [illegible] / ذات والای تو [illegible]

قسم هفتم

قسم هفتم از طبقه اسپیه دیوانیان و مباشران امور

	دعوات افتتاحیه	
ای که قدرت از فلک [illegible] / [illegible] افتاب [illegible]	عالیجناب معالی انتساب ف بانواع مواهب ربانی و اصناف عطیات سبحانی محلی و معلی باد	[illegible]
ای [illegible]	سده جلال و عتبه اجلال ف همواره ملاذ معارف جهان و پیوسته موئل اعاظم و اعیان باد	ای [illegible] جان [illegible] / [illegible]
ای [illegible] / کار جهان [illegible] ز تو نظام [illegible]	استانه عالی ف ابدا مورد عظمت و جلال و مطرح شعاعات اعظام و اجلال باد	[illegible]
ای [illegible]	نضارت ریاض ممالک بر شحات خامه مشکین شمامه ف حاصل باد و ارقام اقلام دربار گهر نثارش اتمام امور جمهور را کافل	ای جهان [illegible] / [illegible]
ای [illegible] / [illegible] فلک [illegible]	اعنه مناظم مصالح اهل عالم و مناهج امور بنی آدم بقبضه استمام ف مربوط و مضبوط باد و سایه رعایتش بر مفارق اهل زمان منبسط و مبسوط	ای [illegible]
[illegible]	انتظام امور دولت و التیام اسباب مکنت بمساعی استمام محاسن التفات ف تا انقراض زمان منوط و مضبوط باد	ای [illegible] دولت تو [illegible] / [illegible]
ای [illegible] / [illegible]	تدبیر مهام عالمیان و اصلاح امور آدمیان باهتمام رای مشکل گشای ف مفوض و موکول باد و اراضی قلوب برایا برشحات کلک عدالت سماتش غریق و مقبول	ای [illegible]
ای [illegible] / [illegible]	قوانین ترادف دولت و مبانی تضاعف شوکت ف ابد الدهر ممهد باد و قواعد اسباب اقتدار بفیض فضل آفریدگار مؤسس و مشید	ای ماه [illegible] / [illegible]
ای [illegible]	اطناب خیام دولت ف باوتاد دوام موکد باد و اسباب اعظام امور جاه و جلال دولتش و اجلالش بفیض لایزالی منیف و موید	ای [illegible]
ای شاه فلک [illegible] / [illegible]	نوایر مرحمت و الطاف و عواید مکرمت و اعطاف ف بزرگوار طالبان مطالب عدل و احسان و قاصدان مقاصد امن و امان متعرض باد	ای آستانه تو [illegible] / [illegible]

قسم هشتم اهل قلم و سایر طارزنان درگاه عالم پناه سلاطین			
طوایف		دعوات	
[illegible]	ای میدان شجاعت علم افراشته / ترش عدو زنجار پیکر رفته	طلایع جنود عزت و کامکاری و لوامع وفود سعادت و نامداری قادهٔ مواکب اختیار و لازمهٔ مراکب اقتدار ف باد	صح الیاس
ایضاً	ای برتخت کامجت / برمقاصد و در ممالک کامکار نامدار	مشارب فتح و ظفر بحسن اهتمام ف از شوایب خوف و خطر مصفا باد و فیض نصرت الهی و اعانت پادشاهی موفور و متوافر	
[illegible]	ای بیان تو در لطف / نظم زبان تو ملک	کفالت تمام مهام و کفایت مصالح انام بهمت عالی ف مقرر باد و اسباب ازدیاد مراتب بحسب تجدد ادوار از چرخ شمار بیرون تر	
ایضاً	ای اکابر عالم / ای امم الامم عون الفت ایمن الله	زمام مصالح اکابر زمان و نظام مناهج اماجد دوران بیمن رای و رویت ف منوط باد و حصول مقاصد و مطالب بعنایت واهب المواهب مربوط	
منشی دیوان	ای زبان تیمت / شرف حکم گذار / عادت به سر دیوان	رایض سعادت و بیاین چشنی و زیادت بر شخاست اقلام درربار و نقطات ارقام گوهر نثار ف ابد الاباد فرمانی باد	
ایضاً	ای درابداع سخن چون منشی افلاک فرد / گوشه از تصرعات سقف طاق لاجورد	صحایف منشآت و لطایف مخترعات ف حلیهٔ معالی و فضایل و دیباچهٔ جرایدِ افکار اعالی و افاضل باد	
ایضاً	ای دور سلطنت احکام / حاصل ز سر کلک تو شد کام	نهال اقبال سرمد و دوحهٔ جاه و جلال موبد در چمن فضای وجوبیار براعت ف نامی باد و کرایم ساعات و عظایم اوقات مستوجب کامرانی و دوستکامی	
مستوفی	ای سواد دفتر / بر اوراق	اوراق دفترخانهٔ عزت و اقبال و صحایف روزنامهٔ امانی و آمال بقلم مشکین رقم و خامهٔ عنبرین شمامهٔ ف مرقوم و محرر و مزبور و مجبر باد	
ایضاً	ای که از سر کلک تو / صحیفهٔ ملک از دفتر تو	صحایف دفاتر ایام و لیالی و اوراق جرایدِ فضایل و معالی ف برقوم اقتدار و رسوم اختیار مدی القرون والاعصار آراسته باد	
ایضاً	ای که رونق ملک از کفایت تو / زرونق خامه و کارهای عالم	استیفای اعداد و قواعد کفایت و احصای مواد دانش و درایت باهتمام ف تا غایت ادوار و نهایت اعصار منوط و متعلق باد	

تم قسم هشتم

تتمهٔ قسم هشتم از طبقهٔ اعلی			
	ابتدائیه		
[illegible]	ای افتخار جهان و [illegible] / عزیز کرده و آلی سرای [illegible]	جناب دولت مآب ف همواره مصدر افاضات نعم الهی و مورد اشاعات عطیات پادشاهی باد	صح الیاس
[illegible]	ای خط امر [illegible] / [illegible] حکم شده از دولت [illegible]	موارد مقاصد و مشارب مآرب ف از شوایب خلل و زلل مصفا باد و اقسام اقبال و شادمانی و سهام اجلال و کامرانی موفر و موفی	
[illegible]	ای شده معالی تو مصدر علا / ارباب فضل الجناب تو التجا	مشارع مسرات و مبرات بوجود باجود ف صافی باد و فیضان فضل ربانی و سریان لطف سبحانی بجناب معلی واصل و وافی	
[illegible]	ای ز تو کار جهان نظام گرفته / کرمت رتبهٔ دوام گرفته	اوقات و ایام خجسته فرجام ف مستوفق الکتاب اسباب نیکنامی باد و حضرت ایزد ش در همه احوال حافظ و حامی	
[illegible]	ای سر [illegible] فلک سوده / عالمی در پناه همت آسوده	نسایم الطاف و شمایم اعطاف ف کافهٔ مستعدان را شامل باد و مکرمت عمیم و مرحمت جسیمش بجماعت مستحقان واصل	
[illegible]	زهی رفعت تو کار خلق داستان / شده است نام تو برنامهٔ شرف عنوان	زمام مهمات و عنان مرامات بکف اقتدار و قبضهٔ اختیار ف موکول باد و جناب مکرمت ایابش با آثار کفایت و انوار درایت محفوف و مشمول	
[illegible]	ای همه صورت تمکین ز تو / زینت درگاه سلاطین ز تو	نهال سعادت و دولت ف بر کنار جویبار شوکت بر ساحات اقطار امطار ابهت تازه و سیراب باد	
[illegible]	ای تو از دولت سرای احترام / بر قد قدرت لباس احتشام	جناب حشمت ایاب ف بانواع اصطناع محفوف باد و ضروب نوایب و صنوف حوادث از سدهٔ عزتش ممنوع و مصروف	
ایضاً	زهی ز روی تو شرف و [illegible] / [illegible]	مسند اقبال ذات بی همال ف مشرف و مزین باد و نظام امور جمهور باستظهار رای جهان آرایش مقرر و معین	
ایضاً	ای جاه تو [illegible] سعادت کامکار / [illegible] نامدار	طوالع آفتاب حشمت ف از مطالع کامکاری طالع باد و لوامع انوار دولتش از مشارق بختیاری و نامداری لامع و ساطع	

۱۸

ثمّ الابیات المناسبة لهذا الافتتاح

فردیات	فارسیه	الثنائیات الفارسیه	فارسیه دو مصرعیه
[illegible]	[illegible]	در ادراک کمالات خرد حیرانکه بیکوشد / ز حیرانی نمی یابد ره ادراک آن اینجا / ورش افتد نظر اینجا زاوراق جلال او / بجان مقداری بیند که در آینه ما بینا	[illegible]

۱۷

قسم اول از طبقهٔ اشرف نقبای عظام و سادات ذوی الاحترام

افتتاح مکاتیب اغلب این طایفه بابیات عربی انسب است و ابیات مناسب از فارسی نیز آورده شد و کاتب را در ایراد هر یک اختیار است

دعوات افتتاحیه

مسند عالی نقابت و سریر شریف سیادت و نجابت بذات اشرف ف علی مرور الایام مزین و محلی باد و مرایای ضمایر اکابر انام بصیقل الطاف و اعطاف آن نقاوهٔ دودمان عبد مناف منور و مجلی باد

معلی جناب نقابت انتساب ف انواع اصطناع اصناف الطاف محیط و محفوف باد و غبار بکارهٔ طوارق از حوالی عتبهٔ رفیع و سدهٔ منیعش مدفوع و مصروف

ریاض زاهرهٔ سیادت و حدایق باهرهٔ ولایت برشحات سحاب هدایت ساحت ف نامی و ناضر باد و اصداق احاطهٔ آفاق بانوار علو ظاهر و شمول طاهرش از روی ارادت کامل و عقیدت خالص متوجه ذات منعم

سریر نقابت و مستقر نجابت بذات معلی ف مزین و منور باد و مشام اعالی اهل اسلام بنفایح فوایح ریاض فضل و افضالش مروح و معطر

سدهٔ سیادت پناه و آستانهٔ صدرهٔ اشتباه ف علی مرور الدهور و الاعوام و کرور الشهور و الایام مستقر انوار سعادات ازلی و مطلع انظار کرامات لم یزلی باد

تمهید قواعد سیادت و تأسیس مبانی سعادت بیمن التفات ف مقرون باد و دوات اشرف در کنف خطاآبی و حمایت یاد و سای اریکه آرای محروس و مصون

صدر رفیع القدر نقابت بمفاخر ذات مناقب سمات میمون صفات ف دایما مقصد ارباب فضل و افضال و مورد اصحاب قبول و اقبال باد

بجرات ثمرات نقابت و اغصان بوستان کرامت برشحات سحاب عواطف و افاضات امطار عواطف ف بصفحات علیه اصلها ثابت و فرعها فی السماء ابدا موسوم و موصوف باد

آستان کرامت نشان و درگاه عالم پناه ف پیوسته مهبط انوار آله و مخزن اسرار خواص اهل الله و مصدر وفود اقبال ابدی و مورد ورود اجلال سرمدی باد

ساحت درگاه اعاظم پناه ف مدی الایام الی یوم القیام موئل اکابر امم و مرجع اعالی عرب و عجم باد

دعوات خیریه

حرف سیم از کلف اول در استفتاح اسهل طریقه درین افتتاح آنست که مناسب هرکس از ارباب مناصب دعایی

ایراد نماید انگه لقب مکتوب الیه ذکر کنند و بعد از ذکر لقب ملاحظه باید نمود اگر مرتبه مکتوب الیه بغایت ارفع است مطلقا نام نوشتن

روا نیست واگر خواهد مجد و ما و استظهارا و اعتضادا و امثال آن نویسند و در بواقی نام توان نوشت و آن دعا منثور و منظوم

می تواند بود اما منثورش عربی باشد و بس چنانچه منثور استفتاح مشهور پارسی می باشد فقط کام ر و دعای منظوم عربی و فارسی

می شاید اما دعایی که بطریق نثر اداکنند باید که بزیور فصاحت و زینت بلاغت آراسته باشد و الفاظ غریبه و کریهه در و نبود

و اگر دران صنعت اشتقاق رعایت نماید خالی از حسنی نباشد چنانچه نظم الله مناظم دولته نظاما و اکمل الله مراتب سعادته

کمالا و امثال این تصرفات را مجال است و اگر دران دعا اشارتی رود بمضمون آن حال که مکتوب بران منطوی خواهد بود بهتر

مستحسن افتد مثلا در مکتوبی که در مضمون آن شکر التفات و مرحمت مکتوب الیه است چنین نویسد که ادام الله ظلال عاطفته

علی مفارق المخلصین و لا سلب مواهب الطافه و میامن عنایته عن زمرة المختصین و اگر مشتمل بر شکایت از عدم التفات و

تاخر مکاتبات بود بر منوال ایراد نماید که لا زالت الویة عنایاته مرفوعة و روادف تفقداته لا مقطوعة و لا ممنوعة و علی هذا و اگر دعا را

باسم مکتوب الیه مرتبط می سازند نوعی پسندیده است چنانچه لا زال علی السنة العالمین کاسمه الشریف محمدا یا ما دامت همته کاسمه

العالی علیا و در لقب نیز مثل این تصرف می توان کرد مثلا لا زال مراضی حضرته زینا للعابدین و معالی همته شینا للعایبین

و شاید که اسم و لقب هر دو مذکور شود چنانچه خلد الله تعالی ظلال ارشاده مجیا لمراسم الاسلام و محمدا علی السنة الانام و می شاید که

این دعا بطریق مناجات واقع شود چنانچه اللهم خلد علی الانام ظلال خلافته و ابد مدی الایام نوال عاطفته و رافته و اللهم اکرم

صدور الاسلام بمکانة اکرامه و اشرح صدور الانام بصدور اوامره و احکامه و مقرر است که این دعا مناسب طبقه اعلی و اشرف است

و چون ادعیه منثوره بطفر بر افعال بصیغه ماضی مودی میگردد جمهور بران و تیره عمل میکنند چون ابد الله دولته و بمضی ایام

الی را مقدم داشته صیغه دعا را بطریق مستقبل ایراد می نمایند چون اعدیویده دولته و در همه ادعیه این تصرف میتوان نمود و ما

در ورق اوراق فراخور هر طایفه از اهل طبقات بطریقه جمهور چند دعا یاد آورده ایم تا کاتب هرچه خواهد ازان انتخاب نماید

اما اگر دعا منظوم بود عربی یا فارسی مقتضای این مقام آنست که کاتب بیان اکتفا نماید و بعوض تحیات و شرح احوال اشتغال کند

و چون بیان دعای منظوم و منثور خالی از تکلفی نیست و مقرر است که منظومات عربیه باطنوبین اولین اختصاصی و فارسیه بمرات اشتات

و از ادعیه منظومه نیز مناسب هر فرقه چند دعا آوردیم تا وقت حاجت مهیا بود والله ولی الاعانة و التوفیق

الادعیة حلواهم

الادعیة المنثورة العربیة لاهل الطبقة الاولی

الامراء و الحکام	المعظمات	اولاد الملوک	السلاطین
ابد الله الامن و الامان بوجود و دوام علی اهل الایمان بجلال عدله و جوده	خلد الله تعالی [illegible]	ابد الله تعالی ظلال خلافته و بسط علی [illegible]	[illegible]
[illegible]	ابد الله معدلتها الکبری الی یوم الدین	[illegible]	خلد الله تعالی ظلال سلطنته علی مفارق العالمین [illegible] الی یوم الدین

بوسع تعیم پیش زل تفهیم لطلب شریف ف زیان دحقایق قضاء دقایق لواب ازو منن برکت انتظار و ارشاد و آن منظور رشاد تعیین و تبیین

قسم ششم از طبقه اشرف اهل مناصب شرعیه

و وزرات اینشد

تتمة الادعیة للطبقة الاولی

الصدور وارکان الملک	الوزراء الکبار	ارباب الدواوین		سایر الملازمین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

الادعیة المنورة الوهبیة للطبقة الثانیة

السادات	الائمة	القضاة	المشایخ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

۲۳

لارباب الطبقة الثانیة

اسامی	حکام و المحققین	اسامی	بقیة الحکام والفضلا	اسامی	الممتازین من العوام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

۲۴

بقیة الادعیة الابتدائیه

اسامی	اهل الدرس والفتوی	اسامی	بقیة اهل الدرس والفتوی	اسامی	اصحاب مناصب الشرعیة
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

برکات ایام عید دولت بکام ف قرین اجوال
حبقات تمام در فیض روزگار مجموع خواص و عوام

قسم اول از حسبه معمول [illegible]

[illegible]

٢٤

الاجابات الابتدائية لاصحاب الطبقة الاولى

سلاطين الانام			لاولاد الملوك العظام	
عربيه	فارسيه		عربيه	فارسيه
لا زالت ... في دولة ... [illegible]	شاها ... [illegible]		[illegible]	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	شاها ... [illegible]		[illegible]	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	شاها ... [illegible]		ليست مدى الدنيا ملك ... ودمك مسعود ... [illegible]	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	شاها ... [illegible]		ليست لوجه الدنيا مليكا ... في الانام له دوام	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	شاها ... [illegible]		[illegible]	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	[illegible]		ليست لصدر الملك ... دولته البها امارات الدوام ...	[illegible]
لا زالت ... [illegible]	شاها ... [illegible]		[illegible]	[illegible]

[illegible]

٢٥

الادعية العربية لاهل الطبقة الثالثة

الاصول	المعارف	الاوساط	سایر العوام	المتفرقه
ابّج الله اموره في دينه ودنياه ونظم مصالحه بالسعادة في الاولاد والاخواه	[illegible]	[illegible] اوامره ... واعوام	دام بقاؤه وزاد ارتقاؤه	[illegible]
زاد الله ... [illegible]	لا زال غصن شرفه مونقة الازهار ونجم عزته مشرقة الانوار	[illegible]	[illegible]	ادام الله ايامه ... [illegible]
[illegible]	لا زالت ... [illegible]	اطال الله ... بلوغ المرام بقاؤه وزاد بالكفاية والرعاية ارتقاؤه	[illegible]	[illegible]
ابد الله معاقد العز بوجوده وشيد اساس المجد ... وجوده	[illegible]	... السعادات ... بانجاح المرادات ...	ادام الله بهجته وضاعف سروره وبهجته	[illegible]
[illegible]	تمم الله عليه مواهبه واكمل بالسعادات مراتبه	[illegible]	[illegible]	زاد في مدارج العز ارتقاؤه ورزقنا بالخير لقاؤه
لا زال ... [illegible]	[illegible]	خصه الله بمزيد التوفيق ... التحقيق	لا زال ... في ... احواله	[illegible]
زينت معالي اقداره وقرنت بالنجاح جميع اوطاره	[illegible]	[illegible]	ادام الله اقباله وانجح بالخير اماله	[illegible]
لا زال ... [illegible]	جعل الله ايامه مقرونة بالدوام واوقاته مستغرقة بكفايات المهام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اعانه الله فيما يحب ويرضى ورزقه خير الآخرة والاولى	احسن الله خاتمته وختم بالخير عاقبته	[illegible]
لا زالت دوحة دولته مورقة وسيارة حشمته لامعة مشرقة	[illegible]	لا زالت ... [illegible]	[illegible]	ضاعف الله اقباله وختم بالحسنى اماله

[illegible]

لا زالت

تمه ابیات الدعائیه

للمتعلقات			للامرا و الحکام	
عربیه	فارسیه		عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

الابتدا للطبقه الاعلی

للصدور والمقربین			للوزرا و الاعیان دولت الغزا	
عربیه	فارسیه		عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

الابیات الدعائیة للطبقة الاشرف

للنقباء العظام	والسادات الکرام		لائمة الاسلام	والعلماء والاعلام
عربیه	فارسیه		عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

الابیات الدعائیة للطبقة الاشرف

للنقباء والعظام	والسادات		لائمة الاسلام	والعلماء والاعلام
عربیه	فارسیه		عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

بقية الابيات الابتدائية

للقضاة والحكام		الشريفة		للمشايخ وهداة		الطريقة
عربية		فارسية		عربية		فارسية
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]		[illegible]		[illegible]

للطبقة الاشرف

صح الپاس		اسامی	لارباب التدريس	والتحصيل
			عربية	فارسية
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الابتداءات

اسامی	عربیة	فارسیة (اصحاب العلوم)		اسامی	عربیة (للارباب)
عبر	دعیناک [illegible]	منبر از خطبات منور باد / شرع از شیر تو زیور باد		[illegible]	[illegible]
العز	[illegible]	[illegible]		الغبنا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		صدر و عز و	[illegible]
العز	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
اهل ادب	[illegible]	[illegible]		حضرت و	[illegible]
العز	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
معبر	[illegible]	[illegible]		الغبنا	[illegible]
العز	[illegible]	[illegible]		مرزبان	[illegible]
عبر	[illegible]	[illegible]		مرزبان	[illegible]
اوت	[illegible]	[illegible]		الغبنا	[illegible]

المنظومة لاهل الطبقة الاشرف

المناصب الشرعیة — فارسیة		اسامی	للحکماء الاسلامیة — عربیة	واهل الفضایل السنیة — فارسیة
دشمن دین به نفس مغلوب و مقهور تو باد		زل	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]
[illegible]		محی	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]
[illegible]		العز	[illegible]	[illegible]

للطبقة الاشرف		الاثبات الدعائیة للطبقة الاوسط	
		الاصول والاعیان	المعارف والمشاهیر
فارسیه		فارسیه	فارسیه
دین رست ولی الله طریق رهبر باد طواف کعبه سخنی تو ایسر باد		این نست ولی تا باد برخ چنین باد اقبال تو الحق دم فرف اونکین باد	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]

خاتمة الاثبات الابتدائیه					
	همة اهل	الحکمة والفضل			عربیه
اسامی	عربیه	فارسیه		اسامی	للطبقة الممتازه
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

خاتمه الدعوات المنظومة للطبقة الوسطی

اوساط	سایر عوام	المتفرقات
فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible] دولت و عمر دراز باد / [illegible] نو باز باد	[illegible] اقبال تو مشهور باد / [illegible] بکامت دور باد	عمر [illegible] باد / هم کار تو به سعادت باد
[illegible] تو فیض باد / [illegible] باد	ظفر همره [illegible] باد / [illegible] تو باد	اقبال [illegible] و بخت [illegible] باد / [illegible]
[illegible] دولت همه جا [illegible] باد / [illegible] مدام باد	عشرت و اقبال [illegible] باد / [illegible]	[illegible] خاطر شاد باد / [illegible] باد
عافیت مدام [illegible] بکام [illegible] / اقبال به دوام و شرف [illegible]	ابواب [illegible] از اقبال [illegible] باد / [illegible] باد	دولت به آرزو و کامرانی باد / [illegible] آرزو [illegible] باد
کام تو در دامن آمال باد / فال دولت [illegible] اقبال باد	روزگارت فرخ و مسعود باد / [illegible] محمود باد	بخت نکو [illegible] یار تو باد / [illegible] نگاه دار تو باد
عمرت از [illegible] افزون باد / روزگارت [illegible] همایون باد	طالع فرخنده و مسعود باد / پایه اقبال تو ممدود باد	زمانه بکام تو باد / [illegible] سلامت مقام تو باد
بخت و اقبال تو [illegible] دولت جاوید باد / [illegible]	[illegible] زمان زمان [illegible] / اقبال زمان زمان [illegible]	دولت [illegible] یار تو باد / [illegible]
همت بخت [illegible] تو باد / مدام نصرت و اقبال [illegible] تو باد	فتح کامت بکام [illegible] باد / [illegible]	چشم از دهر [illegible] تو باد / [illegible]
جاه تو بی نقصان باد / عمر تو جاودان باد	دشمنت [illegible] خوار باد / دولت از عمر برخوردار باد	صاحب [illegible] / [illegible] پناه تو باد
همیشه دولت تو [illegible] باد / [illegible]	بخت [illegible] / [illegible] باد	دولت [illegible] زیادت باد / [illegible] سعادت باد

کلمه دویم   صور

کلمهٔ دویم از شطر اول در افتتاح اخوانیات والتوفیق من منشی المبدعات

صور این افتتاح نیز متنوع است و از جمله یازده صورت اینجا مرقوم میگردد اول افتتاح بتقدیم تحیات و تسلیمات دویم بسوال حالات بفحوای سیم بتقرب معنوی چهارم بدوام ذکر پنجم بشهود خیالی ششم بکثرت شوق هفتم به بیان تقارب هشتم بتذکر ایام وصال نهم بتمنی وصل دهم بوعده مواصلت یازدهم بتمهید قواعد محبت قبل الملاقات و شرح هریک در طی حرفی

حرف اول از کلمهٔ ثانی در بیان افتتاح بتقدیم تحیات باید دانست که تحیات در مکاتیب دو نوع می تواند بود یکی آنکه بعد از ذکر کاتب مذکور شود چنانچه مثلا بندهٔ مخلص داعی متخصص وظایف خدمات با لطایف دعوات بحضرت کذا ایا حباب کذا معروض یا مرفوع میگرداند و این از ارکان مکاتیب است و درین نوع ملاحظهٔ مراتب اهل طبقات باید نمود و در مجلس مبین خواهد شد دویم است که ابتدا از افتتاح نمایند و چون دانسته شد که در اخوانیات تساوی مرتبتین کاتب و مکتوب الیه ملحوظ پس هر طایفه از ارباب طبقات با یکدیگر [illegible] خود مثل این افتتاح مکاتبه توانند فرمود و افتتاح درین نوع چنانست که بیتی عربی یا فارسی مشتمل بر سلام یا تحیت در اول مکتوب بیارند و بعد از آن تسلیمات و تحیات ایراد نمایند و انقدار از صفات مسلم علیه که خواهند مثبت ساخته سخن را بابلاغ تمام گردانند و ابیات منطوی بر سلام و تحیت دو نوعست یکی آنکه در همان بیت ذکر مسلم علیه باشد چنانچه سلام الله اعداد الرمال علی مخدوم ارباب الکمال و بعد از امثال این ابیات ایراد تحیات بر سبیل ابتدا الایق است دویم آنکه ذکر مسلم علیه در آن بیت نبود چنانچه سلام کانفاس النسیم تعطرت بهار وضته الریحان والکاس الورد و برین تقدیر تحیات را منضاف بدو باید ساخت چنانچه بعد از بیت نویسند که مصحوب با تحیات کذا و کذا معروض می افتد و می شاید که همان سلام یا تحیت را مرفوع سازند بی ایراد الفاظ مشتمله بر ابلاغ تحیات و گاه باشد که صبا یا شمال یا نسیم هر یک را مخاطب ساخته ارسال تحیات به ایشان حواله نمایند و در ضرورت هم تحیات بر سبیل ابتدا مذکور میشود و رعایت این قاعده در عربی و فارسی [illegible] نسبت و ما برای هر یک ازین صور فقره چند آورده ایم و ابیات لایقه در هر [illegible] اثبات کردیم و بعد از اطلاع قبل این ابیات در جدول دیگر مثبت ساختیم تا کاتب رعایت نسبت نموده هر کدام خواهد ثبت نماید و بیتی چند از عربی و فارسی از فردیات و ثنیات که مناسب [illegible] باشد علیحده در چهار صحف ایراد نمودیم والله المستعان و علیه التکلان

الافتتاح بالتحیات

عربیه	تحیات	ابلاغ	ابیات مناسب
[illegible]	با خوالص دعوات و نفایس تحیاتی که از فوایح اثبات روایح مودت و امتصاص شام خالص و عام رسد و از نسایم عبارتش شمایم ارادات و اخلاص بو مشوح شود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سعادت صحایف ادعیه که نفحات آن نسایم ازهار را فیض انشراح داده و نسایمش از ازاهیر ریاض را بر گلهای جایض قوت ارتیاح بخشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با تحف دعای چون موارد و منا قبید آن از کدورات علایق مبرا و هدیه ثنای مانند مشارب اخوان صفا مروحات حقایق مصفا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با فوایح صوالح دعوات مخلصانه که مورد و رود روح الامین قرین امین آن باشند و فوایح نتایج تحیات صادقانه که مهب ورود آن خبر ریاض فیوض قدسیه بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با هدیه ثنایی که گلزار انس از اطایب روایح آن عنبر کرده و از ازهار بساتین قدس به شمیم نفحات آن معطر شود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با طرف دعائی که مورد ورود نسایم آن محافل صافات سوامع قدس باشد و تحف تحیاتی که مصدر صدور شمایلش منازل خانقات مجامع انس بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با لطایف تحیاتی که از فوایح ریاض اخلاصش روایح گلزار قدس را استشمام توان نمود و نسایم حدایق اختصاصش بر استرواح قلوب و ارواح استدلال توان نمود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با هدایای ادعیه که چون انفاس مطیب متمکنان زوایای ملکوت معطر مانند قنادیل مرصع که در آن حنایای عوالم جبروت منور باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با نفایس تحیاتی که آفتاب اخلاص از نور ظهور و ظهور نور آن تابنده باشد و هر ذره از پرتو اشعه انوار و اشعه پرتو اسرارش آفتابی درخشنده	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با روابط دعواتی که مسند نشینان حظایر جبروت را حرز جان و خلوت گزینان صوامع ملکوت را ورد زبان باشد	[illegible]	[illegible]

و هو الاول من الاخوانیات

فارسیه	تحیات	ابلاغ	ابیات مناسب
[illegible]	مصحوب با دررفرائد قلائد تازه تر از نسیم سحری و غرر صحایف لطایف ثنای روح بخش تر از گلبرگ طری	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مشفوع بتحیتی چون نسیم ریاض بهشتی دلگشای و چون شمیم ازهار اردی بهشتی طرب افزای	[illegible]	[illegible]
[illegible]	رفیق دعای عطر پاشش تر از نسیم ریاض نوروزی و قرین ثنای عبیرآمیز تر از نفحات نزهت سرای خلد برین	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مقارن دعواتی متضمن لطایف و حقایق صدق و اخلاص و مشحون بظرایف عوارف اتحاد و اختصاص	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مرافق ثنایی مشتمل بر ادعیه نامیه ارتش نوسای و مقارن دعای محتوی بر اثنیه سامیه آفاق پیمای	[illegible]	[illegible]
[illegible]	قرین مدحتی که چون نسیم عطر بیز بهاری مروح روح و رفیق تحیتی چون شمیم عنبر بار گلزار منتج ابواب فتوح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مضاف با تحف تحیاتی چو ابر فیض بخش خیالی دلگشای و ظرف دعوات مانند قطرات باران بهاری طرب افزای	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مقرون بمیامن تحیاتی خالی کلیه منافی نیت و مراسم دعواتی خالی از شائبه ریا و رعونت	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مصاحب تحف تحیات سامیات و ظرف مدحات نامیات محلی بحلی اقبال و سعادت و معرا از تکلفات اهل عادت	[illegible]	[illegible]
[illegible]	منضم با صحایف لطایف دعای مشحون بلوازم ترحیب و تعظیم و مطوی بر مراسم تجلیل و تکریم	[illegible]	[illegible]

تتمة الافتتاح

جواب	حکایت	الملاغ	ابیات مناسب
[illegible]	خوالص تحیات که رشحهٔ لمعات برکات آن چون بارقهٔ نور از عذار حور تابان باشد و نفایس تحیاتی که قطرات زلال اخلاصش چون رشحات سلسبیل بروضات رضا مینو جلوه روان کرده	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بالتحیات والتسلیمات

جواب	دعوات	الملاغ	ابیات لایق
[illegible]	باوظایف دعوای که شمایم اخلاص آن ریاض اعتقاد رایحت و نضارت بخشد و فوایح اختصاص گلزار ارادت دانگاه را لطافت و طراوت دهد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	باروایت تسلیماتی که روایح کمال [illegible] آن فایح و نسایم صفای عقیدت در مطاوی متابعه اش لامع و لایح باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بامراسم دعاتی که نسیم خلوصش از مهب اخلاص کامل وزد و شمیم خصوصیتش از چمن اختصاص شامل ظهور یابد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بالوازم دعای که علامات اجابتش بر صفحات ایام مشاهد و معاین و امارت استجابتش بر جراید شهور و اعوام مسطور و معین باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بامیامن ثنای که مشارب صفای آن بشوایب انحراف دهر متغیر نگردد و شوارع اداش بعوارض انصراف عمر متبدل نشود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بلطایف دعوات مترادفت العقود و سرالیف مدحات مترادفه الورود که مطرز بطراز حسن عقیدت و موشح بوشاح صفای ارادت	[illegible]	[illegible]
[illegible]	باکرایم مدحات خالصة الصفات و روایت دعوات صافیة السمات که روایح آن با شمایم مشک تتار لاف برابری زند و فوایح از شمایم گلزار [illegible] برتری جوید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	باجوالص تسلیماتی که انوار تجلی و جلوایش جلای مرایای ارواح روحانیان و آثار مطالع لمعاتش منور زوایای قلوب کروبیان بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بانفایس دعواتی که مطاوی عبارتش مواطی اقدام وفود اخلاص و فحاوی اشاراتش مدرجات [illegible] صفوت و کمال اختصاص باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با نوافل مدایحی که فوایح روایح آن ریاض بهار مخالفت در ارتیاح آید و از نسایم شمایل ازهار اغصان مصادقت را انواع اهتزاز روی نماید	[illegible]	[illegible]

بقیة الصور

عربیه	تحیات	الملاغ	ابیات لایق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الافتتاحیه بالتحیات

فارسیه	تحیات	الملاغ	ابیات مناسب
[illegible]	بعوض دعای وفا امیز و ثنای صفا انگیز که تمام ریاض ورودش مواد وداد التئام انگیزد و شمایم ریاحین صدورش از وفور لطافت ما روح صافی در اهتزاز آورد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بالی و سلامی عنبر شمیم و ثنای عبیر شمیم که آثار صدقش بر صفحات ادوار لایح و انوار فیضش بر وجنات دهور و اعصار لامع و واضح باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	باهدای تحیتی ولکای و خدمتی روح افزای که دامن صفوتش از غبار رعونت و ریا مبرا باشد و جیب لطافتش بگوهر زواهر صدق و صفا مزین و متحلی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بفنون فواتح آمینه و صنوف صوالح ادعیه که آثار خلوص نیتش و انوار خصوصیتش که جان مشتاقان را از تیه انتظار نجات دهد و گمگشتگان بادیه فراق را از ظلمات هجران بسر منزل وصال رساند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	باهدای دعوات عطریه الشمایم و تحیات مطریه النسایم که مشرب عذب آن از شوایب اغراض مصون و مرات صافیش از غبار کدورات نفاق و حیله محفوظ و مامون باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بالاتم لطایف ادعیه صالحه و شرایف اثنیه فایحه که روایح اخلاص از مطاوی سطور آن فایح و آیات وفور اختصاص از فحاوی آن هویدا و واضح باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بارسال لوازم دعوات ارادت شعار و مراسم تحیات طراوت دثار که چون نفس مطهره از آلایش کدورات سوا بود و چون عقول مجرده از شوایب غرض و ریا مبرا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بتقدیم الوف دعوات شهادت آیات که با نعیم ریاض قدس لاف برابری زند و از شمیم حدایق انس برتری جوید [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بتبلیغ فنون تسلیمات فایحه و ضروب تحیات فایحه که از نفحات روایح آن ریاض صدور احباب در اهتزاز و ارتیاح آید و از نسمات نواحش حدایق قلوب هواداران انبساط و انشراح پذیرد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بصنوف تحیات مستطابه و ضروب دعوات واجب الاجابه که چون اوراد و ادعیه اعلی علیین مرات روح و چون اذکار مقدسان عالم بالا مفتح ابواب فتح و فتوح باشد	[illegible]	[illegible]

٤٥

الابيات اللايقه

عربيه	فارسيه	ه‍رتسيه	ثنائيات عربيه وفارسيه
			ورديات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام تحمل الخيرات كلا / على ذات بانواع المعالى — وتقتيه كمالات الانام / مزينة بتوفيق السلام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام اعدها حسن القارى / على ملك المكارم والمعالى — سلام اعده بارق البلابل / على ملك المناقب والتبايل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامى كه نهنك ايوان موكبش / بران مصدر فيض علم وفضل — فضاى زمان وحدود ومكان / بران مطلع نور امن وامان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام اعدها نافحة حمام / على الكناف وادخل به — لتقد الالف اوعارت هام / سعادة بالسعادة والسلام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام كلطف التى جل جلاله / من الخادم المشتاق عبد عبيده — وفيض ايادى القرب ثم نواله / على مجلس المعالى اوقت ظلاله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامى كه عنبر اى وزروح پرور / نثار مجلس عالى كه انجا — سلامى مشك بيز وعنبر افشان / فايند اقتباس علم وعرفان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام كورد بله الطل بحره / على حضرة الصدر الرفيع العلى — خلال رياض خضرت جنابها / فضايل لم لانعقد حسابها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام كما كسى النسيم اذا جرت / على حضرة صدر الرفيع الذى له — مرموقة الاذيال بين رياحها / كمكة الارجاء بالمجد والسعد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامى كز ودل برد رشك / بران ذات عالى كز وخانقت — سلامى كز وجان شود شادمان / نوال كرامت بر اهل جهان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام كمارق النسيم على الصبا / على منبع العلياء والفضل والنهى — وجاء رسول الورد من قبل الورد / ومجمع الانعام والفخر والمجد

بعد الافتتاح

سلام

٤٦

بعد الافتتاح

عربيه	فارسيه	فارسيه	ثنائيات عربيه وفارسيه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام كوف العود على الجمر / على السدة العليا والحضرة التى — سلام كنشر الروض حل الجمر / توم بها الاقبال يتبع الذم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلامى بدو چشم خورشيد روشن / سلامى در دو صورت صدق مطهر — سلامى بروجان ناهيد خرم / سلامى در دو حرف اخلاص مدغم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام اطيب بالنسيم الذى اتى / على منبع العليا والفضل والندى — سحر امن الروض المعطر بالورد / ومجمع الانعام والفخر والمجد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خدمتى كز نسيم مشكينش / وز شميم رواح نفحتش — هر نفس عنبرين شود افاق / دل كند بوى روح اشتياق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نسيم الريح هذا التوانى / فديتك حيته والثم ثراه — كما كلت تدرى ما اعانى / وصف فى بحره حالى وشانى
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خدمتى ارزه صفا وودا / خدمتى كامل طلعتش سازد — خدمتى از سر وفا ووفاق / وردجان المعتنى والاشراق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام على من لست انساه ساعة / وتمنى اليه كل يوم تحية — واليس مواوى من محبته سيلو / كروضه وردجا هاوبل الطل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عبودتى الجنانى كز نسيمش / وكر بكذرد با سباسوى ستانى — روان ملك بر فلك نازد كردد / چمن از نسيمش بر اوازه كردد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام الموالى سليم الموالى / كوصل الحبيب وفصل الرقيب — منى اليمن حالى عن اليمين عاطل / وتمم المسود وقطع السوا على
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صحايف دعواتى كه چون نسيم بهار / وظايف خدماتى كه پرتو اخلاص — دماغ روح معطر شود ز نكهت او / چو نور مهر درخشان بود در طلعت او

بقية المنظومات

عربية	فارسية	فارسية	ثنائيات فارسية
سلام كما دب في الروح ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نسيم الصبح ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]
			ای نسیم سحری بوی بهارم برسان / ... از لب شیرین نگارم برسان / تا دم بوسه و ... / ... لاله عذارم برسان
			گو صبا تا ره سرو خوش خرام من برد / که پیام او رسانه که سلام من برد / از ضعف تو ام رسولی درد ... صبح و شام / تا پیام من دعای صبح و شام من برد
			ای باد اگر کنی سوی آن آستان گذر / از من هزار بوسه بر آن خاک در دهی / ور در حریم حرمت او بار یا شدت / از خاک آستان در اقش خبر دهی

المناسبة
سلام الله

المناسبة لهذا الافتتاح

عربية	فارسية	فارسية	ثنائيات عربية
	فرديات		
سلام الله ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام الله كل صباح يوم / على الكتاف ... — وادای ملك عنان امری / ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام الله كل صباح يوم / على من عنده قلبي وروحي — وان تقوده العيون عندي / فتوح في فتوح في فتوح
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام ... الصباح / مقيم في الصبوح مع الصباح — على من نفسه ... / من الاداب والمجد الصراح
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام كايام الشباب طراوة / وعهد التلاقي بعد طول التجانب — على حضرة ... / شفاه الاعالي ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام بروح الروح من ... / وطيب ... في ... — او ... ريح او ترنم طاير / على ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	... / ... — الى الصدر ... / ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام الله كل صباح يوم / على ملك ... — فان ... / ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلام على ... / ... كل الانام — سلام على ... / ... الكرام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	... / نسيم الصبا ... — ... سلاما مكررا / ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]	... سلام عليكم / ... الاشواق ... — اقول ... / ...

بقیة الافتتاح بالتفویض وله فی المنشآة عن عرائض

الختم	تتمه	بیانه	مقدمة التفویض	الابتدات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دویم از کلمهٔ ثانی در افتتاح مراسلات و آن را توفیض الاحوال خوانند و بنای این افتتاح بر آنست که کاتب صورت اخلاص و صفت اختصاص خود را بر آینهٔ ضمیر مکتوب الیه جلوه دهد و چنان باز نماید که صدق نیت و صفای طویتش بر خاطر مکتوب الیه مخفی نیست پس در شرح خلوص عقیدت و وفور ارادت خویش نامه سخن را مختصر سازد و بعرض احوالی که دارد اشتغال نماید و این نوع افتتاح خالی از لطافتی نیست چه تعریفی کامل و توصیفی شامل مر مکتوب الیه را در روشنی ضمیر و صفای دل و طینت او این افتتاح چنانست که ابتدای کلام به بیتی کنند عربی یا فارسی مناسب این مقال پس مقدمهٔ توفیض بنویسند و بیان حال ذکر کرده تتمهٔ سخن ادا نمایند و به بیتی یا مصرعی عربی یا فارسی ختم کنند و ما درین اوراق صورتی چند برین وتیره ایراد کردیم و ابیات عربی و فارسی که حاوی دعای ثبات موقوم [illegible]
کفایة لمن له درایة

الافتتاحة بجواب الرسالات وهو الثانی من الاخوانیات

ختم الکلام	تتمه	مقدمة التفویض	ابتداء الکلام عربیه و فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

الابیات المناسبة لهذا الافتتاح

الفردیات	فارسیه	المثنیات (عربیه / فارسیه)	المصاریع عربیه	رباعی فارسیه
عربیه و فارسیه	[illegible]	اذا وصف اشواق الکاشم — فان اشتیاقی لا یوصف وکیف اعبر عن حالت — ضمیرک منی بها اعرف	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	با وجود همیشه انور تو — من چرا حال خود کنم تقریر کر قلم هرچه بر زبان راند — هست روشن بران ضمیر منیر	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	گفته بودم که درد هجرانرا — با تو گویم که هم تو درمانی باز گویم چه حاجت گفتن — که تو خود درد دل نکو دانی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ضمیرک مرآت سر النهی — وفی جنب البدر مثل السها فکیف اعبر عن حالتی — وقلبک اعلم منی بها	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	ضمیر پاک تو گر مرتب الحاجات — نیازمنی کتاب شریف میخواند زدل بپرس حدیث نیازمندی من — که سرحال مرا ناخوشته میخواند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	با خیالت که هم آغوش منست مدام — هردمی حالت روحانی دل آورده نست جان من معتکف ست بر خدمت — با تو گویم که مرا حال محبت چونست	[illegible]	[illegible]
	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]	هرچند که عاقبت نظر کند — کی صورت حال با تو تقریر کند حالی که مراست با تو گفتن نتوان — دل خود برتست با تو تقریر کند		
[illegible]	[illegible]			
[illegible]	[illegible]	گفتم که درد دل بزارم بنشست — وز شوق هزار ناله آرم پیوست چون رای تو الکنت حاجت نبود — کاحوال شرح غصه دارم پیوست		

حرف میم از کلمه دریم در افتتاح معنوی این افتتاح مبنی برانست که کاتب این معنی را ادا کند که بعد مکانی و مهاجرت جسمانی مانع قرب جانی و مواصلت روحانی نیست واگر بصورت از سهو ولقا و شرف التقا حرمانی دست داده اما بحب معنی وصالی مدام واتصالی بر دوام میسرست و مکتوب الیه را بحقیقت حاضر داشته مخاطب سازد و در بیان شوقی که لازم اخوانیاتست شروع نموده بعرض احوال پردازد و فی بعض الامراض افتتاح مقبول و مرغوب و لطافت و استحسان منسوبست و اشهر طرق ایراد او آنست که بیتی عربی یا فارسی مناسب حال بیارند و تمهید مقدمه نموده و بیان قرب فرموده سخن را درین مقام با تمام رسانند و بعضی و شره مختصر و چند آورده می شود و از منظومات عربیه و فارسیه انچه محل مقتضی آنست مرقوم میگردد والتوفیق من المهیمن المتعال

الافتتاح بالقرب المعنوی وهو الثالث من الاخوانیات

ابتدا آت	مقدمه	بیان قرب	الطف	تمه	اختتام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقية الانفتاح

از مجموعه دوسبه

ابتدا	مقدمه	پان ترب	انیگا	تمه	اختتام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باقی

یلی

بالقرب المعنوي

ابتدا	مقدمه	پان ترب	الفینگا	ثمه	اختتام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الاپیات اللاحقه

الفردیات عربیه	الفردیات فارسیه	الثنائیات عربیه و فارسیه	المص عربیه	ربع فارسیه
[illegible]	[illegible]	لئن طالت الایام بین لقائنا نحن بعین القلب نلتقیان تصورت فی قلبی لفرط حیائه کأنک نصب لی بکل مکان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بر خاطرم گذشت حافظ خطور کرد یعنی که هجرت ز مضمون [illegible] دردم تصورت از در خلوت سرای دوست اما که این دو دل ز محبان [illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	ان قلت غبت عنی لا اصدقنی اذ انت فیه جلیس الروح [illegible] ان قلت انت حاضر الطرف لا اکذب فقد تحیرت بین الصدق والکذب		
[illegible]	[illegible]	گرچه نه گشتم برفت می بینم در خلوت سینه دوست می جویم تا ظن نبری که من شکست می یابم بی زحمت دیده هر دمت می بینم		
[illegible]	[illegible]	ان کنت عن عینی غائبا [illegible] [illegible] فی ذا الحباب ملازم الارواح		
[illegible]	[illegible]	گرفته نداریم وصلت [illegible] در دیده [illegible] خیالت [illegible] در [illegible] اگر وصال جمالت [illegible]		
[illegible]	[illegible]	لئن کانت الایام فرق بیننا نحن بقرب القلب ملتقیان وان عز ان تحت الدهر شملنا الیس لنا قلبان مؤتلفان		
[illegible]	[illegible]	تصور از نظر گشت ار شدم غایب [illegible] دلی [illegible]		
[illegible]	[illegible]	لئن بعدت اجسامنا عن تزاور نحن علی التحقیق مجتمعان ادراک من اشرق کنه خاطری [illegible] فی اعز مکان		

هذا النوع من الافتتاح

الفردیات عربیه	الفردیات فارسیه	الثنائیات عربیه و فارسیه	الفردیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	یا غبت عن القلب والا عن عینی ما غبتم [illegible] ان قلت قد اوحشت [illegible] الوحشة والوقت [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	از حالت چشم سرگردور ماند در خیالت چشم [illegible] [illegible] ای جو ارح غایب دل که سلطنت انجا [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible] الروح عندکم فالجسم فی غربة والروح فی الوطن فلیعجب الناس منی ان لی بدنا لا روح فیه ولی روح بلا بدن	[illegible]
[illegible]	[illegible]	یا من تفرق بین الوصل والبین لا فرق بینهما عند المحب اذا تفارق ارواح [illegible] فلا تضر نوی الاجسام فی البین	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فان کان بالجسمین منا تجانب نحن بقرب الروح مؤتلفان [illegible] الاتحاد [illegible] تألف [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گرچه از صورت [illegible] خالی [illegible] جان [illegible] [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	انا والذی لو شاء لم یخلق النوی لئن غبت عینی یا فتی [illegible] [illegible] شوق [illegible] کانه انا [illegible]	[illegible]
		اگر صورت [illegible] ولی [illegible] [illegible] فراق [illegible]	[illegible]
		لئن [illegible] ووفق [illegible] المسالک [illegible]	[illegible]

۵۷

حرف چهارم از کلمه دویم در افتتاح بدوام ذکر و این افتتاح نیز مقبول خواطر فضلات و از من صورت استدلالی بر کثرت محبت توان کرد که من احب شیئاً اکثر ذکره و درین باب فقره چند نوشته میشود با منظوماتی مناسب آن والله الکافی و هو المستعان

ابتدائات	مقدمه	بیان دوام الذکر	ختام الکلام
[illegible]	[illegible]	که همیشه خود را بفتراک دولت ف بارسته ز زمراتب علیه و ذکر مناقب وافیه را استقرار لسان و ملاقی جان و جنان دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که لایزال صحایف اوقات و جراید ساعات را بذکر مناقب و نشر مراتب جناب ف موشح و محلی میدارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که پیوسته ریاض ارادت ف را برشحات منابع حسن عقیدت تازه و شاداب میدارد و رایات [illegible] خلوص و خصوص بر صفحات اوقات می نگارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که مجامع اوقات و جوامع ساعات را بذکر مفاخر علیه و نشر مآثر سنیه ف مزین و مرشح دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که همواره زبان بنشر ظواهر دعا و بسط مناشر ثنای ف جاری دارد و همگی وجود منتهی و ذاکر دوام دعا و ثنا گردانیده است	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که علی الاستمرار در ذکر معالی و محامد ف [illegible] دعای اوقات را بنشر نفحات مکارم اخلاق آن یگانه آفاق منور و معطر می سازد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که علی توالی الازمنه والاوقات بنشر فضایل و بث معالی ف مجالس و محافل را مزین و محلی و مسامع ارباب استبصار و اصحاب قلوب را مشرف و محلی دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که علی الدوام بر وظایف ذکر و مراسم شکر ف مداومت و مواظبت نموده آنرا سرمایه افتخار و ذخیره روزگار خود می شناسد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که در اکثر اوقات در اغلب آنات ذکر خیر طارد عتبه علیه ف سمیر ضمیر کشیر و فی مر خاطر فاتر دارد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	که در اغلب ازمان ذکر مناقب آن خلاصه ایام زینت صحایف لیالی و ایام افتی جناب ف در محافل و مجامع بادوان و مسامع میرساند	[illegible]

۱۸

حرف سیم از کلمه دویم در بیان افتتاح بامید وصال و تمنی آن و این افتتاح فراق زدگانست که سهام الام مفارقت باهداف قلوب ایشان رسیده باشد و آفات اوقات مهاجرت در هدم قواعد عشرت و مسرت ایشان کوشیده و با این همه خود را معلل و معنی امیدوار سازند و سلسله جمع را از ذیل مقصود و ارانند و چند از عشق منظومات لایق درین اوراق الحاق نماید والله ولی الارشاد

الافتتاح تمنی الوصال و هو التاسع من الاخوانیات

ابتدا	مقدمه	متمنا و دعا	انتها
[illegible]	[illegible]	فاما مدعای محرر کاهی از لطف الهی درخواهد که رواح الصباح و روی او مساح بی رواح عبوری سابقات طیبات مواصلات و اوقات ببرکات مجالست مبدل گردد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فاما مشاهده جمال با کمال که ماورای آن هیچ آرزوی ندارد از حضرت باری تعالی [illegible] غبار [illegible] خاطر میرود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فاما ادراک دولت وصال از حضرت ملک متعال به نیازی که سرعت اجابت از نتایج آن [illegible] مطلوبست	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فاما شرف ادراک انتظام در سلک سده نه سده سده احترام از لطف مهیمن علام به نیازی تمام می طلبد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فاما حصول شرف انضمام در زمره مجاوران عتبه معالی انتساب طرب التیام و حسن مآب از حضرت مفتح الابواب مسئولست	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فاما بازیافت شرف حضور موفور السرور که غایه امانی و قصارای هم انسانیت در ازمنه که مظنه اجابت دعوات باشد از حضرت قاضی الحاجات درمیخواهد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اما حصول نعم وصول سعادت مواصلت که خلاصه امانی و نقاوه زمان کامرانی همان تواند بود از حضرت واهب السؤل مرجو و مأمول است	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اما از لطف بی زوال ملک لم یزل و لایزال لطیفه [illegible] که [illegible] گنبد وصال و متکفل نزول در حریم وصال بابانی و آمال بود دستگیر می باشد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اما دولت مشاهده لقای شریف که اهم مطالب و اتم مناجح مآرب [illegible] تمام [illegible] الجلال و الاکرام مسألت میرود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اما نیل دولت لقای مبارک را که خدمت ابواب شادمانی و عنوان صحایف کامرانی بل خلاصه مجموع آمال و امانیست از عنایات سبحانی مدعوست	[illegible]

الابیات اللایقة بهذا الافتتاح

عربیه فارسیه	فارسیه	ثانیا عربیه و فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	دل بسته امید وصال تو گشته ام — سرگشته دیار هوای تو مانده ام ربا شب حوادث گیتی در انتظار — در انتظار صبح لقای تو مانده ام	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نبنی ربان سر نفی برهته — وسیف الامانی ابهن فلولی نیابت شعرها تعاودنی المنی — وهل لی ای واک ازمان وصول	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ذکرتک والیاالحقطر تجری — کانقطار السحاب علی الخدود وکم من لیلة قد قلت فیها — الا یا دولت الایام عودی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	حق تعالی که مالک الملکست — لیس فی الملک غیره الملک برساند مان بخدمت تو — انه قادر علی ذلک	[illegible]
[illegible]	[illegible]	انی طول العهد قربا صالکم — ولیس سوانی الضمیر مرام لعل لیالینا تعود وان تبت — سلام علی عهد القدیم سلام	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دولت ز در من اندر آید روزی — وین محنت هجران بسر آید روزی خورشید وصال تو که جان افروزست — از مشرق اقبال برآید روزی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ومذ فارقتنی فارقت نومی — جفونی لم تذق سنة ونوما وها انا منتشر شوقا ووجدا — عسی الایام ان یرجعن قوما	[illegible]
[illegible]	[illegible]	حق علیمست که دارم غم آباد فراق — سینه مانده پر اندوه و دلی خسته ز داد نه تحمل دیدن وصل تو ام هیچ امید — نه بجز دیدن دیدار توام هیچ مراد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	احن الی لقاک ما لاح بارق — واصبو الیه ما لضحی والاصایل واشتاق الاه واح من طوا رحکم — لعل شفایی فی ارباح الدلایل	[illegible]
[illegible]	[illegible]	امیدوار چنانم که کار بسته برآید — وصال چون بسر آمد فراق هم بسر آید نسیم وصل کند تازه بوستان امل — نهال عیش و مسرت بکام دل آید	[illegible]

حرف دهم از کلمه دوم در افتتاح بوعده وصل و استعجال آن و این افتتاح امیدوارانیست که نسیم بشارت از بوستان وصال بر گلشن احوال ایشان وزیده و بوی از رواج ریاحین مژده ملاقات بمشام آرزوی ایشان رسیده و طریقه این افتتاح با بیات لایقه بر وجهی که از غیب القا نمود تذکار کرده شد والله المعین

ابتدا	مقدمه	تمه	انتها
[illegible]	حقا که اگر اشتیاق رواج رجا با دراک دولت مواصلت ن دستگیری نکردی بهجوم جنود مفارقت و در دود فود مباعدت نزدیک بودی که بای مصابرت از مرکز ثبات بیرون رفتی	[illegible]	ادراک این دولت را از حضرت فیاض علی الاطلاق مستدعی می باشد ع ویرحم الله عبدا قال آمینا
[illegible]	بعینها بکیر با الله که اگر نه مواعد وصال و تذکره اتصال بخدمت ن دستگیری نماید و دست مهاجرت بنوت صدمت طال العهد و اتشته الشوق بسیج نهال صبر از زمین دل منقلع می گردانید	[illegible]	حصول این سعادت از عنایت واهب المواهب مسئول است ع جزاء الله عنی من قال آمینا
[illegible]	حقا که باستشمام رواج وصول بشرف صحبت ن مشطوب و اولا نایره اشتیاق سراپای وجود را در چمن احتراق آورده و مرارت فراق موجب تلخی مذاق دل مشتاق گشته	[illegible]	احراز این موهبت عنقریب از فضل حضرت مجیب الدعا امیدوار ع من قال آمین ابقی الله مهجته
[illegible]	قسما بعزة الله تعالی که رواج ریاض رجای مواصلت بمجلس شریف ن و فواتح بساتین امید مجاورت آستانه ایشان مشام روح را از ابتهاج و ساحت صدور را انشراحی می بخشد	[illegible]	بازیافت این شرف بدعای سحرگاه از الطاف خفیه حضرت اله درخواست میرود ع والله یرحم عبدا قال آمینا
[illegible]	حقا که بواسطه بشارت وصال و رابطه مژده اتصال بخدمت ن نسیم عنایة از مهب کفایت وزیدن گرفته و گل امانی در چمن گشاد مانی شکفته و تدارک الآم ایام فراق جز بدین صورت متصور نبود	[illegible]	شرف اتصال از حضرت ملیک متعال بالغدو والآصال مسالت می نماید ع ویبقی الله عبدا قال آمینا
[illegible]	درین وقت که بشارت احراز دولت مشاهده جمال ن بگوش هوش رسید نوایع اشواق را که موجب اضطراب خاطر فاتر و نوایر اشتیاق را که سبب ازعاج ضمیر کسیر بود فی الحال تسکینی داد	[illegible]	تهیه اسباب سعادت مجاورت از عون عنایت فیاض مطلق مدعوات ع اعز الله عبدا قال آمینا
[illegible]	چون تباشیر صبح سعادت از افق توفیق روی نموده مژده اتصال بشرف صحبت ن استماع افتاد لمعه آفتاب شهود این معنی ظلام آلام فراق را مرتفع گردانید	[illegible]	ظهور لطیفه غیبیه که با دراک دولت ملاقات موصل باشد از حضرت عزت درمیخواهد ع من قال آمین ابقی الله مهجته
[illegible]	حقا که طلوع کوکب اختر بهجت از مطلع مسرت عبارت از بشارت مواصلت ن است دل را بدین اطمینانی بدر رفت و الا بواسطه محنت تمادی ایام فراق وسبب توالی الآم اشتیاق عنان اصطبار از دست اختیار بیرون رفتی	[illegible]	نیل این دولت بزودی از فیض نامتناهی الهی مسئول است ع والله یحفظ عبدا قال آمینا
[illegible]	حق سبحانه علیمست که حدت حرارت آتش مفارقت و شدت التهاب شعله مباعدت از صحبت ن کره را دل خفقان و جان نحیف را در بوته انجران و کوزه حرمان بگداز آورده بود زلال نوال مژده وصال اطفای برفت چون نسیم	[illegible]	وجدان این نعمت از موهبت حضرت صمدیت بدعای صادقانه می طلبد ع اجل الله عبدا قال آمینا
[illegible]	ملاقات اشرف ن که سرو دفتر مقاصد و مطالب است جریده امانی و مآرب از جهت اخبار مبشر بر حصول آن ساعده زینت افزا ساخته بر آرایش خزان هجران که حدیقه دلرا چهره ساخته بود بکلی مضمحل و متلاشی شد	[illegible]	وصول بدین مقصد اقصی و مطلب اسنی محض عنایة ملک اعلی مسالت میرود ع ادام الله عبدا قال آمینا

الاپيات المناسبة لهذا الافتتاح وهو العاشر من الاخوانيات

عربيه	فارسيه	مثنيات عربيه و فارسيه	فارسيه
[illegible]	[illegible]	دم بدم در دلم ز هاتف غيب مژدهٔ وصل يار مى آيد غنچهاى اميد مى شگفد گل دولت ببار مى آيد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	قدحان قد اطلع ما ارتجى من الم ضاق به صدرى ارى بالبشائر وقد اسفرت فى ليلتى من مطلع الفجر	[illegible]
[illegible]	[illegible]	خوش آنكه وصال تو ميسر شده باشد چشمم بجمال تو منور شده باشد با هيچ بر انگيزم انگه سر من در پاى تو با خاك برابر شده باشد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اعلل بالمنى قلبى لعلى افرج بالتمنى الهم عنى فوعد الوصل فرج كل هم وكان سلو قلبى بالتمنى	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	لقد تقضى بعد الزمان فرقتكم وما بلغت من اللذات مقصودى فكلما طلبت روحى وصالكم اقول يا دهر يا ايامنا عودى	
[illegible]			
[illegible]		لولا نسيم رجاء الوصل روحنى لكنت محترقا من حر اشواقى	
[illegible]			
[illegible]			

حرف يازدهم كلمه دوم در افتتاح باظهار محبت قبل الملاقات واين افتتاحى بغايت مرغوبست ومنشى نخجوانى در كتاب دستور الكاتب فى تعيين المراتب آورده كه چون حق سبحانه خواهد كه درميان دو كس طريقهٔ محبت ومودت مسلوك گردد دغدغهٔ دوستى در دل ايشان افكند تا پيش از ملاقات بمجرد استماع اخبار واحوال معتقد يكديگر شوند وآن محبت بحقيقت مستفاد از محبت حق عز وعلا خواهد بود چنانچه قايل فرموده كه واذا احب الله يوما عبده وآن آشنايى بحكم الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف نتيجهٔ تعارف ازلى وتالف ميثاقيست وبعد از انكه محبت بين الشخصين در ازل مقرر شده باشد مراينه بايد كه امارات آن در دنيا بوضوح انجامد واز جمله آنست كه بحسب موانع ملاقات متحابين متعذر باشد بارسال مكاتبات وابلاغ مخاطبات قاعدهٔ توقف واساس تودد وتالف را ممهد ومؤكد سازند تا بيركات رشحات قلم پاكيزه رقم رياض مودت بطراوت ونضارت باقى ماند ودرين افتتاح مى شايد كه بناى توطيهٔ سخن بر تعارف ازلى وتالف ميثاقى باشد واز استماع آثار مكارم وفضايل مكتوب اليه ودرين اوراق [illegible]

از سه قوه منظومات مناسب آورده شد [illegible]

ابيات	بيان الحال	منظوما	انتها
[illegible]	بحكم اذا احب احدكم اخاه فليعلم قبل از سابقهٔ ملاقات براى اظهار كمال محبت ومصافات اين ... بود تا معلوم ... رايات صداقت در ساحت دل برافراشته شده ... بسابقهٔ ازلى وعارفة لم يزل ...	[illegible]	اميد بتفضل حضرت ... كه حجاب مباعدت مرتفع ساخته ... ملاقات اشرف برساند
[illegible]	بموجب قضيهٔ الارواح جنود مجندة ... مردم ديده وتوسط عبارات ... وقاعده اتحاد باجناب ... مؤكد ومبرم ... ومرتبط ومستحكم بود ...	[illegible]	رجا بلطف مفتح الابواب ... وثوق تمام دارد كه دولت ملاقات ... على وفق المرام ميسر گردد
[illegible]	اگر ديده ظاهر در عالم ناسوت بمشاهدهٔ طلعت ميمون ومنظر همايون ... مشرف نشده اما در عرصهٔ لاهوت بحكم تعارف ميثاقى دولت مشاهده وتلاقى ...	[illegible]	اميد وارى ... حضرت بارى ... وبهر بهانه جنانت كه ... بروفق متمنى معد ومهيا گردد
[illegible]	هرچند كه ديده از شهود انوار لقاى ... محروم است فاما در انكه روشنايى آشنايى ... جمال مجاورت روحانى وآشارت بكمال مجاورت ... بر تماشاى ملاقات جسمانى ومقالات لسانى ...	[illegible]	اميد بفيض ... اسباب سعادت ... بوجه مرغوب هيچ مطلوب مرتب شود
[illegible]	هرچند در عالم شهادت از استسعاد بسعادت لقاى ... محروم است فاما در محافل قدس ومجالس انس پيوسته ديده بصيرت بتماشاى جمال آن عديم المثال اشتغال دارد	[illegible]	از خزانهٔ جود حضرت واهب الوجود ... كه بدان در باز الصورت جوهر مشاهدهٔ لقا ...
[illegible]	اگرچه در عرصه گاه صورت ديده ... جناب ... صفت حرمان موسوم است فاما اساس مودت ... در مجامع جبروت وصوامع ملكوت ابرام واستحكام يافته ...	[illegible]	مستمنى از مواهب ... وعظم سلطانه انكه ... الفاد در عالم ظاهر ...
[illegible]	فاتحهٔ اين اخلاص كه بطريق ... مكاتبات قبل از ادراك شرف صحبت ... استغراب ومقام استعجال نيست زيرا كه پيش از ... تعارف ارواح ... جانى وملاقات روحانى ...	[illegible]	سؤال از غنايت حضرت احديت ... ذاته ونقدست صفاته ... كه بحجب موانع مرتفع گشته ... دولت ديدار مرزوق گردد
[illegible]	اگرچه بى سابقهٔ ظهورى كه واسطهٔ مباسطت ... مباحث ومجالست ... توسل ... اين وسيلهٔ مودت ... ابتناء بهسرى وتعارف روحى منظور وملاحظست	[illegible]	مامول از موهبت فياض مطلق انكه دولت وصال صورى وسعادت اتصال ظاهرى از كمن غيب بمشهد ظهور رسد

الاسیطلی من الطبقات

فارسیه	فارسیه	فارسه	شانیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	دستور ملک آصف دوران که ذات او از روی لطف صورت روح مجسم است آرایش نهاده بر طبق عرض یک یک سرگشته که در تتق غیب مدغم است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آصف ثانی سپهر فضل و دریای کرم آن کز ادراک صفاتش قاصر اهل کمال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الافتتاح باظهار المحبة قبل الملاقات و هو الحادی عشر من اخوانیات

ابتدا	پایان الحال منثورا	منظوما	انتها
[illegible]	اگرچه بحسب ظاهر دیده و منتظر را اکتحال بکحل الجواهر مجاورت و مجاورت ن مقصرست فاما صومعه سامعه باستماع اجتماع مواد فضایل آن نقاوه افاضل خزانه جواهر ...	[illegible]	مسئول از فضل ربانی آنکه باعث ملاقات قاصری ع خورشید مراد از افق بخت برآید
[illegible]	اگرچه دیده ... مخلص خالص العقیده بشرف لقای ... مشرف نشده اما باستماع صیت معالی آن خلاصه اعالی ... اشواق ...	[illegible]	مامول از شمول نعم سبحانی آنکه ... لقای شریف ع از شاخ وصل ...

[illegible]

تتمة الطبقة الاعلی

	صفات اهل الدیوان و ارباب القلم	عربیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	الصاحب الاعظم کهف طوایف الامم والی اقالیم الکرم مالک ازمة ارباب السیف والقلم صاحب الدیوان برایه الثاقب کافل مصالح الجمهور بفکرة الصایب الصاحب الاکرم حامی صنوف المعالی بعوث الی العمر باع اسباب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	السعادات فاتح ابواب العنایا مجیر البرایا مغیث الرعایا بر مناج الامور کفیل مهام الجمهور الصاحب الاعدل الاعظم ناظم مهام الممالک ببنان القلم صاحب اذیال المفاخره الاقتدار عایة اغراض الدهور والاعصار صاحب اکرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الکرم جامع ایات المکارم وناصب رایات الکرم مستجمع اسباب المعالی محرز قصاب السبق فی مضمار الاعالی علاء الطوایف مظهر العواطف الصاحب المعظم مغیث جمهور الامم رافع اعلام العداله جامع اقسام الامانة عظیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مصالح عباد الله فی البلاد قوام مناهج البلاد و رعایة مصالح العباد مدار الممالک سبب قوار المسالک الصاحب الاعدل الافضل والوالی الاعقل الاکمل المخصوص بابواب عظایم السعادات المنظم بما من مناتج العنایات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ملجاء اکابر الامم ضابط امور جمهور الامم برشحات القلم الموالی الاعظم الاجل والمطاع الکرم الافضل نایب الصدور الکبیر المستبوع لکل مامور و امیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مالک ازمة المعالی واسطه انجاح مرامات الاعاظم والاعالی والی اشرف اکرم کهف الانام وملجا الامم رکن الدوله بلاحظه مبانی الامانة عضد الملة بمحافظه قواعد الدیانه مرجع الاعاظم مجمع	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مکارم الاکارم المولی الاعظم الاعلم مدبر قوانین الحکم بیان الدوله الزاهره موتمن الحضرة الباهره مبدع البلاغه مخترع الروایع مالک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ازمة المعانی والبیان قایم اغنته افانین الکلام بالتبیان مولانا الاکرم مستجمع بدایع الحکم منشی الممالک السلطانیه منبع والعواطف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الفاخره مخترع المعانی البدیعه مبدع اللطایف الخفیفه مستجمع الادا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	والعلوم مالک رقاب المنظوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خاتمة الطبقة الاعلی

	بقیه صفات ارباب القلم	عربیه	فارسیه	صح الناسخ
[illegible]	والی عالی جامع المعالی شریف المناصب رفیع المراتب اشرف جابر الکتاب اسوة الاکارم من اهل الحساب فهرست صحایف الفضایل دیباجه دفاتر المواهب والفواضل الصغیر الکرم مثبت ارقام الفضل	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	علی اوراق احوال الامم مهمد قوانین الدواوین بضبط امور الممالک من سبل الدرایة امین الممالک اعرف مشاهیر الحساب از مرجع جابر الکتاب صاحب اعظم موسس مبانی المجد والکرم مستجمع خلال الشمایل ومکارم الشیم	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	فروه اشرف الاطراف اسوة المختصین بمسالمن العوال والانصاف الوالی الاکرم مدبر امور الامم صاحب الایادی الباهره فی نظم الامور ناصب الرایات الزاهره فی رعایة الجمهور جامع ایات الافتخار والی ولایات الحکمة والاقتدار	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	الصاحب المعظم مستکمل قوانین الامم کاشف غمة الامة باعلاء اعلام الاهتمام کافی فی مهام الانام باظهار اثار [illegible] مرکز دایرة الاشتهاء والجلاله صاحب اکرم جامع افانین الحکم [illegible] المهام بامطار	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible] الکاملة اسوة الاشراف قاید ازمة الشرف سید الاشرف والی اعظم صاحب المناصب باستجماع الفهم والحکم قطب فلک التفاخر والمعالی مجاز المفاخر والمکی المقبول فی قلوب الاکابر المکنون	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	حبه فی الضمایر والسرایر الوالی الاعظم قدوة ولاة الامم اللایح من غرته الغراء لوایح الابد الفایح من حرکته العلیه فوایح الحمایه	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible] من المصالح بعطایه کافل المناجح بعبره و علایه الصاحب الاقدم رافع لوآء الایادی بایادی بسط النعم ناظم مشات الامور	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	کافل متمنیات الجمهور اعرف مشاهیر الزمان اشرف جابر الاوان مالک ممالک	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	المعالی خاتمة الایام واللیالی	[illegible]	[illegible]	
[illegible]			[illegible]	

[illegible]

تتمة صفات ارباب الطبقة الاعلى

	صفات سایر الملازمین على عتبات الملوک والسلاطین	عربیه	فارسیه	مع البیاض
ایضا	امیر مؤید بختیار قهرمان مظفر عالی مقدار السباق الغایات فی نصب رایات العنایات فارس مضمار السعادات برفع الحمایات	[illegible]	[illegible]	
نوع المقامر	دارو روران افتخار الفوارس والشجعان هادم بنیان الفساد حارس ارکان السداد ضابط اطراف الممالک المنجی من المزالق والمهالک	[illegible]	[illegible]	
نازل	صاحب اعظم مولی خزاین النعم من الحضرات السلطان ناظم المهام الخاقانیه الدایم المخصوص بالانعام المحظوظ باوفر السهام	[illegible]	[illegible]	
حاجب	الامیر الکبیر والصدر العزیز الشهیر المعتلی على ذروة العز والجلال والمرتقی على هضبات الحشمة والاقبال مآب اولی الاستغاثة منبع الاغاثة والاجابة	[illegible]	[illegible]	
ایضا	امیر اعظم صلاح العالمین ومصلح العالم المختص بتاسیس عزایم الامور المهتم بتمهید قواعد مهام الجمهور مظهر اسرار الایالة والصولة مطلع انوار الجلالة	[illegible]	[illegible]	
ایضا	والی معظم اعظم حامی الامم جامع اشتات اسباب عوالی الهمم مکتسب غایات الحکم والحکم اسوة اکابر الآفاق مستجمع المناقب على الاطلاق	[illegible]	[illegible]	
ایضا	الصاحب الاعظم الرفیع والصدر الاعز المنیع موسس بنیان الحمایة مشید ارکان العنایة المخصوص بنتایج الابدیة المختص من عواطف الخلافة	[illegible]	[illegible]	
ایضا	داور شهامت شعار والی کرامت دثار منظور انظار اعاظم رفیع مقدار محظوظ عنایات کامرد وی الاقتدار	[illegible]	[illegible]	
ایضا	والی اولاة الزمان حامی حمات الاوان باسط اکف البر والنعم رابط قوانین العز فی الایام موسس مبانی المجد الاشم مولی جزایل الفضایل	[illegible]	[illegible]	
ایضا	کوامل النعم الوالی الاکرم مقدم ولاة العالم مبارک الوجه والقدم صاحب القدر الاشمل الاتم معلی رایات الآمال المتفوق على الاضراب والاقران فی الزمان	[illegible]	[illegible]	

[illegible]

صفات ارباب الطبقة الاشرف

صفات السادات والنقبا	عربیه	فارسیه	عربیه و فارسیه
مرتضی ممالک الاسلام مولی اعاظم النقبا العظام علامة نقابة الوری اشرف انبیاء الرسالة زبدة ابناء البتول کاشف الغم عن قلوب الامة بالاعتلاء على قمة الطاهر الاسباب طاهر الاحساب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المرتضى الاعظم الاقدم والمجتبی الانجب الاکرم معاد اساطین الآل والعلویین سلطان النقبا ونقیب السلاطین نور عین الائمة عین نور الکرامة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المرتضى الرفیع المجتبی الامجد المنیع جمال العترة النبویة کمال العصبة العلویة نقیب نقباء الآفاق محرز المناصب بالاستحقاق جامع المناقب الشریفة صاحب المناصب المنیعة ملک السادات المتجلی بالکرامات والسعادات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المرتضى الاکرم شبوی النسب وعلوی الشیم علاء اکابر النقابة اسوة الزمرة المنتمیة الى آل العبا وصدر جریدة الولایة بیت قصیدة الهدایة بدر سماء العزة والجلالة مطلع انوار شموس الرسالة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلطان نقباء المغارب والمشارق تاج الهامات بأسرها والمفارق خلف اعاظم الاسلاف شرف اشراف الاخلاف من العترة ... ذات ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المرتضى النقی والمجتبی الزکی مظهر الاسرار النبویة مهبط الانوار العلویة موالی اعاظم السادة على المکارم ... الباهرة وسند آل طه و یاسین ... على الیقین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السید السند الامجد والمرتضى الاعلم الاسعد زبدة اکارم اشراف الاطراف خلاصة اعاظم الاخلاف من آل عبد مناف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المنتشی بکمال المکارم عن نقباء الآفاق المختص بجمال الاخلاق النبویة وطیب الاعراق السید الاکرم علوی الشان والشیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
زین العترة المصطفویة جمال الزمرة المرتضویة خلاصة اولاد الرسول نقاوة اخلاف البتول فخر السادات مجمع السعادات المرتضى النقی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
النقی والمجتبی الصفی الوصفی بقیة الاروحة الکریمة الهاشمیة خلاصة الجرثومة المشرفة العلیة العلویة المتحرز بمکانة العزة الطاهرة المباهی بشرف الزمرة الباهرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

بقية صفات

صفات الائمة و الاجلة	عربیه	فارسیه	عربیه و فارسیه
الامام الاکرم مربی افاضل الامم ناصب رایات الملة البیضاء ناشر آیات الشریعة الغراء علم الهدی علامة الوری نعمان الاوان بالعلم الاتم شافعی الزمان بالفضل الاشم نقطه دایره الائمة مظهر آثار الشهادة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المخدوم الاعظم ملک الاعاظم من اهل العلوم والحکم المسمی من سماء الانس باسم الائمة المدعو فی فضاء آثار القدس بصدر الائمة محلل مشکلات زمرة الاسلام مبین عویصات فقهاء الانام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولانا الاعظم ومقتدانا الافضل الاعلم علامة العلماء بالاتفاق امام ائمة الدنیا علی الاطلاق الحاوی للریاستین الحکمة والحکمة الجامع للفضیلتین العلمیة والعملیة ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلطان الائمة والافاضل الفارق بین الحق والباطل حامی حوزة الاسلام ماحی رسوم البدع والاثام حلال المشکلات الدینیة کشاف المعضلات الیقینیة سراج الملة ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
برهان علماء الآفاق مالک ازمة العلوم بالاستحقاق کاشف عوامض حقایق المسایل مستخرج الدلایل فی اثبات الدقایق ... والاقطار قبلة فضلاء الانام ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصدر الاعلم مرجع اعاظم العالم محیی ریاض العلوم والحکم ... امطار المجد والکرم ... طلاب الفضایل ... الانام ... الکمل والاکمال ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المولی الاعظم الاعلم والحبر الارشد الاقدم ناظم معاقد الفروع والاصول صاحب قواعد المنقول والمعقول محقق القوانین بالدلایل اللایحة ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الامام الاقدام والهمام الاعظم مستجمع حقایق العلوم مستنبط دقایق الحدود والرسوم ... مالک علوم الاولین والآخرین ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولی الانام الامام الهمام الحبر القمقام مخترع دقایق ... العلوم الیقینیة ... العلیة منبع الکمالات ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
... فضلاء الانام المتقدم بعلو درجته علی الافاضل ... وارث مناصب اساطین الفضلاء بالاستحقاق ... اساطین المعقول والمنقول جامع ... الفروع والاصول	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الطبقة الاشرف

صفات القضاة و حکام الاسلام	عربیه	فارسیه	عربیه و فارسیه
مولانا الاعدل الاعظم اقضی قضاة العرب والعجم علم جامع الهدی علامة جوامع الوری ناصر الملة الحنیفیة حافظ الشریعة المنیفة المخصوص بمزید الاهتمام فی اجراء الحدود و تنفید الاحکام مقتدی الائمة قدوة الانام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلطان قضاة الاسلام اعدل حکام الانام سیف الایام صاحب الآیات الزاهرة ناصب الرایات الباهرة مطاع الملوک والسلاطین مطبوع الخلفاء والخواقین ممهد قواعد الدین المبین مشید مبانی الشرع المتین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المقتدی الاعدل الاعلم ملک قضاة الزمان وقبلة اعاظم الامم رافع اعلام السنة السنیة قامع اضالیل البدع الردیة والی امور المسلمین بعدادوما	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اقضی القضاة والحکام احق الولاة فی اجراء الاحکام شیخ الزمان مقتدی اهل الایمان کاشف دقایق الاسلام مصلح مصالح جمهور الانام جامع المناقب و مجمع المناصب اعلم الفضلاء و افضل العلماء فی المشارق والمغارب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قاضی القضاة الممالک فی الایام والی ولاة ولایات اهل الاسلام علامة اعاظم العلماء فی الآفاق ... فی المشرقین والمغربین حامی بیضة المسلمین راعی حوزة ارباب الملک والدین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلطان القضاة والحکام مبین قواعد الحلال والحرام محیی مراسم السنة والفرض ناشر الفضایل والمعالی فی بسط الارض کاشف مشکلات المسایل رافع معضلات البراهین والدلایل ظهیر الاسلام باعلاء اعلام ... الاحکام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلطان قضاة ... المسلمین ... درجات الممالک برهان ولاة المؤمنین نصیر الاسلام ... مهام العالمین نعمان الثانی معمر قواعد الشرع ... الاکمل والفرع ... المعلی الزهراء مفتوی الشریعة الغراء	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قاضی قضاة الاسلام مالک ازمة الافضیة والاحکام کاشف ... ناظم احکام شریعة سید المرسلین ... الانام باسنة الاقلام ... الممالک ... الاقدام ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
قاضی محکمة الاسلام ناقد القضایا والاحکام اسوة القضاة فی الآفاق قدوة الولاة علی الاطلاق ... الاسلام برشحات الاقلام ... الشرایع ... الاحکام ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولانا الاعظم اسوة قضاة العرب والعجم ... الانام اعدل ولاة الایام ... فی حلبات القضاء ... غایات مضامیر الکمال بالعز والعلاء ... المسلمین من مخالب المهالک ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٧١

تتمه صفات

عربيه و فارسيه	فارسيه	عربيه	صفات المشايخ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شيخ الاسلام الاعظم هادي طوايف الامم ناصب رايات الحكم السنيه كاشف ايات النعم ... مفاتيح الغيب فاتح خزاين لا ريب ... مطلع الانوار ... الامام مطلع انوار الكرامات منبع آثار الالهامات مركز دايرة التحقيق والتدقيق محيط نقطة الشرع المبين [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	... كاشف الآيات اليقينيه سلطان المشايخ في الآفاق [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

٧٢

طبقة الاشرف

عربيه و فارسيه	فارسيه	عربيه	صفات ارباب العلوم الشرعيه	طوايف
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مولانا الاعظم افضل علماء الامم سلطان المفسرين برهان اهل اليقين موضح اسرار القرآن كاشف حقايق التنزيل بدقايق البيان كشاف مشكلات الآيات والسور حلال معضلات القرآن بكمال الدراية والفكر المولى الاعظم منبع المعاني والحكم ...	ن
[illegible]	[illegible]	[illegible]	... المطلع على مطالع خواص التراكيب في فن المعاني ... اعجاز نظم القرآن والسبع المثاني مولانا الاعظم علامة العلماء ... كشاف المعضلات ... [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

بقية الصفات

حروف	الصفات	عربيه	فارسيه	عربيه وفارسيه

مولانا اعظم متبوع اكابر الامم مالك نواصي الفضل المبين
المعتصم بحبل الله القوي المتين اورع مصارع الخطبا
ابرع اكابر الاولياء افصح جامع المنابر وبليغ جوامع
الانوار الزاهرة المولى الاعظم مقتدى ائمة الاسلام صاحب
اعنة الفصاحة مالك ازمة البديهة افضل الخطباء
بكرايم الصفات اخطب الفضلاء بمياسم السمات
ناصب الالوية الدينية رافع الاجنحة الشرعية
مولانا المعظم منبوع الفضايل والحكم اعلم افاضل المذكرين
نامع اعاظم الملوك والسلاطين العالم بجوامع التفسير
والتاويل الواقف على مدارج الاجمال والتفصيل رافع
حجب المعضلات كاشف سحب المشكلات
المولى الاكرم قدوة علماء الامم واقف غوامض آيات
الكلام عارف دقايق احاديث سيد الانام مظهر
انوار بيان التنزيل مظهر اسرار التاويل بحقايق الاقاويل
السنوي الفضايل في التذكير ملك الشمايل في
التفسير مولانا الاعظم اسوة علماء العالم مرشد
الخلق الى حقايق الهدى منقذ الانام من مضايق
الغواية والردى كاشف حجب المعضلات رافع
استار المشكلات زبدة المفسرين قدوة المذكرين
مقتدى المتشرعين اورع ائمة الدين مولانا الا
عظم ملاذ فضلاء العالم مستخرج كنوز اصداف المعاني
من بحار القريحة الزاهرة مستنبط عيون اصناف
الفضايل من منابع الطبيعة الباهرة مالك ممالك
التحقيق سالك مسالك التدقيق كاشف المشكلات
العقلية فاتح المعضلات النقلية المولى الاعظم
والحبر الافخم كنز العلوم وخزانة الحكم مالك ازمة
الفضايل بكمال رشد سالك الافاضل بحليتها في
مفتاح اسرار المعاني فتاح ابواب البيان في
الحقايق السبع المثاني قطب فلك العلوم مركز
دايرة الدرايات والفهوم مولانا الاعظم نادرة
الامم محرز قصبات السبق في مضمار الفضايل
مالك نواصي المعاني بازمة البيان في ميدان مناظرة
الافاضل محرز مباحث نفايس من مناهج الفروع
والاصول مظهر الغرايب في مناظرات المعقول
والمنقول موسى نوابغ بحر الفضايل والمعالي
مصدق دقايق المناظرات مظهر حقايق المحاورات
ضابط الفروع بالاصول رابط رسوم المعقول بحدود
المنقول شيخ ائمة ظهير الانة لسان ... العلى
افاضل البلغاء المولى العالي والحالي بالمفاخر و
المعالي مدبر موازين النكت الجدلية مربي افانين
العلمية والعملية جامع الاساليب العربية ناظم
المناهج الادبية زين المدارس زينة المجالس

للطبقة الاشرف

حواشي	الصفات المنثورة العربية	عربيه	فارسيه	عربيه وفارسيه

مولانا الاعدل الاعلم مقتدى اعاظم الامم بالعلم والحكم الآمر برعاية قواعد
المعارف والناهي عن اشادة مباني المعارف مقوي اركان الدين هادم
بنيان المسرورين موبد طلبة الحق بامداد الرعاية مقوي نصرة الدين بالعلم
والحلم المولى الاشرف الافضل والمقتدى الاحكم الاعدل الحافظ
على اقامة حدود الله والمانع عن كل ما يحرمه الشرع دنهاه هادم اركان
المجالس الخمر والزمر واقف اسرار دقايق النهي والامر مولانا الاعظم
زينة مجالس العرب والعجم افتخار اهل التجويد حامل اسرار الكتاب
المجيد حافظ حدود القراءة مظهر الحضور مظهر اسرار التلاوة في
بر الآيات في الصدور ملك الحفاظ في الآفاق قدوة اهل الله
بالاستحقاق قدوة المجودين واسوة الحفاظ ناقد جواهر الحروف
وزواهر الالفاظ اعلم الامام بقوانين القراءة والتجويد اوحد
الافاضل بافانين تلاوة القرآن المجيد وحيد العصر بالفاتحة
فريد العصر بالرسالة واقلامه مولانا الاكرم ملك الحفاظ بين
الامم الواقف بمواقف الوقوف العارف بدقايق
النكات والحروف قرة عيون الارباب الائمة والخصوص
بخصايص اهل القرآن هم اهل الله معتقدي الموالي
حاوي اقسام المفاخر والمعالي الحافظ عن الشريف
والمستغني عن التعريف والتوصيف الفايق على اقرانه
بحسن الاداء والمتفوق على ابناء زمانه بجودة الذهن والزكاية
قدوة القراء في الزمان اسوة الاحفاظ من حملة القرآن
المولى الاعظم قدوة احبار الامم ذو الفضايل والمعالي ذو المكارم
والليالي مقتدى الاصحاب زينة المسجد والمحراب الكحل
المتورعين افضل المتبرعين قدوة اهل الطاعة ناصب رايات
الفضل في اقامة الجماعة مولى الموالي مجمع المعالي مؤسس ابنية
الكرام مشيد اركان الاذان والاقامة سبب رياض السعادات
بطلال اسماء العبادات مصدر النعمات المحنونة مورد الالحان
اللطيفة الموزونة المولى الاكرم عديم العديل في العالم مقرر
جرايد فصول التوصيف محرر صحايف اصول التعريف جامع
اشتات الامور عارف مراتب الجمهور رابطة نظم البدايع
وواسطة عقد المجالس وناظمها مولانا الاكرم جامع المعالي
والحكم المتحلي بمحاسن الخلال السنية المتخلي عن ذمايم الخصال
الدنية عارف الاساليب الادبية واقف القوانين
العربية ناظم دواوين الادب جامع افانين التواصي
والجواب الاديب الاريب لازم التوقير واجب الترحيب

تتمة الصفات

طوايف	صفات ارباب الحكمة والفضل	عربيه	فارسيه
[illegible]	مولى الانام افضل عظماء الايام امام المدققين كاشف اسرار المحققين سلطان سلاطين الحكماء مغيث النفوس باجمال علماء افضل ارباب الفضل والحكمة غايص لجار المعاني بعلو الهمة نهاية المقاصد الاماني	[illegible]	[illegible]
ايضا	مقتدى اكابر الامم برهان الحكماء رقى العالم كشاف مشكلات الحقايق مفتاح مغلقات الدقايق ومعضلات الرقايق مخزن نفايس جواهر اصناف الحكم اسبق سباق العلم بعلو الهمة	[illegible]	[illegible]
ايضا	قدوة افاضل الحكماء اسوة اماثل العلماء مرصد الفيضان الملكية مقصد الدوران الفلكية مقرر القوانين باضافة البيان مبين الافانين بانوار برهان جوال محافل الفحول كمال مجامع ارباب المعقول	[illegible]	[illegible]
ايضا	مقتدى زمرة الحكماء مجتبى زمرة العلماء سابق مضامير الافاضل سابق سنن العلوم في مجاز الشكل والاكمال ناظم عقود الجواهر بالقوة القدسية ضابط صنوف الاثار بالصفة الروحية الانسية نقد دايرة الاجتهادات منطقة كرة الاشتقاقات	[illegible]	[illegible]
ايضا	مولانا الاعظم قدوة اعاظم الاطباء في العلم مسيح الثاني مستخرج قوانين المعالجة في تفاوة المجردات والادويات خلاصة البسايط والمركبات جالينوس الزمان بقراط العهد والاوان واقف اسرار الامراض رافع استتار الاغراض	[illegible]	[illegible]
ايضا	ملك ملوك الاطباء جارى كمالات الالباء راحة الارواح وشفاء القلوب والاشباح ثاني جالينوس مزيل عوارض عن النفوس العارف باحوال المزاج الواقف على دقايق العلاج ذوى الطبيعة الوقادة في طبايعه ذوى القريحة النقادة في اصابت	[illegible]	[illegible]
ايضا	المولى الاعظم مبارك الوجه والقدم وارث منصب جالينوس مقوى الارواح ومربى النفوس المحيى مبانى الفاسد قوى الابدان والمبدى بلمعات بدايع كمالاته اسرار الامزجة والاركان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مولانا المعظم مجمع العلوم والحكم محرم الاسرار الفلكية مهبط الانوار الملكية العارف باوضاع الافلاك الدايرات الواقف على حركات النيرات السايرات زبدة اصحاب الهيئة والتنجيم محلل رموز صحايف الزيج وصفات التقويم	[illegible]	[illegible]
ايضا	مولانا الاعظم قدوة حكماء المنجمين من الامم المطلع على جوامع حقايق العلوم المرقى على غوامض دقايق النجوم الصايب برزانة رايه في استنباط اصناف الاحكام الثاقب بمتانة رويته في استخراج خواص الاجرام	[illegible]	[illegible]
ايضا	المولى الافخم اسوة مشاهير الامم محرم اسرار الهندسية مخزن نفايس الهندسية موطن انواع العلوم معدن اسرار الرمل والنجوم قطب العارفين بدقايق الافلاك الدوار محور كرة معرفة الثوابت والسيار	[illegible]	[illegible]

صفات ارباب الطبقة الاوسط

	صفات الاصول والاعيان	عربيه	فارسيه
	صاحب اعظم حاوى قواعد الكرم جلى المراتب والمناصب جليل المحامد والمناقب نور حدقة الاكارم والاعالى نور حديقة المكارم والمعالى منشى سحاب النوال منشاء اصول الانعام والافضال	[illegible]	[illegible]
	صاحب معظم عالى القدر معالى الهمم الموصوف بشرايف الخصال المنعوت بجوامع العز والجلال الجليل فى ذاته والجميل فى صفاته مقبول قلوب الجمهور ناظم منشآت المهام والامور	[illegible]	[illegible]
	صدر اعظم نقاوة اكارم الامم كريم الاصل فى الزمان شريف النسل فى الاوان عظيم الجود بالذات عزيز الوجود فى الصفات جامع شمل الانام يمن الاهتمام على احسن النظام	[illegible]	[illegible]
	صاحب اقدم قدوة صواحب النجم جليل الاحساب جميل الانساب منبع المكارم والمعالى باجماع الاكارم والاعالى صدر الانام باستحقاق لوازم الكرامة بدر الانام باستطلاع وفايق الكفاية والشهامة	[illegible]	[illegible]
	الصاحب العالى قدوة الاعاظم والاعالى جامع المفاخر والمعالى نادرة الايام والليالى ديباجه المعالى والمكارم خلاصة الاماجد والاكارم نقاوة الاكابر خلاصة ذوى المفاخر	[illegible]	[illegible]
	الصدر المعظم لكل الاعاظم فى مكارم الشيم در صدف السلف درى سماء العز واشرف المكتسب فى الكفاية جوامع الامور المستقل بامضاء مصالح الجمهور معدن المناقب الصاعد على ارفع المراتب	[illegible]	[illegible]
	الصدر الاكرم مشيد اساس المجد والكرم منبع المدايح والمفاخر مجمع الميامن والماثر على الاقدار بالعز والاحتشام والى الاحسان بافاضات الانعام والاكرام	[illegible]	[illegible]
	صاحب اعز افخم قدوة كفاة الامم الموسوم بالصفات الزكية المرسوم بالمرتبة على اعيان البرية افضل المشاهير اكمل الجماهير مفيض النعم الجسام موالى الايادى والانعام	[illegible]	[illegible]
	الصاحب الاخص الاعقل المخصوص بالفيض فى ديوان الازل الموفق بكفاية مصالح الايام المؤيد من عند الله بامضاء جوامع المهام محبوب قلوب الاذكياء مقبول صدور الاخيار والاصفياء	[illegible]	[illegible]
	صدر صواحب الزمان بدر البدور [illegible] الاكفاء والاقران منبع الايادى والاحسان مجمع المعالى من طوايف الانسان المنزين باشاعة مكارم الوجود المتعين بافاضة اصناف الكرم والجود	[illegible]	[illegible]

تتمة الصفات

طوایف	صفات المعارف والمشاهیر	عربیه	فارسیه
[illegible]	صدر معظم جامع مکارم الشیم المشهور بالخلال الرضیة الموصوف بالخصال الزکیة مدبر الامور بالکفایة مستشار الجمهور بحسن الدرایة بحر الایام ظهیر مشاهیر الانام صاحب کرم اکرم الصواحب	[illegible]	[illegible]
ایضا	فی العجم الفایق علی الاکفاء بمجلس افضاله والسابق عن الامثال بکرایم افعاله مبیر صعاب المهام قدوة اعیان الانام فی الایام صاحب اعظم مقدم تجار الامم اشرف اولی الاعتبار سالک	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مسالک البراری والبحار المشهور فی اقاصی الاقطار المعروف بالشهامة فی المدن والامصار متبوع الاماثل مقبول الافاضل الصدر الاخص الاعظم معین طوایف الامم زین الامناء والتجار خلاصة اخیار الامصار معول الاقران فی تزکیة الاخلاق معتمد اعالی البلدان فی اقالیم الاقطار والآفاق مکرم الصدر الاخص الاعظم معین طوایف الامم	[illegible]	[illegible]
ایضا	الصاحب الرفیع والصدر الاخص بالتفوق علی اقرانه نور عیون الاعیان مظهر الانعام ومنبع الاحسان الصدر العالی قدوة الاعالی مقدم القبایل وانهار الکرم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	باجتماع المفاخر والآثار مشهور النواحی بالکفایة والدرایة اسوة الطوایف بالایالة والحمایة الصدر المعظم موسس مبانی المجد والکرم مفخر مشاهیر الآفاق الفایق علی اضرابه والکفایة بالاستحقاق اعرف الاشراف	[illegible]	[illegible]
ایضا	واشرف الاعیان صاحب الالطاف والاعطاف والاحسان الصدر الاعظم ناظم اسباب الکرم افتخار	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الاعیان منبع آثار الاحسان جمال روساء الکرام جلال امناء الانام کریم النسب بالذات شریف الحسب فی الصفات استاد الزمان نادرة الدوران قدوة المهند	[illegible]	[illegible]
ایضا	سین فی الصناعات اللطیفة مقدم المعمارین بالعمارات العجیبة الشریفة ممهد مبانی الخیرات موسس ارکان المبرات الاستاد المعظم اعجوبة الزمان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	باجتماع الامم مبدع الرسوم الغریبة البدیعة مخترع الاوضاع الشریفة الرفیعة وحید العصر	[illegible]	[illegible]
ایضا	فی افکاره واعماله فرید الدهر فی نوادر آثاره و افعاله	[illegible]	[illegible]

للطبقة الاوسط

صفات الاوساط	فارسیه	صفات سایر الناس	منظوم فارسیه
نواب اعظم صدر الجود والکرم عدیم النظر فی القران مستغنی الشبیه مرکز الاخوان عنوان صحیفة المروة و بیاجه فرده السخاوة والفتوة وجیه الآفاق کریم الاخلاق الصدر المعظم مورد الخلق والشیم الموافق بامضاء	[illegible]	زبدة الاخوان قدوة الخلان جامع اقسام الفتوة حاوی اسالیب المروة حمید الدهر فی الشیم وحید العصر فی التزام لوازم الکرم زین الابرار	[illegible]
الخیرات الموید بجوامع المبرات منبع انوار السخاوات مجمع محاسن الخلال والعادات رافع اعلام الرعایة جامع اقسام الکفایة صاحب کرم مظهر آثار الکرم اشرف الاعیان زبدة الاکفاء والاقران کریم العزیزة والسجیة مقبول الخلق	[illegible]	شرف الاحرار افتخار الارکان اقدار اولی الدین والذکاء قدوة اخوان الصفا اسوة خلان الوفا زبدة الاعیان فخر الاماثل فی الزمان مطلع انوار الرعایة معدن	[illegible]
بین البریة صدر الاماثل فی صدر اوج المعالی الاصیل الاکرم عزیز الوجود بمکارم الشیم الشفیق فی اترابه والخلیق مع اصحابه وحید الاوان فرید الزمان من زمرة امراء الانام واسطة عقد	[illegible]	جواهر الکفایة قدوة الاعیان الملحوظ بانظار عنایة الرحمن صاحب الرؤیة مقبول البریة جامع الاخلاق الزکیة مستجمع الاوصاف الرضیة	[illegible]
قرة الاعیان والانعام الاغر الافخم نقی الاخلاق زکی الشیم قدوة الرجال المتفوق علی الاماثل مخزن الالطاف منبع الایادی والاعطاف عزیز الوجود فی البلاد عظیم الجود بین العباد الصدر الا	[illegible]	نادرة الانام صاحب اذیال الاکرام الممتاز من اهالی زمانه والفایق المتفوق علی الکفایة واقرانه	[illegible]
جل الاوحد والصاحب الاخص الاسعد مقبول اهالی الآفاق منظور ذوی المکارم والاخلاق مکان السماحة والکرم عنصر الفیض والنعم الاخص الاکرم	[illegible]	موسس مبانی الصدق مؤکد قواعد مشید معاقد الوفاء فی احواله اصل الزمان منبع کرایم الاحسان موسس قواعد الجود مروج اسواق الاخلاق بفیض الود ونقاوة الاماثل	[illegible]
زکی الاعراق فی الامم امجد الاقران اشرف الافاضل الاعیان معدن جواهر الاحسان مخزن نفایس الا والامثال کفیل المهام صلاح الانام	[illegible]	الموصوف بجلایل الشمایل صدر الزمان موئل الاخوان غارس اشجار الانصاف القبایل بالاکرام مخز العشایر بافاضة الایادی والانعام	[illegible]
الصدر الکرم روضة دوحة اللطف والکرم شریف الوجود فی الشهور والایام علیم التطرق فی الدهور والاعوام منبع المکارم کیا	[illegible]	مفخر الایام محبوب قلوب الانام مقدم الاکفاء مظهر الصدق والوفاء نقاوة الا خلاصة الادوار اکمل الکفاة اقدم الاصحاب باثار الکفاءة	[illegible]
الصدر الوالی جامع المعالی افتخار الاو قدوة الاعیان والاصفیاء راس جریدة ا باب الفتوة بیت قصیدة اصحاب الفیض	[illegible]	اسوة الاهالی سالک طریق الاعالی المخصوص بمزید التوفیق المتخصص بالصدق والتصدیق الواقف عن اصلاح الامور المطلع	[illegible]
المروة صدر الزمان المقدم علی الاقران المفضل علی الاکفاء المقبول فی افئدة اولی	[illegible]	علی مصالح الجمهور عمیم الکرم کریم الشیم فخر الاعیان بدر الاکتراث زین المشاهیر احسن الجماهیر المذکور بالخیر الذی الاعاظم الموصوف بانواع	[illegible]
الذکاء افتخار مشاهیر الاعیان اقتدار الجماهیر فی الزمان صاحب آثار مجمع المفاخر	[illegible]	الاماجد والاکارم شرف الاخیار زین الارکان والاحرار زین الزمان نور عیون الاعیان قرة عیون الاماثل عدیم المشابه والمماثل وحید الزمان فی تحصیل محاسن العادات تفرید الاوان فی تحصیل اسباب السعادات	[illegible]

سطر ثالث از صحیفهٔ اولی — الالقاب لاصحاب الطبقة الاولی

در القاب و تنسیق و تعیین آن باید دانست که
ایراد لقب جهت تکمیل مآثر عزت و اتمام مراتب
حرمت و حشمت هر طایفه را درین باب قاعده ایست
آنچه مصطلح فصحای عرب و اغلب عجم است
و بتردمی رسد آنست که لقب تفضیلی بعد مثل
ملک و ملت و دولت و شریعت و اسلام و دین
و دنیا چون عمدة الملک و امین الملة و عضد
الدوله و صدر الشریعه و فخر الاسلام و نظام
الدین و امام الدنیا باشد که لفظی را بلفظی از
کلمهٔ انضمام دهند چون علاء الدولة و الملة و الدنیا
والدین و لفظ امارت و صدارت و نقابت
و سیادت و امثال آن جهت اهل این مناصب
در فزایند و برای مشایخ لفظ حقیقت و طریقت
و تقوی و یقین و مانند این اضافه کنند
شاید که مضاف بجای معنی نیز باشد چون شمس الائمه
و عین القضاة و سلطان العلما و شیخ المشایخ
و قبل ازین خلفا آن زمان ملوک و سلاطین را لقب
می داده اند چون یمین الدولة و ظهیر الملک و علاء
سلاطین عظام القاب امرا و وزرا تعیین می
کنند چون مقرب الحضرات و عمدة الخواص و امثال
آن و درین رساله بعضی چند مناسب هر طایفه آورده
می شود و در ایراد القاب ملاحظه اسامی ضرورت
چه هر نامی را یک لقب یا بیشتر مقرر گردانیده و تعریف
بکنیه نیز موجب کمال تعظیم و توقیر است و کنیت
سلاطین را باشد چون ابو الغازی و ابو النصر
و ابو الفتح و ابو الفوارس و مانند آن
و اعاظم سادات و علما و مشایخ را چون ابو المعالی
و ابو المحامد و ابو المفاخر و امثال آن و ارادت
کتاب آنست که آبا و اولاد در مکاتیب یکدیگر
صفات و القاب و کنیت نویسند و آداب
موالی و عبید نیز همین است الا نادرا

والله اعلم

لارباب القلم و سائر العلما	للصدور و الوزرا	للامراء و الحکام	المخدرات الملوک	السلاطین والاداهم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] الدنیا والدین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

القاب اهل الطبقة الثانیه لارباب الطبقة الثالثه

الاوساط سایر الناس		الاعیان والملوک	سایر العلما	اهل المراتب	المشایخ الکبار	الائمه و القضاة	النقبا و السادات
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر رابع از صحیفه اولی در بیان ادعیه

معروض می گردد که دعا در مکاتیب دو نوع است معین و غیر معین اما معین در چهار موضع باشد مفتتح مکاتیب و مختتم آن و بعد از نام مکتوب الیه و بعد از استدعای دوام دولت مکتوب الیه یا درخواست ملاقات وی و آن از مقوله عرض اخلاص است و غیر معین در اثنای کتابت احوال آورده می شود و آن یاد عاء له است بعد از ذکر آنچه لازم التعظیم بود و یا دعا علیه بعد از مذکوری که اوجب التحقیر باشد اما دعوات افتتاحیه دو نوع است مشهور و اسهل و هر دو قسم به سبیل استقامت ذکر یافته و دعوات اختتامیه در سطر حادی عشر از این صحیفه رقم ثبت خواهد پذیرفت و دعوات اثنائیه در خاتمه مذکور خواهد شد و آنچه بعد از اسم مکتوب الیه می باشد شرط او آنست که مکتوب مصدر به دعا باشد و الا دعا در اثناء دعا واقع شود چنانچه آفتاب دولت فلان مد الله ظله العالی از مطلع اقبال طالع شده باد و قدما این طریقه را مستحسن نداشته اند بجهت آنکه ذکر دعای ثانی پیش از اتمام دعای اول موهم است بقطع آن و بعضی متأخران این شیوه را پسندیده موجب مزید حرمت دانسته اند و بر هر تقدیر دعایی که بعد از نام توان آورد از افتتاح اسهل اخذ می توان کرد چه ادعیه متنوعه جهت هر طبقه مرقوم گشته اما دعایی که بعد استدعای دوام دولت یا درخواست ملاقات باشد در سطر سابع و ثانی رقم تحریر خواهد یافت والله المجیب

سطر خامس از صحیفه اولی در ذکر کاتب

و محل آن بعد از اتمام فقرات افتتاحیه است و در طبقات باید که مبتنی بر تواضع و تخشع باشد و درجات آن متفاوتست و در اخوانیات باید که مشتمل بر محبت و مخالصت بود و آن نیز مراتبست و بدین جهت این سطر مشتملست بر دو کلمه **کلمه اول** از سطر پنجم در ذکر کاتب بر وجهی که در مکاتیب طبقات توان نوشت و مناسب هر طبقه در حرفی مذکور می شود **حرف اول** در بیان صفت کاتب در طبقه اعلی و چون اهل آن طبقه هشت قسم اند کاتب باید که وصف خود مناسب مرتبه او کند و هر چند درجه عالی تر باشد تذلل و خضوع او بیشتر باید چنانچه در جدول مرقوم رقم ذکر یافته و در آخر این سطر ذیلی نوشته خواهد شد در محل اثبات اسم کاتب بر وجهی که متعینین نموده و متاخران مقرر فرموده اند والله ولی الاعانة والتوفیق

وصف الکاتب للطبقة الاعلی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه وصف الکاتب للطبقة الاعلی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در بیان صفت کاتب درین طبقه ذکر خلوص عقیدت و صفای سریرت و صدق نیت و لقای طویت غالب باید و درجات آن نیز متفاوت

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه وصف کاتب در طبقه اشرف و جهة هر یک از ... آن یک مثال آورده شد تا باقی بر ... قیاس

	معلم	محدث	فقیه	خطیب	واعظ
[illegible]	مخلص بی اشتباه که پیوسته بتفسیر آیات مبینات فضایل آنجناب اشتغال نموده و می نماید	محب دولتخواه که جز نشر احادیث معالی آن سند اغایتی کاری نداشته و نخواهد داشت	دعاگوی مخلص که بفتوی فضل و شغل وظیفه موالات طریقه خدمتکاری آنجناب را فرض عین می شناسد	مخلص معتقد که استماع جواهر زواهر انفاس فیض که را اگر زینت خطبه فضیلت سرمایه و پیرایه روزگار خود می شناسد	مرید معتقد که از مواعظ روح پرور و نصایح روح بخش آنجناب همواره اقتباس انوار حقایق می نماید
[illegible]	محتسب: محب مخلص که خلاصه مطالب دارین و زبده مآرب کونین امتثال اوامر و نواهی جناب اسلام پناهی را می داند	قاری: معتقد صاحب اخلاص که نسایم ریاض قرآن و شمایم بساتین تلاوت آنجناب را مروح روح و موجب انواع فیض و فتوح می شناسد	حافظ: نیازمند مخلص که صحیفه سوره و اخلاص و وفاق را از آیه ریا و نفاق پاک داشته و می دارد	[illegible]: مخلص معتقد که در مجامع بتعریف جناب مولوی رطب اللسان و عذب البیان است	[illegible]: محب معتقد که همواره مشق آداب آن خلاصه احباب اشتغال دارد
[illegible]	حکیم: مخلص خالص العقیده که علی الدوام از انوار افاضات آنجناب اقتباس حقایق می نماید	اطبا: فقیر دردمند که قاعده صحت و حیات و قانون شفا و نجات متعلق بانفاس عیسوی خواص آنجناب می شناسد	کاتب: محب واضح الاعتقاد که بر صحایف اخلاصش حروف کمال اختصاص و اتحاد نقش حسن وداد مکتوب و مرقوم شده	منجم: مخلص داعی که صفحات تقویم وداد را برقوم نظرات کواکب افلاک والتیام قرین و منور داشته	شعرا: محب خالص که از انفاس قدسی اثر مضمون خیر معبران سحر البیان بسحر الحیطه فهم آورده
[illegible]	قاضی: محب صادق الاعتقاد که محرم حریم وداد و طایف کعبه خلوص و اتحاد است	غازی: مخلص هواداری که در مضمار مخالصت و معرکه مصادقت علم خلوص نیت و رایت صدق طویت برافراشته	[illegible]: مرید صادق که ... نظم محبت بندی ... بالتفات خاطر ارجمند امیدوار بوده و هست	زوایا: معتقد بی اشتباه که در زاویه اخلاص همواره بطریقه اختصاص مرعی داشته و می دارد	خرقه پوش: فقیر مخلص که پیوسته خرقه اخلاص را برقاع اختصاص آراسته دارد

حرف سیوم در بیان وصف کاتب در رسایل طبقه اوسط و درین طبقه بیان محبت و دعا و اشتیاق و امثال آن باید با تفاوت درجات

اعیان	واثق الوثوق [illegible]	محب صادق [illegible]	محب داعی	داعی مخلص	مخلص ثابت الاعتقاد
[illegible]	محب ثابت المحبة و داعی واثق المودة	محب واضح الصداقة و معتقد [illegible]	داعی ثابت الوداد و محب واضح الاعتقاد	معتقد کامل الوداد متخصص ثابت الاتحاد	محب صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص
اوساط الناس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	محب آرزومند	محب مشتاق	هوادار آرزومند	محب خالص	[illegible]

کلمه دوم در بیان ذکر کاتب بنوعی که در اخوانیات نویسند و سرآینه آن صورت باید که از محبت و مخالصت داری باشد و یکی از دو نوع مذکور می تواند شد یکی آنکه کاتب خود را بصفتی از صفات وداد و اتحاد موسوم و بسمتی از سمات خلوص و اعتقاد موصوف سازد بطریق نثر چنانچه در طبقات مذکور شد و آن در اغلب بپارسی نویسند و اقسام آن در حیز حصر نیاید و درین اوراق اثبات صورتی چند از آن اتفاق افتاد دوم آنکه بعد از ذکر خود بوصف محبت و اخلاص چیزی عربی یا پارسی پاره مشتمل بر اظهار احوال خود در خلوص و مودت و ادامت وظایف دعا و اقامت لوازم ثنا و هر یک ازین دو نوع در حرفی بحیطه ذکر در می آید

حرف اول از کلمه ثانی در ذکر کاتب خالی از حلیه نظم و چند صورت از آن باسالیب متنوعه رقم ثبت می باید و من الله الاعانة والمعونة والمدد

حرف دوم از کلمهٔ ثانی در ذکر کاتب حالی به پیرایهٔ نظم عربی یا فارسی و این اسلوب خالی از لطافتی نیست							
ذکر کاتب	فارسیه	ذکر کاتب	فارسیه	ذکر کا	عربیه	ذکر کا	مصراعیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذکر الکاتب فارسیه منثوره	ایضا	ایضا	ایضا	ایضا
محب مخلص که بحکم نفس ولکل وجهة هو مولیها غایهٔ مقاصد و نهایهٔ مطالب او در حصول دولت انتظام در سلک سدهٔ عتبهٔ لازم الاحترام مقصورست مخلص معتقد که خزینهٔ سینه اش را بجواهر زواهر ثنا گستری مشحون دارد و صحایف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اوراق ایام و لیالی را بارقام ادعیهٔ مزید اسباب فضایل و معالی مقرون محب که بحکم نفس جلی و بعث ملهٔ آبائی و لطایف عوارف اخلاص و لوازم مراسم اختصاص را بطریق ارث و اکتساب مراعی داشته و خواهد داشت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخلص هوادار که در مواقف اقامت دعا حقوق ادای فرایض مدح و ثنا می گزارد و مجامع احبا و اعاظم را منشر مکارم و فضایل آن نقاوهٔ افاضل و الکارم ازین و محلی می دارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
داعی صادق که همواره در محافل عظمای زمان و مجالس عرفای عظیم الشان منشر مراتب و شرح مناقب آن خلاصهٔ اعیانی مشارق و مغارب رطب اللسان و عذب البیان می باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معتکف نیکوخواه که غبار سدهٔ سعادت آثار را که در زور باصرهٔ بصیرت اولوا الابصار توتیای دیدهٔ امانی و امال و کحل الجواهر عیون اعیان صاحب اقبال می داند	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخلص ثابت المحبه که همیشه در تاکید مبانی مودت و تمهید قواعد موالات کوشیده و پیوسته لباس ولای اولیای آن جناب طوبی و حسن ماب پوشیده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دعاگوی خالص که حلقهٔ تولای آنجناب بر السراء و الضراء در گوش اخلاص دارد و دعاگوی هواداری و حق گزاری حالتی الشده و الرخاء بر دوش اختصاص	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
داعی قدسی که در هوای آنجناب معلی قدمی راسخ دارد و در ولای آن پسندیده والا ذیل اخلاص و اختصاص را از دست تشبث و تمسک نمیگذارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نیکوخواه بی اشتباه که مشارع مخالصت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
و موالاتش از کدورات اغراض مصفات و مناهل مصادقت و مصافاتش از اقذورات امانی و اعراض مبرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تحفه

زرور

الفقرات	القاب	آخر	منظومه فارسیه	فارسیه
مخلص داعی که فی کل الاحوال کالصبح ذاالشمس اقطار اقالیم وجود را از روی صدق وصفا با نوار مهر و فا منور می دارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
داعی مخلص که ذره وار بر روایت آثار وجواذب انوار فوائد عاطفت وعوائد مصادقت آنجناب مستظهر و مغتنم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دعاگوی معتقد که نظیر شمس در اداء اخلاص معتقدت و بیان همت آن عالی رتبت مفتخر و معتقد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
			[illegible]	[illegible]
			[illegible]	
			[illegible]	
			[illegible]	
			[illegible]	
			[illegible]	

دلیل در بیان

دلیل در بیان موضع نام کاتب ونزد عجم از اجار محل معین است اول در زیر سطری که خود را ذکر می کند چون بنده کمترین یا کمینه بندگان وانجا نام مجرد باید نوشت واین صورت در مکاتیب اعاظم طبقه اعلی انسب باشد واولی دوم در ذیل سطر آخر مکتوب وانجا نام تنها نویسند بلکه صفتی مشتمل بر تواضع با او باید چنانچه عبده الاقل یا داعیه المتخصص وامثال آن واین نوع بر سایل طبقه اشرف نسبتی تمام دارد سیم بر حاشیه مکتوب از جانب دست راست وانجا نیز نام مجرد نشاید بلکه صفتی از محبت ویاری وشوق وهواداری با آن انضمام باید داد چون محب مشتاق یا مخلص هواخواه و مانند آن واین قسم مخصوص اخوانیات است وسلاطین بر یکدیگر برین وجه نویسند چهارم بر ظهر مکتوب واین نهایت رعایت ادبست وهرچند بکناره کاغذ رجانب شمال کاتب نزدیکتر باشد بطریق تواضع اقرب بود وانجا نیز نام را بوصفی منضم باید ساخت مناسب حال کاتب وکتاب اعراب نام را داخل سطور می نویسند وجزوی از کتابت اصل واصل کتابت می دانند چنانچه محبه المشتاق فلان یدعوا بالخیر وکذا وکذا والله اعلم

سطر سادس از صحیفه اولی در اداء تحیات

وآن بعد از ذکر کاتب مذکور می شود واین صورت در طبقات تواند بود واز اخوانیات در مکاتیبی که افتتاح بتحیات نکرده باشند پس این سطر منطوی باشد بر دو کلمه یکی در تحایای طبقات و دوم آنچه مناسب باشد در اخوانیات کلمه اول در تحیات طبقات بر متبصر صاحب فطنت مخفی نیست که درجات تحیات بغایت متفاوت افتاده از انجا که خدمت وعبودیت تا انجا که سلام وتحیت پس هر طبقه را از طبقات ثلاث علیحده نوعی از تحیات باید وهر نوعی درجه فی نفسه تسطیر خواهد یافت حرف اول در تحیات طبقه اعلی واساس آن در چهار قسم بر بندگی وخدمت ورقیت وامثال آن باشد ومدار اقسام اربعه با مقدمه را طاعت وضراعت ومدحت ومانند آن بود ودرین اوراق برای هر قسم چند صورت آورده شد وچنانچه غیر مرة مذکور شد تصرف در الفاظ وکلمات وتقدیم وتاخیر آنها تعلق بذهن کاتب دارد والله الموفق والمعین

التحیات للطبقة الاعلی

للملوک	ابلاغ	للاولاد الملوک	الابلاغ	للعظمات	الابلاغ	للامراء الکبار	الابلاغ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تقدیم می نماید
[illegible]	تقدیم	[illegible]	تقدیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تحفه [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایصال می نماید

للصدور والمقربین	الابلاغ	للوزراء الکرام	الابلاغ	لارباب الدیوان	الابلاغ	لسایر الملازمین	الابلاغ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	موجه می گرداند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در تحیات طبقهٔ اشرف و بنای آن بر دو فورد [illegible] و شمول شما باید با تفاوت درجات وجهت منوطه برای هریک از اقسام آن طبقه چند فقره ایراد کرده شد والله الموفق

للسادات والنقبا	الابلاغ	للعلماء والفضلاء	الابلاغ	للقضاة والولاة	الابلاغ	للمشایخ العظام	الابلاغ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لاهل العلوم الدینیه	الابلاغ	لارباب المناصب الشرعیه	الابلاغ	لاهل الحکمة والفضلا	الابلاغ	لسایر هذه الطبقه	الابلاغ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در پنجم در تحیات طبقات پنج و آن مشتمل بر تحیات و تسلیمات است باین درجات

الاصول و الاعیان	الابلاغ	المعارف والمشاهیر	الابلاغ	اوساط الناس	الابلاغ	سایر عوام	الابلاغ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایصال می سازد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نکته اگر در تحیات طبقات ملاحظه منصب مکتوب الیه نموده الفاظ مناسب آورده شود بطریق براعت استهلال سرآمد موجب مزید حسن و لطافت خواهد بود مثلا جهت قاضی برین منوال بود که تحیتی که کاتبان دار القضاء ازل فحاوی از ابصدق دعاوی مودت و ولا مسجل گردانیده باشند و وکیلان محکمه قدر در روزنامه لم یزلی مطاوی آن را بشهود عهود محبت و وفا مذیل ساخته نثار مجلس اعلی می گرداند و برای مستوفی در دعوائی که روزنامچه اتصال آن از حشو انقطاع منقح و مضمون باشد و فهرس جامع الحساب حسن و فایش از صارمن ذلک تغییر و تبدیل محفوظ و مامون ارسال میرود و برای اطبا نسایم خدماتی که چون روایح انفاس مسیح آثار مزیل اعراض و شافی اسقام و امراض باشد مبلغ می سازد و سیعلی هذا القیاس کلمه ثانی در سطر سادس در تحیات که مناسب اخوانیات باشد و سرآمد در مکاتیبی باید که افتتاح بتحیات نکرده باشند و اصناف تحیات تحیت افتتاح در مجلس رقم ذکر پذیرفته و از آن محل آن مقدار که خواهند جهت این محل اخذ می توان کرد ما ابیات مناسب آن و انجا نیز نوعی چند از تحیات خالی از منظومات ثبت اثبات می باید تا این موضع از آن کسوت صورت عاری نماند و انه الموفق والهادی و سیعلی کرم العمیم و فضله العظیم اعتمادی

طرف من التحیات اللایقة بالاخوانیات

التحیات بنوع لطیف	الابلاغ	التحیات بنوع اللطف	الابلاغ
دعای که لمعات انوارش بصایر اولی الابصار را منور دارد و ثنای که نفحات از هار اسرارش شامات ارواح ذوی الاقتدار را معطر سازد بمجلس سامی که کعبه ارباب الباب و قبله اصحاب آداب است	[illegible]	تحفه دعایی که مرجه کاه از منظره نصر من الله و فتح قریب چهره کشاید بکه در کاه و پیکاه بر منصه و ما النصر الا من عند الله جلوه نماید	نثار حضار مجلس اشرف می گردانند
[illegible]	عرض می نماید	جواهر زواهر تحیاتی که خازنان نقود اخلاص و ناقدان مخازن اختصاص از خزانه و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء بهدیه مالکان ممالک اقبال و سالکان مسالک دولت بی زوال سازند	ایثار علازمان سده عالی می سازد
دعوائی که فواتح خلوص و داد از فوایح ارادة آن مستفاد گردد و خدماتی که روایح محبت و اتحاد از نسایم آن استنشاق شود پیشکش ... رفیعه که قبله مقبلان و کعبه صاحب دولتانست	متوجه می سازد	[illegible]	متوجه می گردانند
[illegible]	ارسال می گرداند	فواتح منایح تسلیماتی که ستارآن مراحل فتوحات بامداد و در فاقت آن استشهاد منایح ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح توانند نمود	بجناب عالی مختص می گرداند
وظیفه دعایی که غبار شوایب ریا از ذیل اجلال آن منفض و تحفه ثنایی که رخسار نور بخش از اخر و بدو اولی الابصار و الابصار نه پیوند با ستان سعادت نشان که مجمع ایادی و مربع ... است	بطریق اخلاص رفع می افتد	[illegible]	نثار روضه بدیع الاسنی پیشه رفیع می سازد
[illegible]	بسمت ابلاغ می رسد	فنون دعوائی که از ریاحین بساتین اخلاصش نسیم ... دعوة الداعی و شمیم فاستجاب لهم ربهم بمشام ... آن مظهر انوار جاه و جلال رسد	عرضه می افتد
لطایف دعوائی که رقوم خلت از خلال سطور آن باهر و حروف محبت از مطاوی کلمات آن واضح و زاهر باشد بجناب عالی و سده والی که مطلع کواکب اقبال و مجمع افاضل صاحب کمالاتست	متعاقب و متوالی می فرستند	[illegible]	اختصاص می دهد
[illegible]	فرستاده می شود	هدیه مدحی که روایح عرفانش از گلزار فاحبت ان اعرف رایح شود و تحفه تحیتی که فوایح روح و ریحانش از ازهار و نفخت فیه من روحی فایح گردد	بر طبق اخلاص معروض می سازد
[illegible] که نفحات سوابق محبت و وداد مشام جان غم فرسوده اخوان صفا را معطر دارد و خدمتی که بلمعات لوامع اطاعت و انقیاد سویدای دل سودا زده خلان و فا را منور سازد بجناب رفیع	غرض	امداد دعایی چون ادعیه جان صوامع مستجاب و اعداد ثنای چون ادعیه مقدسان مجامع بکلم غبار مکرسون مشترک و مستطاب	بعتبه رفیع مرفوع می سازد
اثنیه که از مطالع و مقاطع آن طوالع سواد آری لایح و از قوادم و خوافی آن روایت خدمت و حق گزاری باهر و واضح بود بمجلس معلی که ملاذ طبقات انام و مامن اعاظم ایام است	می باید	دعای که نهال کاوش برجویبار اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشو و نما یافته باشد و ثنایی که دوحه اقبالش در روضه فمن شرح الله صدره للاسلام پرورش پذیرفته	بمجلس معلا ارسال می کنند

بفتح تصویرات ادعام

بقیه التحیات المناسبة الاخوانیات

التحیات بنوع آخر	الالحاق	التحیات علی اسلوب آخر	الالحاق	التحیات والابلاغ	تمام الکلام
برا اداء تحیتی که از فوایح روایح صدق ورشش مشام دلها معطر و از لوامع طوالع وردوکش دیده جانها منور گردد	مواظب ولازم ومدام است	امداد دعاهای سحرگاهی وامداد ثناهای نامتناهی با قرائن خدمات صادقانه ومراحل مدحات مخلصانه [illegible] مجلس اعلی	[illegible]	دعایی که بتاثیر [illegible] منور و بروایح [illegible] مشام معطر باشد مبلغ داشته	[illegible]
بر وظیفه دعایی که علامات اجابت آن مشاهد و معاین وامارات استجابتش مقرر و معین باشد	مداومت می نماید	وظایف مدحت وثنا ورواتب تحیت ودعا بر دست نسیم صبا بجانب آن کعبه عز و علا	[illegible]	تحیتی که طیب نسیمش مشابه روایح باد بهاری وعطر شمیمش [illegible] تتاری باشد بموقف عرض [illegible]	وقبول ارزانی [illegible] انتظار وارد
بر اداء ثنایی که از درر وآن ارباب قلوب را انشراح افزاید وارصدور آن اصحاب عیوب را نهایة ارتیاح روی [illegible]	علی الدوام اهتمام می کند	دعوات موفور وتحیات نامحصور [illegible] ارموارد اعتقاد ومستخرج از مصادر وداد واتحاد با ستعانة نسایم [illegible]	[illegible]	لوامع روق تحیات وجوامع فصول دعوات که [illegible] جواهر وداد [illegible] اتساق [illegible] التحاوت معروض [illegible]	امیدوار است که در معرض قبول افتد
بر تبلیغ خدماتی که مورد آن خصایص اخلاص بود وتقریر مدحاتی که مقصد رسیل [illegible] اختصاص باشد	پیوسته مواظبت می نماید	خدمتی از سمت تعریف و وصمت تحرید معرا وتحیتی که بحلیه مصافات وپیرایه موالاة مزین ومحلی [illegible]	[illegible]	تحیات نسیم اخلاص [illegible] معترن بروایت [illegible] ارسال می نماید	رجا واثق که منظر قبول [illegible]
برعرض دعواتی که در صدق وصفا باوراد سحرخیزان مواجه کند واز روی مهر ووفا با اذکار شب بیداران مقابله نماید	همواره ملازمت می نماید	دعایی که طلوع لوامع ودادش از مطلع اتحاد باشد وطلوع طوالع خلوصش از مشرق کمال با مداد نسیم سحرگاهی	[illegible]	تحفه سلامی که [illegible] باشد و [illegible] واثق شد بسمت عرض [illegible]	امید که منظور نظر عالی شود
بر اتحاف تحیتی که از مطاوی آن نفحات خلوص ونیت مفهوم واز ایرادش امداد اعدای صفای طویت مستفاد ومعلوم گردد	اوقات مستغرق می سازد	دعایی که نسیم وفا بشام جان رساند وثنایی که غنچه صدق وصفا در چمن دل شکفاند هم عنان نسیم سحری	[illegible]	جواهر زواهر تحیات [illegible] که از معادن اخلاص [illegible] بیرون آمده باشد تحفه مجلس عالی می گرداند	وقبول عایت مسئول است
بر اقامت دعایی جو [illegible] سینه صافی صوفیان از شوایب کدورات خالی ومانند دیده مشهود عارفان بشمه انوارش به تجلیات عالی	اوقات می نماید	دعواتی که شمال [illegible] ریاض خلوص تازه دارد وتحیاتی که صبای [illegible] خصوص را آراسته سازد بتحفه [illegible]	[illegible]	ادعیه که انوار صدق [illegible] وتفایح ریاض خلوصش مشام ارباب [illegible] را معطر سازد بمعرض عرض می رساند	مرجو که بشرف قبول [illegible]
بر رفع سلامی مقدس وعالی از قید وعبارات وتعبیرات اهل تکلف ومنزه ومتعالی از عدد واشارات وتحریرات ارباب تصلف	اوقات می نماید	صحیفه مجیبتی برقوم اخلاص [illegible] ارادتی برسوم اختصاص موسوم در صحبت روح بخش انفاس صبا	[illegible]	تسلیمات ودعواتی که از مهب [illegible] لطف لم یزل بر ریاض قلوب وارواح اهل صدق وصفا وارباب [illegible] باشد مرسل می سازد	[illegible]
بر تمهید مبانی دعای دوام ایام بقا وتاکید قواعد ثنای جناب عالی اش از [illegible] شوایب ریا	[illegible] اوقات مصروف می دارد	خدمتی که زلال اخلاصش از منبع اقبال جاری وشمال [illegible] در جوای روضه اشکال ساری باشد برفیق اخلاص [illegible] از طرق اختصاص	[illegible]	صحایف دعوات [illegible] ولطایف تحیات مستطابه [illegible] الصباح واطراف [illegible] بر طبق نیاز ودعا بعرض می رساند	وقبول [illegible]
برا ارسال مدحاتی که سبب امتزاج ارواح روحانیان واتحاد با نفاس نفیس قدسیان ودلکشای وراحت افزای باشد	[illegible] می سازد	دعاهای ارجمند وثناهای اخلاص [illegible] که بوسیله نیاز مند آن مخلص [illegible] مندان متخصص [illegible] توانند [illegible] مسکنت وطرف استکانت	[illegible]	[illegible] دعوات نامیات [illegible] با قوافل خالصت [illegible] ورواحل [illegible] روحانی [illegible] منتوجه می سازد	[illegible] قبول [illegible]

سطر سابع از صحیفه اولی در بیان عرض اخلاص

وعمل آن بعد از اداء تحیات وعرض اخلاص چنانچه در مکاتیب فضلا وسبیل بلغا بنظر در آمده باستدعای دوام ایام دولت مکتوب الیه است یا دوامت برشته مناقب وشرح مناصب او یا توجه تام بحصول محاورت ووصول بمجاورتش ودر هر یک ازین اصناف ثمثه صور متنوعه ممکن است هم در طبقات وهم در اخوانیات وبدین سبب این سطر نیز منطوی باشد بر دو کلمه **کلمه اول** در آنچه مناسب طبقات تواند بود ومشتمل بر سه حرف **حرف اول** در عرض اخلاص بنسبت طبقه اعلی ومدار آن بر استدعای از دیاد دولت وتضاعف حشمت باشد وبرای تمامی سخن در مجموع اقسام ایراد کلمه چند منثور یا منظوم عربی یا فارسی بغایة مناسب است بلکه از قبیل لوازم ولوازب وجهت نمودار فقره چند مناسب اقسام این طبقه مسطور می گردد ومن الله الاعانة والتوفیق

للملوک	تمام الکلام	وللاولاد السلاطین	تمام الکلام
واستعلای درجات ارکان دولت قاهره وارتقای مناصب اعیان حضرت باهره بخلوص نیت وصفای طویت از بارگاه مجیب الدعوات عزشانه استدعا می نماید	صحایف این مراد از دیوان امانی بطغرای اجابت دعوات الهی [illegible]	وهنگام سحرگاه از بارگاه عنایت حضرت اله در میخواهد که ابد ربع مسکون در تحت فرمان همایون باشد ودر آنست صاحب عظمت وکشورگشای [illegible] وفرمان فرمای از غبار زوال وزنگار انتقال مصون	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للملکات	تمام الکلام	للامراء والحکام	تمام الکلام
از حضرت وهاب الامانی که بخشنده سعادات دوجهانی و برارنده مرادات جاه و امنیت مزید جاه و حشمت و دوام عصمت و عظمت آنحضرت می طلبد	والله سمیع مجیب [illegible] سمیع الدعاء و مجیب	[illegible]	[illegible]
[illegible]	و هو ولی الاجابة و منه المنة [illegible] بالاستجابة	و استدامت قواعد امارت و ایالت و استمرار [illegible] عزت و جلالت آنحضرت را بدعوات سحرگاهی از حضرت الهی که فیاض فیوض نامتناهی است می طلبد	[illegible]
و دوام دولت ابد پیوند که عزه سلطنت با نتظام آن منور و معلی و خلعت مملکت بطراز اتساق آن مطرز و محلی است از درگاه الوهیت درمی خواهد	و هو مجیب والله المجیب	[illegible]	[illegible]
[illegible]	و هو السمیع [illegible] مجیب	و نقوش استدعای دوام جاه و جلال و علو درجات و اقبال که استدامت دولت و استقامت امور الملک در ضمن آنست بخامه نیاز بر صفحات روزگار می نگارد	[illegible]
و بمواجب ادعیه خلود ظلال دولت که استقامت مجاری احوال عالمیان و استدامت نسق امور آدمیان بنظم اسباب آن منوط است قیام می نماید	و هو المجیب للعباد و علی اجابة الاعباد	[illegible]	[illegible]

للصدور و ارکان الدوله	تمام الکلام	للوزراء و اعیان الحضرة	تمام الکلام
[illegible]	بالاجابات [illegible]	و صحایف اوراق زندگانی بدعای ایام کامرانی و استدعای مزید رفعت و دوجهانی موشح و مرشح می دارد	یقین که بست قبول و رقم [illegible] مرقوم [illegible] بود
و دوام شرایف ایام که متضمن فلاح و متکفل نجاح کام [illegible] دل جمهور عالمیانست در اوقات مرجوة الاجابات بی تکاسل بتضرع از خدا می طلبد	مقرون با جابت و موصول باستجابت باد	[illegible]	یقین صادق که بعز قبول موصول گردد
[illegible]	بشرف نجاح مقارن و بسعادت اجابت مقرون باد	و علی کرور الشهور والاعوام و مرور الدهور والایام اسباب دولت و وزارت پناهی و اساس رفعت و عظمت نامتناهی را از حضرت الهی مستدعی می باشد	رجا و اثق که بعز اجابت و شرف استجابت مقرون گردد
و استعلای مراتب جاه و جلال و ارتقای مناصب [illegible] آنحضرت از درگاه مجیب الدعوات [illegible] صبحگاهی استدعا می نماید	بسرعت اجابت و وقوع استجابت مشرف باد	و علی الدوام موجبات مزید جاه و جلال که سبب تضاعف سعادت ابد قبول و اقبال است بتضرع و ابتهال از بارگاه حضرت ذی الجلال مسألت	و امید میدارد
و آناء الصباح و اطراف الرواح از حضرت مبدع الارواح و فاطر الاشباح تضاعف انوار دولت و [illegible] آثار مکنت آنحضرت بزبانی که دل موافق اوست درخواست می کند	بفیض فتاح [illegible] و لطف [illegible] مجاب باد	و دعای دوام ایام وزارت و ایالت و خلود افاضات آثار نصفت و عدالت فی کل الازمان از صمیم دل و میان جان با دا میرساند	که صبح این مرام از مطلع اجابت طلوع نماید

لاهل الدیوان [illegible]

لاهل الدیوان و ارباب القلم	تمام الکلام	لسایر الملازمین	تمام الکلام
و استدامت مهام دولت و استقامت امور حشمت که وسیله آسایش رعایا و ذریعه آرایش برایا است از ملیک اعلی استدعا میکند	[illegible]	در جمیع احوال سرمایه امانی و پیرایه آمال دعای دولت انجناب شناخته و آنرا ورد زبان و سبحه روان ساخته	[illegible]
و از درگاه ذی الجلال والاکرام بتضرعی تمام و خشوعی لاکلام دوام ایام دولت که واسطه العقد عظمت و رابطه الامر شوکت است مستدعی می باشد	[illegible]	و فی السراء و الضراء بدعای مزید جاه و جلال و ازدیاد دولت و اقبال اشتغال می نماید	[illegible]
و علی التوالی از ملیک متعالی تعالی شانه و توالی احسانه تضاعف مواد مجد و اقبال و تضاعف جاه و جلال بزبان ابتهال مسألت می نماید	[illegible]	و در صمیم اسحار بدعای استمرار دوام دولت و نظام ایام مکنت مشغول می باشد	[illegible] اجابت [illegible] مقرون باد
و بالغدو والاصال از روی نیاز و ابتهال دعایی که آنحضرت را سبب ترقی و تدرج بمعارج حشمت و شوکت و ترفع و تصاعد بمدارج رفعت باشد بیارگاه رفیع الدرجات رفع می کند	[illegible]	ولایزال بوظایف دعاگویی مشغول بوده دولت انجناب رفعت مآب از حضرت واهب المواهب درمیخواهد	بصلاح اجابت و نجاح استجابت مقرون و مشفوع باد
و از بارگاه وهاب ازل و فیاض لم یزل جل ذکره و عم بره انتظام اسباب فرمان روایی و استدامت ایام معدلت فزایی مسألت می کند	[illegible]	و از خزانه الطاف مبدع لایزال انتظام مهام دولت و اقبال و ازدیاد مواد سعادت و اجلال آن ذات عدیم المثال فی الغدو والاصال سؤال می نماید	بهترین صفتی و خوبترین صورتی بشرف اجابت مقرون باد

حرف دوم از کلمه اول در عرض اخلاص بروجهی که مناسب طبقه اشرف باشد و آن باستدعای دوام جاه و حشمت مکتوب الیه [illegible] بر شرح مفاخر و وصف مراتبش با توجه بر دولت و صحبت وی و در هر یک ازین اقسام فقره چند نوشته امر شد [illegible]

للنقباء و اصحاب السادات	تمام الکلام	للائمة الاجله الثقات	تمام الکلام
و از سر عقیدت خالص و نیت صافی بدعای دولت نقابت پناهی که صلاح بی غایه و فلاح نامتناهی بران متفرع است اشتغال می نماید	[illegible]	و زبان ثناخوانی بی شایبه تهاون و توانی بدعای دولت ایام معالی و فضایل آن قبله اعالی و افاضل وظیفه اسحار بل آناء اللیل و النهار دارد	[illegible]
و آناء اللیل و اطراف النهار بمطالبت زمره [illegible] بالاسحار بادعیه دوام ایام سعادت انجام مواظبت نموده و می نماید	[illegible]	و دوام ایام دولت [illegible] از بارگاه الهی بدعوات سحرگاهی از روی نیاز نامتناهی درخواست می نماید	[illegible]
و عقیب الصلوات از حضرت مجیب الدعوات دوام اسباب کامکاری و نظام مهام بختیاری ملازمان سده سیادت رتبت را مستدعی می باشد	[illegible]	و از روی صفای نیت و خلوص طویت [illegible] دعا فی الصباح و المسا وظایف ثنای خالص از شوایب رعونت و ریا مرتب و موظف می دارد	[illegible]
و از روی ضراعت بعد از ادای وظایف طاعت دعای مزید جاه و شوکت و ازدیاد اقبال و حرمت ورد زبان و ذکر جنان ساخته و می سازد	[illegible]	و بدعای سحرگاه از بارگاه موهبت حضرت اله استعلای مراتب و ارتقای مدارج [illegible] مناصب آن عالیجناب درمیخواهد	[illegible]
و بالعشی والابکار ترفع اقدار آن اعلم اعاظم روزگار را از حضرت آفریدگار بر سبیل [illegible] استدعا می نماید	[illegible]	و از حضرت واجب الوجود و مفیض الکرم والجود تمهید ارکان دین پروری و تشیید بنیان شریعت گستری آنحضرت بتضرع و مسکنت مسألت می نماید	[illegible]

للقضاة الامناء	تمام الکلام	للمشایخ والکبراء	تمام الکلام
وبادعیهٔ صبح وشام دوام شرایف ایام شریعت پناهی که درضمن آن صلاح وفلاح کافهٔ انام اندراج دارد از حضرت ملک علام مسالت می نماید	[illegible]	ودر تعاقب ازمنه ودهور وتتابع ایام وشهور مزید افاضات روحانی آن مظهر الطاف ربانی ازجناب جلال احدیه درمیخواهد	[illegible]
وفی جمیع الساعات ازروی الاستکانات والتضرع دعای استحکام قواعد جلال وانتظام امور اعزاز واجلال آنحضرت می کوید	[illegible]	وباوقات وجوه بعد ازاداء اوراد مسنونه ازبرای مزید اسباب اعتلا وتضاعف درجات ارتقاء وظایف دعا مبودی می پردازد	[illegible]
وبخضوع وابتهال ازلطف بی زوال ملک لم یزل ولایزال مزید جلال آن مظهر کمال واکمال مطلبد	[illegible]	ودعای دوام بقای آنحضرت که شرعا وطبعا وثنای آن عالی رتبت که فرض وقضا در ذمت ارباب وقت واصحاب ملک ودولت لازم ومحتم است ورد زبان وذکر جنان میدارد	[illegible]
وازمواهب واهب الامانی تصفیهٔ مشارب مرادات دوجهانی وتوفیه مآرب مرامات جاودانی آن منبع مکارم ومجمع معانی مطلبد	[illegible]	وبوظیفهٔ شریفهٔ دعای بقای دولت ابدی وضابطه رابطهٔ ثنای لقای سعادت سرمدی آن بلا ازمان عالیه ازشاد وپناهی اشتغال می نماید	[illegible]
وپیوسته مستدعی درجهٔ اعزاز ودولت التقا وهمیون وادراک سعادت التقاء ونمایون که غایت دوجهانی است می باشد	[illegible]	ورابطهٔ دعایی که بر ذمت همت مریدان آستان قدسی نشان امری لازب وحکمی واجب است مواظبت نموده وخواهد نمود	[illegible]

لارباب العلوم الدینیه	تمام الکلام	لاصحاب المناصب الشرعیه	تمام الکلام
وذکر مناقب زاکیه وشرح مراتب عالیه علی ملاء الخواص والعوام بجد والشهور والاعوام ورد زبان دارد	[illegible]	وورد وظیفهٔ اشتمال اخلاص در روضهٔ صدق واختصاص جون جبیل سحری ازروی ثناگستری درپس مناقب آنحضرت میخواند	[illegible]
سرا وجهارا تلاوت صحایف منقبت خوانی ولیلا ونهارا بقرائت جراید محمدت طرازی اشتغال می نماید	[illegible]	وهمواره صحایف اوقات را با قلم منقبت خوانی وپیوسته جراید ساعات را بآیات مدایح گستری مزین ومشحون میدارد	[illegible]
ومجامع اوقات وجوامع ساعات بنشر مدایح ذات ملکی ملکات وذکر مفاخر صفات سامی سمات مصروف وموقوف دارد	[illegible]	ودر منازل سواد اری ورضاجویی وموافق گزاری دعاگوی رابتهٔ نشر اثنیه ذات عالی علی التعاقب والتوالی موظف میدارد	[illegible]
وفی عامة الاوقات والازمان بهزار زبان در مجلس کبرای عظیم المراتب ومحافل عظمای کثیر المناقب صحایف مدایح وجراید محامد آن عالیجناب می خواند	[illegible]	همه اوقات را بنشر مکارم اوصاف آن مطرح اشعهٔ الطاف وبث محاسن اخلاق آن شعاع اعاظم افاق سمت استغراق می دهد	[illegible]
وعلی توالی الازمنه وتعاقب الاوقات زبان نیازمندی ومسکنت را بسم شرح فضایل ولوازم وصف مفاخر آن عالی رتبت مرتب میدارد	[illegible]	وارقام خلوص سواداری برصفحهٔ خاطر وصحیفهٔ ضمیر می نگارد وقاعدهٔ ثناخوانی ومدح طرازی بر طریقهٔ مستمره ممهد میدارد	[illegible]

وازبارگاه لایزال دوام ایام مجد ومعالی آن خلاصه اماجد واعالی بر تتابع ایام ولیالی علی الترادف والتوالی استدعا میکند

للحکماء والفضلاء	تمام الکلام	لسایر من الطبقه	تمام الکلام
وبکمال وجان مشعوف وصرف شرف ملاقات اشرف که دریعهٔ توسل بذات روحانی ووسیلهٔ ترقی بدرجات نجات جاودانی معرفت می باشد	[illegible]	وفی اناء اللیل واطراف النهار صورت مشیر انتظام در زمرهٔ مستعدان مجلس مجالست تمنا میکند	[illegible]
ودولت ادراک مجلس شریف راکه منتهی امال وامانی ومقصود تمنای دوجهانی است ازحضرت سبحانی غزشانه استدعا می نماید	[illegible]	وازفتاح ابواب امانی وامال وفیاض ذوارف عوارف فضل وافضال استدعای دریافت دولت ملاقات مسرت افزای میدارد	[illegible]
وبدل وجان معتکف آستان جلال که مورد قبول ومصدر اجابت می باشد وتمکی همت بر ادراک دولت ملازمت مقصور میدارد	[illegible]	وهمواره سببی راکه متضمن حصول شرف مجاورت ومتکفل وصول بدولت مجاورت تواند بود مترصد می باشد	[illegible]
ودولت ادراک سعادت ملاقات شریف راکه غایهٔ مطالب عالیه ونهایت مآرب زاکیه عبارت ازان واشارت بدانست ازحضرت عزت مسالت نماید	[illegible]	وبجوامع وجود متعطش ادراک دولت التقا که اقصی غایات مقاصد واعلی نهایات مطالب است می باشد	[illegible]
وپیوسته مستدعی ذریعهٔ اعتزاز دولت التقا همیون وادراک سعادت التقاء همایون که نهایت امانی دوجهانی است می باشد	[illegible]	دولت مجاورت اشرف افتتاح ابواب مرادات وانتظام اسباب سعادات وابسته بدانست ازحضرت فایض العطیات مسالت می نماید	[illegible]

حرف سیم در عرض اخلاص بروجهی که مناسب طبقهٔ اوسط باشد ودر اغلب احوال بذکر دریافت ملاقات مخصوص است

للاصول والاعیان	تمام الکلام	للمعارف والمشاهیر	تمام الکلام
ومتوجه سعادت ملاقات شریف که خلاصه مرکامرانی ونهایت امانیست می باشد	[illegible]	وبدل وجان احراز شرف ملاقات فرخنده که آئینهٔ طلعت امال وامانیست وطلیعهٔ مسرت وشادمانی است استدعا می نماید	[illegible]
وارزومند شرف مواصلت وسعادت مجاورت که غایهٔ سول ونهایت مامول است بوده وهست	[illegible]	وادراک سعادت ملاقات محیای کریم ازلطف عمیم حضرت ذی الفضل العظیم درمیخواهد	[illegible]
ووصول شرف ملاقات راکه اشرف مرادات واین سعادات است اوقات مرجوه باجابات مستدعی می باشد	[illegible]	ودرپای اشتیاق وشعف دریافت دیدار اشرف که بی تکلف امنی ماتولی واین مسول است عرض نامنوده آن مرام را ازبارگاه ملک علام حاجات	[illegible]
وازشرح لهب نوایر اشتیاق وتموج بحار اشتیاق که منتها وغایه الغایه است اعراض نموده طالب شرف وصال می باشد	[illegible]	ودولت دیدار راکه غرهٔ صباح کرامت ولمعهٔ بوارق عافیت وسلامت است ازحضرت صمدیت بمن جناب جلاله وعمیم سحاب نواله درمیخواهد	[illegible]
وجون ارزومندی بادراک حضور موفور السرور ازحیز تحریر ومرکز تقریر تجاوز نموده دران باب بشروع نپیوده دولت دریافت دیدار ازحضرت رب الارباب مسالت می نماید	[illegible]	وازگشایندهٔ ابواب مرادات کلیه ومهیای اسباب سعادات اصلیه ادراک شرف لقای شریف را تمنا میکند	[illegible]

للاوساط		ایضا للعوام	
واو راک سعادت لقای که دولت عظمای دوستان سمانت مترصد می باشد	[illegible]	و بغایه مشتاق لقای شریف می باشد دریافت این آرزو	[illegible]
و دولت ملاقات را که مقصود اصلی و متمنای کلی سمانت مشغلت	[illegible]	و متعطش زلال وصال که سرمایه آمال می باشد سبب ادراک این	[illegible]
و دریافت محاوره روح پرور و مجاوره روح گستر را از حضرت ملیک اکبر مستدعی است	[illegible]	و متوجه ملاقات عزیزش که ماورای همه آرزو و آمال است می باشد باز یافت این امنیت	[illegible]
و شرف التقا را که افضل امال و موجب مزید اقبال است دیده ترصد بر شارع امید دارد	[illegible]	و آرزومند مشاهده لقای شریف می باشد اکنه که موجب حصول این حال تواند بود	[illegible]

کلمه دوم در انچه لایق اخوانیات باشد بر متبصر صاحب فطنت مخفی نیست که تمام آن صورت که در مراتب طبقات مذکور شد اینجا مسطور می تواند شد و در هر صورتی چند فقره رقم ثبت می باید بعون الله و توفیقه

للاخوانیات		ایضا	
و از حضرت مفتح الابواب تعالت اسماؤه و آلائه بغایه ارتقای معارج کامرانی و اعتلای مدارج شادمانی آنحضرت استدعا می نماید	[illegible]	و دوام دولت روزافزون که مصالح کل و مناجح اصلی در ضمن آن مندرج است از حضرت واهب العطیات در می خواهد	[illegible]
و از بارگاه واهب علی الاطلاق جل ذکره تمهید قواعد جاه و جلال و تشیید مبانی عزت و اقبال آنجناب مسالت می نماید	[illegible]	و همواره از حضرت باعظمت باری دوام ایام کامکاری و انتظام مهام نامداری آنجناب درخواست می نماید	[illegible]
و مزید حشمت و کامکاری آنجناب از حضرت احدیت و بارگاه صمدیت بی نیازی تمام استدعا می کند	[illegible]	و علو دولت و دوام حشمت آنحضرت را که موجب انتظام امور و سبب توفیه خواطر جمهور است استدعا می رود	[illegible]
و لایزال دوام دولت و کامکاری و انتظام مهام حشمت و نامداری آن عالیجناب را از حضرت ملک وهاب مستدعی می باشد	[illegible]	و در جمیع آمال از حضرت ملک متعال مستدعی است ایام جاه و جلال و استقامت اسباب عظمت و اقبال را مستدعی می باشد	[illegible]
و از حضرت فیاض مطلق جل سلطانه انتظام عقود شوکت و استحکام قواعد جاه و ابهت آنحضرت می طلبد	[illegible]	و دوام دولت را که اباعد و اقارب بل اهل مشارق و مغارب بدان مفتخر و مستظهرند از حضرت عزت حضرته مستدعی است	[illegible]

عدالافراسیاب

دمواده

تتمه الاخوانیات		بقیه الاخوانیات	
و همواره در صور اختصاص بزبان ضراعت و اخلاص شمه از مناقب سامیه و مراتب عالیه آنحضرت که تمامش از حد احصا بیرونست مودی می سازد	[illegible]	و اصلا مستدعی آنست که نسیم توفیق از مهب تقدیر متنسم شده کوکب اتصال از برج اقبال طلوع نماید	[illegible]
و از سر صدق تمام و اخلاص لاکلام آیات مناقب آن خلاصه انام و سور مفاخر آن نقاوه اعاظم ایام در محافل خاص و عام تلاوت می نماید	[illegible]	امید واثق است که صبح نجح ادراک حضور حیات بخش که سعادت دو جهانی ازو شامل از مطلع شادمانی طالع گردد	[illegible]
و جراید اوقات و صحایف انات را بنشر علو مراتب و شرح سمو مناقب آنحضرت مزین و موشح می دارد	[illegible]	امل بلطف یزدان واثق است و اشفاق بفیض ربانی جازم که ناگاه میامن سعادت ملاقات از مکمن غیب چهره گشاید	[illegible]
و در منازل ارادت اخلاص دعاگویی موشح بآثار اختصاص و ثناخوانی محلی بزیور محبت خاص مؤلف و مرتب می دارد	[illegible]	دو عین رجا و رار جا ضمیر ملتفت که ناگاه نسیم عطوفی از مهب عالم غیب در وزیدن آید و صبح نجحی از افق توفیق دمیدن گرفته دولت ملاقات شریف است	[illegible]
و تا از جان رمقی و از نقش حیات بر صحیفه وجود رقمی باقیست در مقام ثناخوانی چون صبح ثانی صادق دم و مانند قطب سپهر ثابت قدم می خواهد بود	[illegible]	رجا واثق است که ناگاه بر وفق بشارت لا تیأسوا من روح الله ریاح فوز و نجاح از مهب ان ربی لطیف لما یشاء وزیده کل مقصود یعنی وصال شکفتن گیرد	[illegible]
و پیوسته مجالس اماجد و اعالی را بانوار تعریف و توصیف آن خلاصه ارباب فضایل و معالی منور و آراسته دارد	[illegible]	فقاکه باستشمام روایح مجاورت و فوایح تکلم استظهاری تمام دارد و امیدوار است این مطلوب بر وفق مرام از مکمن لطف ملک علام روزی گردد	[illegible]
و همواره نشر مناقبی که ذات صافی صفات بدان موصوف و وصف مفاخری که جناب معلی بدان مشهور و معروفست اشتغال نموده و	[illegible]	یقین صادق و امل واثق است که بفوز بشارت وصال و لمعه میمنت آثار نیر اتصال ظلمات فراق و ناصر مباعدت مندفع شده شرف لقا روزی گردد	[illegible]
و طوطی ناطقه را در شکرستان مناقب و مدایح آن ذات بابرکات همواره نغمات نعمات مشفعه السمات تلقین می نماید	[illegible]	امیدواری بعنایت حضرت باری است که لوایح اشواق که سراپای وجود ازو در احتراق است بزلال وصال منطفی شده	[illegible]
و بر رابطه دعاگویی و وظیفه ثناخوانی که بر ذمت همت مخلصان جانی امری لازم و حکمی محتم است مواظبت می نماید	[illegible]	بعلو همت براز دولت مواصلت مصروفست امید که حضرت واهب العطیات امنیه قبل وصول المنیه از مکمن خفا بمنصه ظهور جلوه دهد	[illegible]
و بازای شکر سوابق انعام و سوالف اکرام بر رواتب ثناخوانی و وظایف منقبت طرازی مداومت می نماید	[illegible]	مطلوب کلی سعادت دریافت حضور آنجناب و امید می دارد که موجبات حصول آن مرام از میامن فیض ملک علام بر وجه مرغوب	[illegible]

بنوع آخر	تمام الکلام	علی نمط آخر	تمام الکلام
و علی تعاقب الایام بدعای علو مراتب و استدعای سمو مناقب آن خلاصه اهالی مشارق و مغارب کاری ندارد	[illegible]	و در حضرت واجب الوجود و منبع الکرم و الجود برای آنحضرت بارتقای مدارج کامکاری و اعتلا بر معارج بزرگواری ابتهال و تضرع بدعا می کند	[illegible]
و یکی صفحات اوقات را بدعای دولت که بی شبهه امارات اجابت و علامات استجابت بر عنوان آن واضح و لایح است مزین می دارد	[illegible]	و از بارگاه کبریا بدعای بی کبر و ریا نظام اسباب دولت و دوام ارکان حشمت مسالت می نماید	[illegible]
و بر تعاقب ادوار و توالی اللیل و النهار دوام ایام فرخنده انجام همایون فرجام را از حضرت ذی الجلال و الاکرام استدعا می کند	[illegible]	و از فیض عنایت اکرم الاکرمین دوام ایام بختیاری و نظام مهام ابهت و نامداری [illegible]	[illegible]
و از افاضات مهیمن سلام بقای کرام ایام آن خلاصه انام علی تعاقب الشهور و الاعوام سوال می کند	[illegible]	و از حضرت لایزالی و درگاه ذی الجلالی مزید مجد و معالی آن خلاصه اماجد و اعالی بدعای متوالی در صمیم لیالی مسالت می کند	[illegible]
و در مدرسه اخلاص و زاویه اختصاص پیوسته بدرس دعای دوام دولت و بقای شوکت آنحضرت مشغول است	[illegible]	و از حضرت مهیمن علام تشیید مبانی اجلال و اکرام و تمهید اعزاز و اعظام آن خلاصه انام بدعای صبح و شام می طلبد	[illegible]
و در اوقات مظان اجابات و ساعات [illegible] ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات دعای بقای آنحضرت که بارگاه قاضی الحاجات عرض [illegible]	[illegible]	و جهت ترقی آنجناب بر اقصی مدارج کمال و اعلی معارج جاه و جلال بالغدو و الآصال بتضرع و ابتهال دعا می گوید	[illegible]
و بدعای دولت روزافزون که استظهار اهل اسلام بدانست و در اعقاب صلوات که مظان اجابت دعوات است اشتغال می کند	[illegible]	و از واهب عطیات عز شانه دوام دولت عالی و نظام اسباب معالی بدعای نهانی علی التعاقب و التوالی سوال می کند	[illegible]
و پیوسته در خانقاه اخلاص و کنج زاویه اختصاص بدعای دولت و استدعای حشمت آن عالی شوکت مشغولی می نماید	[illegible]	و در صمیم اسحار بدعای جان و رانی آن بزرگ که سبب نظم قواعد دین و دولت و موجب [illegible] و دوام ملک و ملت است اشتغال می نماید	[illegible]
و همواره بتوظیف وظایف ادعیه فاتحه و ترتیب مراسم اثنیه لایحه که [illegible] اشتغال می نماید	[illegible]	و پیوسته بدعای بی غرض از حضرت مبدع الجوهر و العرض دوام دولت و مزید ابهت می طلبد	[illegible]
و ساعت بساعت از میامن الطاف حضرت عزت انتظام اسباب کامکاری و اتساع ابواب نامداری درخواست می نماید	[illegible]	و همواره بقاعده مستمره دعای دولت روزافزون بپاس صلوات خمس ساخته بسموات سبع رفع می کند	[illegible]

سطر ثامن از صحیفه اولی در شوقیات

و محل آن بعد از عرض اخلاص است و اکابر این فن متفق اند بر آنکه ذکر شوق در مکاتیب ملوک که بیکدیگر نویسند مناسب نیست چه بیان شوق مقدمه تمنای وقوع ملاقاتست و ملاقات ملوک متضمن اخطار کلیه باشد و در مکاتیب معظمات حجرات سلطنت و مخدرات حریم حرمت ایشان نیز ذکر ایشان نشاید و در بواقی ارسایل طبقات وقوع می یابد و در اخوانیات بغایت مناسب است و درین رکن شرح فراق تابع بیان اشواق است چه در بعضی مکاتیب سخن از شوق باید راند و در برخی ذکر فراق باید کرد بحسب مقتضای مقام و چون از ذکر شوقیات استشمام روایح تمنای مواصلت می تواند نمود هر آینه بعد از هر فقره ارادا دعیه ملاقات سخن را سمت اتمام باید داد و پس این سطر اشتمال می باید بر سه کلمه کلمه اول در بیان اشواق و آن رتبه بلاغتی خاص در عرف ششم از کلمه که مشتمل بر اقسام افرانیات بر و آورده شده و آن مقدار که کاتب خواهد از آنجا اخذ می تواند کرد و با اینجا بجهت زیادتی [illegible]

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
غلبات التیاع بلقای مبارک که غره صباح مطالب و تتمه توشیح مقاصد و مآربست از مدارج عبارات و معارج استعارات تجاوز نموده	[illegible]	التیاع و نزاع بادراک دولت ملاقات و سعادت مقالات که مقصد اقصی و مطلب اعلی همان تواند بود از دایره تحدید و تعریف و مرکز تقدید و توصیف خارج است	[illegible]
نیازمندی ادراک شرف صحبت شریف که خلاصه مباهات و مفاخرت و اصل الباب و معانی است از تحریر السنه اقلام و تقریر السنه افهام متجاوز گشته	[illegible]	اشتیاق بالتقای لقای شریف که [illegible] از تصویرات اوهام صافیه و ادراکات افهام زاکیه گذشته	[illegible]
آرزومندی بمشاهده طلعت حیات بخش که از حسنات اوقات و سعادات آنات تواند بود با علی مدارج و اقصی معارج پیوسته	[illegible]	حدت نزاع و التیاع باحراز صحبت گرامی از آن گذشته که دست دوربین اندیشه بادراک آن تواند رسید یا ناظم عبارت در سلک بیان تواند کشید	[illegible]
تعطش و نزاع و حنین و التیاع بجنس محاوره دلکشای و لطف [illegible] جانفزای از حد عبارت و غیر تشبیه و استعاره متجاوز است	[illegible]	شرح شوق بلقای اشرف بمثابه ایست که تقریر یکی از هزار و تحریر اندکی از بسیار اشتغال تواند نمود	[illegible]
شوق و شغف بطلعت غرا و طلعت خورشید سیما چون معالی و کمالات آنجناب معلی نهایت پذیر نیست	[illegible]	دواعی اشواق و بواعث نزاع بلقای همایون از شوق هزار مشابه از بار و از آرزوی شب هجران لمطالعه تباشیر [illegible] زیاده است	[illegible]

المفردات	المصاریع	الفقرات	عربیه و فارسیه
[illegible]	[illegible]	در شرح اشتیاق بادراک دولت ملاقات که باستغراق صحایف و استیعاب طوامیر مشروح گردد چه نویسد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	تعطش و نزاع بادراک سعادت اجتماع از تحریر خامه و یراع و تقریر نامه و رقاع درگذشته	[illegible]
[illegible]	[illegible]	غلبات جذبات خاطر مشتاق و لمعات شعلات نوایر اشواق باندازهٔ تقدیر مهندس ضمیر و تحریر منشی عقل چیز است	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بیان لواذع فراق و لواعج اشواق که ترجمان زبان قلم و وسیلت بیان قلم زبان [illegible] پذیرفت چگونه توان کرد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اگر خواهیم که از صورت سورت فراق اثنی نویسیم یا از صورت کثرت اشتیاق نقشی تحریر کنم	[illegible]
اگر در شرح التیاع بحصول امنیة اللقاء و الاجتماع که اهم مطالب و این بابت شروع رود	[illegible]	ابتدا شرح و بسط الام ایام فراق و شکایت زبان اشتیاق طی نمود [illegible] میدانند زیرا که تقریر و تحریر [illegible]	[illegible]
جذبات شوق و نزاع و غلبات تحسن و التیاع فوق ما یطاع و یستطاع مشاهد می افتد	[illegible]	اگر شرح مقاسات اشواق و معانات [illegible] ایام فراق که از حد و امکان متجاوز است اشتغال رود سر آغاز	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در وصف لواعج اشتیاق و جواذب افتراق که از حیز بیان متجاوز است و قوت ناطقه از احاطهٔ شرح آن عاجز شروع نتوان نمود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بواعث اشواق و لواعج افتراق بنیابت [illegible] که زبان خامه در مطاوی نامه شمه از آن باز تواند نمود	[illegible]
قصه غصه فراق و حکایه شکایات اشواق که بالعشی و الاشراق سمیر ضمیر [illegible] است	[illegible]	شرح شدائد اشواق و وصف مکاید ایام فراق نه [illegible] که بتقریر و تحریر [illegible] مقرر و محرر تواند گردد	[illegible]

الابیات الشوقیه

عربیه	فارسیه	ثنائیات عربیه	ثنائیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	کتبت ادام الله قدرک ساما و ما انا من شوقی الیک بسالم فلو علم القرطاس ما فی ضمیره بکی [illegible] غیر عالم	شرح شوق و نیازمندی خویش نتوانم که در بیان آرم تا کنار از رسم ز بحر فراق جان شکرانه در میان آرم
[illegible]	[illegible]	کتبت و لم ادری لفرط صبابة و کثرت شوقی و [illegible] باء جفون ام بماء سحاب [illegible] مدادی ام بماء [illegible]	گو دل که بنا شرح شوق آغازم با جان که ز هجران سخنی پردازم از بیخودی و شکستگی کاغذ و کلک می‌گیرم و می‌گریم و می‌اندازم
[illegible]	[illegible]	کتبت و فی فؤادی نار شوق [illegible] و فی العین سکاب فلولا الناس بل الدمع خطی و لولا الماء لا احترق الکتاب	دل زجگون مهجورم بیقرار [illegible] اشتیاق شما دل و جان [illegible] حق داناست پیش ازین طاقت فراق شما
[illegible]	[illegible]	و انی لا رجو [illegible] و وصالکم و لکننی عما ارید بعید فذکرکم بالخیر حاضر دائم و شوقی الیکم لا یزال جدید	ز اشتیاقی که به دیدار شماها دارم صدف دیده پر از لؤلؤ مکنون دارم نیست ممکن که به صد نامه توان داد شرح صفت شوق که من بر دل پرخون دارم
[illegible]	[illegible]	عندی من الشوق ما لا زلت اشرحه یفنی المداد و یفنی کل قرطاس [illegible] [illegible]	اشتیاق دلم از آن بیش است که بصد قرن شرح بتوان داد بجمال تو [illegible] فرشته سرشت یا توان در هزار نامه نوشت
[illegible]	[illegible]	کتبت و لو کتبت بقدر ودی [illegible] اقلامی [illegible] [illegible]	اشتیاقی که مرا هست [illegible] سالها گر چه [illegible] آنچه در طی زبان گنجد و در تخت بیان اشتیاق من از آن هست بصد [illegible]
[illegible]	[illegible]	و لو انی کتبت [illegible] شوقی [illegible] [illegible] ما فی القلب [illegible] [illegible] فی الصدر [illegible]	در آرزوی خاک جناب رفیع تو مانم تشنه که جانم ز آب دور تا دور مانده‌ام از جناب تو [illegible] [illegible]
[illegible]	[illegible]	لو ان البحر اصبح لی مدادا [illegible] [illegible]	ای که [illegible] از غم [illegible] [illegible] [illegible]
	[illegible]	لقد طال النوی و ازداد شوقی	حکایه بسی دارم از اشتیاق [illegible] [illegible]
	[illegible]	و احرق مهجتی لهب الغرام فیوم لا اراک کالف شهر و شهر لا اراک کالف عام	[illegible] گفت [illegible] [illegible]

الابیات الشوقیه — القسمیات من الشوقیات

فارسیه	فردیات	ثنایات	ثنایات
[illegible]	[illegible]	بدان خدای که از فیض ابر قدرت او / درون پاک صدف پر ز در گهر گشت / که شوق خادم داعی بخدمت عالی / ز حد فهم و ز تعبیر عقل بیرون گشت	بدان خدای که در بارگاه حکمت او / یکی ز کارکنان آفتاب گردون گشت / که شوق بنده بتقبیل خاک درگاهت / از آنچه وهم تصور نماید افزون گشت
[illegible]	[illegible]	بدان خدای که در باغ صنع او هر دم / گل وجود ز خار عدم شکفته شود / که شوق بنده بخدمت زیاده است از آن / که شرح آن بقضا و زبان گفته شود	بخدای که قبه گردون / زیر بار جلال او پستست / که شفای دل شکسته من / در لقای مبارکت بستست
[illegible]	[illegible]	قسم بصبح الشیا که داد استغفار / بنور صدق تبسم ز ذکر سحر گهیم / که هست تشنه باب زلال و ده یا من / چنانکه من بلقای تو آرزومندم	بخدای که قطره باران / در صدف گوهر خوشاب کند / که آتش اشتیاق و تشنه جگر / جگر خون و دل کباب کند
[illegible]	[illegible]	بخدای که لطفش اشارتی / نقد عقل و نقد جان داد / که بتو اشتیاق چندانست / که بصد سال شرح نتوان داد	بخدای که فیض حکمت او / ملک تن را نشیمن جان کرد / که چنانم آرزومندی / که بصد نامه شرح نتوان کرد
[illegible]	[illegible]	بخدای که روز حشر دهد / هر عمل را جزا باستحقاق / کین دل دردمند هست عظیم / بجمال مبارکت مشتاق	بدان خدای که در نافه غزال ضعیف / ز نقطه گردش خون تیره مشک شود / اگر بیان کنم شرح شوق خود رقمی / زبان کلک و دهان دوات خشک شود
[illegible]	[illegible]	بدان خدای که در جست و جوی معرفتش / دو پای مسرع فکرت زمانه کی ریش است / که شوق بنده بتقبیل خاک این درگاه / ز هر چه وهم کند ادراک آن بیش است	بخدای که چرخ مینایی / حکم او را مطیع فرمانست / کاشتیاق رهی بخدمت تو / زانچه گویم هزار چندانست
[illegible]	[illegible]	بخدای که ذات اقدس اوست / که ورا از قیاس ما برتر است / برتر از وصف چون و چندی / بجناب تو آرزومندی	بخدای که برتر از ذکرش / بر زبان هیچ گفت و گوی نیست / که ورا غیر دیدن روت / در جهان هیچ آرزوی نیست
[illegible]	[illegible]	بخدای که در سرای وجود / همگان فانی اند و او باقی / که بتحریر خامه و زبانی / نتوان داد شرح مشتاقی	بخدای که حضرت او را / صفت ثنای و ضد او نیست / که زبانم هزار اگر باشد / تا دهم شرح آرزومندیست
[illegible]	[illegible]	بجباری که دارای جهانست / بمعبودی که دانای نهانست / که شوق من بدیدار عزیزت / ز هر چیزی که گویم بیش از آنست	بخدای که چرخ و مهر و قمر / امر او را بطبع مستمع است / که بتو نیک آرزومندم / بر دل من خدای مطلع است
[illegible]	[illegible]	قسم بجان تو خوردن طریق عزت نیست / بخاک پای تو وان هم عظیم سوگند است / که همچو تشنه که زمزم باب زلال آرزومندی / دلم بدیدن روی تو آرزومند است	بخدای که ذات بیچونش / در زمان و مکان نمی گنجد / کارزوی رهی بخدمت تو / در زبان و بیان نمی گنجد

[illegible]

المتفرقات من الشوقیه — کلمه دوم

عربیه و فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	
	[illegible]	

از سطر ثامن در بیان فراق و آن نیز بر سبیل استیفا و حرف مقدم ذکر افتتاح اخوانیات بدو طریق مذکور شد و یکی در کثرت شداید زمان مفارقت و یکی در شرح تألم و توجع بمحنت ایام مباعدت و آن حرف منشی را مأخذی کامل است در استنباط صور فراقیات از فقرات و ابیات و تا این سطر ایراد آن معنی خالی نماند فقرهٔ چند با منظوماتی که مناسب آن باشد در سلک تحریر می آید بتوفیق الصمد و منه الاعانة والمدد

القطعات الابيات القطعات الابيات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابيات الفراقية

عربيه	فارسيه	فارسيه	فارسيه	فارسيه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الابيات الفراقية

ثنائيات عربية وفارسية	ثنائيات عربية وفارسية	ثنائيات عربية وفارسية
فيالیت شعری هل کم عشنا بنا وهل مذهبنا انا فی الصبابة واحد فانی وبیت الله عینی ساهر ودمعی منهل وبی قلبی واله	خیال شباب چندان که یک طومار بنویسم ز سوز هجر خود رمزی ز لاله زار بنویسم مداد از خون دل سازم قلم از نوک مژگانم کنم کاغذ سیاه از چشم و حال زار بنویسم	وطوفان نوح عند نوحی کادمعی وایقاد نیران الخلیل کلوعتی فلولا زفیری اغرقتنی ادمعی ولولا دموعی احرقتنی زفرتی
در فراق از ناله لب می سوزدم وز گریه چشم شعلهٔ هجران بارت آنکه خشک و تر بسوخت خواستم بنویسم از احوال هجران شمه آتش دل تیز شد هم خامه و دفتر بسوخت	قد ذاب من الفراق جسمی ودمی قد زاد من الشوق الیکم المی کم اکتب قصتی وحالی بدمی کم اصبر یالیت وجودی عدمی	قصهٔ هجران و شرح آرزومندی من پیش از آن باشد که گنجد در خیال و در ضمیر دیده گریان و جگر چاک و زبان افغان کنان سینه پر اندوه و دل در غصه و جان در زحیر
مذ کنابی وفیض الدمع من عینی علی امتداد زمان الهجر عنوان والصبر فی وحشة الهجران محتبس والعقل من وحشة الحرمان حیران	حدیث هجر چه املا کنم که می سوزد حرارت نفسم خامه در بنان ودم عجب مدار که دود دم بسر رود چون شمع قلم که قصهٔ سوز دلم کند تقریر	لقد طال یوم الهجر منی ومنکم ودارت علینا وابرات طوارق فیا طیب لیل الوصل هل انت راجع ویا بوس یوم الهجر هل انت فارق
اگر آهی برآرم در فراقت جهان از آتش محنت بسوزد [illegible]	تمادی الهجر یا روحی ودوحی ومالی فوق ذاک من اصطباری [illegible]	جانا بتو از قصهٔ هجران بنویسیم [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

القسمیات من الابیات الفراقیة

فردیات	ثنائیات	ثنائیات
بخدایی جهان که بر علمش نیست پوشیده رازهای نهفت که بلا کشیده ام ز فراق که یکی از هزار شوان گفت	بخدای که از شب تیره روز روشن پدید می آرد کز فراقت ز هر آتش دل آب حسرت ز دیده می بارد	بمبدعی که ز هستی کشید تقدیرش به یکه و حرف براوراق کائنات رقم که در فراق جنابت که قبله گاه منست دمی نمیزنم الا بصد هزار ندم
	بخدای که گوهر کون مین جز بامرش نمی شود منظوم که بمانم چو قالب بی جان تا ز دیدار تو شدم محروم	بدان خدای که نقاش صنع کامل او بهر دمی بنگارد هزار نقش بدیع که زندگی من از غم مرگ زودتر است از آن زمان که شدم دور از آن جناب رفیع
بخدایی که خالق الاشیاست که مرا طاقت فراق تو نیست سوز هر آتشی که می بینم تر از سوز اشتیاق تو نیست	بخدای که جبرئیل امین قول او را مطیع متبع است که دلم را ز نکانی خوش در فراقت امید منقطع است	بدان خدای که فراش قدرتش هر صبح چراغ مهر بر اوج فلک برافروزد که تاب آتش هجران دل حزین مرا چو شمع از اول شب تا صباح می سوزد
بخدای که ابر احسانش می کند باغ و راغ را تازه که مرا آب چشم و آتش دل در فراقت گذشت از اندازه	بخدای که بر رخ محتاج در فیض و کرم گشاید که مرا بی جمال فرخ تو هر زمان مرگ آرزو آید	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

المتفرقات من الابیات الفراقیه مثنی و فرادی

ثنائیات	فارسیه	
بگویم قصهٔ هجران که بی شک زبان از اوت تقریر آن نیست	[illegible]	
وگر خواهم که زان حرفی نویسم بنان را طاقت تحریر آن نیست	دور از تو غمت ... [illegible]	
من خود از غم شکسته دل بودم غمت آمد تمام تر بشکست	[illegible]	
خواستم شمهٔ کنم تحریر قلم اینجا رسید و سر بشکست	[illegible] ... فراق	
شرح غم هجر چون نویسم امریست که غایتی ندارد	... [illegible]	
من آنچه کشیدم از فراقت حدی و نهایتی ندارد	[illegible]	
با جان و دل آنچه هجر با آن کرد کی کار ز انشا و بر قلم شرح توان کرد	[illegible]	
با باغ و بهار طرب آتش هجرت آن کرد که با برگ خزان باد خزان کرد	[illegible]	
این نامه نوشتم و از شوق خدمت خونابه از دو دیده برین نامه می چکند	[illegible]	
شوان بنوک خامه بصد سال شرح داد آنجا از غم فراق تو بر جان من رسید		

کلمهٔ سیوم در دعاهای ملاقات و آن دو نوع است یکی بعد از فقرات اشواقیه و یکی بعد از کلمات و مراتب این ادعیه نیز متفاوت و در سطر سابق که عرض اخلاص نسبت با طبقات سمت تعیین یافته در قسم هفتم و هشتم از طبقهٔ اشرف و در تمام اقسام طبقه اوسط دعاهای ملاقات مسطور و مذکور است از آنجا ایراد می توان نمود و مجموع آنرا با صورتی چند که این کلمه بران منطوی است در افراقیات دخل می توان داد والله اعلم بالرشاد والهادی الی صوب السداد

بعد الفقرات الشوقیه نوع من الادعیه	طریق آخر	بعد الفراقیات نمط من الادعیه
حضرت دایم ... سعادت اتفاق که غایهٔ مطالب و نهایت مآربست بخوبتر وجهی میسر گرداناد ... و ربوف بالعباد	... ان صورت معروف از افق عنایة الهی باقرب زمان طالع ... نشر خدمت ان عدو ... لا ... بزودی تابان باد	حضرت فیاض مطلق جلت کلمته تقبیل رکاب عالی را که غایهٔ مقاصد و نهایهٔ عوایدست بروجهی مرغوب و نهج مطلوب میسر گرداناد بالنبی القدیم و فضله العظیم حضرت وهاب حقیقی تعالی وصف سرگشتگان بادیهٔ هجران ... وصال ...
[illegible]	[illegible]	[illegible]
حضرت عزت تعالی ... لطیفه که متضمن ملاقات شریف که ... و غایهٔ امنیت است بزودی حاصل گرداناد ...	موارد وصول بدولت وصال که نهایهٔ مقاصد و امال است از اقدار موانع زمان و عوایق حدثان مصفی باد	حضرت واهب الامال عز شانه ظلام لیالی مفارقت را بانوار ثواقب مواصلت عن قریب منجلی گرداناد بلطفه الاعم و فیضه الاتم
[illegible]	[illegible]	[illegible]
حضرت ... دولت مشاهدهٔ لقای همایون ... عالیان و اشرف مقاصد ... از کمین غیب و مخزن لاریب ... گرداناد ...	توالی مواسباب انتظام در سلک صحبت آن غاوهٔ ایام بی سمت انفصال و انفصام از کارخانهٔ قضای ... مقدر باد	حضرت عزت عزت حضرته سببی که مزیل ظلمات فراق و بکلید موصل شهود لمعات تواصل وقت باشد بزودی میسر گرداناد بمواهب انعامه و میامن اکرامه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
حضرت رب الارباب ... غایه سببی که متضمن نیل ملاقات شریف که فی الحقیقه مستلزم رفع هموم و دفع احزان و عموم ... گرداناد ...	سبیل بهجت وصال از زمین یمن و اقبال برکت عنایت کبیر متعال ... الاحوال طالع و لامع باد	حضرت شافی بی منت تعالی شانه نهال احوال هجران زدگان را که از سموم هموم پژمرده است بفیض سحاب قرب تازه و سیراب ساز و بجلایل انعامه و فواضل اکرامه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
حضرت صمدیه ... السبیل ... حضرت ... که رابطهٔ سعادات دارین و واسطهٔ ... است بزودی مقدر گرداناد ...	چهرهٔ احوال و لبهای مشتاق و غدار زدگان بادیهٔ اشواق از حصول سعادت وصال بجمال بهجت و اقبال آراسته باد	حضرت وهاب علی الاطلاق عمت موهبته و سایل ازالهٔ محن مفارقت و ذرایع انالهٔ شرف مواصلت بزودی و خوبی مقدر گرداناد بطوله و کثرة نوله

حضرت ... وصول ... [illegible]

الشهور العربیه والایام المتبرکه

الشهور	بقیة الشهور	الشهور والایام
مستهل محرم الکرم عمت میامنه بین الانام متصدی این مباسطت	عشرین جمادی الاخرة لازالت بین الشهور کالدرة الفاخرة مصدع عتبه علیه می شود	ثامن عشرة ذی القعده الحرام عظم الله قدره بین الانام بدین انبساط خود را در زمره خدام انتظام می دهد
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الایام الفاضلة
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الادعیه بعد الفقرات الفراقیه — سطر تاریخ

علی نوع احد	بانواع شتی
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

از صحیفه اولی در بیان تاریخ کتابت متقدمان در تعیین زمان کتابت مبالغه تمام داشته اند و متأخران از آن استنباط پنداشته و حال آنکه ذکر تاریخ کتابت متضمن فواید و بعضی حالات باشد که در تاریخی معین تحریر در آمده باشد و وقتی دیگر بخلاف آن چیزی نوشته شود پس اگر تاریخ معین بود مضمون دو مکتوب که یک کس نوشته مخالف نماید و ذهن از آنکه هر یک بمقتضای وقتی دیگر نوشته واصل ماند و دیگر شاید که کسی مکتوبی نویسد و بعد از مدتی مدید بمکتوب الیه رسد بسبب مانعی که حامل مکتوب را افتاده باشد و مکتوب الیه چون مترصد وصول آن علی قرب الازمان بوده از کاتب ملول گردد پس ثبت تاریخ عذر کاتب واضح شود و بنا علی هذا چون مدار تاریخ بر شهور و ایام است فقره چند در توصیف و تعریف شهور همت ذکر می یابد

والله الموفق

سطر حادی عشر از صحیفه اولی در اختتام بر ضمیر هوشمند مخفی نیست که بعد از تاریخ زمان و ذکر مکان محل ایراد اقوال
است و حالات جزئیه که در مکاتیب نویسند از سر حد احصا تجاوز نموده و چون کلیات آن از صحیفه ثالثه ازین کتاب
متضمن است اینجا تخفیف یافته آنجا سمت تعیین خواهد پذیرفت و بعد ما که همه ارباب انشا متفق اند بر آنکه چون احوال
با تمام رسید محل اختتام است پس درین اوراق تحریر شمه ازان اتفاق می افتد و اختتام مشتمل است
بر مقدمه و دعایی و دعا بطریق نثر مودی می شود و می شاید که منظوم باشد پس اگر منثور آورده
شود بعد ازان ایراد مصتی عربی یا فارسی که هم مشتمل بر دعا باشد موجب حسن مقطع است و حسن
مقطع یکی از صفات کلام است و هر آینه کاتب را اهتمام بشان آن زیادت باید زیرا که از جمیع آنچه خوانده
یا شنوده می شود همین کلمات اختتامیه بقرات و سماع قریب العهدست و مقدمات ختم در اغلب
منثور می باشد و شاید که بمصرعی آمیخته باشد و تمام منظوم می توان آورد و درین سطر از مقدمات
و دعوات آنچه زبان زمان باملا آن مسامحت نمود در چهار کلمه رقم تسطیر می یابد و من الله الاعانة والمدد

کلمه اول در مقدمات و آن مشتمل است بر دو حرف حرف اول در مقدمات منثوره باید دانست
که مدار مقدمات بر اعتذارات از اطناب و بر تمهید اساس دعا و آن دو نوع باشد یکی منثور خالص که بنظم
ممزوج نباشد و دیگری آنکه بمصراع عربی یا پارسی آمیخته باشد و بعد از نوع اول دعایی اختتامی منثور
و منظوم می توان آورد و بعد از نوع ثانی البته منثور باید و نادر از منظوم نیز می آورند و مراتب
این مقدمات را تفاوتی عظیم است و بعضی از صور متنوعات آن مرقوم می گردد والله اعلم بالصواب

مناسب طبقه اعلی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر عاشر از صحیفه اولی در ذکر مکان کتابت و آن نیز بی فایده نیست چه سبب مزید وقوف مکتوب الیه باشد
بر حال کاتب و نیز شاید که بودن او در آن موضع بنا بر فایده باشد که بمکتوب الیه عاید گردد پس اطلاع بر آن موجب
سرور خاطر شود و در اکثر رسایل اکابر جهان بنظر اطلاع رسیده که ذکر زمان و مکان یکدیگر بود و چنانچه این صحیفه
فلان وقت از فلان موضع مرقوم گشت و چون ذکر شهور در سطر سابق سمت اثبات یافت درین سطر بعضی از بلاد مشهور
نیز رقم تحریر می پذیرد والله ولی الاعانة

البلدان	ایضا	ایضا	ایضا	المتفرد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مکه مبارکه که زادها الله تعظیما و تکریما طیبه طیبه حل روضه من حل فیها تحف الصلوة وطرف التحیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بیت المقدس حماه الله تعالی وتقدس قدس خلیل لازال فی حمایة الجلیل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مصر اعظم مازال مامنا لله م دمشق الشام مابرح موطنا للکرام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ولایة روم لازال فی حفظ الملک القیوم دار الملک [illegible] اذهب الله عن اهله الحزن
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ولایة شروان حفت بالامن والامان ولایة جیلان حمیت عن الحدثان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دشت قبچاق مازال فی حمایة الخلاق منازل اوزبک اخلاها الله عن اهل الشک
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ولایة خطا بدا الله اسمها بالعطا حصن حصین ولایة صین ادخل الله اهلها بالایمان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دیار هندوستان مازالت امنا لاهل الایمان ولایت غزنین لازالت فی حمایة رب العالمین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دیار بدخشان مابرحت مسکنا لارباب الکمال بلده کشمیر جنت بما من التشیر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلده کابل حماها الله موطن اهل التوکل ولایت حصار حفظها الله عن الاشرار

مقدمات دعوات اختتامی مناسب طبقه اشرف

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
من بعد تطویل کلام مقتضی بر حد ابرام است	تطویل بی طایل و تصدیع بی حاصل مشوش اوقات شریف می گردد	مباد کلام که چون حبال ممدود گشته از سر حد نهایت تجاوز نموده مطوی می سازد	فرو فاعن و توقع الاسهاب عنان اطناب باز پس کشد	زیادت ابلال فراغت رای عالی ممنون شرط ادب نبیند اند	زیادت تصدیع جناب رفیع داون لایق [illegible]	زیادت اطناب مخل طبع شریف خواهد بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترک اقدام بر ابرام عین ادب و احترام تصور می کند	سخن دراز گشت و ابرام از حد اعتدال در گذشت لاجرم بر دعا ختم می نماید	زیادت ازین تشبث بذیل اطناب مستتبع لوازم تصدیع است	تحفظا للابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بر دعا اقتصار می کند	اطناب ختام الخطاب امتدادی تمام یافت اختتام بدعا [illegible]	زیادت ازین جسارت قدم قلم سلوک تصدیع مقتضی ترک ادبست	خاطر که اکثار موجب ملالت طبع اشرف نباشد

مناسب طبقه اوسط

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مایلیق بالاخوانیات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در مقدمات منظومه و آن سه نوع است یکی آنکه طرح اختصار و دعا با هم باشد و مکتوب را به ابیات ختم باید کرد دوم آنکه بعد از ذکر اختصار ابیاتی نماید به دعا اما ایراد دعا کنند و مراتب پس ازان دعایی باید منثور سیم آنکه در ذکر اختصار باشد و پس و متعرض ذکر دعا نشود و پس ازان نیز دعا سے منثور لازم بود و از هر نوعی ابیاتی چند فراهم و ثنای انجام مرقوم شد والتوفیق من ولیه

نوع اول

فارسیه	فارسیه	ثنائیات		فارسیه
[illegible]	[illegible]	درازی شود این ماجرا و می ترسم	کز ملالت خاطر کسی کند انکار	[illegible]
[illegible]	[illegible]	زبهر خواجه این به دعا [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بعد ازین اختصار خواهم کرد	باد تا ابد از عمر و جاه برخوردار / تا تابنده ز آسمان خورشید [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه نوع اول نوع ثانی از مقدمات منظومه

فارسیه	عربیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع ثالث

فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]				

کلمه دوم در دعوات اختتام مناسب طبقات بر طباع منصف بصلات و اذهان متسم باستقامت بغایت ظاهرست که مجموع دعوات منثوره که در افتتاح مشهوره سبق ذکر یافته در اختتام می توان آورد الا آنست که آنجا ذکر مکتوب الیه می باید کرد و اینجا احتیاج بآن نیست و آنچه در کلمه مذکور خواهد شد در آن افتتاح بشرط ذکر مکتوب الیه ایراد می توان نمود و باید که قواعد نسبت در هر دو محل مرعی باشد چه مراتب دعوات بغایت متفاوت افتاده کما لا یخفی و این کلمه بر سه حرف اشتمال دارد **حرف اول** در دعوات جهة طبقه اعلی والاستعانة من الله و هو نعم المولی

لاعاظم السلاطین — للملوک والخواقین

الدعوات	عربیه	الدعوات	فارسیه
همواره بر سریر سلطنت و کشورکشایی و مسند عظمت و فرمان روای بنفاذ امور و رعایا جمهور مخصوص عنایات الهی و منظور الطاف نامتناهی باد	[illegible]	سراپرده عظمت بذروه سماک و قبه افلاک برافراخته باد و اسباب جهان داری بفیض فضل حضرت باری ساخته و پرداخته	[illegible]
اشعه رایات آسمان فرسای و لمعات الویه مهر آسای نامنقوض زمان بر اهل الایمان لایح و لامع باد و کوکب کوکبه خلافت و دیدبه ابهت از سپهر فتح و نصرت شارق و طالع	[illegible]	عرصه جهان بنفحات عنایات پادشاهانه معطر باد و اکناف گیتی بلمعات انظار خسروانه مزین و منور	[illegible]
عرصه ممالک روز افزون چمن خلافت و فیض رافت آنحضرت مشرف و محلی باد و مسامع ساکنان اقطار و آفاق باستماع مآثر عدالت و مناقب نصفت مزین و محلی	[illegible]	لوای دولت قاهره بطراز نصر من الله مطرز و مزین باد و درگاه عالم پناه ملاذ و مستغاث عالمیان مقرر و معین	[illegible]
رایات سلطنت بطراز دوام مطرز و معلم باد و اعلام خلافت بر سر میدان عظمت معلی و معزز	[illegible]	اعلام سلطنت عزا و رایات عدالت عالم آرا در اطراف خافقین مرتفع باد و خورشید عظمت بی زوال از مشرق دولت و اقبال طالع و لامع	[illegible]
رایات ظفر نگار نصرت شعار تا تیغ نصور منصور باد و رایات جهانبانی بر صحایف ادوار و اوراق روزگار تا هنگام نشور منشور	[illegible]	سرادق سلطنت بپایه یعون عنایت حضرت الهی محفوف باد و مکاره زمان و طوارق دوران از ساحت جاه مکفوف	[illegible]

للملوک ایضا — لاولاد السلاطین

الدعوات	العربیه	الدعوات	الفارسیه
آستان آسمان رفعت بوسه جای شفاه شهریاران و سجده گاه جباه کامکاران دوران باد	[illegible]	سایه چتر همایون بر مفارق ساکنان ربع مسکون بفیض عنایت حضرت بیچون مخلد و موبد باد	[illegible]
سراپرده سلطنت و سرادق ابهت و عظمت بر قمه کیوان و ذروه فرقدان تا منقرض زمان برافراشته باد	[illegible]	آفتاب عظمت و شهریاری از افق شوکت و جهانداری بعنایت حضرت پروردگاری تابنده و پاینده باد	[illegible]
امداد فتح الهی بحواشی درگاه سلطنت پناهی تا انتهای آنات نامتناهی متصل و مقترن باد	[illegible]	کواکب جهان افروز سلطنت و اختر خلافت و ابهت از افق بخت و دولت ابدالطالع و لامع باد	[illegible]
آفتاب سلطنت و اجلال از سمت زوال و وصمت عین الکمال در حفظ و حمایت ملک ذی الجلال باد	[illegible]	رایات مفاخر شهریاری و کشورکشایی و آثار جهانبانی و فرمان روایی بر اوراق جرائد روزگار الی یوم التناد مرقوم	[illegible]
اطناب سرادقات پادشاهی با وتاد عنایات الهی و حمایات نامتناهی مشدود و مربوط باد	[illegible]	ساحات اقطار و آفاق جهان بنفایح عنایات الهی خسروانه و روایح حمایات پادشاهانه معطر و مطیب باد	[illegible]

[illegible] محفوظ باد

للکات للامراء العظام

الدعوات	فارسیه	الدعوات	فارسیه
استحکام مبانی دولت و ارکان یوما فیوما در تزاید و تضاعف باد	[illegible]	شال دولت و رجحان امارت ابد الدهر نامی باد و شرایف اوقات ایالت پناهی مستوعب کامرانی و شادکامی	[illegible]
موج عظمت حضرت عصمت پناهی همواره بعساکر میمنت مآثر نصرت الهی محفوف باد	[illegible]	آفتاب عین الکمال از رتبه اقبال اشرف دور باد و ربایع امن و امان بمیامن عنایه ربانی کرامتش معمور	[illegible]
سراپرده عصمت حضرت سلطنت پناهی همواره مهب شمال تاییدات الهی باد	[illegible]	ظلال جلالت و اقبال ابد ابسوط باد و انجاح مهام کافه انام بمیامن عنایات شامله منوط و مربوط	[illegible]
سایه چتر معلا بغیاث حضرت ملیک اعلی بر مفارق انام مدی اللیالی والایام مخلد و موید و مستدام باد	[illegible]	شمال آمال و امانی بتوقیع سعادت جاودانی موشح باد و ریاض دولت و کامرانی برشحات کرامت و جهانبانی مترشح	[illegible]
اطناب سرادقات عظمت و جهانبانی و ابهت و سلطان نشانی بامداد عنایت سبحانی و اوتاد فیوضات ربانی مربوط باد	[illegible]	ظلال معدلت ممدود و موبد و بساط مکرمت الی یوم التناد مبسوط و مخلد باد	[illegible]

للصدور وسایر المقربین		للوزراء الکرام	
دعوات	فارسیه	الدعوات	فارسیه
امداد اعتلا و ارتفاع بی وصمت انفصام و انقطاع بروزگار ملازمان درگاه عالی متواتر و متوالی باد	[illegible]	میامن نصفت و دلگشای مواهب عدالت بهجت افزای بروزگار کافه انام بی تهمت انصرام و انفصام واصل باد	[illegible]
سایه صدارت پناهی سالهای ناماسای با فاضه عنایت الهی بسمت خلود و دوام موسوم باد	[illegible]	آفتاب وزارت و ایالت و سایه علالت و جلالت از وصمت زوال و آفت انتقال مصون و محروس باد	[illegible]
آثار برکات ابدی و میامن الطاف سرمدی مقارن اوقات میمون و ملازم ساعات همایون باد	[illegible]	ظلال معدلت کامله و نوال مرحمت شامله بر عامه رعایا و کافه برایا بعون الملک و اهب العطایا ممدود و مخلد باد	[illegible]
خیام جاه و اقبال و سرادقات عزت و جلال باطناب دوام و اوتاد خلود الی الیوم الموعود مربوط و معقود باد	[illegible]	برجاشاب دولت و اختر عالم افروز شوکت از وصمت محاق و وصمت افتراق در ضمان امان ملک علی الاطلاق باد	[illegible]
مناهج امور دولت و اقبال و مصالح مهام عظمت و اجلال بر وفق مامول و مسئول بنجاح و فلاح مقرون و موصول باد	[illegible]	سایه عاطفت جهان آرای و دولت سعادت بخشای بر مفارق انام بی شایبه انصرام ممدود و مبسوط باد	[illegible]

لارباب الدیوان

لارباب الدیوان			لسایر الملازمین	
الدعوات	فارسیه	اسامی	الدعوات	فارسیه
برج عصمت و شکای عظمت بجنود ورتری الملائکة من حافین من حول العرش محاط و محفوف باد	[illegible]	[illegible]	اعتلای لوای رفعت و ارز یاوت باد و جریان احوال بر مقتضای ارادت	[illegible]
سایه دولت روز افزون ابد الدهر از آسیب زوال محفوظ و مصون باد	[illegible]	[illegible]	اسباب عز و جلال و درجات حشمت و اقبال بعنایات ذی الجلال لایزالی باد	[illegible]
کوکب ایالت سپهر علی مرالادوار بر مصاعد اقتدار و مراقی اختیار مترقی و متصاعد باد	[illegible]	[illegible]	ضبط مصالح جهانیان با صابت رای عالی منوط باد و مهام ملک و ملت بمتانت ذهن ثاقب مربوط	[illegible]
وفود توفیقات الهی و جنود تاییدات نامتناهی ابدا ملازم آستانه عالی باد	[illegible]	[illegible]	ارکان اتمام امور و بنیان انتظام مصالح جمهور با مداد عنایت کافی و امداد حمایت وافی مشید و موکد باد	[illegible]
انواع مآرب انسانی و اصناف مطالب و جهانی در سلک مشیت و عقد ارادت منتظم باد	[illegible]	[illegible]	کلیات مناظم انام با التفات عالی منضبط باد و منتظمات مهام اکابر ایام باهتمام وافی منضبط	[illegible]

ایضا				ایضا	
اسامی	الدعوات	فارسیه	اسامی	الدعوات	فارسیه
[illegible]	ظل اهتمام در انتظام مهام مدی الشهور والاعوام بر مفارق انام مبسوط و مستدام باد	[illegible]	[illegible]	فلان عوارف انعام و لطایف اکرام بر مفارق اعاظم ایام مخلد و مستدام باد	[illegible]
[illegible]	صحیفه آمال و امانی برقوم دولت جاودانی و رسوم سعادت و جهانی آراسته باد	[illegible]	[illegible]	مآثر دولت و میامن رفعت بفیض فضل الهی بی تهمت تناهی و تناهی متصاعد و متزاید باد	[illegible]
[illegible]	تدبیر امور مملکت بیمن رای صایب موکول باد و جمیع مرادات بر وفق متمنا بحصول موصول	[illegible]	[illegible]	امداد کامکاری و آثار نامداری بفضل حضرت باری مؤبد و مخلد باد	[illegible]
[illegible]	حصول مهمات بیمن کفایتش منتظم باد و ظهور آمال بظهور مطالب و مآرب ابدا منتسق	[illegible]	[illegible]	ذات با اقتدار علی مرالادوار بر مصاعد جاه و مراقی مترقی و متصاعد باد	[illegible]
[illegible]	امور کلی بر مقتضای ارادت ساخته باد و تمام مهام بر وفق مشیت پرداخته	[illegible]	[illegible]	سعادت و اقبال از آفت نقصان و زوال در کنف حیاطت حضرت ذی الجلال باد	[illegible]

حرف دوم در دعوات افتتاحیه جهت طبقهٔ اشرف با ابیات مناسب عربی و فارسی و از دعوات منظومه که بعد ازین رقم تحریر خواهد یافت ابیات دیگر بجای اینها توان آورد

للائمة الاعلام		للنقباء والسادات	
عربیه و فارسیه	الدعوات	عربیه و فارسیه	الدعوات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للمشایخ وهداة الانام		للقضاة وحکام الاسلام	
عربیه و فارسیه	الدعوات	عربیه و فارسیه	الدعوات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لارباب الدرس [illegible]

لبقیة علماء الدین		لارباب الدرس	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لسایر اهل المناصب		لاصحاب المناصب الشرعیه	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للحکماء والفضلاء		لسایر اهل الفضل	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	
	[illegible]	[illegible]	

در دعوات اختتام جهة طبقه اوسط با ابیات مناسب آن

للاصول والاعیان		للمعارف والمشاهیر	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لاوساط الناس		لسایر العوام	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تکمله سیم در دعوات اختتامیه که در مکاتیب اخوانیات ثبت توان نمود و انواع آن بسیار است و منشی که از غایت طبع و حدت ذهن بصنعت تصرف و ترصیف موسوم و بسمت ترتیب و تالیف موصوف باشد از دعوات اختتام که در طبقات مذکور شده آنچه خواهد و چندانچه اراده کند اینجا ایراد می تواند کرد و بخصوصه نوعی چند از دعا درین تکمله بحیز رقم در می آید والله ولی الاعانه

سعادت ابدی و کرامت سرمدی قرین ایام همایون و رفیق اقبال روزافزون باد بالنبی و آله الامجاد	[illegible]	انتظام ایام کامکاری بعون عنایت حضرت باری تعالی بسمت علو و صفت دوام موسوم باد بمحمد و عترة الامجاد	[illegible]
مدد عنایات ازلی که سبب کفایة لم یزلی است بجناب عالی متواتر باد و دست تصاریف زمانی از اذیال جلالش قاصر بحرمة النبی الطاهر	[illegible]	مسند سعادت بذات شریف منور باد و عرصه ممالک معالی بعساکر مآثر و مفاخرش میسر و مسخر بالنبی الاطهر الازهر	[illegible]
اسباب اقتدار و ایالت مخلد و ارکان ذوی الاکارم [illegible] اشیاء و جلالت موکد و موبد باد بحرمة من هو خیر العباد و العباد	[illegible]	جناب عالی از غبار حوادث و نوایب محروس باد و بورود وفود حصول مراتب مانوس بحرمة الملک القدوس	[illegible]
ظلال جلال و شوکت بنوال الطاف حضرت عزت ابد الدهر مبسوط باد بحرمة من هو الشافع یوم التناد	[illegible]	عتبه علیه ملاذ عظماء انام باد و پیشگاه سینه مرجع کبرای ایام بحرمة سید الانام و آله الکرام العظام	[illegible]
سایه مکرمت مکارم پناهی و ظل مرحمت معالی دستگاهی بر مفارق عنایه جهانی ابد پیوند باد بحق شفیع الانام	[illegible]	ابواب حسن اشفاق آن خلاصه آفاق بر عموم ادانی و اقاصی مفتوح باد و صدور نائب و ترامی بلطف عمیم و فیض جسیمش مشروح بحرمة الملک السبوح	[illegible]
اعلام اقبال و کامکاری تایید حضرت کامکاری ابد منصوب و مرفوع باد بحق افصح من نطق بالضاد	[illegible]	جناب رفیع بالطاف ملک بدیع محفوف باد و غبار تصاریف زمان از ساحت جنت نشانش مصروف بحرمة ملک الرؤف	[illegible]
عقود جواهر رفعت و اجلال بوساطت استحکام آن مظهر جاه و جلال ابد الدهر منتظم باد بحرمة النبی الجواد	[illegible]	تربیت قواعد اقبال رای عالم آرایش مقرون باد و حیات [illegible] در همه احوال مقارن ذات همایون بحرمة ن و القلم و ما یسطرون	[illegible]
قوانین مکارم و مناقب و قواعد معالی و مراتب بعنایت واهب المواهب ممهد و موکد باد بحق الشافع یوم التناد	[illegible]	رباع فضل برشحات سحاب الطافش معمور باد و غبار نوایب و غبار مکاره از ساحت جنابش دور بحق آیة النور و سورة الطور	[illegible]
ریاض معالی بسحایب امتنان الطاف لایزالی علی التعاقب و التوالی تازه و سیراب باد بحرمة خالص عباده من الاقطاب و الاوتاد	[illegible]	اتمام مهام مخلصان رای جهان آرای و انجاح مسئول عنایتش موکول باد و دولت روزافزون بذات عالی مقرون و موصول بحرمة آمن الرسول	[illegible]
ریاحین گلشن دولت بقطرات سحاب افاضات افتاب آن ذات بابرکات ابدا شگفته بعزة کل عباده من الابدال و الافراد	[illegible]	حمایت ربانی رفیق آن قبله امانی باد و عنایت سبحانی معین آن جامع معانی بحرمة السبع المثانی	[illegible]

تمت الدعوات الاختتامیه وابیاتها للاخوانیات

الدعوات بنوع اخر	الفارسیه	الدعوات بنمط اخر	الفارسیه
صیت مکرمت و اقبال و آوازه جاه و جلال آن زبده ارباب کمال ع با باد و شمال هم عنان باد	[illegible]	حضرت معبود حقیقی عمر بر ذات اشرف را سالهای نامعدود در برابر [illegible] عز و جلال و مصاعد قبول و اقبال مترقی و متصاعد دارد و هو مجیب الدعاء و محقق الرجاء	[illegible]
ذات بابرکات که محور فلک اقتدار و نامداری و محیط دایره اشیاء و کامکاری است ع مدام مرکز اقبال جاودانی باد	[illegible]	حق سبحانه و تعالی ذات شریف و عنصر لطیف عالیجنابی را سالهای ناشمار [illegible] دعاگویان حقیقی باقی دارد و هو مفتح الابواب و مسبب الاسباب	[illegible]
روایح فوایح اخلاق ذات ملکی ملکات و نسایم شمایم اوصاف آن منبع برکات ع تا روز ابد متنفس باد صبا باد	[illegible]	واهب العطایا عظم شانه دولت و اقبال آن مظهر انوار جلال را به دوام متصل دارد و مکاره زمان و نوایب دوران از جناب و فیض منقطع و هو میسر الامور و منور الصدور	[illegible]
تمام مطالب دوستکامی و مجموع مآرب نیکنامی ع بر حسب تمنای دولت حاصل باد	[illegible]	خالق البرایا جل ذکره ظلال کرامت و نوال احسان عالیجنابی را بر مفتقران انوار فواید و عمیمان آثار عوائد منبسط داراد انه رؤوف بالعباد و علی کرمه الاعتماد	[illegible]
مسند رفیع که مهبط عنایت لایزالی و مطلع اشعه حیات ذی الجلالی است ع تا روز ابد مرجع اشراف جهان باد	[illegible]	مبدع البدیع عز شانه جناب رفیعش را [illegible] عالم جامع سعادات ابدی و مرجع کرامات سرمدی گرداناد و هو المجیب للدعوات و مفاتیح العطیات	[illegible]
امور شوکت و کامکاری و مهام دولت و نامداری بموهبت عطای حضرت باری ع بر وفق مراد خاطر ساخته باد	[illegible]	حضرت ربوبیت عم نواله آفتاب عزتش را [illegible] حشمت تابنده و سایه رفعتش را بر مفارق اهل شوکت پاینده داراد و هو مفتح ابواب الامال و وهاب اسباب الاقبال	[illegible]
ذات عالی که محفوظ عواطف لایزالی و محفوظ از عوارف اغاثات ذی الجلالی است ع بزیور شرف جاودان شرف باد	[illegible]	حضرت واجب الوجود جل جلاله اسباب مراد آنجناب را بر وفق ارادت منتظم سازد و جمیع امورش را بر حسب تمنی [illegible] گرداناد و هو الکریم الوهاب [illegible]	[illegible]
سایه عنایت آنجناب که سعادت ابدی و عنایت سرمدی بدان مقترن و متصل است ع بر فرق مخلصان ابد استدام باد	[illegible]	ایزد تعالی اسباب عظمت و اشاره رفعت آن جناب دولت را بر تعاقب ازمنه و دهور [illegible] ایام و شهور بر مزید داراد انه لطیف خبیر [illegible]	[illegible]
آفتاب دولت عالیجنابی که منور زوایای قلوب دعاگویان مخلص و سواد اران خالص است ع پیوسته ز مشرق شرف طالع باد	[illegible]	الله تعالی ارتقای ذکر و اعتلای قدر و رفعت مراتب و بسط مناصب [illegible] روزافزون داراد و هو میسر الامال و [illegible] مفاتیح الاقبال	[illegible]
ذات معلی که بنای اقبالش مشید و اساس اجلالش موکد است ع همواره دوستپرور و مخلص نواز باد	[illegible]	ملک متعال تعالی ذکره ذات بزرگوار را که خلاصه اکوان و نقاوه ادوار است بر مر القرون و الاعصار باقی داراد و هو واهب العطیات و منه نیل الامنیات	[illegible]

بقیة الدعوات

الدعوات علی نمط آخر	عربیه	الدعوات علی صورت اخری	فارسیه
هر لحظه فیضی که از بارگاه واهب فیاض عطا الاوه و منت نعماه متوجه طالبان سرادقات عزت و عاکفان عتبات حریم انس شود قسط اجزل و سهم اکمل آن نثار جناب عالی باد	[illegible]	سالها در از بر مسند اجلال و اعزاز بفیضان فضل حضرت بی انباز دوست نواز و دشمن گداز باد	[illegible]
هر عطیه سعادت آثار و نتایج انوار عواید آن بروزگار خواص بارگاه حضرت شاه و مقربان درگاه [illegible] متواصل گرده جانب مخدومی باد و [illegible]	[illegible]	بر مسند [illegible] از نوبت محامد [illegible] در کنف عصمت یزدان باد	[illegible]
هر میامن عزی که قاصدان مقاصد معالی و سالکان مسالک فیض لایزالی از آن مباهی و مفتخر و بدان معتضد و مستظهر باشند اکمل السهام و اوفر اقسام آن بجناب معالی مآب واصل باد	[illegible]	مکارم زمان ارجمند رفیع مرفوع و طوارق حدثان از جناب منیع ممنوع باد	
هر شواهد دولتی که پیوسته شاهدان مشاهد بخود بمشاهده آن قرة العین و فسیح القلب گردند و [illegible]	[illegible]	فضل و عنایت رحمانی و حفظ و [illegible] ربانی [illegible] متعاقب الوصول و متوالی الحصول	[illegible]
هر انوار اقتدار که از مکامن فیض الهی [illegible]	[illegible]	عرصه عالم و ساحت گیتی بروایح نتایج معالی و لوامع طوالع فضایل منور و معطر باد	جناب عالی [illegible] دولت [illegible]
نقود دستورحات اسرار کرم که از خلاصه اخلاص [illegible]	[illegible]	ذات عالی بصفات مکارم و معالی متحلی و انوار اقتدار و اقبال [illegible] بر کوارش متجلی باد	[illegible]
هر دولتی که آثار کرامت ابدی از میامن ظهور آن ساطع باشد و انوار [illegible] لامع بود جناب مخدومی [illegible]	[illegible]	فیض التفات خاطر خطیر و عنایات ضمیر منیر بر متعطشان بوادی آمال و [illegible] باد	[illegible]
هر جوهر شاهوار که از کان امتنان [illegible]	[illegible]	جریان مهام آن خلاصه انام بر نسق مراد و مرام و لالی معالی حضرت عالی در سلک انتظام باد	[illegible]
هر سعادت و اقبال که غبار زوال بر دامن جلال آن ننشیند و هر کرامت و اجلال که دست انقلاب [illegible]	[illegible]	التفات خاطر فیاض کافل اتمام تمام مهمات و متکفل انجاح جمیع مرامات باد	[illegible]
انتظار سعادتی که [illegible]	[illegible]	ریاض صدور جمهور بر شحات التفات آن جناب ناضر و احداق انظار آفاق بجمال کمال آن عدیم المثال ناظر باد	[illegible]

اخوانیات
کلمه چهارم در دعوات
[illegible]

للاخوانیات

دعوات بنوع اخر	دعوات بنوع آخر	المتفرقات
اسباب کامرانی متضاعف و آثار شادمانی مترادف	اولیای دولت منصور و مسرور و اعدا حضرت مخذول و مقهور بحق الملک الغفور	جانها بهواداری متفق و دلها بر رضاجوی منطبق و زبانها بدعاگوی منطلق باد
پایه جلال بلند و سایه اقبال پاینده	ظلال جلال مبسوط و مجد و [illegible] حال مسعود و محمود بحق الملک المعبود	ذات عالی از عطیات محظوظ و از بلیات محفوظ و منظر الحاظ خالق البریات ملحوظ
جناب عالی منبع معالی و مرجع اعالی	عظمت مستدام و دولت بر دوام بحق الملک العلام	ذات بی همال در مسند عزت و جلال و سریر حشمت و کمال از آفت عین الکمال مصون باد
جهان بکام و اسباب دولت بی انفصام	آثار کامرانی معاون و مقاصد و انوار سعادت و وجهانی مرافق و مساعد بالنبی الماجد	[illegible] فرمان عالی [illegible] سای بر تواتر و توالی باد
دولت و جهانبانی میسر و سعادت جاودانی مقرر	سایه عالی مطرح اشعه عنایات و [illegible] بالنبی الوالی و آله ذوی المعالی	سالهای ناتمنای در تحصیل اسباب [illegible] و تکمیل محافظت و قواعد [illegible] تمکین باد
الطاف بی زوال شامل حال و اعطاف لایزال مقارن آمال	اساس معالی مشیده و ظلال فضایل مخلد بحق القدیم من الازل الی الابد	امداد [illegible] و استظهار و اسباب تمکین و استیفا روز بروز در تضاعف و ساعت بساعت در ترادف باد
قوایم کامرانی مشید و معالم شادمانی ممهد	علو شأن حاصل و عمر و عیش در کامرانی باد متصل بحرمة النبی الکامل	[illegible]
میامن توفیق رفیق و قرین لطایف غیبی ناصر و معین	آثار دولت متوالی و انوار سعادت متلالی بالنبی العالی	سعادت مساعد و توفیقات ربانی و اعانت معاونت تاییدات سبحانی رفیق طریق باد
اسباب حصول سعادات آماده و ابواب وصول مرادات بر روی آمال گشاده	قصاب مروت و [illegible] و مشرب مسرت [illegible] بحق الملک المعالی	سایه عالی منصوب و مصالح اجتماع احباب و التیام اصحاب برای عالم آرایش منوط و مربوط
جناب عالی مهبط عنایات لایزالی	جهان بکام و دوران متابع احکام بالنبی و آله الکرام و صحبه العظام	مطالب جاه و امانی و مآرب دو جهانی تاییدات ربانی و توفیقات واهب الصور و المعانی محصل و میسر باد

کلمه چهارم در دعوات اختتامیه منظومه بباید دانست که دعوات ابتدائیه منظومه که در افتتاح اسهل آورده شد و آن صد و هشتاد بیت عربی که بعضی از آن مطلع واقع شده و دویست و سی بیت فارسی که تمام مطالع است در اختتام می توان آورد و ابیاتی که اینجا در کلمتین طبقات و اخوانیات مسطور شده آن جمل و دو بیت عربی و صد و پنجاه و هشت بیت فارسی در آن افتتاح بیت می توان نمود و رعایت نسبت در هر دو محل لازم است و درین کلمه بیتی چند دیگر جهت طبقات و اخوانیات مرقوم می گردد از عربی و فارسی که افتتاح و اختتام را شاید و هفت نوع دیگر از ادعیه سمت ایراد می یابد **اول** ادعیه و آن چنان باشد که مدعو را مخاطب ساخته می گوید چنین کن و چنان باش مثلا از عمر برخوردار باش و بعیش و خرمی گذران و مانند آن و آن هم عربی باشد و هم فارسی **دوم** دوامیه و آن ادعیه عربی باشد مقید بتأبید مادام و از عبارت فارسی نیزی باشد بران وجه که تا جهان باشد چنان باد و امثال آن **سیم** مطلقه و آن دعایی بود فارسی که بی لفظ باد و باداو بی کلمه که مشتمل بر الف و دال دعایی باشد شل کناد و کرداد و باد و مانند آن آورده شود و بعد از مقدمات و خالی از الفاظ شرطیه نیست **چهارم** تعریضیه و آنچنان بود که مخاطب را در یک مصرع تعریف کند و در دیگر مصرع دعا گوید و الحق این نوع با افتتاح الیق است **پنجم** موقوفه و آن در دو بیت می باشد که در یکی ترتیب مقدمه دعا کند و در دیگری باتمام محاربه **ششم** تاییدیه و آن دعاییست متعلق بوجود شی مقرر برین وجه که تا فلان چنین است فلان چنان باد مثلا تا آفتاب از سپهر تابانست سایه دولت آنحضرت بر مفارق هواداران پاینده باد و این نوع دعا در یک بیت می تواند بود و در دو بیت نیز باشد و زیاده نیز می باشد و این صورت در عبارت فارسی مانند و اتمیه است در عربی و این را شرطیه نیز گویند و این نوع با اختتام انسب است **هفتم** اصلیه و آن بران وجه باشد که از حق سبحانه درخواهد که با مدعو له چنین کن و چنان کن و ادعیه متفرقه جهت تهانی و تعازی و مسافر و مریض و غیر آن هست که بمحل خود در سلک ذکر انتظام خواهد یافت و در آخر این کلمه ذیلی مشتمل بر بیتی چند که سبب علی العموم مناسب ادعیه است مسطور خواهد شد والله الموفق

الدعوات المنظومة الاختتامية المناسبة للطبقة الاعلی

عربیه و فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الدعوات لطبقة الاوسط

فارسیه	فارسیه	فارسیه	عربیه و فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

مایلیق بالاخوانیات

فارسیه	فارپیه	فارپیه	فارپیه	عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

تتمة الاخوانیات

فارپیه	فارپیه	فارسیه	فارسیه	عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]			[illegible]	
[illegible]				
[illegible]				
[illegible]				
[illegible]				
[illegible]				
[illegible]				
[illegible]				
[illegible]				

خاتم الاخوانيات

عربيه	فارسيه	فارسيه	فارسيه	فارسيه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]		

الدعوات الامريه

اسلم رفع

الدعوات الامرية

عربيه	عربيه	فارسيه	فارسيه	فارسيه
اسلم رفيع الذرى بالعز والنعم / دائم منيع الذرى بالجود والكرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الدعوات الدعائية العربية

عربيه	عربيه	عربيه	عربيه	عربيه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]		

الدواعية الفارسية

جان تا هست

الدواعية الفارسية — واعوات مطلقة

فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]

بقیهٔ مطلقه	دعوات تعریفیه		دعوات موقوفه
فارسیه	فارسیه	فارسیه	شائیات
[illegible]	[illegible]		جاودان در جوی بار ملک بستان جلال / ذایم اندر گلشن اقبال و بزم سروری / قامت جاه تو باد افزون سرو سهی / چهرهٔ بخت تو باد از رنگ گلبرگ طری
[illegible]	[illegible]		باد از عین عاطفت واجب الوجود / باد المحض موهبت خالق الانام / تا وقت نشر صیت معالیت منتشر / تا روز حشر دولت عالیت مستدام
[illegible]	[illegible]		چنین که من به عادت برفراشته ام / قرین سوز دل و نالهٔ سحر گاهی / عجب ندارم از الطاف حضرت یزدان / که زیر حکم تو آرد ز ماه تا ماهی
[illegible]	[illegible]		تا بنده دل گشاید تا ستاند تا دهد / حضرت عالی او را در جهان این بود کار / آنچه بستاند ولایت آنچه بدهد خواسته / آنچه بندد دوست دشمن آنچه بگشاید حصار
[illegible]	[illegible]		باد تا هست فلک روز و شب از یاری حق / باد تا هست جهان سال و مه از حکم خدای / نیکخواهان را تاج کرامت بر سر / بدسگالان ترا بند عقوبت بر پای
[illegible]	[illegible]		بادا همیشه از نظر لطف لم یزل / باد مدام از اثر فیض لایزال / عز تو بر دوام و جلال تو مستدام / جاه تو بر کمال و بقای تو بی زوال
[illegible]	[illegible]		مدام باد بتوفیق مبدع الارواح / همیشه باد بتایید عالم الاسرار / بر آستانهٔ حکمت سرنشین شهور / در آستین مرادت کلید لیل و نهار
	[illegible]		
	[illegible]		
	[illegible]		

الدعوات التابعیه لاختتام المکاتیب			
شایات	للملوک	للامراء والصدور والوزرا	فردیات للملوک
تا بنای ملک را ز سپهر پای ستون / از ستون عدل تو باد ابنای ملک را	نیر عدل و راستی بود ستون / دین و عار اباد آمین ار دم روح الامین	تا طناب خیمهٔ آفاق را دست قضا / بر نیمهٔ عمر ترا بر ساحت اقبال باد / با نگشاید زنج موعد یوم الحساب / حاصل ارکان ستون باد جنبش کردون طناب	[illegible]
همیشه تا اثر مهر و ظلمت شب را / تصرف تو چنان باد در جهان که بود / نشان حکم ترا شاه اختران مامور	تصرفیست درین کار که بظلمت و نور	تا بسیط زمین ز زنگ ستم / دور حکم ترا سپاسی باد / عدلت آینه وار زداید	[illegible]
همیشه تا گل انجم چنان بود که صبا / ز خرمی چمن ملک تو چنان باد	فرو نریزد از این سبز و زنگار گلشن / که از شکوفه پروین بود گل نسرین	تا مانند قانون [illegible] / تا به حفظ جان [illegible]	[illegible]
همیشه تا که پی عدل و سیاست / بقایت باد در عدل و سیاست	نباشد ملک عالم را تقاضی / کزین بهتر نبیند ام دعای	باد از بخت تو دو [illegible] / تا از برای نظم مصالح [illegible]	[illegible]
تا بود تخت آسمان عالی / تخت بادت همیشه چرخ بلند	تا بود تاج ماه نور پذیر / تاج بادت مدام ماه منیر	دوران دولت [illegible] / باد ابقضل حق [illegible]	[illegible]
تا در طباع آتش و آب است اختلاف / باد اعدو ملک تو این انقلاب	تا در مزاج باد و بهار است اعتدال / باد از مزاج حکم تو خالی ز اختلال	تا از دم صبح [illegible] / باد اینه [illegible]	[illegible]
تا آفتاب آتش فوری نهد سر شب هلال / دولت را با ابد باد ارکاب اندر رکاب	نقرهٔ خنک آسمان از داغ نور بر روی ران / موکبت را با ظفر باد اعنان اندر عنان	همیشه تا که رو [illegible] / علومت تو [illegible]	[illegible]
همیشه تا گره ز زنگار ماه بود / مدار دور فلک باد در تصرف تو	چو گوی در خم چوگان آسمان گردان / جانکه گردش گوی از تصرف چوگان	همیشه تا که بسیط [illegible] / بسیط آن برا [illegible] / تا بود شب [illegible]	[illegible]
خسرو فیروزه تخت آسمان تا می‌نهد / نقرهٔ خنگ توسن زرین عنان آسمان	بر خنگ چرخ را مر ماه داغی بر جبین / رایض امر ترا پیوسته باد از بر زین	بر سر [illegible] / تا فلک را [illegible]	[illegible]
		باد از زینا خیمه جاه ترا گر سد [illegible] / تا سیاهی و سفیدی [illegible] / روی نیکوخواه [illegible] / آن [illegible]	[illegible]

الدعوات التابعیه

ابنای ملک

بقیة الدعوات التاییدیة

لارکان الدوله	لارکان الدوله واعیان الملک		شاباسات للاعاظم من طبقة الاشراف
همیشه تا که جهان در کمی و افزونیست صدر و جاه تو کم باد و جاه افزون باد	تا می گریه سحاب و تا می خندد بهار ابوان عزت که بهر روز جهان از آفتاب بنگاه تو زنشاط باد خندان چون بهار بدسگال تو بزاری باد گریان چون سحاب	تا درین صفت رواقست سپهر اجرام تا برین چار ستون نشست قوام عالم باد در برج شرف اختر قدر تو چنانکه وهمی بکشد ش این شش جهت نه طارم	
[illegible]	همیشه تا بود خاک تیره مظلم جز جان صافی پاک نبود تابنده بونقش خاک بقای تو باد مستحکم بر جان پاک صفای تو باد جاوید	تا زنده تقوی بود معجزه نیرنگ تا نامیه با نقص بود ناطقه ابکم چون ناطقه باد امه آثار تو باقی چون معجزه باد امه اخبار تو محکم	
[illegible]	تا شود در صبحها خورشید کشی افروز تا بود در شامها خورشید ماه همچو ماه و خور که باشد جای شان اوج سپهر باد جای تو سپهر دولت و اقبال و جاه	تا پیر وجود مرید کمال جویی فرخنده پیر بجلی جو کیمیاست	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	

تتمة الدعوات التاییدیة

شاباسات لطبقة الاشراف		ایضا	ایضا	فرادی ایضا
همیشه تا نبود بی زمین نظام زمان ترا و جمع ترا باد در زمان و مکان همیشه تا بود مهر و ماه را آرام بقای ذات تو باد ابدان گرکند	مدام تا بود بی مکان قرار مکین خدای عز و جل حافظ و نصیر و معین مدام تا بود چرخ را شکیبایی حضیض جاه تو با اوج چرخ همتا است	تا جهانگیر بود فاتحه فطرت صبح باد چشم خرد از پرتو رایت روشن همیشه تا متعاقب بود شهور و سنین جهان طفیل وجود تو باد و ملک		تا شب افروز بود شعشعه طلعت ماه باد دست ستم از دامن عزت کوتاه مدام تا متوالی بود خزان و بهار وجود مبادی تو و باشی ز عمر برخوردار
باد فارغ کمال تو ز خطر [illegible]	[illegible]	باد ایمن جلال تو ز زوال [illegible]	[illegible]	همیشه تا مه تابنده بر سپهر بلند هلال و بدر شود اجتماع استقبال بفضل باشد نماینده در جهان چون بدر بعمر باشد قراینده در زمان چو هلال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تا بهر صید مرغ اجابت می نهند هر صبح و شام اهل صفا دام از دعا [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة الدعوات التاییدیة

ایضا	للطبقة الاشرف للاخوانیات
[illegible]	تا ز تاب لاله خورشید تا پیدا شود نرگس انجم میان گلشن نیلوفری باد بر رغم عدو تازه نهال باغ تو تا تو از شاخ درخت زندگانی برخوری
[illegible]	تا بود در محاورات عرب نام شب لیل روز نهار شب تو همچو روز روشن باد روز اعدات تیره چون شب تار
[illegible]	همیشه تا بنود صد فزون تر از سیصد مدام تا بنود نخ بر تر از پنجاه بدست قدر تو تا زنده باد خاتم بخت بفرق عز تو پاینده باد افسر جاه
[illegible]	مدام تا نشود دور آسمان ساکن همیشه تا نبود گردش زمین معهود ترا سعود قرین باد و مکرمت همدم ترا زمانه رهی باد و عاقبت محمود
[illegible]	تا بقدر با بقای فلک پیش ماه و هفته کوتاه است مدد مدت بقای تو باد هرچه در دو هفته و ماه است
[illegible]	تا بر تو بدست صبا دایه چمن گرد از جبین لاله و رخسار ارغوان گلزار دولت تو که دارد نسیم خلد آسوده باد تا ابد از صدمت خزان
همیشه تا که بر افلاک دارند نجوم مدام تا که ز ارواح قائم اند اجسام	همیشه تا بود اندر جهان کون و فساد [illegible] یمین خلاف شمال خدای عزوجل باد حافظت شب و روز دعای زنده‌دلان باغ دولت مه و سال
مباد جز بهوای تو گردش گردون مباد جز برضای تو جنبش اجرام	همیشه تا که ز دوران چرخ آینه‌گون منیر بود گاه بدر و گاه هلال تو بدر باش ز دولت عدو هلال ز غم تو در کمال و حسود تو در محاق و زوال
	همیشه تا بهاران ثعاب غنچه صبا زعارض گل رنگین عذار بگشاید بهار عمر تو سرسبز باد چندانی که دهر خوشه پروین ز تاک بگشاید
	تا در حدیقه فلک سبز دایما آید صبح و شام گل زرد و نسترن گلزار دولت تو که دارد هوای خلد آزاد باد تا ابد از هر محن

خاتمة الدعوات
آن نیز گل

خاتمة الدعوات

فرادی للاخوانیات	ثنایات للاخوانیات	ایضا
[illegible]	تا سپیدی رخ برف و سیاهی سحاب در چمن موجب سرسبزی سرو و چمن است باد آزاده اسب قران و رمال سرو جاه تو که سرسبز ز ابر دولت	تا بود ز اختلاف جنبش چرخ گهی انده و منال و دیگر شادی هیچ شادیت را مبادا زوال هیچ انده مباد از جهان مرساد
[illegible]	الا تا ابر نیسان و هوای صبح در بستان کند آویزها در تاج لعل گل منظم جمال طلعت بخت تو باد در سحر و صبح چو روی نوعروسان عباری تازه و خرم	تا بود آسمان زمانه نورد تا شوند اختران فلک پیما باد عمر تو با زمانه قرین باد قدر تو با فلک همتا
[illegible]	تا بود نور افشان پیکر خورشید پیر تا بود گرد زمین گردش گردون جنبش دست دولت عمرت بنای ابدی باد با مدت دوران فلک هم پیوند	زمان تا زنند کواکب زمین را بباری کند گاه و گاهی خزانی ریاحین بزم ترا باد هردم بهاری نواز دولت و کامرانی
[illegible]	تا اول رسد صبح آخر تا آخر بود صبح اول بادی اول و آخر همه عمر شب و روزت بود شب و روز ازل	تا صبح و شام می پوشد جهان حله ز ربفت و اکسون سیاه روز و شب پیرایه جاه تو باد سنجق خورشید و شادروان ماه
[illegible]	همیشه تا که بود نام زلف در ابیات مدام تا که بود وصف خال در امثال سری که از تو بپیچد بریده باد چو زلف رخی که از تو بتابد سیاه باد چو خال	همیشه تا ز خار گلبن شکر نگردد دیده معنی خلیده ز خار گردش گردون دونان باد گل صد برگ اقبالت دمیده
[illegible]	همیشه تا بجهان اندرون ز دور فلک مدام تا که بود وصف حال در امثال ثبت همیشه ز اقبال روز روشن باد که روز روشن اقبال تو شب اعداست	تا موسم بهار عروسان باغ را از بهر جلوه چرخ دهد زیور تمام باد ابهار دولت تو پر ماه و سال با داثنای حضرت تو ورد خاص و عام
[illegible]	همیشه تا که نسیم صبا بگریه ابر دهان غنچه سیراب را بخنده آید لب مراد تو از خنده هیچ بسته مباد که عصر را ز خنده تو گریه باید	تا اختلاف عنصر و اختر در این جهان از حسرت مباد فطرت معدلت قدرت بلند باد که خشم و رضا تو بر تر ز فعل عنصر و تاثیر اختر است
[illegible]	الا تا از فم کرده برون مینت ز صبح امشب وی شام او هم مباد اصبح تا بید ترا شام مباد ایشب اقبال ترا غم	همیشه تا که فلک را رفیع باشد اساس مدام تا که زمین را قوی بود بنیاد عدوی دولت تو باد روز و شب غمگین ولی حضرت تو باد سال و مه دلشاد
[illegible]	نگسسته نشود رشته امروز از دی تا رید نشود اول امسال از پار باد هر سال بسال دگرت فضل [illegible] باد هر روز بروز دگرت [illegible] رفشار	تا کند روز گوهر افشانی تا بود شب برنگ عنبر تر چون قضا و قدر ترا شب و روز باد بر هرچه حکمت ظفر
در جهان تا که وا فزود نیست کی دشمن تو افزون بادا	تا بریزاند خزان از شاخسار زر و درم تا کند باد صبا در باغ از نک بهار شاخ اقبالت چراغ از ابر نیسان باد سبز ذات بدخواهت چو برگ از باد دی گاه زرد	تا شب قدر روز عید بود معتبر از حدیث پیغمبر شب تو باد بهتر از شب قدر روز تو از روز عید فرخ تر

الدعوات الاصلیة التأبیدیة		
للاخوانیات	عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	یارب این مهر برج دولت را بر سپهر علو روشن دار
	[illegible]	این شمع را که روی زمین روشنست ازو یارب ز تندباد حوادث نگاه دار
	[illegible]	یارب این پایهٔ آسمی را بر سر بندگان مخلد دار
	[illegible]	سایه دولت اوست عطای خدای یارب این سایه بسی بر سر اسلام بپای
	[illegible]	ای که تو این شهریار زمین را نگه دار از آفات آخر زمان
	[illegible]	یارب پناه دولت و دینش تو کرده اندر پناه خویش بدار این پناه را
	[illegible]	این مستحق مسند اقبال و جاه را یارب رعاه و شاه و شهان در پناه دار
	[illegible]	یارب این زبدهٔ افاضل را بر سریر بقا ممکن دار
	[illegible]	
		[illegible]

[illegible]

تتمة الاصلیه ذیل فی الابیات المناسبة علی العموم للدعوات				
فارسیه وعربیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

تمه ابیات مناسبه سطر و از دهم در عنوان

در نوشته کتابت نوشته

فارسیه				
[illegible]	طریقه قدما درباب عنوان متنوع بوده بعضی تعریف و توصیف مکتوب الیه که لقب و اسم او را بر وجه تعظیم می نوشته اند چنانچه ملازمان عالیجناب فلان فتح فرموده بعرض رسانند و بعضی بلقب اکتفا می نموده اند و این باب اقرب بوده و جمعی متعرض نام و لقب باشد نقلی مشتمل بر عجز و انکسار و عبودیت و اشتیاق و طلبات یا منطوی بر محبت و اخلاص و مودت و اختصاص در اخوانیات ایراد می کرده اند و این اشهر است و درین زمان در مکاتیب بسیله از اعلی با رقعه نام یا لقب مکتوب الیه بر یک کناره بجای عنوان می نویسند بر وجهی و جائیکه ظلال عالیجناب نقابت پناه فلان مخلد باد مطلقا ذکر فتح و عرض و امثال آن نمی کنند و قاعده سابق اتم و اکمل است و دیده شد که در اخوانیات بیتی یا شعر عربی یا فارسی که از آن رایحه خصوصیت استشمام توان نمود نوشته اند و درین سطر از هر یک نوعی چند آورده می شود بعون الله و منه والله اعلم بالصواب			
[illegible]	نوع منثر [illegible]	ایضا [illegible]	ایضا [illegible]	ایضا [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قل

المنظومات اللایقه بالعنوان

عربیه	فارسیه	ثنائیات عربیه و فارسیه	فارسیه فردیات و ...
[illegible]	[illegible]	حدث کتابی کیف القاک قبل آن تیرجم من شوقی الیک لسانی فواسفی انی اکون مکانه سطور و مسطور الکتاب مکانی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ای بسته لب از شرح غم تنهایی خوش آنکه رسی بیار و لب بگشایی بر خود شده پیچان ز دل سودایی سر دل خویش یک بیک بنمایی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ولو کانت الاقدار طوع ارادتی و کان زمانی مسعدی و معینی لکنت علی بعد الدیار رسیلها مکان الذی خطت الیک یمینی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	خوش آنکه ره وصال می پیمودم و ز دولت دیدار تو می آسودم نامه بتو می فرستم و می گویم ای کاش بجای نامه من می بودم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	یا کتابی اذا وصلت الیه فتخ الود ... و قبل ... و اذا ما رایت ثم فوادی قل رد و م علی العکوف لدیه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دل در هوس وصال چون بوالهوسان تا کی خبر چه بر بد ز کسان من در غم هم بر هم نفسان برخیز تو ای نامه و خود را برسان	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فاوضعت صحیفتی فی بطن کف رسولها قبلتها لیمسها انیاک عند وصولها و تود عینی انها کانت ظلال فضولها حتی تری من وجهک المیمون غایة سولها	[illegible]
[illegible]		ای با رخ تو دل ز جهان پیچیده این نامه مگر ز سوز جان پیچیده مرنج که از نامه من بازکنی سوزی بینی در آن میان پیچیده	[illegible]
[illegible]		یا ایتها الصحیفة المزوره فی طیک قصة الهوی مستوره زنهار که آوری مر اپیش نظر لو مرت بنظرة الرضا منظوره	[illegible]
		قد کنت حین اکتب والدمع فی الهول انت الرسول عنی لکننی آول یا ایها الکتاب منیالک الوصول یا لیتنی اتخذت سبیلا مع الرسول	

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیفهٔ ثانیه در جوابات

بر اذهان جلیه مستجزان مغاص انشا آمراسلات و افکار سینهٔ مستحضران قواعد ابداع مکاتبات مخفی نیست که مجموع ارکان خطابات سوی اقتتامات در مکاتیب جوابی مدخل دارد و آنچه خاصهٔ جوابات تواند بود هفت رکن است افتتاح معقده با توابع آن که مفتتح است و وصف و تتمه تعریف مکتوب منتجه تعظیم آن مقابله شکر و هریک ازین ارکان سبعه در سطری باز نموده می آید و در آخر دلیلی جهت عجز از جواب آورده می شود والله الموافق **سطر اول** در افتتاح باید دانست که افتتاح دو نوع است اصلی و رسمی اصلی آنست که دیباچه کتابت بنام فرخنده انجام حضرت مبدع الانام جل شانه و عز برهانه مزین و محلی باشد و اگر ایراد آن بطریق براعت بود چنانچه در خطابیات مذکور شد انسب آنست و در جوابات آنچه مناسب نماید هو المجیب است و هو منزل الکتاب و هو الذی انزل الکتاب و امثال آن و رسمی چنانست که در اول مکتوب بیتی یا بیشتر عربی یا فارسی مشتمل بر ذکر ورود کتابی که در جواب آن می نویسند آورده شود و آن ابیات هم در طبقات می تواند بود و هم در اخوانیات و هر قسم از آن در کلمه مذکور می گردد **کلمهٔ اول** در ابیاتی که مناسب طبقات است و درین صحیفه مراتب طبقهٔ اعلی بچهار و اشرف بشش و اوسط بدو انقسام یافته و ابیات هر طبقه علی الاجمال سمت کتابت می یابد والله الموفق

فردیات و ثنائیات	عربیه و فارسیه	فردیات عربیه و فارسیه	فردیات و ثنائیات	عربیه و فارسیه
للسلاطین و اولادهم			للامراء الصدور والمعشرین	
اما کتاب ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ای صبا خوشبوی کامی آنچه بستان چین در آستین یا ختای مشکبار آورده از زلف شاه یاسمین در جیب داری یاسمن الحمد شاه زاده بود بر خاک درگاهش جبین		[illegible]	[illegible]	
رسید قاصد و در جیب زمشک ناب آورده زلب نوشته مثالی بکر و صحیفه صبح چه جای درج که درجی در خوشاب پیام ذره سرگشته ز آفتاب آورد		[illegible]	اما کتاب من امیر بکرم بحالی عقود الدر و سطور القلائد فتعرفت عودی بعد ما کان ذابلا وایقظ جدی بعد طول التهاجد	
لقد مثبت در قادرات ... ای فخر اهل العصر من تاصر قیصر صحیفة نهج علقت بخیاها بفضل مونق و انشاء مونق		[illegible]	خطاب عالی او چون مرا بلندی داد زمه گذشته فلک احترام کرد مرا چو آفتاب عنایت زد و ز پرتو یافت هلال بودم و بدری تمام کرد مرا	
شرف نامه ز آفتاب بلند سوی ذره ی ... پا رسید زتشریف آن مکرمت ذره را سر فخر بر چرخ والا رسید		[illegible]	بنام رهی نامه نامور شد زعالیجناب امارت پناهی نکو نامه منشور لطفی که باشم بتشریف آن تا قیامت مباهی	
مرقع خجسته فال رسید از جناب شاه فراهم که جان نثار کنم بهر مقدمش بر بال بسته نامه اقبال او ... یک جان چه قدر داشته باشد نثار آن		[illegible]	لقد وافی کتاب منک عالی وکان من الجمال بلا مثال بالفاظ کمنظوم اللآلی ومعنی کان کالسحر الحلالی یارب این منشور دولت از کجا واصل شده	
باز طغرای دوستی آمد از سوی خسرو سپهر جناب ذره را چه قدر و قیمت آن که کند باوی آفتاب خطاب		[illegible]	کز وصولش کار مشتاقان بکام دل شده یارب این دیباچه اقبال نقش کلک کیست کاینچه مقصود و مراد است از و حاصل شده	

للوزرای و اهل الدواوین | السایر الملازمین | للنقبای و الساداة

زدیات وشایات عربیه وفارسیه	زدیات وشایات عربیه وفارسیه	زدیات وشایات عربی وفارسی	زدیات وشایات عربیه وفارسیه	زدیات وشایات عربیه وفارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چه لطف بود که نامه زنجه قلمت حقوق خدمت ما عرضه کرد بر تو
بنوک خامه رقم کرده سلام مرا که کار نامه دوران مباد بی نامت

رسانی کتاب کان تلمیح قرة و للانس مغناها و للعیش شربا
کتاب کریم حال عهدی بذکره فعلت له اهلا و سهلا و مرحبا

باد صبح طرب از مطلع امید دمید
نامه لطف آمد و دوران رسید نفحات طغرا از گلشن اقبال وزید
حاصل نامه مرادی که دلم می طلبید

وصل الکتاب فکان اکرم واصل عاشت به الاجسام والارواح
اوجبت فوادی لایجات سطوره و تکاملت بورود ه الافراح

قاصد رسید و مژده بمن داد نامه پر نور تر ز مشعل خورشید و شمع ماه
نامه نکو نیش که ز دیوان مکرمت منشور دولت آمده و طغرای عز و جاه

وصل الکتاب وکان ابین طایر واعز مکتوب واشرف واصل
فلثمته من بعد صدوره بمباسمی والدمع لا یا ماسی

قاصد رسید و رسانید معطر مشام درجبین نامه داشت بکرنامه فرخ
این نامه نیست بلکه بر تحفه باغبان چیدار قمی بنفشه و پیچیده در سمن

اتانی کتاب من شریف جنابه یحاکی عقود الدر نظم خطابه
فاستانیاسی و روح خاطری
و زاد سرور القلب بعد ذهابه

این نامه ما نامه ایست که چون طرهٔ خوبان
صد حلقه خوبیت بهر پیچ و خم او
دین تازه رقم از قلم کیست که بادا
صد جان گرانمایه فدای قلم او

فاتانی الکتاب منک فیشم عن کل لطف وفضل غیر محدود
نکت معاینه فی اثناء اسطره اثار العیض فی اوراق السود

للائمة والقضاة | للمشایخ والسادة | لاهل المناصب الشرعیه

زدیات وشایات عربیه وفارسیه	زدیات وشایات عربیه وفارسیه	زدیات وشایات عربیه وفارسیه	زدیات وشایات عربیه وفارسیه	زدیات وشایات عربی وفارسی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اتانی کتاب فاح من نشر طیبه نسیم وداوفیه روح فوادی
فی کل لفظ منه غایة بغیتی وفی کل معنی منه کنه مرادی

رسید قاصد و آورد از آن جناب گرامی
نامه درج لطافت که درج بوده در آنجا بنام کم شده نامی خجسته نامه نامی
جواهر هنر و فضل و مکرمت تمامی

وردت علی صحیفه من مفضل خطی الانام بفضله و نواله
لازال مجد و اعلی کل الوری فی سمة الاقبال جل جلاله

این نامه مامور که بجود جهان منشور سعادت و طغرای جلال
وجیت درخشان در و درج هر جا که جواهریست از فضل و کمال

اتانی کتاب بالعلوم موشح یحاکی بایضاحه فنون الاطباب
هو الدرج والابیات فیه جواهر هو البرج والالفاظ فیه کواکب

نسیم هب من الکتاب بحجد واد وفدی الحایران و جد
و کرمنا مان ایدی الناس اکتابکم من ذی عز و مجد
اتابکم والوسی من ایاة خطابکم والروح فی کلماته
زاد العلی بکتابکم وخطابکم

آن قبله جان که نامه اقبالش اورد بمن قاصد فرخ فالش
فرسوده شدم توت رقم اندیشت کردم دل و جان روان بستقبالش

این نامه ز آستان ولایت پناه حضرت شیخ بعد قاصد و آورد نامه نامی
من چیز کدام تاکه نام من گذرد در آستانه عالی و مجلس سامی

جاء الکتاب من الحمام المرتجی ابتغاء من وجب الوجود لذاته
له درسحایب سطره الذهما در السحاب یلوح من رشحاته

ورد الخطاب الکریم [illegible]
[illegible]

انشی من الذی نجم الافاضل
صحیفه احتوت کل الفضایل
جانانا تی رسیع المثانیت
شده از آسمان فضل نازل

رسید از جناب خداوندگاری
خطی کز تماشای آن جان فزاید
زهر حرف او راحتی میدمد چون
زهر لفظ او مشکل می گشاید

تتمه باب المناصب	للحکمای والفضلا	لسایر اهل الفضل	للاصول الاعیان	لاوساط الناس
فردیات ثنائیات عربی و [illegible]	مثل ما مضی	کما سبق	کما ذکر	فردیات فارسیه
جاء الکتاب الکریم [illegible] من عند مولی کریم طیب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وصل الکتاب فرحا بوصله وغدا سروری حاصلا لحصوله	[illegible]	اتانی ولی حسن لفظ علی فضل منشیه وسعه کاتب	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه دوم در ابیات لایق با خوانیات از ثنائیات و فردیات عربیه و فارسیه و اثبات هریک در محلی که مناسب باشد تعلق بدین کتابت دارد والله الهادی الی طریق الصواب

ثنائیات فارسیه	ثنائیات عربیه	فردیات عربیه
جانم گر تو سلامی بمن آورد رسول نامه ترگرد سوای من وامید وصول نامه آورد رسول تو و من از شادی کو سر نامه می بوسم و که پای رسول	کتاب حکی عصر الشباب وطیبه ولعتاد ایام الوصال زمانه اسی قلبی المکلوم لطف کلامه وسلم نفسی من اذاها بسلامه	[illegible]
دل ضعیف قوی شد بیک پیام که دادی پیام دادی و [illegible] چه خوب می که از تو من بدین پیام که دادی	اتتنی بخطکم رقعه الذ واشهی لی من العافیه وفیه عقود من فرائد نظمه بحاکی عقود الدر حسن نظامه	[illegible]
مکتوب جانفزای تو آمد ستر دو من کفتم مگر که باد صبا از چمن رسید جان چون بدید نامه تو شکر کرد و گفت آزرده دل بیار زوی خویشتن رسید	قد اتت کتابا جاءنی بعد رحمة تخبرنی ان الحبیب علی العهد اتانی وفی قلبی جحیم من الهوی فاخرجنی منها الی جنة الخلد	[illegible]
نامه گر جانی رسید تقویه جان میخوانمش وز همه غمهای دل خط امان میخوانمش بوسم جان و دل من شد ندارم صبر از و یکزمان می بوسم آن و یکزمان میخوانمش	ریح الصبا اهدت الی نسیما من بلدة فیها الحبیب مقیما ای المن شیمها من طیبه وسوها من تسنیمها عنده	[illegible]
ای پیک دوست چشم اگت دست و پا بوسم دستت چه [illegible] روی تو دیده چشم روی ترا بینم چشم تو دیده ام [illegible] چشم ترا بوسم	کتاب کعقد الدر جودة نظمه یکمن [illegible] النطق واسطة العقد فلما ملکت الختم منه وجدته خطوط ریاحین علی صفحة الورد	[illegible]
ای نسیم صبحدم نور صفا آورده وز مقام دوستان بوی وفا آورده از برای بندگان آورده خط ثبت همچنین منشور دولت از کجا آورده	وارت کتابا کاملا وجدتی اذوق رضاب النحل او ریق من اهوی فقلت وفی قلبی حرارة لوعة ابذا الکلام ام هو المن والسلوی	[illegible]
این همایون نامه آمد تازه باغی از بهشت در وی از کافور رسته سبزه عنبر سرشت یا خود از نور بیاض صحیفه نور وجود چند حرفی کلک صنع از ظلمت امکان نوشت	کلام کنشر یفوح وبهجه کما افتر عن زهر الریاض کمایم اتانی وکان الحسن منه مفصلا کما فصل الیاقوت بالدر ناظمه	[illegible]
این نامه نامه مایه سرور طرب است تحصیل نشاط و عیش را خوش سبب است زینسان که بود مختصر و پر معنی گویی ز جوامع الکلم منتخب است	جمعتنی من اهوی الی کتابه فاهدی لی الدنیا مع الدین فی درج کتاب معانیه خلال سطوره جواهر فی درج کواکب فی برج	[illegible]
رسید قاصد و آورده نامه از دوست که گشت دیده مسرور ز صورت رقمش به عذر خواهی قاصد کنم اگر گویم هزار جان گرامی فدای هر قدمش	کتاب جلیل عظم الله قدره صحیفة فضل او حدیقة افضال ففی لفظه آثار علم وحکمة	[illegible]
رسید پیک خجسته قدم ز کشور دوست خطی رقم زده یار دلنواز آورد دل رمیده زمن گرده بود عزم عدم هوای نامه ایش بسینه باز آورد	وفی خطه انوار عز واقبال	نقد جائنی بعد انتظاری کتابکم [illegible]

بقیة الابیات الاخوانیات

مثنیات عربیه و فارسیه	مثنیات فارسیه	فردیات عربیه و فارسیه
اتانی کتاب لا نظیر لحسنه بعنبر سیم عابق من کان لی العنبر یجدد لی شوقا و ما کان نسیانا و لکنه تجدید ذکر علی ذکر	این چه نامه است که از کشور یار آورده اند وین چه نافه است که از چین و تتار آورده اند پیش عزت از مژده دلبر داده اند	[illegible]
ای صبا پیغام یار نازنین آورده ای جان فدا باد که پیغام چنین آورده ای صورتی خطی بدین زیبائی اینجا برده ای من گمان کرده نگارستان چین آورده ای	جمعی دلشده را بوی بهار آورد باز این پیک نامور که رسید از دیار دوست و آورده حرز جان بخط مشکبار دوست جان داده مژده برده و خجلت همی برم زین نقد کم عیار که کردم نثار دوست	[illegible]
ما بدء الکتاب یا ایها الرسل فی سرها و صورتها آیات العقول لفظکم و نقطها الضیا معنی کره تبعث مرة الغول کتابی آمد از یارگرامی رقم فرموده نوک خامه او	این نامه صحیفه ایست از مجد و کرم از رنگ آن صحیفه جانها روشن وز خوبی آن مایده دلها خرم	[illegible]
دل و جان من مهجور بادا فدای نقش نام و نامه او	نوری از روزن اقبال در افتاد مرا کز آن خانه دل شد طرب آباد مرا من غلام سر آن کلک که بی ذل سوال هر چه اندر دلم آمد همه آن داد مرا	[illegible]
روحتنی صحیفه جارت من کریم اقنا ابه صدور ففتحت الکتاب و تفتحت منه ابواب بهجة و سرور این پیک خجسته پی کز آن کلک رسید	از نام و نامه او دیده من چو یافت نور و کرد سینه مسرور اگر روزی شود روزی که چشم رخش را آن بود نور علی نور	[illegible]
با نامه او چنین خاک کوی رسید دستش بوسم که نامه یار گرفت در پا فتمش کز سر آن کوی رسید و رفعتک اللطیف قد اتتنی بالفاظ الذ من الحیات	این نامه نه نامه است که چون باغ ارم از تازگی و لطافت آن هر دم هم سینه شود گلشن و جان تازه هم دیده شود روشن و هم دل خرم	[illegible]
فاحیتنی و علت فی فوادی محل الماء من صادی الغواد فرخنده قاصدی که رسید از دیار یار	هزاران جان فدای نامه ات باد که نقشش در معنی را نظام است مخلد باد حرمت در سلامت که کویت قبله دار السلام است	[illegible]
با نامه ای رقم زده زان کلک مشکبار گاهی ز ذوق مقدم او دل کنم فدا گاهی بر آن نامه او جان کنم نثار	ای پیک پی خجسته که داری نشان دوست حال از زبان دوست شود چه خوش بود یا با من بگوی حال دوستان دوست یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست	[illegible]
رسید رشحه کلک مسیح خاصیتی کمترین عبارات مخلص مشتاق زهی خجسته کتابی که از روایح آن مشام روح کند بوی راحت مشتاق	قاصدی میرسد از منزل دوست خبری دلنواز می آرد جان هر کس که رفته است از تن به تنش زود باز می آرد	[illegible]
صبا ز دوست پیامی بسوی ما آورد بهمدمان کهن دوستی بجا آورد رسید باد مسیحا دم ای دل بیمار بر آر سر که طبیب آمد و دوا آورد	خوشا باد صبا کامد سحرگاه نسیمی صدره از جان خوشتر آورد از آن یار سفر کرده بخوبی خطی آورد و ما را خوش بر آورد	[illegible]

ایضا للاخوانیات

فردیات و مثنیات عربیه و فارسیه	مثنیات عربیه و فارسیه	فردیات عربیه و فارسیه	مثنیات و فردیات عربیه و فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای نسیم صبح بوی جان فزای آوری من ندانم کاین بوی از کجای آوری گلستان شوق را نشو و نمائید همی بلبلان بی نوا را در نوای آوری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آمد بهار و رایحه مشکبار داد و جان باغ را خبر از نوبهار داد گرچه کنم حدیث گرانمایه قاصدی از ره رسید و مژده اقبال یار داد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	یارب این بوی خوش از عرصه بستان آمد یا نسیمیست که از روضه رضوان آمد یا رسیده در سر من باز هوای خط یار کز غبارش همه سنبل و ریحان آمد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای صبا لطف نمودی و صفا آوردی که ز جانان خبر مهر و وفا آوردی جان من باد فدای تو ای پیک صبا که حق صحبت دیرینه بجا آوردی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رسید مژده دولت ز فیض بی پایان شکفت غنچه دل در فضای عرصه عیش دمید صبح سعادت ز مطلع احسان وزید باد طرب در هوای عرصه جان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ز باغ بوی نافه تاتار میرسد بوی بنفشه و گل و نسرین و سنبل است و چون نسیم طره دلدار میرسد یا خود نسیم طبله عطار میرسد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خاتمه الابيات اللايقه بالاخرانيات

بقيه كنايات	لمعات	جراب سلاميات	زديات	ثنائات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابيات المناسبه لابتداء المكاتيب الجوابيه

عربيه	فارسيه	فارچيه	ثنائيات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	والى اى كتابكم فقراته وطفقت الثم طاعة لدا و افدى الكتاب بناظرى فبياضه ببياضه وسواده بسواده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رسيده نامه فضلى زفضل بانى بدين محب نكوخواه مخلص جانى نه نامه كه يكى درج از جواهر فضل برنگ آمده زو درج درعجانى
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ايها الكتاب المعلى ينبوع فضايل الافاضل وانى فجسته نيها من نحوك حب فى الافاضل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رسيده از عوالى ديار معالى مثال بتوقيع عاليه موقع زوال مه مكرمت تا باخر زمطلع مه موهبت تا بمقطع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	كتاب اتانى من حبيبى مبشرا بجارته من صحة وامان كتاب يحاكى منطق كلامه بسحر بيان بل بسحر بيان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رسيده نامه رسان تازه يار گرامى بنام كم شده نامى رساند نامه نامى نه نامه درج لطافت كه درج بود در انجا جواهر هنر و فضل و مكرمت جابجاى
[illegible]	[illegible]	[illegible]	قد بدا لى كتاب مجمع الفضايل من مربع الاعالى بل محل الافاضل نظم مربع و نثرش هر كس كه ديد گفتا لله در ناظم له در قايل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مشاراليه را كه از تر شكه لطف و جمال ناظر غمديده را سرمايه شادى برسيد جاى شكرست اين دل غمديده كز ديوان فضل تحفه زندانى منشور آزادى رسيد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	حب بصحيفة الولا حيانى احياه الله مثل ما احيانى خوش وقت و بيرى كه بدين ارسالى زنوك قلم كند عبير افشانى
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اى خامه تو فاتح ابواب فتوح وز نامه ات اسرار حقايق مشروح نقد سخت متاع گنجينه دل نقش قلمت جلاى آيينه روح

سطر دوم از صحیفهٔ ثانیه در بیان مقدمه

وان عبارتست از لفظی چند مشتمل بر تعظیم مکاتب وارده و مراتب آن در طبقات و اخوانیات متفاوتست و بر تقدیر سطوری کاسه اصل باشد اول مفتتح و آن الفاظی چندست مشیر بر مکتوب مشتمل بر تعریفی مناسب حال مکتوب الیه دوم وصف و آن دو نوع است جزوی و آن کلمهٔ چند منطوی بر تعریفی اجمالی و اگرچه بی آن سخن تمام است اما کتابت بدان زیوری یابد دیگر کلی و آنرا باصطلاح کتاب تعریف گویند و سطر لاحق علی حده مذکور خواهد شد اما صفت جزوی عربی و فارسی می تواند بود و نظم و نثر موزون می تواند شد سیم تتمه و آن کلماتیست در بیان ورود مکتوب که مفتتح بدان سمت اتمام می پذیرد و صورت شوخات او بسیارست و در مجال نظم و نثر مجالی تمام دارد و در اثنای مقدمه ذکر صفات و القاب کاتب آن مکتوب از لوازم است و بحرف ت اشارتی بدان رفته تا از محلش بدینجا نقل کنند و مقدمات مناسب هر یک از طبقات و اخوانیات در همه او راده می شود در مقدمات که مناسب طبقات باشد و قبل ازین مراتب درین صحیفه مذکور شده که دوازده

کلمهٔ اول

للسلاطین			للملوک الملکات		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للامرا و الصدور و المقربین			للوزرای ارباب الدواوین		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سپاه و الملازمین			المتفرقات لاهذه الطبقة		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للسادات والنقبا		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

لآیة الاسلام والقضاة		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

لمشایخ العظام		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

لاهل المناصب الشرعیه		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

للحکما والفضلا		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

لارباب الفضل		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

لاصول الاعیان		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

لاوساط الناس		
مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه دوم در مقدماتی که لایق باشد باخوانیات والله ولی الکلمات التامات

مفتتح	وصف	تمه	مفتتح	وصف	تمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للاخوانیات ایضا			وایضا للاخوانیات		
مفتتح	وصف	تمه	مفتتح	وصف	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المتفرقات من المقدمات شاملة للطبقات والاخوانیات

مفتتح	وصف	تمه	مفتتح	وصف	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

در این صفحه این سه جدول مربوط بمتمه المتفرقات						
				این ویم همچنین		
مفتتح	وصول	تتمه		مفتتح	وصول	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر سیوم در تعریف مکتوب و اثبات آن بعد از تمة انسب است و اگر منشی را قدرت تصرف باشد بجای وصف جزئی نیز می تواند آورد و بر اهل بصیرت مخفی نیست که تعریف مکتوب بحقیقت تعریف کاتب است پس هرچند در ان مبالغه رود موجب تعظیم آن کاتب خواهد بود و تعریف نسبت بخط مکتوب می تواند بود و چون جودت حروف و لطافت ترکیب و حسن صورت آن با سلاست الفاظ و رعایت بلاغت و فصاحت در ان و انسب آنست که مجموع بحیز وصف درآید مگر وقتی که خط کاتب از درجه تعریف ساقط باشد و تعریف خط و بلاغت در مکاتبت سلاطین و حکام و امرا و علما لایق نیست چه آن تعریف راجع بمنشی و کاتب ایشان بود نه بدیشان بلکه همان مقدار از وصف جزئی که در سطر سابق مثبت شده کفایتست اما در مکاتبت صدور و وزرا که بخود مباشر کتابت می باشند ایراد می باید کرد و سایر ملازمان را از سادات تعریف حاجت نیست و در جواب طبقه اشرف تمامها تعریف لایق مناسب است و اوسط نیز حکم سایر دارد اما زینت اجوبه اخوانیات بتعریفات است و درین اوراق از فقرات و منظومات انچه زبان وقت با ملای آن مسامحت نموده مسطور می گردد در دو کلمه **کلمه اول** در تعریف مکاتبه طبقه اعلی و اشرف نظما و نثرا و التوفیق من ولیه

ایضا	ایضا	ایضا	الفقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تعریف المکاتیب فی اجوبة ارباب الطبقات نظما

عربیه	فارسیه	فارسیه	ثنایات عربیه و فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عبارة فی النظم والنثر کلها غرائب تسطّا والعقول بدایع فمن الانبیاء والمعانی قلائد ومن الابناء والمعانی طلائع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لعلت لفظش داده باهم آب و آتش را قران حسن لفظش کرده باهم نور و ظلمت را قران صورت زیباش منشور سعادت را طراز نقش لفظش خاتم اقبال و دولت را نگین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نکات المعانی خلال سطوره بحسن مبانی اللفظ ان یتکلما تاملت فی ترکیب اشکال خطه رایت ظلاما من ضیاء تبسما
[illegible]	[illegible]	[illegible]	این چه نامه است که چون نغمه جانبخش بهار دل عشاق کند تازه تر از سر گلزار نقش هر رشته از و لفظی از در خوشاب زیر هر حرفی از و نافه از مشک تتار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سفاین الفاظ بحر بدایع مرتبة مشحونة بالغرائب لم ار [illegible] العقول [illegible] تموج بحار [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صورتش چون شکن زلف بتان غالیه بوی معنیش چون نفس باد صبا عنبر بار زیر هر لفظ وی از معنی از حسن تمنی که بهر و انگیش [illegible] آرزد اقرار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صحایف کالنجوم ابانا مرات لطایف کالبدور الظاهرات بایف ذو لطافت معجزات وابیات عذاب زاهرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ترجمان خاطر و نهی است در اطوار غیب خامه معجز نمای و طبع یک پرورش نغمه ارغنان خرشی می کند فرخ استماع از صریر کلک دستان ساز معنی گسترش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	معان لو رأت نظلام لیل جاد [illegible] الاظلام فجرا بیاض [illegible] وسواد الحبر طرا کالعید و ایام الطرب [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	از صفحه بیاض و سواد خط خوشش گوی که صبح و شام بهم اتصال یافت چشم خرد ز دیدن معانیش نور دید رخسار دولت از خط زیباش خال یافت

کلمه دوم در تعریف
منشورات

کلمه دوم در تعریف مکاتیب اخوانیات و منشورات و منظوماتش بصورت متنوعه صورت تعبیر می باید

الفقرات	ایضا	ایضا	ایضا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المنظومات فی تعریف المکتوبات			
عربیه	فارسیه دوریه	فارسیه	ثنائیات عربیات و فارسیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	وخطش خط المسلسل علی ید کالبدر المنیر والیس فی کان الحسن زینا علی البیضا آیات من عنبر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عبارتی ز لطافت بدان صفت که شدست مثل چو شکر شیرین و خود چنین باشد نشان ز مجلس آب حیات در ظلمات از آن سبب که حاصل شود ز نسل نبات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتاب لو تاملته بصیر لعاد کر عیناه بلا ارتیاب ولو ورث مولانا بتبر لصار ایلت حیا سنی التراب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سواد خطش کوی سیاهی چشم است عبارتش چه توان گفت آب حیوانست که اهل فضل بها زاده همی پسند که زندگی دل و جان از و همی جسند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اگر ز طور اقاربین صنوله فان نحن المشاقه اته عذبا او امانتشه ما بکلامک نشوه ولطریه لا علی اس ته بل تب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عبارتی که بناشد ز نکتهاش مبیح مثل جانکه اگر بن مقلد زنده شود بتیج اگر عرق شرم بر جبین آرد تراشه قلمش را بدیده بر دارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بحر المعانی فی کلامک مضمر وکلامک الدرالنثر المنتخب الدر لیس وسط البحر بمعجب الجرفی الدر انشه من العجب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	خط مسلسلش چون وان لفظهای رنگین کرعشق و جان بدیدی در عنبرین سلاسل در خط شب غالیش بر یکدگر افکنت از کو سر معانی از وجه شاغل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتاب لو رائه الالباب قالت سرقت الحسن من ام الکتاب کز مرقوده حسناتش تر شف تحت السحاب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتاب فی سراره سرور مناجیه من الاخوان بسبی کراح فی زجاج بل کروح سرت فی جسم معتدل المزاج

بقیة المنظومات
فی ثنا

بقیة المنظومات فی تعریف المکاتیب للاخوانیات			
عربیه	فارسیه دوریه	الملمع	ثنائیات عربیه و فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	موی حسناک من القضابی وسعد اقد علا سعد السعود دنظم کاللالی فی العقود مرتقکم کالدراری فی البروج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شد لفظ و عبارتش مشوح نسخ یاقوت ونسخ ریحان لفظ و معنی ... [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	الفاظک رقة معنی لا ندرک شانه الا فاضل [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتاب یا مولای تحکی حدیقة مکللة الاطراف باللطف والبر [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لفظ بدیع عذب معنی رائقات کارش محفوظا بنور جمایل [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ز لفظ عذب و معنی نازکش زآب حیوان لب زلال ترست [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کلام کروح الروح ما حازه الوصف علی وصف بدیع الابد مثقف معان و الفاظ کانها زاهر من الروض
[illegible]	[illegible]		برابری که بقند رساند قلت بر بدوست بدست ازبرای کرم [illegible]
[illegible]	[illegible]		واو انقت بنانک نقطا معربا من بلاغة ... [illegible] [illegible]
[illegible]	[illegible]		نامه پیش نظر چون طبق پر گوهر نامه تر و تازه چون چمن پر از بار نامه تو او بجو شمیم عنبر نامه بکف او بجو نسیم گلزار

تتمة المنظومات

عربيه	فارسيه	فارسيه	ثنائيات عربيه وفارسيه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای کلک تو طفل معنی را به نبات حسن پرورده عزه صبح از طره شام رنگ رخسار نو خطان کرده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای لفظ جانفزای تو صاب نقاب فضل وی خط دلکشای تو مالک رقاب فضل معنی پاک در رقم خط دلکشش چون نو عروس جلوه کنان در حجاب فضل
[illegible]	[illegible]	[illegible]	همایون نامه چون یار دلبر بروی از عنبر ابسته زیور خط مشکین و نظم جانفزایش چو گیسوی مرصع در قفایش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتاب کمقة الدر جوده نظمه کمکنون السلک المنتق واسطة العقد تماکلک الختم عنه وجدة خطوط رياحين على صفح الورد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کلک که بکام دوستان کام نهاد بر عزه صبح طره شام نهاد فی فی که زجعد حور بر صفحه نور مرغان اولی اجنچه را دام نهاد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کشهای حنظل او سموره دل السواد نقطهای حرف او سرچشمه جارا جاب روضه پر حور عین و چشمه پر آب خضر طبله پر عود خام و نافه پر مشک ناب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتابک قد و افی و مرج کرستی وادی سید فی الوداد قدیم بشر فکی الشعری ظلاوه بحث ونظم کدر سیفی العقود نظیم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کشهایش شرب دل را زلال نقطهایش چشمه جارا جاب نقطه پاکش منبع آب حیات خط نغزش نافه از مشک ناب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تبارک الله ازان کلک روح پرور تو ایر شکر مثل سکب عالم فضل کسر عیب اید زبان او بصر بر کر کشای خجالت ونقش بند ضمیر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تحقیقت و معترکه مرکب النقش زروی لطف سرای مراکش است دفینهای نجاش در لباس حروف چو در سپهر ای شب روشنی پروین است

فی المکاتبة

فی المکاتیب للاخوانیات

عربیه وفارسیه	فارسیه	فارسیه	ثنائیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ازبس که دیده ام لطیف و موزون وز درج گهر بعینه افزون نرم چو طره ارت جوانی پا بخشش چو آب زندگانی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زهر نقطه تو روح ارجو امین است هزاران معنی در دیده دارد زهر حرف تو عقل ار چه جواد است هزاران گنج پوشیده دارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مفرح نامه گر ذوق آن راز امید مرده در تن زنده شد باز [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زلفظ دلکش جان گشت تازه زلعل آنکه آب زندگانیست زنقش دیده دل روشنی یافت زخطت اینکه خط کامرانیست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سواد حروفش پر از نور بود پا فحش پر از در منثور بود شکر شکن بحو لفت بتان کو در شکن داشت صد دل نهان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نامه دیدم که نظم و نثر جان افزای او تحت در ثمین و لولو شهوار داشت هم سواد اوشان طره جانان نمود هم بیاض اوشان عارض دلدار داشت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	همه روح و راحت چو وصل غوانی همه ذوق و بهجت چو فصل جوانی سراسر رواج سراسر لطایف سراسر غرایب سراسر معانی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رحبا لفظی که میریزد از و آب حیات ای خوشا خطی که می آید از و در ثمین عارض رنگین انشایش همه صبح و فریب طره مشکین الفاظش سراسر تاب و چین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تحسته نامه او نموداریست از فردوس دران صحیفه آیات بهجت افزایت که روح قدس کند از شمیم مشتاق با غرو دیده دمن کالعشو فی الاوراق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عرقی که سوده روی ازان کلک و بنان عکسش فتح آمده آئینه جام چون اصل همه سیاهی من نیم بر داده بر این اصل ازان عکس نشان

الفقرات و الابیات المتفرقة اللایقة بهذا الباب

الفقرات	عربیه و فارسیه	فارسیه	ثنایات عربیه و فارسیه
آن منشور سعادت بخش که تاج تارک مفاخرت و افسر فرق مباهات بود از خیال جمال دلدار در آئینهای منظر وصال زیباتر نمود	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]

نوشته بشد

سطر چهارم در تعظیم مکتوب و آن مخصوص است از ابیات [illegible] **حرف اول** [illegible] **کلمه اول**

الفقرات	عربیه	فارسیه	فارسیه فردیات و ثنایات
بخطوات خضوع و اطاعت و اقدام بندگی و ضراعت استقبال نموده افسر فرق شریف و تاج تارک مباهات ساخت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شرایط خدمت و لوازم عبودیت موظف داشته دست اعزاز بر فرق مفاخرت نهاد	[illegible]		[illegible]
مقام تشریفش بروایت اجلال و تجلیل اختصاص یافت و قدوم کریمش بغایت تعظیم و تکریم مخصوص گشت			[illegible]
مورد وصول اسامی آن توقیع رفیع را که عنوان جریده جاه و جلال و فهرست صحایف قدر و کمال است بقدم خدمتکاری استقبال نمود			[illegible]
و آن مثال عالی و منشور متعالی را بیمنه بازوی اعتضاد و اقتدار و افسر تارک اقتدار و استظهار گردانید			[illegible]
و آن طغرای همایون بعد از ادای لوازم حرمت داری و رعایت مراسم خدمتکاری بحسب ادب ملثوم و مقبل گردانید			[illegible]
باندازه طاقت و مقدار قدرت و استطاعت در ازدیاد مواد تجلیل و تعظیم و ترحیب و تکریم کوشش نمود			[illegible]
بخطوات اجلال و اقدام اعظام مستقبل تمام یافته و مراسم تعظیم بتقدیم رسید			[illegible]
باقدام اکرام آن وسیله افتخار و اقتدار و ذریعه احتشام و احترام را مستقبل و متلقی گشت			[illegible]
قدوم میمون آن مفاوضه اعلی و مقدم همایون آن مخاطبه معلی را بلب ادب مقبل و ملثوم ساخت			قدم تو دیدم بر فرق خویش کردم [illegible] کردم

حرف دوم در تعلیمی که مناسب مکاتیب اشراف باشد — نکته دوم در تعلیم مکاتیب

الفقرات	منظومات عربیه	فردیات و شاهیات فارسیه	الفقرات
زلال بزرگوارش را بارایش والا سام او بار بیل والا قدام بتعظیمی تمام و تکریمی لا کلام تلقی نمود	[illegible]	[illegible]	قدومش را مراسیم اعزاز و تکریم و مواجب اجلال و تعظیم از روی اخلاص قدیم بتقدیم رسانید
مورد بهشتش را آیة انی القی کتاب کریم خوانده شد و کلمات الحمد لله الذی هدانا لهذا بر زبان جاری گشت	[illegible]	[illegible]	ورود شریفش را و غایت اجلال و اکرام و رواتب اعزاز و احترام مرتب داشته جبهه ادب مقبل ساخت
مواقع اقلام فیض بخش را رتبت کاه و دیده و دل ساخته بقدر قوت و اندازه قدرت مراتب تعظیم مرعی داشت	[illegible]	[illegible]	آن خلاصه اوقات زندگانی و نقاوه ایام کامرانی را بر فرق افتخار نهاده یتیمه بازوی اقتدار گردانید
مورد میمون آن خطاب همایون برسم اجلال و تبجیل و لوازم اعزاز و تقبیل و ما کان من هذا القبیل تلقی نمود	[illegible]	[illegible]	سواد نامه همایون را چون کحل الجواهر در بصر کشید و بیاضش را مانند شعاع خورشید جهانتاب سرمایه روشنایی دیده دانست
مورد آن وافد غیبی و موقع آن تحفه لاریبی را بخطوات تعظیم و اجلال تلقی و استقبال نمود	[illegible]	[illegible]	مورد آن وارد غیبی و ورود آن وافد غرفه لاریبی را از روی صدق نیت و خلوص طویت بقدم اعتقاد و اراده استقبال نمود
مفاوضه گرامی را که ینبوع معالی و معانی و منبع آب زندگانی بود بجبهه ارادت بوسید و بر فرق افتخار نهاد	[illegible]	[illegible]	مورد شریفش را عنوان مفاخرت دنیوی و فهرست سعادت اخروی دانست
موؤشش را که نقد جان ناثر باید و متاع دل و جان پیشکش شاید بصنوف تعظیم و فنون تکریم تلقی نمود	[illegible]	[illegible]	موقع کریم و مورد شریف آن صحیفه جلال و جریده قبول و اقبال را با قدام اکرام تلقی نموده بمراسم تعظیم مقبل ساخت
ورود آن فتوحات غیبی را بقدم اجلال استقبال نمود و سبب مفاخرت دنیا و آخرت دانست	[illegible]	[illegible]	مواقع اقلام معالی اعلام که زبده اوقات و خلاصه ایام همایون تواند بود جبین نیاز منقش شد
خطاب همایون را دل بی غل که خلاصه کارخانه آب و گل است بقدم تعظیم و تکریم تلقی و استقبال شتافت	[illegible]	[illegible]	ورود آن کتاب کریم و خطاب عظیم دقیقه از دقایق تکریم و وظیفه از وظایف تعظیم نامرعی نگذاشت
مورد از آنکه سبب تشمیم روایح آمال و تهییج ریاحین اقبال است بقدم نیاز استقبال نمود	[illegible]	[illegible]	مورد عظیمش بانواع اکرام و تعظیم تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص پذیرفت

که در اقوال و ابیات ایراد توان کردن من المنثورات والمنظومات

فارسیه	الفقرات	فارسیه و عربیه	ثنائیات و ثلاثیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مجاری قلمش را چو پیش لب بردم / بی پرده نهادم روی گستاخی / برای بوسه ز رگ لب برآوردم / بر آرزش نهادم ز حق بوسیدم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نامه که یار رسید بر دل بریان نهمش / نقش نوشته شود و زنده عمر / دل بوسند شاد و فدا کنم و بر جان نهمش / چون قره بر طرف دیده گریان نهمش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای نامه سکندر میان ترکی بجست نیافت / در سواد خط آن مکتوب مضمر یافتیم / ز اشتیاق و بستوس عاشت آن نامه را / گاه بر دل گاه بر سر [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عشاق ترا نگار بر ملک آن نگار / هر یک گرفته حرفی از آنجا بیادگار / یابند روی از اثر کوه رفتگان / تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زان نامه نازنین بسی دلشادم / کز محنت روزگار کرد آزادم / از هر لفظی جلوه دیگر دیدم / بر هر حرفی بوسه دیگر دادم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مکتوب دلنواز تو آمد بسوی من بوسیدم و بدیده گریان نهادمش / وز خوف آنکه آب دو دیده بشویدش برداشتم بسینه سوزان نهادمش / وز بیم آنکه آتش سینه بسوزدش از سینه برگرفتم و بر جان نهادمش
	[illegible]		جان خط خوش تو دید و در روی او بخفت / وز جمله جهان برید و با وی [illegible] / هر کو خبر که داشت دل بهم نثار / [illegible]
[illegible]	[illegible]		گر تیره دل بود [illegible] کز دیده جان بود نقش عنوانش / ز دست قاصد فرخنده پی [illegible] بس از مبالغه در انتقا [illegible] / بنهاد بر سر و دیده ساخت جایش [illegible]
	[illegible]		ز آب چشم که خط تو نم بر سر و چشم / جای آنست که من بر دل و بر جان نهمش / تو چه از یک حرف از آن آب حیات / گر ستانند بصد چشمه حیوان ندهمش

[illegible] ۳۴۰ [illegible]

۱۷۷

سطر پنجم در بیان آنچه آن عبارت از ذکر فواید صوری و معنوی که بر ورود و مطالعه مکاتیب متفرع باشد و ایراد این معنی توصیف و تعظیمی دیگرست و مکتوب را و اختصاص باشراف طبقتین اعلی و اشرف خاص است و در اخوانیات شیوعی تمام دارد و بنظم و نثر ادا توان نمود و این سطر مشتمل باشد بر دو کلمه کلمه اول در آنچه مناسبت با طبقه اعلی و اشرف دارد و منقسم به دو حرف حرف اول در القاب مکاتیب اعظم

الفقرات	عربیه و فارسیه	الفقرات	فارسیه
از نشئه آن خطاب عالی و مثال متعالی که معنی کلام الملوک ملوک الکلام بر ارباب بصیرت آشکار گشت	[illegible]	بطلوع آن آفتاب دولت که از مشرق اقبال بر آمد و بظهور آن غائی اجلال که بحسن اقبال در بر آمد [illegible]	[illegible]
از مطالعه آن توقیع رفیع و صحیفه ای منیع [illegible]	[illegible]	بشرف شریف بنده نواز و توقیع رفیع لازم الاجلال [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]	

۱۷۸

الفقرات	عربیه و فارسیه	الفقرات	فارسیه
از رشحات سحاب خطاب عالی که در معرض [illegible] فاحییناه افاضه نموده بود نهال امانی باوراق سعادت و اقبال آراسته گشت	[illegible]	از ورود آن شمیم نفحه لطافت و نسیم روضه عاطفت [illegible]	[illegible]
لوامع انوار خطاب مستطاب که جهت اضائت [illegible]	[illegible]	تا که بعد از مطالعه آن کتاب شریف و خطاب [illegible] از سر حد تعریف [illegible] انه الکتاب کریم [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]		[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	

کلمه دوم در ذکر نتایج که بر مکاتیب اخوانیات مترتب و متفرع تواند بود

الفقرات	الفقرات بنوع	نوع اخذ	رمز و جا بنظم
[illegible]	[illegible]	چون ببعضی از لوامع انوار و لوایح اسرار آن کتاب که جامع مکنونات کنوز حقایق و حاوی مخزونات رموز دقایق بود اطلاع افتاد گفتیم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در صفت در رغرری که در سلک عبارات لطیف و استعارات شریف کشیده بود و زواهر جواهری که بنوک خامه مشکبار بر بیاض صحیفه کافوری نقش فرموده چه توان گفت	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دیده دل را چون نظر بصیرت بر سواد و بیاض آن منبع بدایع کمال و مجمع صنایع جاه و جلال افتاده خیل زبان بدین نغمه مترنم گشت	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون از مطالعه و پیاچه دیده کامرانی صورت این معنی بر صحیفه دل اشتیاق نقش یافت	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون از مطالعه و ملاحظه الفاظ و معانی آن منبع حصول امانی ریاض صدور مخلصان بازهار سروری گران آراسته شد بدین کلمات ترنم فرمود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بعد از آنکه از سواد و بیاض آن نامه نامی بیاض و سواد عیون اعیان از ضیا و نور بی پایان رسید این کلام بر صحیفه خصوص رقم زده شد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در توصیف مفاوضه مخلص نواز که چون ایام وصال موجب مسرت و چون حصول آمال جاذب فرح و بهجت بود دیگر نوع وصف نتوان کرد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون عذوبت الفاظ و عبارات و حلاوت ترکیبات و استعارات دل احباب را شیفته تازه و جان بی اندازه ارزانی فرموده در خطاب بآن کتاب مستطاب گفتم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	حقا که از تأمل در معانی آن نامه نامی که خلاصه امانی بود دیده رمد دیده پرنور و دل محنت کشیده مسرور گشت لاجرم بزبان حال این مقال جاری شد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون از افق مودت و مشرق اخوت کوکب وداد درخشان و اختر اتحاد درخشان گشت جان و دل دوستان هریک [illegible] خود رسید	[illegible]

ایضا للاخوانیات

القرات	الفقرات	الفقرات بنوع	فارسیه
بیمنت مطالعه آن نور باصره امید منتج الفؤاد و قرة العین شد و از برکت شامه آن اکسیر سعادت جاوید منشرح الصدر و منفتح القلب گشت	شمیم عاطفتی که از مضمون آن نامه نامی استشمام رفت و رسید از دیباچه [illegible] و ذریعه کمال اختصاص شد	مژده بهجت که وصول این عطوفت این مفتاح ابواب انجاح مرامات و مصباح مشکوة ایصال بمرادات بود	[illegible]
صدور آن کتاب معالی نصاب و ورود آن نامه مشکین شمامه واسطه قوت نظر و رابطه قوت بصیرت	شمیم روح و راحت که از فحوای آن کتاب والا وزید و بهجت عبارات انگیز بمشام روح رسید موجب سربلندی و [illegible] گشت	بینامه که از وصول آن امداد بهجت تواتر یافت و بوده آن اسناف [illegible] متواتر و متواصل گشت	[illegible]
از مطالعه آن نامه نیک نامی که سرمایه یکتایی و از ملاحظه آن خطاب گرامی که مایه مسرت و شادکامی بود دیده را نور و سینه را سروری حاصل شد	چون مضمون آن صحیفه مبنی بر تأسیس مبانی محبت و وداد و مبنی از تأکید قواعد مخالصت و اتحاد بود موجب ازدیاد مواد اخلاص و اختصاص گشت	فما بزاید که با یاد آن امداد ابتهاج تواتر یافت با تقیال روح اعداد استظهار موارد پذیر رفت	[illegible]
برکت خطاب شریف که نفحات گلشن مودت و نزهت از آن گلشن می‌نمود و مصافات است چشم الجمه مطلوب دیده و مشام جان را که مراد و مقصود سینه	چون روایح صدق از مضمون آن کتاب بمشام جان رسید و شوق استطابه بشمول نزهت و انتعاش خاطر اشرف متضاعف و متزاید شد	بعلم الله و هو علیم بذات الصدور که دماغ عقل نفایح آن روایح افضال معطر و دیده دل از لوامع آن جوامع اقبال منور	[illegible]
از نسایم آن گلزار تلطف و شمایم آن بهار تعطف مشام بعطور بهجتی کامل و دل مهجور بسرور اشتمال رسید	فحوای آن کتاب کریم اساس محبت قدیم را ممهد و لباس عهود سابقه را مجدد گردانید	که از ترشح زلال الفاظ حیات بخش مواد خضرت و معانی و امداد مسرت و کامرانی متضاعف گشت	[illegible]
از تشریف نفحه شریف و تلطیف نفحه لطیف مشام امید معطر و دیده انتظار محبوسان زاویه اشتیاق منور شد	مطلع لآلی اصناف اعطاف و جواهر انواع الطاف که دران درج فضایل درج فرموده بود محال اخلاص و دعا گو را زیب و زینت تمام داد	گنجینه شهوار که بورود آن روح روح و سرمایه فتوح قوافل آمال بسر منزل اقبال و ساحت امانی بساحل کامرانی	[illegible]
از فحوای آن نامه عنایت آمیز و مضمون آن صحیفه مودت انگیز جان خصوص و زلال خصوص باصره شوق و ذایقه ذوق و دیده و [illegible] رسیده شد	هبوب نسایم آن کتاب محبت انتساب روضه اخلاص را خضرتی تازه و حدیقه اختصاص را نضرتی بی اندازه ارزانی داشت	[illegible] که چون بر زمرد و دقایق آن کتابت راین خطاب فایق اطلاع [illegible] و مضمون لطیفه [illegible]	[illegible]
از مطالعه آن عبارات انیقه و اشارات رشیقه حدیقه وداد و مرام بگلهای عواطف آراسته و ریاض مصادقه و مهام از خارهای خلاف پیراسته گشت	حسن نفحه لطیف و یمن تذکر شریف که مضمون کتاب عالی بران مشتمل بود و از خلعت اعزاز و اعتزاز پوشانید و جایزه اقداح باده مال سرور و ارتیاح [illegible]	[illegible] که بطلوع آن نامه نامی ظلمات هموم منجلی و لمعان اشراق شمس [illegible] سحاب [illegible] هموم منکشف	[illegible]
از تأمل الفاظ و تدبر معانی آن لطیفه روحانی بشارت ادراک آمال و امانی بگوش جان پر امان رسید	از تأمل الفاظ و تدبر معانی آن لطیفه روحانی بشارت ادراک آمال و امانی بگوش جان پر امان رسید	[illegible] سبحانه [illegible] که بورود آن ذریعه سعادات و رسیده وصول مرادات امداد بهجت امتداد تمام یافت و اسباب مسرت متوالی و متعاقب گشت	[illegible]
از ملاحظه فایق عبارات و رقایق استعارات آن اشارات علیه و بیانات سنیه امداد ابتهاج و اسباب استبشار تواتر و تعاقب یافت	مطالعه آن مفاوضه مودت سمات و ملاحظه آن ملاحظه محبت صفات دواعی اشواق مخلص را سبب مزید تحرک گشت	عالم الخفیات آگاهست که از مطالعه کتاب عالی مواد مودت و امداد محبت که در طی طریت کامن و منطوی بود باوج کمال و ذروه اعتلا پیوست	

تتمة الاخوانیات

الفقرات بنوع	الفقرات بنوع	الفقرات بنوع	شابابات فارسیه
لطایفی که از خزاین آمال متوقع بود و جمله را در ضمن آن کتاب که مفتاح ابواب سعادات و منهاج اسباب نیل مرادات مندرج یافت	ازین مطالعه آن کتاب انسی سمات و ذوق مشاهده آن خطاب قدسی صفات ع شکفت دلم چو غنچه از باد صبا	از کمال تعهد و جان توده که آن جناب در ضمن آن خطاب مستطاب درج فرموده بودند ع دامن عز و شرف بر فرق فرقدین کشیم	[illegible]
مراداتی که دست ادراک از دامن حصول آن قاصر می‌نمود در ضمن آن نامه نامی منطوی دید	حقا که بوصول آن ملطفه مشتمل بر جواهر صافیه حقایق و منطوی بر زواهر وافیه دقایق ع درتن آمد بتازگی جانی	از دو نور ملطفات و صنوف مراحم و کثرت عواطف و مکارم که نسبت باین کمینه در طی آن کتاب کریم مندرج بود ع بر فرق چرخ می‌نهیم از افتخار پای کار	[illegible]
مواعیدی که روزگار بنیل مراد و وصول امانی میداد از مضمون نوازشنامه عالی که سبب سرور عالم و اهالی است باینجانب بانجاح پیوست	وا از اشراقات آئینه صفا و لمعات جام جهان نما که اشارات بعبارات و استعارات مکتوب مرغوب ... ع نوری که از روزن اقبال در ایام درافتاد	از فنون ملطف و صنوف تعطف که در اوراج جواهر معانی ادراج فرموده بودند ع رایت اقبال بر بالای گردون می‌بریم	[illegible]
آثار فرایت مواهب ربانی در تفتیح ابواب حقایق و معانی که از دیده آمال و امانی پوشیده بود از فحوای آن نشان عالی بر وجه مرغوب مشاهده افتاد	از مشاهده آن جواهر صافیه و زواهر وافیه خاطر محزون آسایشی و باطن مفتون آرامشی یافت ع که درد مند نیابد بهیچ درمانی	از مطالعه فحوای آن لطایف لطف گستر و عواطف مخلص پروری که در ضمن ارقام اقلام آن خلاصه ایام بود ع بر سر ایوان کیوان کوس دولت میزنم	[illegible]
آیات بینات استمام و التفات خاطر فیاض از معاودات آن در فضایل و عز حسن شمایل مقرون و مشمول گشت	بشمام نسیم محبت و رواج نفایح مودت که از مهب ملطفه نامی و مشرفه گرامی سبب ورود و وصول یافت ع در روضه دل غنچه مقصود شکفت	از مشاهده نوع ملطفات و انوار نهاد و ملاحظه اصناف کارسازیها که بقلم گوهر بار رقم زده بودند ع سر مفاخرت از اوج چرخ بگذرانم	[illegible]
اسباب فرح و سرور و مواد بهجت و حضور که مطلوب دل مهجور و سینه محرور بود از مطالعه آن کتاب سطور بل صحیفه نور مبین بر تحصیل و میسر شد	چون نسیم لطف ترکیب و حسن ترتیب آن خطاب عالی که در دل و دیده ... ع یحیی الموتی و یبرئ الاکمه وارد رسید گلشن جان ز ان نسیم راحت افزا تازه شد	از ورود مفاوضه مخلص نواز که مشتمل بر صنوف ارادت و یاری و منطوی بر کمال مودت و دوستداری بود ع بر اهل روزگار مباهات میکنم	[illegible]
نسیم حصول امانی و شمیم وقوع کام ابتغای که در مرکز توقف و حبس تعویق مانده بود بسبب ورود خطاب عالی از مهب مراد و گلشن مقصود وزیدن گرفت	نور و زنامه عالی که سواد مشکین ... و خطاب شریف که بیانش مهر نشانش مطلع صبح سرور بود ع و بخت یار آمد و در بام سعادت بگشود	باشتغالی که از کمال مصادقت و وفور موالات فرموده بودند و تعهد حال این کمینه نموده ع بر دیگران بعز و شرف نازمی کنم	[illegible]
اسباب سرور و سروری که سرمایه فرحت و مهتری است تواند بود از ورود ... طراز کسوت امانی و غره صباح شادمانی بحصول پیوست	از لطافت آن فرخنده کتاب و عجیبه خطاب که عبارت ده عیون اعیان و ... بخشش جنان جنانست ع دیده روشن گشت و دل بشگفت و جان تازه شد	بواسطه رفعت درجات شرف که از مطالعه خطاب شریف و ملاحظه کتاب لطیف بحصول پیوست ع ...	[illegible]
قواعد گلزار آرزو ... دل مشتاق بهار ... و ترقب آن بود از جنین وصول آن کامل گشت ...	برکات رشحات آن کلمات رایقه و عبارات فایقه که سبب آسایش خاطر محزون و قوت آرامش دل رنجور گشت ع نهال زندگی نشو و نما یافت	بشریف دوست نواز و اجب الاعزاز ... که در مقام تعقد و استمام ... و انعام مهد و ربایشه بود ع از باغ بخت میوه اقبال می‌خوریم	[illegible]
فواید مواید فیها ما تشتهی الانفس و زوائد عوائد ... و تلذ الاعین از مطالعه نامه نامدار و کتاب مشکبار بحصول و وصول یافت	نوازشی که از فتح آن نسیم لطف مودت می‌وزید و از نشر آن شمیم صدق محبت ... ع دل محزون مرا مژده راحت بخشید	... بهجت افزای که از آینه دل زنگ ... زدایت مشتمل بر برکات اشفاق و منطوی بر حسن وفاق ع ... گل مقصود در چمن	[illegible]

من هذا الباب

الفقرات المتفرقة	عربیه و فارسیه	شابات ...	شابات عربیه و فارسیه
بیمن آن نور باصره امید منبع الفؤاد و قریب العین شد و از برکه مشاهده آن اکسیر سعادات جاویه منشرح الصدر و منفسح القلب گشت	شمیم که از مضمون آن نامه نامی استشمام رفت و سید از دریای اخلاص و فریدون کمال اختصاص شد	[illegible]	تعالی الله چه نامه ایست این که از روی شرف باشد نهال فضل را منبع نهال لطف را گلشن ز ترشح گشت ... ز لطفش گشت دل آسوده ز خطش دیده شد روشن
وصول آن کتاب کریم و ورود آن خطاب لازم الشکر محصول امانی و مرادات را متضمن و شمول انواع سعادات را متکفل بود	[illegible]	[illegible]	فقبلتها ثم قبلتها ... کأنه ... وجادت ...
از مطالعه آن نامه نامی انشراح صدر بدرجه اقصی رسید و ارتیاح روح بذروه اعلی پیوست	[illegible]	[illegible]	بخدای که دست در ملکش آسمان ... گر تماشای نامه تو مرا در تن آمد بتازگی جانی
دیده از سواد مداد ش سرمایه انجلا ... آورد و مذاق جان از ... و فش رحیق تحقیق نوش کرد	[illegible]	[illegible]	... کانت ... بقلب سطوره الوفا والشوق ...
از مشهود آثار آن نامه نامدار فقرات ... را حقیقت سرائر ... الملوق بنظر بصیرت مشهود گشت	[illegible]	[illegible]	سرفرازی کند چو سرو چمن دل من از نوازش قلمش بگشاید چو گل بخنده دهن جان من از نیاس کرمش
از ورود آن کتاب که مشتمل بر وفور عنایت و منطوی بر کمال حفاوت بود ... متواتر و اسباب مسرت متناوب گشت	[illegible]	[illegible]	...
ساحت دل از اشتیاق رواح ... و استشمام فوایح روح گستر ش مشام جان از ... رسانید	[illegible]	[illegible]	ساختم چون رسید نامه تو این دل و جان بنام تو خرم چشم محروم را بدان روشن دل مجروح را ازان مرهم
مشام عقل بنفایح ... آن ریاض فضل معطر شد و گلستان امید از ... آن ... گرفت	[illegible]	[illegible]	...
بورود آن واره میمون و وفود آن وافد همایون سروری کامل و حبوری شامل حاصل آمد و موجب اعادت ... گشت	[illegible]		مشام جان و دل من ز نام و نامه تو ... گشاده خاطر ... جان ... شد
جهد ورد آن کتاب کریم نسیم لطف ... و فا ... گشت و غنچه ... روضه ... شد	[illegible]	[illegible]	دیده بر حرف هاش مالیدم جای از آب لطف او تر شد ... دیده جان ازان منور شد

سطر ششم در مقابله و محل ایراد آن بعد از منشیه تواند بود و مقابله دو نوع است یکی آنکه بازای نتایج که بر مطالعه آن مکتوب مفرح بوده باید در برابر عواطف و مراحمی که مضمون کتابت بر آن اشتمال داشته دو سه کلمه مناسب از خدمت و عبودیت تا اسلام و تحیت آورده شود دوم آنکه طریق اعتذار مرعی داشته متعرض ارسال خدمات و تحیات نشوند و آن صورت باب ادب اقربست و هریک از نوعین در کلمه مذکور می شود

کلمه اول در ایراد خدمت و تحیت مخفی نیست که سطر ثامن از صحیفه اولی تحیات متفاوته تراجیب طبقات و افوانیات متکفل است و در کلمه دوم از سطر اول همان صحیفه که مشتمل بر افتتاح افوانیات است صورت اول ذکر تحیات است پس کاتب صاحب قدرت می تواند که تحیات مناسب ازان دو محل بدینجا نقل کند و بجهت دستور العمل فقره چند رقم ثبت می یابد در دو حرف **حرف اول** در آنچه لایق طبقه اشرف و اعلی تواند بود و من الله التوفیق المقصود

طبقه اعلی	طبقه اشرف	**حرف دوم** در آنچه لایق افوانیات و مدار آن بر خلوص و محبت و تسلیم بشد چنانچه سبق ذکر یافته	
صنوف عنایة و ذره پروری را که در ضمن آن مندرج بود با سایر بنده نوازی انضمام داده در وظایف دوام دولت ابدی افزود	بهر حرفی از حروف آن خطاب و بهر کلمه از کلمات آن زیبا کتاب هزاران هزار دعا و ثنا عرض می کند	الطاف و اکرام که مشتمل اول اقلام فرخنده ارقام گشته بود و بسنبهآ ابی شهاده دعاهای بی اشتباه مقابل گرد	بازاء هر حرفی ازان وظایف محبت و وداد و روابط مودت و اتحاد بعوض تبلیغ میرساند
انواع مراحم را که در مطاوی طغرای جان اندراج یافته بود به دعاگویی دولت ابد پیوند مقابل داشت	در مقابله هر حرف از حروف آن فروغ حکم و در برابر هر نقشی از نقوش آن دفتر علم [illegible] وثنائی گفته می آید	چون آن مفاوضه شریفه متضمن احسان الطاف بود اضعاف مضاعفه مراسم ادعیه و لوازم اثنیه تقدیم افتاد	بمراتب ازان لوامع افضال جمال خلوص اعتقاد را بر منصه اختصاص واتحاد جلوه گری پیدا رد
بازاء مراسم خسروانه و عواطف پادشاهانه مجدداً دعای دوام عمر و سلطنت و نظام عقود عظمت و ابهت اقامت می کند	بانضمام الطاف و اعطاف که در طی آن صحیفه دولت و توقیع سعادت اندراج داشت خدمات موجه می دارد	در ازاء آن مکارم صور اخلاص بود و نیکخواهی که نقش بند ازل خامه قدرت بر سطح لوح خاطر مصور گردانیده بود بجلوه گاه ظهور می آید	در مقابله هر حرفی ازان طرفی از ایام مصالحه و در یکجا و هر سطری ازان سطری از اثنیه فاخره بعرض میرساند
اصناف عواطف خسروانه را بانواع مراسم خدمات بندگانه مقابل می سازد	انواع اعطاف را که در کتاب کریم درج فرموده بودند باضعاف خدمت دعا مقابل ساخت		
اصناف الطاف را که فحوی آن نوازش نامه ازان مخبر بود بخدمات بندگانه معارض می دارد	هر حرفی را بهزار خدمت و هر کلمه را بصد هزار مدحت و ثنا مقابل و معارض می گرداند		
فنون بنده نوازی و صنوف چاکر پروری را با دعیه عرش فرسای و اثنیه آفاق پیمای مقابله می نماید	الطافی را که ازان موده اعطاف ظهور یافته بود بالوف ادعیه و صنوف اثنیه مقابله می نماید		
انواع اصطناع و خادم نوازی را بتجدید وظایف اطاعت و لوازم مراقبت بتقدیم می رساند	در ازای آن فرد در الطاف و شرف لطف اعطاف که بر صفحه صحیفه شریفه اشعار فرموده بودند جواهر زواهر مدح و ثنا موجه می دارد		
بازاء عوارف خادم پروری و چاکر نوازی وظایف شاکری و مراسم جان سپاری تقدیم نماید	حسب ادب بازای آن عوارف و جدا از آن عواطف کنوز وظایف دعا و روابط مدح و ثنا اجابت [illegible]		

کلمه دوم در بیان اعتذار و آن درین محل عبارتست از ذکر اعجاز مرابادی و مکاری که از کاتب سور تشناء مکتوب بنسبت مکتوب الیه صادر شده و تمهید بقیه بایت عجز از ایراد دعایی و ثنایی در مقابله آن و شاید که عذرخواهی آن هم حواله بکرم کاتب نماید نظماً و نثراً و اعتذار مناسب مکاتیب اعاظم طبقه اعلی و اشرف و در افوانیات نیز خالی از نسبتی نیست و از هر باب فقره چند مذکور می گردد

طبقه اعلی: الفقرات	طبقه اعلی: الابیات	طبقه اشرف: الفقرات	طبقه اشرف: الابیات
عذر عواطف سلطانی و مراحم بی کران خسروانی که بنده قدیمی را بدان سرافراز فرموده بودند از حیز تقریر خارج و از سر حد تحریر متجاوزست	[illegible]	عذر نامه شریف که بشرف نامه این فقیر ضعیف بکوه بجای آرم و شکر لطایف نگرست که در طی آن منطوی است بکدام زبان بگزارم	[illegible]
زبان قلم از شکر ذکر بنده نوازی که نموده بودند قاصرست و قلم زبان در شکر ذکر چاکر پروری که فرموده بودند عاجز [illegible]	[illegible]	نقد خاطر خطیر و التفات ضمیر منیر که در مطاوی آن منشور سعادت بخشش ارزانی فرموده بودند از مراحم ارزانی [illegible]	[illegible]
عذر خطاب مشکین طراز و شکر کتاب مسکین نواز میسور قلم مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر البیان نیست	[illegible]	نتیجه آن اخلاص رضیه و اوصاف زکیه علیه مرآئینه بر ورش بجاوران گوشه اخلاص و نوازش عاکفان جبهه اختصاص تواند بود	ازان مکارم اخلاق نیست مستبعد که نام ما بسر انگشت لطف بنگاری
از لطایف بی تناهی و مراحم نامتناهی که در حق بنده دعاگوی و چاکر مواد اخلاص جوی ارزانی داشته اند چه گوید	[illegible]	الطافی که در مطاوی آن منطوی و اعطافی که فحاوی آن بران محتوی بود از کرم عریق و عرق کریم مخدومی غریب نمود و لا غرو من البحر	[illegible]
التفاتی که بلباس اقلام مشکبار فرموده بودند ازان گذشته که بعبارتی شمه از عهده حقوق آن موده تواند شد	[illegible]	الطافی که در مطاوی آن منطوی و اعطافی که فحاوی آن بران محتوی بود از کرم عریق و عرق کریم مخدومی غریب نمود و لا غرو من البحر	[illegible]

فقرات	تتمه [illegible]	فقرات	تتمه من الابیات	ثانیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر هفتم

در شکروان عبارتست از ذکر شکرگزاری و سپاس داری مکتوب الیه بر سعادت احوال کاتب از اخوی یا مناصب و رفعت مرابت و عافیت و کرامت و صحت و سلامت او که از مضمون مکتوب مفهم کرده باشد

طبقه اعلی فقرات	طبقه اشرف فقرات	فقرات	ابیات عربیه و فارسیه
به انتظام امور جهانبانی که نحوی آن نامهٔ سبع المثانی بدان ناطق بود مراسم شکرگزاری بتقدیم میرساند ع والحمد لله حمدا ابدا	بر علو اعلام رفعت که مضمون کتاب عالی متضمن آن بود مناسب شکر حضرت ربوبیت لازم و مواجب حمد جناب جلال الوهیت فرض و متحتم گشت	چون مضمون نامهٔ همایون مستلزم اعلام انواع استقامت امور و استعدادات اسباب بهجت و سرور بود وظایف حمد ربانی و روایت شکر سبحانی موقوف و مرتب گشت	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مزید مساعدت اوراد نیکی و معاضدت انوار ملکی را که از منطوق آن منشور مفهوم شده بود بلوازم شکر قیام می‌نماید الحمد لله رب العطیات	[illegible]	اقبال رفاهیت و فراغ بال و ظهور بهجت ... که از منطوق خطاب شریف بوثوق پیوست و سید اداء لوازم شکرگزاری گشت	
وچون منطوق آن نامهٔ همایون ناطق به انتظام امور مملکت و اتساق مهام معدلت است در وظایف حمد باری می‌افزاید ع فاشکر حمد شکرا لا اشما	به انتظام مهام سعادت انجام و جریان امور بر وفق مراد و مرام که از فحوای نشان عالی بحیطهٔ فهم در آمد صحیفهٔ حال بارقام شکر حضرت ذی الجلال مرقوم شد	[illegible]	
وچون فحوای آن عنبرای فرخ فر از ظهور آثار کامکاری و سطوع انوار نامداری مملو و سپاس داری حضرت باری را التزام می‌نماید ع الحمد لله حمد الکتب التقی	[illegible]	چون از منطوق کتاب عالی مفهوم گشت که ... [illegible]	یارب ع ار شکر ... [illegible] ست این از ملال ... [illegible]
و به استماع احوال همایون و استعدادات اقبال روزافزون که مضمون مثال عالی از آن حالی بود مراسم شکر و سپاس بجا می‌آورد ع الحمد لرب العطایا	وچون از مضمون آن منشور رفیع الشان و توقیع رفیع عظیم الشان دلایل دوام دولت و نظام مهام رفعت لایح بود در وظایف حمد الهی افزود	[illegible]	زمانی ... [illegible]
وچون فحوای معادی آن منشور پرنور مشعر از دوام دولت و بقا از انتظام مهام شوکت بود محامد الهی بتقدیم میرساند ع الحمد لله اسرارا و اعلانا	[illegible]	چون منطوق نامهٔ اسرار لطایف و مطلع انوار ظرایف از اتساق امور دولت و اطراد رسوم رفعت ... مراسم شکر باری بتقدیم رسانید	
و به حصول مقاصد و مطالب و وصول نتایج امانی و مآرب که از مضمون فرمان مطاع مستفاد شده قواعد شکر را ممهد میسازد ع الحمد لله اسرارا و اعلانا	چون صورت جریان فلک مراد و ... و رجا از ... و اسباب سعادت برنهج مرام از صحیفهٔ خطاب خجسته فرجام بوده اداء لوازم شکر لازم نمود	[illegible]	
وچون از معادی آن توقیع رفیع و طغرای منیع صورت انتظام مهام و رفاه ... و استحکام دولت و آیینهٔ ارتسام یافت زبان بوظایف حمد گشاید والحمد لله علی کل حال	[illegible]	تابش ... [illegible]	
بعد ما که از انوار آن مثال رفیع المقدار اقتباس لمعات علو درجات نموده شد بلوازم سپاس داری و مراسم شکرگزاری قیام و اقدام میرود ع والحمد لله حمدا لا انقطاع	وصول خبر فرخنده اثر استقامت احوال و تیسر اسباب امانی موجب تضاعف مواد شکرگزاری و تزاید اعداد سپاس داری شد	چون از مطاوی آن کتاب مسطور آثار صحت وجود و انوار جمعیت و سرور تجلی نمود شکر و سپاس ملک قدیم بتقدیم رسانید	

ذیل — نماند و اشت که اظهار عجز از جواب مکتوب بطریقی تمام است و کاتب را می‌شاید که بیان عجز در اول مکتوب جوابی نوشته شود و در صورت بر دعا اقتصار باید کرد و نیز و دو شرح احوال اشتیاق نموده و در ان مکتوب تیزی توان آورد و شاید که بجای جواب بنهند مقدمات دعاگویی نمایند و انواع دیگر نیز ممکن است و این تصرفات تعلق بحسن منشی دارد و اینجا فقره چند با ابیات مناسب تحت ایراد یافت

الفقرات	الابیات	الابیات	ثنائیات
جواب نامهٔ میمون و صحیفهٔ همایون که در رعز جفت اند غیب و جواهر زواهر کنج خانهٔ لاریب زیور جمال و حلیهٔ کمال اوست معقد و ر نقش بند بنان و میسور نکته پرداز بیان نیست	[illegible]	[illegible]	آفتاب از خادم عزت چو سازد ذره را / پایهٔ قدر و شرف عالی تر از ... / در جواب آن خطاب از ذره عقل دور بین / هیچ نشناسد صواب الا تقاعد از جواب
از قطرهٔ تیرهٔ گردان جواب دریای گوهرافشان عیسی پی او چیست و از ذرهٔ بی سر و پا خطاب بخورشید عالم آرای محض بوالعجبی	[illegible]	[illegible]	آورد صبا نامهٔ مشکین رقمت / شد روضهٔ جان تازه ز رشح قلمت / کن مرد جواب آن یم لیک و را / افکند درین ورطه کمال کرمت
بازآ جواهر فضل و کرم کو بو ساطت قلم سعادت رقم در سلک اظهار و رشتهٔ اشتهار بحسب انتظام یافته ظرف بی مقدار جشم مهره ساقط از درجه اعتبار بر طبق مجابات هاوی تعیین جمل تواند		[illegible]	گفتم بجواب نامهٔ جان پیوند / از کلک بیان رقم زنم حرفی چند / دل گفت که از نکته عادت و رسم / بگذر که همین دعاست پسند
در برابر آن خطاب معالی نصاب که انگشت نمای سپهر گردون گردان قدس و مجلس آرای نکته دانان جای اوست کلمات پریشان و عبارات بی سر و سامان را چگونه رقم نشان توان کشید		[illegible]	درگاه خلافت پناه شاه رسید / جواب نوازشی که شدم جاوزاد ای / چو عدم که نگارم بلوح اندیشه / بجز وظیفه رفیع دعا بجای جواب
زبان خامه بیان از ادای جواب خطابی عاجز است و بیان خامه زبان از استیفای کمال آن متقاصر بس در زاویهٔ عجز نشستن و درج و به بقفل سکوت در بستن اولی		[illegible]	آمد از ره قاصدی با دعنبایت نامه / سوی درویشان ز شاه کامکار کامیاب / چون رسید منشور عزت ز آسمان قدر و جاه / خاکسار اقرد دعا گویی چه دارای جواب
در مقابلهٔ آن کتاب کریم و مجاوبهٔ آن خطاب عظیم چگونه چیزی رسیم هر چه گویم نشان سادگی بود و هر چه نویسیم علامت دوراندیشی	[illegible]	[illegible]	چون یافت بجان زادهٔ کلکت پیوند / زان نقطهٔ پیسیل خرد افتاده به بند / گفتم که جواب آن نویسم دل گفت / بس کن که همین دعا پسند است پسند
خامه را توانائی آنست که در مقابلهٔ الفاظ آن صحیفه حرفی نگارد و نه نامه را گنجایی آنکه در معارضهٔ آن عبارات گرامی ملاطفه نقشی دارد		[illegible]	از آن جناب معلی رسید نامهٔ نامی گرامی / فدای نامه و نامش هزار جان گرامی / جواب آن به نویسم که قاصر آمد و عاجز / ز درک معنی آن فهم و هم عارف و عامی
چگونه بی‌نسبتی کشایم و چه‌سان بمعرض جواب در آیم که نه نامه را گنجایی تقریر کمال آن خطاب مستطاب و نه زبان خامه را توانائی تحریر اوصاف آن کتاب معالی نصاب			
خامه را در مقابلهٔ آن مخاطبهٔ نامی از مقام عجز مجال جنبیدن نیست و نامه را در معارضهٔ آن ملاطفه گرامی جز در وظیفهٔ دعا پیچیدن نه			
اراده بود که بار آوران توقیع رفیع روح‌پرور سینه نم تحریر یابد اما چون دیدم که خامه از تورش جواب سرکشته و نامه از عجز روی در پیچید بر ادا وظیفه دعا اقتصار میرود			

الصحیفة الثالثة فی الاحوال

بعد از اتمام صحیفتین کتیبی و خطاب و ادعیه شروع در صحیفه ثالثه نمود و طایر طبع از شکسته بالی و پریشان حالی در هوای شرح و بسط آن پرواز نمی نمود و قلم دراج رقم قدم بر منهج تحریران می نهاد و در خانه تنگین شمامه زبان بادای تقریران میگشاد ع کی شعر را انگیزد خاطر که حزین باشد

ناگاه نباشیر صبح بهجت از افق مسرت روی نموده میامن روح و راحت از زوایای عجب غیب بر منظره شهادت جلوه فرمود از مطلع ان الفضل بید الله لمعه که دیده دل بدان منور شود ساطع گشت و از روضه و ما النصر الا من عند الله شمه که مشام جان از آن معطر گردد فایح شد ع از گلشن امید نسیم وفا وزید

و غنچه مراد گل بمسرت شکفت یعنی اشارت بابشارت آنحضرت مملکت پناه مکرمت دستگاه امیر اعدل اعظم الکامل الکافل لمصالح العالم الحاکم الناقد لامور جمهور الانام مالک ازمة العز والفضل والکرم اعز اعمة المعالی والفضایل بعوالی الهمم قدوة السلاطین عزیز مصر

لدی الخواقین مکین امین مهد قواعد عظمت و کامکاری مشید مبانی ابهت و نامداری بانی معموره امن و امان عامر معموره عدل

و احسان نظم آصف جم جاه فرید زمن علم داور دین پرور والا حشم صدرنشین خواجه سلطان نشان زینت ده پایه امن و امان

مشتری طلعتی که صفر سریع السیر ناطقه گه ماه اوج شرفت باالکمه اقتباس از آفتاب عاقله نموده اگر هزار مرحله بالای فرقدان ایوان کیوان

میکند هنوز نقش بادنی پایه از درجات رفعت او نیفتد بیت قدرش ز اوج چرخ چه صد پایه برترست وهم شکسته بال بدانجا کجا رسد

عطارد فطنتی که دبیر روشن ضمیر عاقله که صحیفه نقدش در دیوان فطرت برقم اول ما خلق الله تعالی العقل اختصاص یافته اگر مدی الدهور

والاحقاب بجامه فطرت اوراق دفتر شعر یعنی الکلام و لا یحیط بوصفه الحیط لا یفنی بما لا ینفد مرکال منقبتش را نمیتوان در بست

نه برسبیل تصور نه از طریق خیال • وگر خیال تصور کنند که بتوانم • زهی تصور باطل زهی خیال محال المختص بالفضل المخلد والفیض

المؤید خواجه افضل الدنیا والدین محمد لا زال ساحة دولته مجالا لاعاظم الایام وسدة عاطفته مرجعا لاکارم الانام شرف صدور یافت

کرسالة بدان نفاست راکه دیده روزگار در فن محاورات بجامعیت آن کتابی ندیده و گوش زمانه در شرح مکاتبات

بلطافت آن خطابی نشنیده ناتمام گذاشتن و عرایس نفایس احوال راکه بغایت محتاج الیه است در خلوتخانه اختفا منزوی

داشتن در طریق مروت نمی شاید و از قاعده اهل فتوت دور می نماید و بالا تمام تشد المبانی بیت بنیاد نهاده با تمام رسان

آغاز بکرده بانجام رسان بنا برا طاعت امر عالی لا زال مطاعا عالیا در صحیفه مذکوره شروع نمود والله المومل لکل مقصود

بر رای عالم آرای و ذهن وقاد کشای هر یک از ناسجان مناهج براعت و خازنان مخازن فصاحت و بلاغت که سنجیده جان نمای

مخدرات حقایق غیب در مرات عکس پذیر لمعات اشراقات قضایص لاریب است منکشف و متضح خواهد بود که محل ثبت

احوال بعد از ذکر زمان و مکان کتابت و قبل از اختتام می باشد و احوال جزئیه که ثبت آن در مکاتبات اتفاق می افتد از حیز حصر متجاوز

است و زمان احصا از شمار عشر آن عاجز و کلیات آن بطریق اغلب و اشهر هشت نوع بنظر رسیده ۱ التماسات و مدعیات

با شرح اقسام آن ۲ اعتذارات و آن نیز منقسم است بانواع ۳ شکرگزاری بر اصناف رغایب و اقسام مواهب ۴ شکایات المکاره

و آفات و مشاق و بلیات ۵ محاورات اهل سفر و حضر با یکدیگر ۶ خاطبات و معاتبات اهل محبت ۷ تهانی و انواع آن ۸ تعازی و شعب آن که چون

مقدمه عرض می توان نوشت و چون در رشته برخی ازین حالات بمقدمه احتیاج است که بنده بمعرفت آن ~~ضرورت~~ و بعضی احوال مست کسی مقدمه عرض

و انتقالی باشد یا جوابی ابجد خطابی بود بعد از اظهار لوازم خدمتگاری و فرمانبرداری نویسنده با بیان مراسم دعاگویی و ثناخوانی

بحسب مقتضای مقام و شاید که ابتدا او برار آرد و ضمایر مکتوب الیهم عرض کند اما جوابی غالبا بعد از ذکر اطلاع بر مضمون

مکتوب الیهم متفاوت می افتد و درین اوراق صورتی چند از مقدمات خطابی و جوابی مناسب

طبقات و اضافات آورده شود و بعد از ان هر یک از انواع ثمانیه در سطری تمت عرض پذیرد والله ولی

الهدایة و بیده ازمة الکفایة

(حاشیه:) ا بگذاشته باشتراک شرح و درشت بعضی از احوال را که هند که از المقدمة المذکوره بیند بر ضرورت و بعضی احوال مست م

(حاشیه:) حیات دو سه گلوران باب سوم نسخه‌ی پایه دشت کرم

(حاشیه:) مقاره بعد از ادای

(حاشیه:) بابت دیانه بعد از نقل د اوحه مکتوب با حصول انجز از ان... نوشت داری تحت... ده

مقدمات عرض در مکاتیب خطابیه لارباب الطبقات				
طبقه اعلی		طبقه اشرف		طبقه اوسط
فقرات	تتمه	فقرات	تتمه	فقرات
بعد از ادای وظایف عبودیت و تقدیم شرایط چاکری و طواعیت	[illegible]	انهای رای عالم آرای کمینه ع یک ذره ز نورش آفتابست	میگرداند	بعد از تبلیغ تحیات انها میدارد
بعد از ربط معاقد طاعت داری و ضبط قواعد خدمتکاری	معروض رای ... میدارد	بر اشعه رای جهان آرای کز ع خورشید مهش نور وی از ذره کمتر است	معروض میگرداند	بعد از ابلاغ تسلیمات ... نموده
بعد از بسط بساط خدمت و شرح کمال انقیاد و اطاعت	عرض میدارد	بعرض رای صواب نمای ع کافتاب از شعاع آن اثریست	مکشوف میگرداند	بعد از ارسال سلام اعلام ... مینماید
بعد از اظهار مکنون دولتخواهی و طواعیت و اثبات قانون چاکری و ملازمت	برای عالی مکشوف میسازد	بر رای انور حضرت ولایت پناهی ع کز آن مصباح انوار تجلی است	[illegible]	بعد از ابلاغ ادعیه ... [illegible]
بعد از تقریر مراسم دعاگوئی و تجدید وظایف رضاجوئی	[illegible]	بر خاطر فیاض مخدومی ع کان جام جهان نمای فضل است	عرض میکند	بر رای متین مکشوف میگرداند
بعد از وقوف در مواقف خدمتکاری و رسوخ در منازل فرمانبرداری	[illegible]	بر ضمیر منیر خورشید تاثیر ع کاینه سکندر و جام جهان نماست	معروض میگرداند	مجملی انها و اعلام مینماید
بعد از عرض وظایف خدمت و التزام در سلک مجاوران عتبه ملازمت	بعرض ... میرساند	بر ضمیر انور و خاطر ضیاگستر آن جناب ع کان مطلع آفتاب حکمت	عرضه میسازد	بعد از ابلاغ دعوات و تسلیمات ...
در ساحت حضرت جلالت مکانی ایالت پناهی مراسم دعاگویی و دولتخواهی را تقدیم نموده	[illegible]	بعرض رای صواب نمای ع خورشید بحر ذره در آید ...	مکشوف میسازد	بعد از ... سلام ... مینماید
بعد از تشیید ارکان دعاگویی و تمهید بنیان ثنا خوانی	مجملی انها مینماید	بر رای عالم آرای عقده گشای ع کز صفا آینه گیتی نماست	[illegible]	انها و اعلام ...
بعد از تجدید مراسم چاکری و تاکید مبانی خدمت و فرمانبرداری	[illegible]	بر خاطر عاطر نور آینه آثار ع کز شمع مهر ازو نور اقتباس کند	عرضه میدارد	بعد از رفع سلام اعلام مینماید

بقیة الخطابیة مقدمات العرض			
اخوانیات		طبقهٔ اعلی	طبقهٔ اشرف
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
[illegible]	[illegible]	بعد از اقتباس کمال سعادات و اقتباس انوار منشی مرادات از منشور میمون و طغرای همایون بارگاه آسمان اساس سپهر فرسای معروض می‌سازد	بعد از تقبیل مواقع اقلام شریفه و تامل در مضمون مشرفهٔ لطیفه برای انور [illegible] معروض می‌دارد
[illegible]	[illegible]	بعد از استفاده انوار مفاخرت از فروغ آن پرتو عظمی خطاب کرم و توقیع معظم ملازمان درگاه فلک اشتباه را بعرض میرساند	بعد از وقوف بر مواقع انفاس وحی کردار و اعتراف از فیض نثار اقلام گوهربار برای عالم آرای که آیینهٔ جام جهان نمای است عرضه میدارد
[illegible]	[illegible]	بعد از استشعار انوار جاه و جلال از لمعان توقیع رفیع و مثال لازم الامتثال بعرض ملازمان آستان جلالت نشان میرساند	بعد از تحقیق مبانی معانی کتاب کریم و تعمیق نظر در مفهومات خطاب عظیم معروض ضمیر منیر آفتاب تاثیر می‌سازد
[illegible]	[illegible]	بعد از لثم معاطر جمیع نفس و هو الذی یکتب به انفاس مسک آثار و شم معاطر انفاس عنبر نثار بجناب عالی که مرجع اعاظم و اعالی است عرض می‌کند	بعد از اقتباس انوار فضایل و معالی از مطالعهٔ کتاب سامی و خطاب عالی انهای رای انور که مصباح ظلمات مشکلات و مفتاح ابواب مغلقه معضلات است میرود
[illegible]	[illegible]	بعد از ازدیاد مواد اعتضاد و استظهار و تضاعف آثار احتشام و استبشار که متفرع بورود منشور عالی بود عرضه میدارد	بعد از استجادت لطافت در یمن و استعداد از الفاظ بلاغت آیین برای انور که مهبط انعکاس اسرار غیب است عرض می‌کند
[illegible]	[illegible]	بعد از ضیاء آیات نور و مثال جلالت سمات و مفاخرت بنزول توقیع معلی آیات بحضرت جنت عرض می‌کند	بعد از اطلاع بر حقایق که منبع الرقایق و مجمع الدقایق بود برای انور ملازمان مجلس عالی مکشوف می‌سازد
[illegible]	[illegible]	بعد از حصول اسباب تفاخر و ظهور انوار ابتهاج بنزول کتاب کریم و ورود خطاب عظیم رفیع درگاه منیع معروض میگرداند	بعد از استفاضه انوار قدسی آثار از لوامع خطاب [illegible] میگرداند بعرض رای عالم آرای میرساند
[illegible]	[illegible]	بعد از استیفاء کمال جاه و عزت و ارتقاء بر معارج اقبال و حشمت که از ورود مثال عالی سمت حصول یافته بود معروض می‌گردد	بعد از استنتاج انواع فواید از مقدمات خطاب وافرة العواید برای متین مبین می‌سازد
[illegible]	[illegible]	بعد از ملاحظه آثار عواطف و مشاهده لطایف عوارف که خطاب اشرف بر آن منطوی و محتوی بود معروض خدام می‌گرداند	بعد از امعان نظر در مضمونات مکاتبه وحی مثال و کمال تامل در مرقومات مخاطبه واجب الامتثال بر ضمیر عقده‌گشای روشن می‌سازد
[illegible]	[illegible]	بعد از ظهور مقدمات دولت و وضوح نتایج اقبال و شوکت که از مطالعهٔ مخاطبهٔ اسمی و مفاوضهٔ معلی سمت وقوع یافته بعرض میرساند	بعد از وقوف بر مواقع اقلام شریفه و اطلاع بر معالم ارقام منیفه برای عالی عرض می‌کند

والکاتب

بعد از اطلاع

فی المکاتیب الجوابیة للطبقات والاخوانیات				
طبقهٔ اوسط	اخوانیات			
فقرات	فقرات	تتمه	فقرات	تتمه
[illegible]	بعد از اطلاع بر مقصود فحوا و وقوف بر حقیقت مقال	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بعد از حصول منتهای امانی از مطالعهٔ خطاب زاهر المعانی	[illegible]	[illegible]	برای عالی معروض می‌گرداند
[illegible]	بعد از استشعار شمال روضه روح پرورش شمیم آن سحاب فتح و فتوح	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بعد از وقوف بر دقایق انتظار نامهٔ نامی و حقایق افکار مخاطبهٔ گرامی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بعد از وقوف بر شرایط اشارات و تامل در ظرایف عبارات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بعد از احاطهٔ ضمیر بمواقع شرایف اقلام و اطلاع بر معالم دقایق ارقام	برای انور معروض می‌گرداند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بعد از ملاحظهٔ مکاتبه نامی و مطالعهٔ مفاوضهٔ گرامی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بعد از اطلاع بر اسرار مفاوضهٔ شریفه و مکاتبهٔ منیفه	بحکم انها معروض می‌دارد	[illegible]	برای عالی مکشوف می‌گرداند
[illegible]	بعد از تامل خطاب عالی سامی و تدبر در کتاب رفیع گرامی	بسلک رفیع انتظام می‌دهد	[illegible]	برای رفیع معروض می‌دارد
[illegible]	بعد از مطالعهٔ الفاظ جانفزای و ملاحظهٔ معانی دلارای	بموقف عالی عرض می‌نماید	[illegible]	[illegible]

سطر اول از صحیفهٔ ثالثه در ملتمسات کلیه و آن هشت نوع است ۱ توقع التفات علی العموم نه آنچه مخصوص بامری باشد ۲ استدعای کتابت از جانب مکتوب الیه ۳ استدعای کارسازی و تربیت و طلب دلنوازی و تقویة ۴ استدعای عفو و مرحمت و ترک عتاب و مواخذت ۵ استدعای وفا بمواعید ۶ سفارش کردن ارباب حاجات ۷ استدعای ملاقات و در یک این انواع در کلمه آورده می‌شود **کلمهٔ اول** در استدعای التفات بطریق عموم و این صورت در اغلب مکاتیب سمت وقوع می‌پذیرد نظماً و نثراً و درین استدعا بمقدمهٔ عرض احتیاج نیست بلکه بعد از ذکر زمان یا مکان کتابت یا پس از ذکر کاتب یا در هر محل که منشی صلاح داند این ادا نماید و اختصاص این نوع التماس بطبقتین اعلی و اشرف ظاهرست و اخوانیات ... و خلی تمام نیست و بدین جهت این کلمه محتوی بر دو حرفست **حرف اول** آنچه تعلق بطبقتین دارد و ... که التماس التفات ... چند از آن اینجا ایراد ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در آنچه باخوانیات متعلق است و صورتی چند بر سبیل انموذج آورده می‌شود

توقع از اتفاق خاطر دریا التفات فیاض آنست که ابواب التفات و تفقدات بر مشکلات مفاتیح مخالصت مفتوح سازند	امیدوار است که در طریق یاری و هواداری بالتفات خاص و اختصاص از دوم اختصاص محفوظ و منظور سازند	این دولتخواه را از خاطر ضمیر انوار که مظهر انوار فیوضات ملک اکبرست محو نفرمایند	بر شمایم تفقدات گرامی که از مهب توجهات ضمیر منیر وزنده باشد ریاض قلوب مخلصان ارتیاحی و انشراحی ارزانی دارند
باز و یاد و مواد چاره سازی و انتظام مواد دوست نوازی عنایت ... مستظهر می‌باشد	بالتفات ضمیر منیر و اهتمام خاطر خطیر که سبب استظهار صغیر و کبیرست مستوثق و مستوفق می‌باشد	قطرات غمام اهتمام عالی در رشحات ... کرم مستوالی را ... بر شاهراه اشفاق ...	چمن تفقد و حسن التفات خاطر فیض بخش که رسید از و یاد مواد مودت و وزید ... اعتضاد ارباب محبت بهره مند گرداند

المتفرقات اللائقة بهذا النوع من المنثورات والمنظومات

چمن خاطر اگر باز مشمول رشحات سحاب عنایت گردد ریاض آمال مخلصان از رشحات التفات تازه و سیراب سازد	مترصد نسایم عواطف و شمایم عوارف می‌باشد الا یا ربنا عطفا علینا فانا بناظما برح وانتم مناهل	[illegible]
توقع آن و ترجی ... آنست که ... شامل و التفات کامل بر مفارق احوال مخلصان قدیم مبسوط فرمایند	مترقب تفقدات چاکرپروری و منتظر افادات مرحمت گستری می‌باشد بی گسسته خوارم و ... التفات کاملی فلک سوم بیرزکی و مشتری بسعادت	[illegible]
از خضر ... ساکنان ... امید و ... کرم فایض و ... منابع است اگر بتوقع التفات و اهتمام ...	همواره انتظار آثار تفقد و خادم نوازی و ترصد انوار تلطف و مرحمت پروری می‌رود اظلم لیلی وانت لی قمر فنور اللیل ایها القمر	[illegible]
التفات خاطر فیاض ... و باهتمام خدام ... رفیع المقام مستظهر و امیدوار می‌باشد	منتظر نظرات روح پرور و اشارات روح گستری می‌باشد	روی سوی ...
	بکنظر از تست و صد نیاز عنایت منتظرم که وقت آن نظر آید	چون ... جان ...
علی الدوام روشن ... را از فیض سحاب التفات و اهتمام ... و نضارتی ارزانی ... دار ...	پیوسته ترصد التفات خاطر فیاض که موجب انتظام امور و صلاح احوال جمهورست این خاطر امیدواری دارد ارضی جدب وانت لی مطر فروح الجدب ایها المطر	[illegible]
... و کرم ...	علی الدوام مترقب آثار توجهات ضمیر منیر و انوار تفقدات خاطر خطیر مستظهر بوده و می‌باشد تو آفتابی و من ذرهٔ التفاتی کن زمان زمان نظر تربیت دریغ مدار	[illegible]
متتابع و متتالی دار مطموع که قواعد مصافات ... موالاة را ... اهتمام ... و التفات تاکید ...	و ایما افتتاح ابواب آمال و امانی و انتظام اسباب نجاح و کامرانی را از نظر التفات مبارک الاثر امیدوارست ... فی وجی اللیل ... انظرونا نقتبس من نور کم	منی انال الذی املت من امل ان لم انل منک ما املت من امل
بغایت امیدوار است که ... مخلص نوازی ... و معنیط ...	از سحاب الطاف عمیمه و منهل اعطاف جسیمه عطشان نوادی ارادت ریان ... التفات دریغ نفرمایند ... که بالخصوص طویت ... از التفات خاطر فیاض بی نصیب	[illegible]
امید که ... التفات ... تربیت این کمینه ... و همت اکسیر خاصیت ... مواد تقویت و تمشیت ...	مطمع ... انظار مرحمت آثار و التفات عاطفت سمات شامل احوال این کمینه ... همت عالی باز نگیرند رایت ... جاهی ... و مدک همة وکمثه فی سایر الناس مطمع	[illegible]

کلمه دوم در استدعای کتابت و آن سه نوع است ۱ درخواست کتابتی که مشتمل باشد بر اعلام تجدیمات و مهمات ۲ التماس کتابتی که موجب مزید آشنایی و رسوخ محبت گردد یا سبب وقوف باشد بر احوال ۳ تمنای جواب مکتوب و هر یک از این انواع در حرفی رقم اثبات می‌یابد حرف اول در اظهار امتثال و فرمان برداری و طلب کتابتی منطوی به امر بارگاه مراسم خدمتکاری مناسب هر قسم از طبقات و اخوانیات والله اعلم بجزائل البریات

این صفحه بسیار خوب است

ملوک و سلاطین	امرا و حکام	صدور و وزرا	اهل دیوان	اخوانیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سادات	ائمه و قضاة	مشایخ	ارباب مناصب و عمل	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المتفرقات

المتفرقات من هذا الباب من المنثورات و المنظومات

الفقرات	الفقرات	الفقرات	
[illegible]	از عواطف بی کران و عوارف بی پایان آن شرف منتظر جای است تا در اتمام مهام کمر ماموری شده باشد کمر را بر میان جان بندد	علی الدوام به رجوع خدمات مفتخر سازند که از روی اخلاص بطریق اختصاص کمر بسته‌ام میان ارادت یکجا گریه تا خدمتی کنم که پسند شما بود	[illegible]
[illegible]	انواع خدمتها به دل و جان محمول است و هر امر عالی بدان الحاق یافته باشد مسموع و مقبول ع هر چه رای تو بجان استاده‌ام	امید واثق است که این کمینه را در سلک چاکران منتظم سازند تا آثار اخلاص و وفاداری خویش تقدیم کند عادت خدمتکاری	
[illegible]	محاسبات مشتمل بر اشارات و مغاوضات منطوی بر بشارات ارزانی فرمایند تا بقدر وسع و طاقت جد و جهد آرم بجای	بخدمات لایقه مخلصان از نوازش فرمایند تا از اخلاص بظهور رسد از روی صدق و صفا چاکریم و خدمتکار بهر چه حکم کنی ما خدمت فرمایند	
[illegible]	بمقاصد خدام شرف اعلام دریغ ندارند تا در اتمام آن مهام غایت جهد و نهایت اهتمام مبذول افتد ع گر دولتت امر باشد و از مخلصان قبول	امید وارست که به رجوع خدمات در سلک سایر خدام انتظام یابد هر که خدمت بفرمای گر بنده مطیع لیکن آن بیشتر که فرمائی بخدمتگار خویش	
[illegible]	الحد رای مبارک را از مصالح روی نماید اشارت فرمایند تا بموجب فرموده بتقدیم رساند ع بهر چه امر کنی ما خدمت فرمانت	این کمینه را از زمره خدام به رجوع خدمات مستطاعه اختصاص بخشند بهر چه حکم کنی استاده‌ایم کجا غلام حلقه بگوش آن کند که فرمایند	
[illegible]	مهماتی که مستعد اتمام آن و اهتمام در آن باشند مامور سازند تا در تقدیم مراسم انقیاد و بذل جهد و صرف وسع از جمله لوازم شمرد ع بقدر طاقت خود آن کنم که فرمائی	مرجو است که محکوم فرمان لازم الاذعان را منظور نظر التفات دارند بهر چه حکم کنی چاکریم و خدمتکار ز حال ما نظر عاطفت دریغ مدار	
[illegible]	در سوانح مطالب و عوارض مآرب آنچه سانح و عارض گردد اعلام بخشند تا بقدر مقدرت و امکان استطاعت مراسم سعی بتقدیم رسانیده از روی یک اشارت واز با سر دوید	اشارت عالی در باب تقدیم خدمات دریغ ندارند من آن نیم که کنم سرکشی ز فرمانت بهر چه حکم کنی حاکمی و من محکوم	
[illegible]	در عوارض وقت با رجوع مهمی فرمایند تا در اتمام آن جهدی که مستطاع از کمال وداد و مستعد از محض اتحاد باشد بجای آورده شود ع سمعا و طاعة بکنیم آنچه حکم تست	در رجوع خدمات خاص آنچه مواد اران سمت اختصاص موسوم سازند خدمت را هر که فرمای کمر بر میان جان بندد یک داعی زغایت اخلاص جان کمروار بر میان بندد	
[illegible]	بشارات اشارات لایقه را کامل مستقبل است و اتمام مهام لایقه را کافل و متقبل ع بهر خدمت که فرمائی بجان و دل بدیم فرمان	تجدید می گر این کمینه در صدد اتمام آن تواند بود بر اشعار ارزانی دارند ماییم و ایم هر چه تو گوئی چنان کنم آری طریق بنده مخلص اطاعت	
[illegible]	چشم رضا و گوش قبول بر صدد و راه اوامر ... نهاده و اشتغال آن را موجب نیل امانی و فوز بر مقاصد و ... دانسته ع بفرما آنچه میخواهی ... فرمانت	امید چنان دارد که باتباع فرمان مطاع علی الدوام مفتخر و مستظهر باشد من همه عمر بوده ام بهر ادای خدمتت بجو دکر ملازمان بسته کمر بجا کر	

حرف دوم در استدعای کتابت که مضمونش ناظر بشد با فتخار و استظهار یا با رتیاح و استبشار یا بر سوخ محبت و سواد مودت یا بازدیاد مواد آشنایی و مودت یا با طلاع بر کمای احوال مکتوب الیه که بسبب تسلی دل و اطمینان خاطر گردد و از صور شوخات این حرف چند فقره نوشته می گردد و ثبت آن در مکاتیب جبقات و اخوانیات و رعایت نسبت و ادراک تعلق بتصرف ذهن منشی داده

فقرات محبت	فقرات مخزد استظهار	فقرات استبشار	فقرات متفرقات	ابیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سیم در استدعای جواب مکتوب بطریق تلطف و تودد و شکایه از استبطای جواب یا از عدم آن در سطر چهارم خواهد آمد

فقرات	فقرات	ابیات
اگر نهال کتابت مخلصان احباب را از رشحات جواب ملاطفت نضارت تازه و سیرآب دارند هر آینه طراوت اغصان محبت از سموم نسیان محفوظ می ماند	اگر رشحات مجابات این کتابت تشنگان بوادی هجران را سیراب گرداند / ازان طرف نشود قطره دریا کم	[illegible]
التفات در ارسال جواب بحکم و یبقی الحب ما بقی الکتاب از موجبات استحکام ارکان محبت و انتظام امور اخلاص و مودت است	اگر سیاهی التفات ضمیر منیر در مجابات عرضه داشت این فقیر کسر ارزانی دارند / ازان طرف بندیده نگارش نقصان [illegible]	[illegible]
خطاب بی جواب در دین مصادقت و آیین موافقت مناسب نیست لاجرم تفقدات پی گرانه و ملاطفت روزگانه را مترقب می باشد	مامول که صفحه [illegible] مراسلت مخلصان [illegible] مزین و مصور ملاطفت محلی سازند / از اینجانب بنا شد هیچ نقصان [illegible]	[illegible]
ولوازم یاران بجواب کتابت و چاره سازی مواد ارادت بلطف عبارت طراز خلعت مکارم اخلاق و جمال خلعت میامن اعراق است	از اعطاف و [illegible] والطاف [illegible] مستطاب مغز ساختن عجب نیست / زابر بهار هیچ عجب نیست گر کند [illegible]	[illegible]
از عادات سادات که سادات عادت ارباب سعادت است مجاوبه و مکاتبه با اصحاب مؤالات و ارباب مصافات غریب و عجیب نمی نماید	چون از اقسام حاشیه بساط دولت [illegible] علی الدوام تشریف جواب را [illegible] گر دولت و دیدار میسر نشود [illegible]	[illegible]
چشم داشت جانب که پیوسته نهال مودت را که در چمن مکاتبت برنشده از منبع مجاوبت شاداب دارد تا طراوت اتفاق برقرار بماند	اگر رای معالی انتمای مخدومی اقتضا [illegible] فرماید از حسن التفات و یمن اهتمام [illegible] رتبه آفتاب تا بازرا [illegible]	[illegible]
از کمال الطاف معهوده متوقع و متمنی آنست که الواح مکاتیب مواد اد ازبار تمام اکرام مجاوبت زینت کتاب مسطور و زیور نور علی نور ارزانی فرمایند	اگر کمینه مهجور را بتشریف جوابی که هر آینه [illegible] و وجاهت مشرف سازند [illegible] جاه و جلال لاحق نخواهد شد [illegible]	[illegible]
وظیفه مواخات و طریقه مصافات مقتضی آنست که اندیشه جواب کتابت دوستان قدیم که بر منهج صدق و صفا مستقیم اند در دفتر نسیان مثبت نسازند	توقع می دارد که [illegible] الطاف [illegible] علی الدوام [illegible] ارزانی سازد [illegible]	[illegible]
از التفات رای عالم آرای توقع آن هست که تشریف جوابی منبعث از محض عنایت و مترشح از عین عاطفت از زمره مخلصان یاد آرند	[illegible] جواب مستطاب که مرقوم رقم کرم [illegible] هیچ نقصانی نباشد [illegible]	[illegible]
از لطف تفقد قدیم و حسن تعهد معهود توقع آن میدارد که در فتح ابواب ارسال جواب بتقصیر قلم مرحمت رقم رضا ندهند که استنشاق نسائم [illegible] و استشمام شمائم [illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ سیوم در استدعای کارسازی و تربیت و طلب دلنوازی و تقویت و این صورت به سه نوع مودی می شود اول آنکه ابتدا آرزو توقع التفات و مهم سازی داشته باشد بی وسیله دوم آنکه متوسل بذیل التفات مکتوب الیه گردد و تربیت و تمشیت خود را بروی منحصر سازد سیم آنکه بعد از توجه مکتوب الیه بکارسازی وی التماس اهتمام در اتمام مهم نماید و هر یک ازین انواع در حرفی مذکور می شود **حرف اول** در طلب التفات و توجه بساختن مهمات

فقرات	الابیات	[illegible]	
مامول آنست که صحیفهٔ افتتاح ارزو را سعادت مقرون گردانیده مطاوی استدعا را بعنوان قبول مشرف سازند	نوازش دل ما کن چو دلنوازی تو / بساز کار فقیران چو کارسازی تو	ای مرغ خیال کرامت که دم بدم / خوش می پری جنب فراموشیت مباد	انگشت کرم رسد تک کمال / از حال ما که بستهٔ پریم و شکسته بال
بجون استنجاح امانی را از رای مشکل گشای استمداد می رود و استنابهٔ مقاصد را از عنایت شامل التماس می نماید	اگر تو بر سرم از لطف سایه اندازی / چو آفتاب کنم بر فلک سرافرازی	ای بوده در معارج اقبال کام جوی / تو ابر بحر موهبتی بر همه ببار	وی گشته بر ممالک آفاق کامیاب / تو آفتاب عاطفتی بر همه بتاب
بر سینهٔ نفوس عقیدت منتقش است که عنان التفات بصوب کفایت مهمات کمینه بسمت انعطاف نخواهد یافت	تو عزیزی چه عجب گر ز تو بی قدران را / نظر رحمت و چشم عنایت باشد	ای از صریر خامهٔ دولت فزای تو / تصویر دیده هم بچکم چون ندیده ام	هر روز کار دولت و دین مستقیم تر / اندر جهان ز ذات شریف کریم تر
استفتاح ابواب آمال از مساعی الطاف آنجناب منفعل است و استنجاح مقاصد بکفایه مطالب از همت عالی ایشان محقق	دل که شد جای غم عشقت محل رحمت / ای زهی بابای رحمت جمع کن در محل	زچرخ اگرچه فرو بسته گشت در کارم / هنوز توجه محل بستگی کارم	چمن لطف خداوند کار بگشاید / یکنظر کرمت زین هزار بگشاید
مطموح که نتاج رافت و مهربانی بر حال مخلص جانی گسترانیده صلاح جان و نجاح آمال را قرین روز کار این حزین سازند	زپا فتاده ام ای دوست دستگیرم را / گر کارت گرفتن فتاده را دست	ای هر نوای تو مخصوص بسیم و الداری / ضمیر پاک تو خود دیده بان اسرارست	کجاست آنکه هنر می برین دل ریش / چه حاجتست که زحمت دهم بقصهٔ خویش
کمینه در استمطار سحایب فایضهٔ المواهب آنجناب و استفاضه از عوائد بامره الفوایدش بیقینی صادق و امیدی واثق دارد	طمع کرم ز تو دارم بس از که خواهم داشت / کرم گر از تو نبینم پس از که خواهم دید	گر ترا باشد کمی پروای غم فرسودگان / بس فروبست کار من ز دور روزگار	نیست غم گر جان و دل از غم بفرسایدمرا / یکنظر فرمای تا نه کار بگشایدمرا
از لطایف شیم و عواطف کرم خداوندی سزد که بنده را از نقصه تنزل خویش که حصول آمال و ظهور اقبال بران مترتب است محروم نگذارند	تشنه وادی غم را بزلالی دریاب / بامیدی که درین ره بجدای واری	من یکی کو سرم فتاده بخاک / گرچه باشد هنوز همت تو	از ره تربیت مرا بردار / کو مرا از خاک برگرفتن عار
متوقع که در انجاح مطالب و انجاح مآرب این فقیر غایت اهتمام و نهایت التفات بتقدیم رسانند	تو آفتابی و من ذره هوا دارت / چو آفتاب بمن ذره التفات نمای	بدار سایهٔ الطاف خویش بر سر من / مرا چو غم که چو از اسیا غم گیرد	که آفتاب هوا خواه همی پناهست / چو التفات شریف گریزگاه منست
نظرات کیمیا سمات عنقت ساختهٔ از معینش حصول باوج اقبال و قبول رسانیده بیشت	اشکبار ازدیم آب تفقدی کن / ای که از نهر جنب آب زلالست ترا / کرم گر از تو نبینم پس از که خواهم	نکس که نشد بخویش کارش است / از فیض کرمهای تو تقصیری نیست	گر دست امل زند بعطف تو دارست / با نیری اگر بهرود ز طالع ماست
انواع اصطناع و تقویت و اصناف الطاف و تربیت را از کرم کامل و رافت شامل آنجناب امیدواری دارد	از تو مست بحال شکستگان نظری / بحال ما بنگر زینکه شکسته تریم	خستگان از پرسشی دریاب چندانت بوعده بنواز / ما گدا ایم و مفلس و تو کریم	مایو غریبیم و تو غریب نواز

حرف دوم در تمسک بحبل عنایت مکتوب الیه و التجا بوی در تربیت و تقویت بوی و درین نوع نیز کلمه منثور و منظوم مشتمل

الفقرات	الابیات	ثنایات و ابیات	
حق ملیت که کمینه را بغیر آستان بوسی دولت آشیان که ملجا اصاغر و اکابر و ملاذ ارباب معالی و مفاخرست پناهی دگر نیست کنایتی	[illegible]	روی دل سوی تو دارم زانکه دلدارم توی / گرچه صد خواری بسی مردم رسد از غم مرا / چاره سازی کن مرا چون چاره کارم توی / من چه غم دارم چو غمخوارم توی	
فقیر حقیر از خدام آنحضرت فریاد رس و دستگیر ندارد اگر بمحض تربیت و فضل عاطفت جای دهند از کرم عمیم بدیع و غریب نخواهد بود	[illegible]	بر کار بی نوایان گر یکنظر گماری / کار من و چو من صد زان یکنظر بر آید / ما خاک آستانت [illegible] / کاری اگر برآید زین رهگذر برآید	
بدارک خلل حال و تلافی اهل دل را ذمت آنجناب که موئل و معاذ و ملاذ ان کمینه است [illegible]	[illegible]	هر کس درین جهان بکسی التجا کند / ما را همین بس است که لطف تو التجاست / گیتی بجای من زجفا گر ادا کند / گر لطف تو تدارک حالم کند رواست / از آن بسوی تو دارم رخ امید که تو / بیک کرشمه توانی که کار ما سازی	
کمینه دست امید در دامن کرم آنحضرت زده و روی نیاز باستانهٔ علیه آورده توقع میدارد که عارفه مساعدت و طریقهٔ معاضدت عنایت فرمایند	[illegible]	[illegible] کار من اندر عنایت بسته است / چرا بچاره بیچارگان نپرداری	
در گرداب حوادث افتاده ام دست [illegible] عنایت ملاح آنجناب التفات است اگر دستگیری نموده ماموله خاطر فاطر را مبذول دارند	[illegible]	[illegible] در محفل ایام باد / فیض ایزد روز و شب ساقی ترا / در جهان گر کسی دارد کسی / من ندارم غیر [illegible] ترا	
در استکفای مهمات و استدعای [illegible] بحبل متین التفات که غیر از آن دست آویزی ندارد معتصم شده امیدوارست که [illegible] اشفاق [illegible]	[illegible]	آن اگر عنایت تو غمخوار گردد / هر لحظه مهم او نکوتر گردد / خاکی که برو گذر کنی جان بخشد / سنگی که درو نظر کنی زر گردد	
این فتاده صدمات نوایب و سرگشته بوادی حوادث التجا بعتبهٔ علیه نموده و امیدوار که از کرم عمیم نجح مرام و کفایت مهام فایز گردد	[illegible]	از مهر لطف تو گر پرتوی بمن برسد / برم روشنی اندر روزگار من [illegible] / همای همت اگر سایه افکند بر من / بفر دولت تو یکدم [illegible]	
چون التجای این فقیر بجناب رفیع منزلت و آستان آسمان رتبت از روی خلوص و حضور واقع شده لاجرم بالتفات خاطر [illegible] اهتمام ضمیر منیر اعتماد تام و استظهاری کلام دارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چون کمینه را غیر آستان رفیع منزلت و درگاه منیع بنای نیست لاجرم بنظر عنایت مخدومی مستظهرست و بمکان کرم و اشفاق خداوندی مستبشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سحاب فیاض عنایت آنجناب ریاض آمال همه را سیراب دارد اگر قطرهٔ [illegible] بر درکام جان این حقیر که هیچ چاره و [illegible] ندارد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فن سیوم در اپستدهای استمام در اتمام مهام و درین باب کلمه چند بنظم و نثر مودی میگردد

فقرات	ابیات	ثنایات	وابیات
متوقع از ان جناب ترشح عاطفیت که دست کرم نشانده اند و تمهید بنای که در فضا الشفقات و استمام طرح افکنده اند	[illegible]	اغلت علینا سنک یوما غمامه فاعنیما یجلو فیاس جامع والاغشیانا فی فیروزی عطاشها	افضات لنا برقا وابطارت شاشها
مطبوع از کرم عمیم انکه ملتمس و مرام بعز اتمام مقرون شود با تمام سپه بالوا حق انعام بالمساوی اکرام الفعلیم پیرزد	[illegible]	سامان کار بنده ز الطاف بی کران آغاز کرده بر سانش باشها	جون وعده داده بکرم استمام کن طرحی فکنده بنهایت تمام کن
مامول از شیمه عمیمه الشفقات برشحات استمام در اتمام مهام نشو و نمای تمام ارزانی دارند	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اگر کسوت عنایتی که در باره این بیچاره فرموده اند بطراز اتمام مطرز و معزز گردد و لاحق بسابق منضم خواهد شد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جون در بدایت پرتو عنایت بر حال این فقیر انداخته اند اگر در نهایت نظر رعایت ارزانی دارند [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات المتفرقة للانواع الثلث

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] فلیس لنا الا علیک المعول	[illegible]	[illegible]	ای خنک سال جود ز تو دیده فتح باب در باب من ز بهر چه تقصیر میرود دانسته ام که جود ترا هیچ عیب نیست از طالع منست که تاخیر میرود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اگر ترا نظری بر من ضعیف افتد وگر ترا کرمی با من گدا باشد از ان طرف نپذیرد کمال تو نقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	علی رغم دشمن چنان ساز کز تو مراد دل دوستداری برآید نظر در مرادات یاران چنان کن که بی زحمت انتظاری برآید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کارم بساز از کرم امروز دست گیر هرچند کارساز بجز کردگار نیست دانی که در جهان بجز احسان و نام نیک حقا که هیچ چیز دگر پایدار نیست
	المناسبة		للنوع الثالث
ابیات	ابیات	ابیات	ثنایات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	جو محنتی رسدم از جفای چرخ نگون جو زحمتی بودم از بلای عالم پیر بدرگه تو کنم التجا کامانم ده بخاک پای تو روی آورم که دستم گیر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ چهارم

در استدعای عفو و رحمت و ترک شکوی و معاتبت و بیاید دانست که طلب عفو یا بطریق استدفاع است که کاتب استعفای جرائم خود نماید یا بسبیل استشفاع گناه دیگری را درخواست کند و هریک ازین دو صورت خطابا و جوابا در حرفی مذکور می شود حرف اول در طلب عفو از جانب کاتب نسبت با گناه او

خطابی

ابیات	فقرات	ابیات	ابیات
[illegible]	اگر جرائی واقع شده بزلال عفو و اغماض نایرهٔ شعلهٔ آزار تسکین بخشد و غمام اغتنام این مستهام را به پرتو آفتاب لطف عمیم انتشاعی ارزانی دارند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با وجود کرم عمیم خداوندی جرائم این بنده جانی عظیم محقر نماید و با وفور فیض خشش گناه این کینهٔ کثیر التقصیر بسیار اندک باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	امیدوارست که عثرات این فقیر جانی بعوائد عفو و الطاف متدارک گردد و هفوات زلات این کینهٔ خاطی باستار صفح و اغماض و مرحمت پوشیده ماند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مأمول از کمال مراحم بی دریغ آنکه نقوش زلات سابق و رقوم تقصیرات لاحق فقیر را بزلال عفو کامل و اغماض شامل تمام نابود و منمحی گردانند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگرچه جریمهٔ کینه نه بدان حدست که بعرض رسانیده اند اما چون خاطر عاطر بر وقوع این زلت واصد و رأین هفوت قرار گرفته لاجرم تمسک بحبل استغفار نموده عفو عمیم را مترصد و لطف جسیم را مترقب است	[illegible]	[illegible]

تمه حرف اول در طلب عفو

خطابی

ابیات	فقرات	ابیات	ابیات

[illegible]	امید واری دارد که بمقتضای فاصفح الصفح الجمیل رقم عفو بر صحایف خطایا و جراید جرایم کمینه کشند ع والعفو عند کرام الناس مأمول	[illegible]	[illegible]
[illegible]	متوقع آنست که جناب دولت پناهی از سر الطاف بی تناهی خطای این بنده مساوی عفو فرموده غبار جرات را از آینه دل بی غل بصیقل کرم زداید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگر صورت جریمه داعی کمینه خادم ویرانه غبار ملالی که بر صفحه خاطر عاطر نشسته باستین کرم عمیم و فیض عظیم محو سازند جا کمند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	آنچه اصحاب تخلیط در باب کمینه بمسامع شریفه رسانیده اند حقا که ذمه حال من از آن مقال بمثابت برات دارد و با این همه عفو شامل را مترقب می باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با وجود وفور حلم و کرم خداوندی امثال جرایم و جرائم امثال چندان وقعی نخواهد داشت ع گناه از بنده و عفو از خداوند	[illegible]	[illegible]

جوابیات که مکتوب الیه بکاتب نویسد حرف دوم در شفاعت نمودن گناه دیگری در عفو و اغماض از جرایم او درخواست کردن و این نیز دو صورت دارد خطابی و جوابی

جوابات		ابیات	اما خطابی فقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنچه اصحاب تخلیط در باب فلان بمسامع علیه رسانیده اند بهتان محض و کذب صریح است و اگر فی المثل بحکم اعتمادی که بر وفور حلم و کرم خداوندیست خطایی واقع شده باشد بعفو و عاطفت مستظهر است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	معروض میگردد که بر خاطر ... جریمه که معلوم فرموده اند صفت حیرت و سمت دهشت بر وجهی استیلا یافته که عنان تملک از قبضه قدرتش بیرون رفت و زمام تمالک و حرکت انقباض مخصوص سازند

[illegible]

بقیه حرف دوم در شفاعت نمودن جوابیات درقبول شفاعت امّا خطابی

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	بون عفو اغماض از جرایم ارباب زلات و زلات اقدام اصحاب هفوات و خیفه وامر و عواطف امال اقتدار و اختیار می باشد اگر کمة العفو مع القدرة را نصب العین ساخته از سر گناه درگذرند جا کند	[illegible]	بوساطت شفاعت آنجناب عنان انتقام از صوب گناه ف معطوف و مصروف گردانید و حکم سیاست را که سلطان حکم و کیاست موقوف داشتیم
[illegible]	بر ضمیر انور واضح است که ف جهول بعضی ازو تاسو که شیاطین الانس اند از مراتم سرکرانه مانوس گشته توسم بخود راه داده بوده آن زمان بطریق استشفاع بحبل متین فاعف عنهم متمسک گشته امید وارست که بمحل قبول برسد	[illegible]	جرایم عظایم آن جابر ها نم را نادیده و ناشنیده انگاشته نایره غضب را بزلال خذ العفو وامر بالمعروف منطفی ساختیم
[illegible]	احوال ف که اصحاب غرض الذین فی قلوب مرض بنوعی نامرضی بسمع عالی رسانیده اند بر منوال صدق واقع بوده و باوجود آن حالا باذیال استشفاع اعتصام نموده واین مخلص را شفیع گردانیده اگر نظر عفو و عاطفت منظور گردد غایت عنایت خواهد	[illegible]	بر حسب فرموده کفی بالظفر شفیعا للمذنب اراده بود که ف را به بشارت عفو مستمال سازم چون اشارت آنجناب بآن انضمام یافت بکلی از سر جریمه وی درگذشتیم
[illegible]	از هر حکمه که ارباب اقتدار باقتدار آن اهتمام نمایند و از هر شیمه که اصحاب اقتدار باکتساب آن میل فرمایند چون صفح و کظم احسن و افضل است پس اگر ابراهیم بی ورع که شایان احوال کافه انام است از سبیل وفی انتقامش بر هفوات و زلات بمجت وقوع یابد ثنایات الطاف	[illegible]	صحیفه شفاعت آنجناب را برقم اجابت مرقوم ساخته و صحیفه مطلوبش را بعنوان نجاح مزین گردانیده غباری که نسبت ف در خاطر بود بکلی محو و نابود ساختیم
[illegible]	بر خاطر خطیر مخفی نیست که ف بواسطه کید حساد و جهد اعدا بسهوی که مقتضی بشری را از ان چاره نیست مواخذ گشته بعد از عنایت حضرت الوهیت و عفو و صفح آن حضرت ملاذ و معاذی ندارد اگر بعین عاطفت ملحوظ گردد بهیچ گونه بعید	[illegible]	اگرچه این کس چند نوبت پای تعدی از دایره ادب بیرون نهاده و دست طغیان از آستین عصیان بیرون آورده اما فرمان آنجناب بر جان این مخلص نافذ است

تتمه جوابات درقبول شفاعت — الابیات المستغرقة فی هذا الباب

ابیات	فقرات	ابیات	شایات
[illegible]	چون درخواست آنجناب سمت قبول داره بموجب واحسن کما احسن الله الیک نایره غضبی که نسبت ف اشتعال یافته بود بکلی سمت انطفا پذیرفت	[illegible]	ومبنی تحملت الاساءة کلها وجیت بانواع الذنوب العظایم فما یعرف الصفح الجمیل من الفتی عن الناس الا عند عظایم الجرایم
[illegible]	بنوعی که فرموده بودند صحیفه جریمه ف که مهب تزلزل ارکان اطمینان او شده بود بآب صفح فروشست و شعله غضب را بزلال عفو و فیض و رحمت تسکین داد	[illegible]	ما بتقصیر خویش معترفیم درگذار ار کرم جنایت ما عفو و لطف است رسم و عادت تو جرم و تقصیر خوی و خصلت ما
[illegible]	بعد از مطالعه کتاب شریف سوات سیات ف را بلباس عفو پوشیده نقوش جرایش از جریده خیال بزلال عفو و اغماض محو گردانید	[illegible]	فلیتک تحلو والحیاة مریرة ولیتک ترضی والانام غضاب ولیت الذی بینی وبینک عامر وبینی وبین العالمین خراب
[illegible]	بجهت استشفاع آنجناب که درباره ف نموده بودند آتش خشم را بآب پر جوش والکاظمین الغیظ فرونشانید و خرمن غضب را بباد والعافین عن الناس بر داد باقی بد ما را الله مرصد است	[illegible]	چو هست عفو تو مشاطه نگار بانت ز چهره ظلم آرایشی دریغ مدار کلی ببخشش و بخشایش فراوانت که بخشش کن و بخشایشی دریغ مدار
[illegible]	برحسب اشارت عالی صفات ف جرایم بآب صفح و تجاوز شسته شد و در مقابله عثرات او طریق اقالت از روی لطف و استمالت مرعی گشت	[illegible]	لا تغضبن سیطلی من جاء معتذرا و قلبه خافق من کثرة الوجل ولا تثرب علیه بعد توبته الیس یکفیه ذل الحیرة الخجل

ابیات	ثنائیات	
تتمه ابیات متفرقه		کلمه پنجم در طلب وفا بوعده و لطف و کرم و این فیر وعده و فاییت که میان احباب شده و شمه ازان در سطر ثامن ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت و اینجا فقره و بیتی چند مناسب این مبحث در دو حرف رقم تحریر می باید و من الله الاعانة
ابیات	**ثنایات**	**حرف اول**
[illegible]	آن گنه دارم که شد اندر شود هیچ کس در عذر جرم من پیام من چه کردم آنچه آمد از من تو چه کن آنچه از تو آید و السلام	[illegible]
فان سیء العفو عند الکرام مع الاقت [illegible]	یا کریم الصفح فضلا یا فتی ماله من کل فضل من عسیل ان نفسی اصبحت فی محنة من قبیحی فاصفح الصفح الجمیل	[illegible]
[illegible]	آب رو میرود ای ابر خطاپوش ببار که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست که درین بحر کرم غرق گناه آمده ایم	[illegible]
[illegible]	مینی اساءت کما علمت فاین عاطفة الاخوة و ان اسات فلیس کما اسات فاین فضلک والمروة	**حرف ثانی در فقرات جوابی**
[illegible]	گر گناهی کرده ام الاعتذار الاعتذار ور خطایی واقع است الاجتناب الاجتناب در جهان رسمی قدیمست از بزرگان مرحمت وز فرودستان خطا والله اعلم بالصواب	[illegible]

الابیات المناسبة بفقرات هذه الکلمة

ابیات	در طلب وفا بوعده	ثنائیات متفرقه		شکایت آمیز
[illegible]	[illegible]	اری وعدا ایوانی بعد وعد ولم یر فیها وعد صحیح کان وعود کم لغات عود تلذ بها المسامع وهی ریح		[illegible]
[illegible]	[illegible]	وعده های خوشم همی دادی وان همه وعده ها سرابی بود روزگارم بوعده تو گذشت گوئی آن روزگار خوابی بود		[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه ششم در سفارش ارباب حاجات و تحریص نمودن در اسعاف مرادات و تمهید قواعد خیرات و تعمیر مبانی مبرات و اعانت محرومان و اغاثت مظلومان و از کلمه سیم استنباط برخی ازینها می توان نمود اینجا در مقامات سفارش دو سه حرفی رقم میگردد و بجهت المنوذج فقره چند سمت ایراد می باید و در جواب سفارش نیز دو سه سطری مذکور می شود والتوفیق من ولیه

بقیه کلمه ششم

ابیات	فقرات	فقرات	ابیات
[illegible]	چون جناب عالی قبله ارباب امانی و کعبه افضال ارباب معالیست لاجرم سالکان فریق طلب من کل فج عمیق و وی بحیق متوجه تطواف اطراف آن مشوند پس اگر بجال ف که یکی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	از طایفان آن حریم احترامست نظر عنایات ارزانی دارند از کرم عمیم مرتبع نیست و مسلک لایدل علی الصواب	[illegible]	[illegible]
[illegible]	از کرم ذات و کرامت صفات مخدوم سزد که ف را که استحقاق او ظاهر و اهلیت او واضح و باهرست بنظر التفات منظور و بعین عاطفت ملحوظ و مسرور گرداند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	و از ازدحام ارباب سوال غبار ملال بر چهره احوال ظاهر نیارند **نظم** آری حرم جود تو شد کعبه حاجات کز هر طرفی خلق جهان رو بتو آرند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون حضرت حق سبحانه برای صلاح امور جهان و نجاح جمهور زمان زمام احکام حل و ربط و قبض و بسط رعایت آن عالی شان سپرده است لاجرم ف قدم صدق	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بتلقاء امین آن جانب که حرم حصول مآربست نهاده امیدوار میباشد که منظور نظر کیمیا خاصیت و مقبول خاطر والا کرده	[illegible]	[illegible]

تتمه کلمه ششم در شفاعت ارباب حاجات

ابیات	فقرات	فقرات	ابیات
[illegible]	ف بوقت توجه بآستانه عالی ازین کمینه توقع سفارش بملازمان نمود **ب** یقین که چون بود اندر محل بخشش کسی که از همه عالم بمن توسل کرد باین همه امیدوارست که مشار الیه را مقضی الوطر و میمون المورد و الصدر بزودی اجازت مراجعت ارزانی فرمایند **بیت** در مانده محنتست او را دریاب کامروز تویی پناه درماندگان	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون فیض عنایت باری جل سلطانه جناب رفیع آنحضرت را ملجا امیدواران و ملاذ مظلومان گردانیده لاجرم اصاغر و اشراف از جوانب و اطراف وجه توجه بدان صوب آورده اند و اسافل و اعالی از دور و حوالی روی ارادت بدان آستانه نهاده و از جمله یکی ف تحصیل آمال و ترفیه احوال و تعلق و الطاف ملازمان وارد و مسلک لایخیب من رجا	[illegible]	[illegible]

جواب	از جانب مکتوب الیه در قبول سفارش و امتثال امر کاتب		
[illegible]	[illegible]	اشارتی که در باب مساعدت ف شرف اصدار یافته بود بمقدار مقدور و وسعت و موسع زمان انصرام یافت باقی خدمات را مترصدست ع فلک الامر دانی مأمور	چون از فحوای کتاب کریم بحقیقت استخفاف ف و قوف تمام حاصل شد تمام مهام او بتوفیق الهی سرانجام یافت باقی بهر چه امر فرمایند مختارند ع زانست حکم که در جمله جا ها حکمی
[illegible]	[illegible]	بنابر کمه از اهبت رنامک فاغنتها اشارت عالی را بقبول تلقی نموده رقم باقی خدمات میرود ع بهر چه امر تو یابد صدور ما مأموریم	بتعمیر مسجد ف که امر فرموده بود وثوقی الحال اشتغال نموده امیدست که بزودی بسمت اتمام پذیرد و حقا که از اعلام مثل این مهام که از محض اخلاص و اختصاص انبعاث یافته ع ثابت مطالع ولایت مطلع

[illegible]

	تتمه	جواب از جانب مکتوب	الیه
ابیات	ابیات		فقرات
[illegible]	[illegible]	چون از مضمون خطاب عالی صفت مطلوبیت استفاده دیده با عانت ربانی ظالم او را مغلوب و مقهور و منکوب و مرذول ساختیم باقی هر چه فرمایند مصراع از پی رغبت بجان فرمان بریم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	التماس رعایتی که نسبت با فلان فرموده بودند بر ذمت لازم دانسته بوجهی که طاقت و قوت بدان وفا نمود سرانجام داده باقی ملتمسات را منتظرست ع ما چون ترا مطیعیم فرما هر چه خواهی	
[illegible]	[illegible]		[illegible]

کلمه هفتم در استدعای ملاقات و آن دو نوع است یکی استدعای لقای کسی که در سفر باشد بر جوع یا بوطن آن در سطر پنجم ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت دوم داعیه ملاقات شخصی که در حضر باشد و این نیز دو قسم است اول آنکه استدعای حضور مکتوب الیه نماید بمنزل خود دیگر آنکه مستدعی ملاقات مکتوب الیه در منزل وی و این قسم را استیذان خوانند و هر یک ازین قسمین در ورقی مذکور میگردد

حرف اول در استدعای حضور کسی بمنزل خود

فقرات		
[illegible]	مرحبه اتصال روحانی و مساید قلوب در دار الملک معانی اصلی موکد قاعده محبت	[illegible]

تتمه حرف اول در استدعای حضور

مقدمه	فقرات	تتمه
[illegible]	متوقع که زمانی تشریف ارزانی فرمایند تا از لوامع حضور موفور السرور پرتو نوری بر صفحات قلوب خاصران تابد	[illegible]
[illegible]	ملتمس که تشریف حضور که جانی در آرزوی آنند و کلک فضل الله یؤتیه من یشاء ارزانی فرمایند و محفل احباب را بجمال مبارک که روح روح افزاید بیارایند	[illegible]
[illegible]	امیدواری دارد که هر چند زودتر این مجلس پرنور حضور گلشن و دیده انتظار دولتخواهان را بحضور وافر السرور روشن سازند بهتر	[illegible]
[illegible]	مقصود قصارای همت اصحاب و جوامع همت احباب بر آن و مصروفست که بر حسب موافقت و موانست ارواح شرف مجالست و مرافقت اشباح نیز میسر گردد	[illegible]
[illegible]	چشم همت بر مرصد انتظارست تا کی دیده محبت دیده بانوار جمال با کمال خداوندی منور و دولت دو جهانی بسعادت حضور وافر السرور مخدومی میسر شود	[illegible]
[illegible]	لوایح شوق با علی درجه کمال رسیده و حضور مبارک غایت مرغوب و مطلوبست اگر تجشمی فرمایند هر آینه متعطشان بوادی اشتیاق را با فاضات زلال وصال تسکینی تمام حاصل میشود	[illegible]
[illegible]	اگر کوکب لقای خداوندی کلبه فقیر از ابر توجه جمال شریف بیت الشرف سازند هر آینه اختر سعادت از اوج مراد پرتو دولت بر حال ما اندازد	[illegible]
[illegible]	اسباب عشرت مهیا و مهنی و مشرب مسرت مهنا و صفات او اتمام سرور و کمال ذوق و حضور وابسته بتشریف قدوم شریفست	[illegible]
[illegible]	داعیه مخلصان مختص آنست که زمانی که ملازمت برسم بخدمتگاری خدام قیام نمایند اگر بقدوم عالی در تحصیل این مرام اهتمام فرمایند حاکمند	[illegible]

	تمه الابیات فی اسپند عای المحضور	
ثاسات	ثنایات	ثاسات
فیاحسن هذا الیوم لوکنت حاضر تشار کفا نیے طیبه وسروره بموج لنا من وجهک البدر طالعا ویکشف انوار ازایش بنوره	نسیما جانب بستان گذر کن بگوی آن نازنین شمشاد ما را که از نور قدوم خود زمانی منور کن خراب آباد ما را	مجلسنا مجلس تثبت حضور ره الانجم الثواقب فاطلع علی اباد بوجه کالبدر یهدی ومن الغیاب
ندارد مجلس بی تو نوری وگر چه هست مجلس در خور تو چه فرمایی چه گویی مصلحت تو آیی نزد ما یا ما بر تو	عندی فدیتک فتیه الاحرار وبکلهم شوقا الیک جرار فامنن علینا بالحضور فانه اعمار ایام السرور قصار	اینجا جمعی بهر تو در گردند بی دولت دیدار تو خوش دل نشوند صد چشم نهاده تا جمالت بینند صد گوش گشاده تا کلامت شنوند
[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در استیذان و مقرر است که این حرف اکثر در طبقات وجود میگیرد و طرف سابق اغلب در الغائبات وقوع می یابد و غایت مباسطت و نهایت مخالصت باعث این مقررست کما لا یخفی و شکایت هجران از ملازمت و جواب آن از روی اعتذار در سطر چهارم مذکورست

ابیات	الفقرات	ثنایات
[illegible]	داعی خدمتکاری از تاب آفتاب حوادث روزگار بظلال جناب دولت مآب استظلال میے جوید و منتظر اجازت یا رخصت بوده بزبان حال می گوید گر بخوانی می توانی ور برانی حاکمی	علی الباب عبد للدخول یحاول [illegible]

	بقیه حرف دوم در استیذان	
فردیات	فقرات	ثنایات
[illegible]	جاکر کمینه و هوادار دیرینه تراب عتبه علیه را بلب اخلاص مقبل داشته و چون حلقه روی بر در نهاده ملازم آستانه دولت آشیانه است و از الطاف بنده پروری اجازت انخراط در سلک ملازمان مستطلب وین کار دولتست کنون تا کرا رسد	بنده مخلص بخدمت پیش درگاه آمدست تا بهر فرمان که فرمایی مدار و طاعتی رای عالی اندرین معنی چه فرمانی دهد بازگردد یا درآید یا نشیند ساعتی
	مخلص متخصص ملازمت بنده مستنید اختیار نموده متوقعست که نسیم قبول از مهب عنایت خواهد وزید تا بیموم روز از بادیه محنت روی خواهد نمود **بیت**	[illegible]
بیرون در مانده ام موقوف فرمان در آیم یا هم از در باز گردم	گر از قبول تو باد عنایتی بوزد بخاک پای تو کز چرخ بگذرد سر من	
	بعرض میرساند که جمعی از ملازمان محرم حریم قبول شده منظور نظرات عواطف سمات گشته اند و فرقه دیگر در لوای نامرادی سرگردان مانده زمزمه توجه بجوابی حرم خاص ندارند **بیت** من مسکین ندانم تا چه نامم ز محرمان و مقبولان کدامم	[illegible]
[illegible]	دعاگوی دولتخواه بر درگاه عالم پناه سر دوست که آیا نادی فضلش بحرم خاص خواهد خواند یا زاجر قهرش از پیشگاه قبول خواهد راند لاجرم بزبان حال اداء این مقال میے کند **بیت** گر بود نیم اشارتی باید کرد ور رفتنیم اجازتی باید داد	والعبد کالکلب علی الباب نائب الثواب ابوابک لیس لایق بالابواب قل یرجع کالکلب منکسه ام یدخل کالعبد ولیس غیر حجاب

سطر ثانی از صحیفه ثالثه در اعتذارات و اقسام آن بسیارست و از کلیاتش یکی اعتذار باشد بازای الطاف و مراحم مکتوب الیه دوم عذر تقصیر ملازمت و تقاعد از خدمت سیم اعتذار از آنچه اسناد جریمه بکاتب کرده باشند و موجب دغدغه خاطر مکتوب الیه شده باشد چهارم اعتذار از ارسال هدایا و تحف و تحقیر آن و التماس قبول قبول و این چهار قسم در چهار کلمه مودی میشود و اعتذار از ترک القاب در استماع مقبول و اعتذار از ارسال نامه در سطر سادس از صحیفه ثانیه سبق ذکر یافته و اعتذاری که در باب تقصیر کتابت و تراسل آن و بازای شکایات از حرمان ملاقات نویسند در قسم شکایات مذکور خواهد شد و اعتذار از توقف در سفر در سطر پنجم مسطور خواهد گشت و هریک از اعتذارات مذکوره در محلش خواهد آمد بعون الله تعالی **کلمه اول** در اعتذاری که بازای الطاف و تعطف مکتوب الیه نویسند مشتمل بر چهار حرف

حرف اول

در معذرت کرمت مکتوب الیه و بیان اهمیت او مصدر ایادی و مکارم را از ...

ابیات	نثر نثارات	ابیات
[illegible]	چون ذات عالی مصدر مکارم و معالیست مرآینه تضاعف انوار الطاف و تزاوف آثار اعطافش درباره دعاگویان مخلص و ثنا خوانان متخصص غریب و عجیب نباشد **بیت** ولیس عجیبا ان تری البدر لایحا ولیس غریبا ان تری المسک فایحا و اعتذار آن صورت جز بامتنان ...	[illegible]
[illegible]	ورود در و اصل ملاطفت و وصول فواضل معاطفت که از جانب مستظهاری دولت پناهی نسبت این فقیر متوالی و متواتر شده و میشود و بدیع و بعید نیست **بیت** لطف از تو و بوی از مشک و نور از خورشید رحمت قدیم و عادت معهودست لاجرم بپا داعتذار مطوی ساخته بتاسیس دعایم دعوات اشتغال مینمود	[illegible]
[illegible]	اشتمالی که خدام عتبه عرش احترام درباره مهام این کمینه بتقدیم رسانیده فرموده اند از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی مستبعد نمی نماید **نظم** از گل طراوت واز ماه تاب نیست بعید ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع و معذرت آن مکارم جز بدعوات خالصة الصفات سامیة السمات نتوان خواست	[illegible]
[illegible]	مساعدت بی غایت و ملاطفت بی نهایت که جناب دولت پناه نسبت بمن کمینه و دولتخواه فرموده اند از مکرمت اصلی و منقبت جبلی ایشان مستغرب نتوان شمرد **بیت** مردی و مردمی و لطف و مکارم از وی چون شعاع از مه و نور از خور و بوی از عود بس معاقد اعتذار از اجر لباس دعوات اسحار مقابله نتوان نمود	[illegible]

ابیات	حرف دوم در بیان عجز از ادای معذرت بجهت کثرت لطف و مرحمت	
ابیات	الفقرات	ابیات
[illegible]	عذر شمول الطاف و وفور اعطاف که آن خلاصه اشراف و جمع مکارم اوصاف نسبت این مخلص قدیم تقدیم فرموده حدت بیان از تقریر آن قاصرست و قوت بنان از تحریر آن عاجز و مقصر **بیت** شرح آن در بیان نمی آید وصف آن در سخن نمی گنجد	[illegible]
[illegible]	اعتذار از تنوع ولنوازش و معذرت آن گونه کارسازی که بجا و ران ... معالی پناه درباره این داعی سوا خواه نموده اند بچه قوت بیان توان کرد و بکدام طاقت از عهده ادای آن تقصی توان نمود **بیت** چه کنم چه عذر خواهم کرم ترا که عذرش بحساب در نگنجد بشمار در نیاید	[illegible]
[illegible]	کدام زبان از عهده شکرگزاری مکارم و عذرخواهی ایادی و مراحم خداوندی علی مرور الدهور والاعصار و کرور القرون والادوار بیرون تواند آمد عذر کرمی که کرده در حق ما العقد بعقد قرن او اشوان کرد	[illegible]
[illegible]	اهتمام والتفات که از وفور ایادی و مکارم آن ملاذ اعالی و اکارم درباره این بیچاره تقدیم یافته زبان بیان بتمهید عذر عشری از عشار اندکی از بسیار آن قیام نمی تواند نمود **بیت** زانکه آن برتر از بیان باشد هرچه گوییم فزون از آن باشد	[illegible]
[illegible]	در تاکید مبانی اعذار الطاف و مکارم و تمهید قواعد اعتذار اعطاف و مراحم خود را در مقام خجالت می داند و ادای آن کماینبغی نمی تواند زیراکه متجاوز الحد و الامکانست و بیرون از حیز شرح و بیان **بیت** بنازا طاقت تحریر آن سپاس پا زا قوت تقریر آن ...	[illegible]

الابیات اللایقة بهذا النوع

عربیه	فارسیه	ثنائیات	فارسیه
[illegible]	[illegible]	برونست الطاف تو از حساب فزونست اعطاف تو از عدد کسی کی تواند که در عمر خویش کند عذرخواهی یکی را ز صد	[illegible]

تتمه ابیات اللایقه

عربیه	فارسیه	ثنایات (?)	فارسیه
[illegible]	[illegible]	من که دم جز از تو جست بیرون / لطف و کرمت ز حد گفتار / در معرض عذرخواهی آن / آنم که کنم بعجز اقرار	[illegible]
[illegible]	[illegible]	از ایادی آن خجسته لقا / معذرت خواستیم کرد اما / کرم او کجا مجال دهد / عذر ما را که کام پیش نهد	[illegible]
[illegible]		ز تو کرم و لطف واقع است و مرا / بعذرخواهی آن هیچ روی و رای نیست / بجز دعا و ثنا و پیغمبر عجز و نیاز / درین قضیه مرا هیچ عذرخواهی نیست	[illegible]
[illegible]	[illegible]	لطفی که نموده تو با من / حدی و نهایتی ندارد / پس بنده طریق عذر از آن / بر لوح خیال چون نگارد	

حرف ثالث در حواله اعتذار بکرم مکتوب الیه و این طرز مقبولست

عربیه	فارسیه	فقرات	فارسیه
[illegible]	[illegible]	عذر الطافی که از جناب ایشان نسبت به این فقیر بظهور رسیده خادمان مخلص و چاکران متخصص شرف ظهوری یابد هم حواله بکرم عمیم و فضل جسیم ایشانست	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کمینه را بازای تلطف و تعطف آنجناب که از احاطه البیان و انظار برترست و از ادراک اوهام و افهام ارفع و اکبر زبان اعتذار و یارای اعتذار نیست لاجرم هم بالطاف ایشان محال و مفوض میگردد	لطفها میکنی و نیست مرا / پایمردی که عذر من خواهد / چشم دارم که هم ز روی کرم / کرمت عذر خویشتن خواهد

بقیه حرف ثالث در حواله اعتذار

ابیات	ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	این مخلص را مجال تفصی از عهده معذرت شمول عواطف و موفور مآثر و عوارف خداوندی نیست مگر هم لطف اصلی و کرم جبلی ایشان تمهید اعذار و تدارک اعتذار تواند فرمود	
[illegible]	[illegible]	چون قوه راه نمای وهم عقده‌گشای از تعریف مکارم و توصیف ایادی و مراحم آنجناب عاجز و قاصر معذرت آن نیز موکول و مفوض بکرمت ایشان ساختن انسب و بطریق صلاح و صواب اقرب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون عواطف و عوارف آن عالیجناب از حیز حساب بیرون و از احاطه افهام حساب افزونست لاجرم طریقه عذرخواهی هم بکرم نامتناهی آن مظهر لطف الهی حواله میرود	[illegible]

حرف چهارم در جواب اعتذار مکارم و ایراد آن بطرق مختلف

مقصورست اینجا فقرات و ابیات بجهت نمونه ثبت افتاد

ابیات	فقرات	ابیات	ثنایات
[illegible]	درود جناب عالی لازال ملجاً للعالی همواره اعتذار و مسائل اعتذار با وجود تقصیری که این فقیر بدان معترفست محل استصواب و استجاب تواند بود چه بر طوایف جمهور وقوف در مواقف خدمتگاری آن خلاصه اعصار و دهور لازم و واجبست و اگر تقصیری واقع شود تمهید معذرت وظیفه مقصر خواهد بود بیت بس عذر از آن ماست که در خدمت شما تقصیر کرده ایم و بغایت مقصریم	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	

تتمهٔ حرف چهارم در جواب اعتذار از مکارم

ابیات	فقرات	ابیات	ابیات
[illegible]	جناب مخدومی مصدر افاضت خیرات و اشاعت مبرات واقع شده و بر همگنان قیام بانتظام مهام ایشان از جمله مفترضات است بس که بشری خدمت زیادهٔ اعتبار و اعذار از آن عالی مقدار بغایت مستبعد می نماید چه این مخلص از تقصیرات کلی خود در مقام اعتذارات و تمهید از امتر صد توفیق آرید کار است آن قدر میخواهم از عمر گرامی مهلتی که عذر از شمهٔ از لطف آن حضرت کنم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بر صورتی که دوامی کینه و خادم دیرینه را ارتکاب آن و قیام بدان شرعا و عرفا امری لازم و فرضی متحتم است معذرت نمودن و محمدت فرمودن از عالی زمان انجناب غریب می نماید چه این صورت در خجالت و شرمندگی می افزاید	[illegible]	[illegible]
	اگر بهمه نثار تو جان برافشانم *نظم* هنوز از تو بسی منت است بر جانم	[illegible]	[illegible]
	اشفاق و دلنوازی و نوازش استمالت و کارسازی از الطاف بی کران خداوندی بجای رسیده که ناطقه را وقت شروع در توضیح اعذار و تبیین اعتذار آن نیست اگر با تمام مهمی که خدام رجوع فرموده بوده قیام نموده هنوز خود را مقصر می شناسد والفضل للمتقدم	[illegible]	[illegible]
	اگر هزار چنین خدمت آید از دست هنوز دست تو از روی لطف پیش است	[illegible]	[illegible]
[illegible]	صورت خدمتی که از دولتخواه سمت وقوع یافته بالیت که استحقاق آن داشتی که یاد فرمایند کیف که بران محمدت و از آن معذرت فرا نمایند حقا که این معنی سبب خجالت شرمندگی و موجب انفعال و سرافکندگی این فقیر است *بیت* من پیش تو شرمنده ام از خدمت خویش وین عذر که اعتذار می فرمایی	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ دوم در عذر تقصیر خدمت و تقاعد از ملازمت و این صورت در طبقات و اخوانیات وقوع می یابد خطابا و جوابا اما تقریر در بعضی کلمات تعلق بذهن منشی دارد و این مشتمل بر دو حرف

حرف اول در خطاب

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	چند روزی بسبب حوادث روزگار و وقایع لیل و نهار بندهٔ قدیم الاخلاص قویم الاختصاص از شرف انتظام در سلک سایر خدام بحرمان موسوم شده فاما جان و دل که خلاصهٔ کارخانهٔ آب و گل اند انجا قواعد محبت را موکد و ممهد میدارند *بیت* اگر ز حضرت تو بنده غایب است بتن بدل ز خدمت تو هیچ گونه غایب نیست	[illegible]
[illegible]	در خدمت ملازمان عتبهٔ علیه و ملازمت خاد مان سدهٔ سنیه تقصیری تمام ازین کمینه مستهام واقع شده و از فرط خجالت رفیق سآمت و ملامت است اما بمکارم ذاتی و معالی جناب عالی مستظهر و مستوثق می باشد *نظم* تقصیر اگر چه کرده ام از حد برون دانم که عنایت حمایت باقیست	[illegible]
[illegible]	علم الله که غیر مرة عزیمت اتصال بدولت ملازمت و استظلال بظلال عنایت و عاطفت مصمم گردانیده اما تراحم افواج حوادث و تراکم امواج وقایع این آرزو در کام جان می شکند و دل رنجور را از وصول بدان مطلوب محروم و مهجور می کند *بیت* من درین تقصیر معذورم که دور روزگار از سر کوی تو دورم میکند بی اختیار	[illegible]
[illegible]	سعادت مجازات ملاطفات آنحضرت جز بتقصیر از جانب این فقیر صورت نبسته و درین باب عذری که استحقاق قبول داشته باشد رقم صدور نیافته لاجرم از غایت خجالت و وفور تقصیر سر شرمندگی در پیش دارد اما ترقب صفح و اغضا التفوع [illegible] *نظم* گر ما مقصریم ترا رحمت بسی است در پیش لطف تو چه نماید گناه ما	[illegible]
[illegible]	تقصیری که بازای وفور تربیت و شمول تقویت آن جناب ازین دولتخواه صادر میشود بمثابه ایست که شروع در شرح عشری از عشیر آن مع امتداد الازمان متعذر و متعسر است فاما اغماض از خطایا و عاکویان و صفح از جرایم هواداران شیمهٔ کریمهٔ ملازمان میدانند *بیت* اگر در خدمتت تقصیر دارم بفضل شاملت امید دارم	[illegible]

حرف دوم در جواب این اعتذار و کاتب باید که تغییر و بعضی الفاظ رعایت ملاحظه طبقات

ابیات	ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	با وجود سوابق اخلاص که بلواحق اختصاص انضمام یافته محقق و مقرر است که از آن جناب در رعایت وظایف مصاحبت و اشارت قواعد محافظت اختیار التقصیری وقوع نمی یابد و چون بضرورت صورتی روی نموده بزودی تلافی و تدارک آن از امتر جیست	[illegible]

تمه حرف دوم در جواب

ابیات	فقرات	ابیات	ابیات
[illegible]	رقم اعتذاری که در قلم آورده بود نه سبب تقاعد مواجبت و موجب تأکید اسباب مودت گشت خاطر عاطر متوجه موافقت یاران و موافقت هواداران و ارنه که همه مکاتبات برونق و لطف امید پرست و قبول هرچه میسر باشد و متمنی باشد معوّر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	صورت تقاعد از موافقت احباب و تغافل از ادای لوازم موافقت اصحاب تا این غایت در حساب نبود فاما چون مضمون کتابت مشعر بود با آنکه پیدا آن باب بواسطه موانع و عوایق بوده خاطر را اطمینانی تمام حاصل گشت و مترصد شرف صحبت می باشد		
[illegible]	بغایت غریب بود و عجیب نموده که باد فور خلوص و شمول خصوص که ازین جانب صادر شده تکاسل و تغافل آن عزیز را سبب چه تواند بود تا درین وقت بوضوح پیوسته که تفرقه روزگار مانع و وازع شده صورت اعذار و اعتذار بقبول موصول گشت		

کلمه سیم در اعتذار جرایم و آن دو نوع است یکی آنکه بجنب واقع مرتکب جرمی شده باشد دوم آنکه ذیل احوالش از لوث جریمه که موجب دغدغه خاطر مکتوب الیه شده پاک بود فاما بطریق غمز و نمیمه بوی اسناد کرده باشند این دو صورت در دو حرف مذکور میشود **حرف اول** در اعتذار از جریمه و طلب عفو و این معنی بر سبیل استیفا در کلمه چهارم از نظم اول سبق ذکر یافته خطابا و جوابا اینجا نیز فقره چند و بیتی چند در خطاب و جواب آورده شد

[illegible]

خطابات

ابیات	فقرات	ابیات	ابیات
[illegible]	اگر بنابر ضعف جبلی ... که و خلق الانسان ضعیفا جریمه صادر شده امیدوارست که ایادی کرام و عنایات مخدومی جرایم و جنایات منهدم گرداند **بیت** از جرم و گناهی که دلم ترسانست گر عفو کنی ز کرمت آسانست	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ملا این جرم که چون لیالی مظلمه بسمات ظلمات بعضها فوق بعض موصوفست اگر بشارت تباشیر صبح صفح و اغماض در رسد فی الحال بصفات نور علی نور موسوم میگردد لاشیء اعظم من جرمی سوی املی بحسن عفوک عن جرمی و عن زللی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون جناب استظهاری امیدگاه عذر هر گنه کار است تا دیل عفو و قبول از ارادی میدارد و رجا واثق است که تاب آفتاب بخشش و بخشایش ذره از ظلمت جرایم باقی نگذارد **بیت** جو هر طرفی را تو بی بشکیر ز روی کرم عذر من در پذیر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون کرم عمیم خداوندی همواره متعطشان بوادی بیکران شراب راحت می نوشانند و متشفعان بوادی جفا کار را لباس رحمت می پوشانند اگر این [illegible] ازو دستان عذر بگشاد [illegible] **بیت** [illegible] عفو کردن اعظمت	[illegible]	[illegible]
[illegible]	در موقف انفعال زبان عذر این بیچاره لالست اگر نسیم صبای عطوفت بی غایت نهال اعتذار را نشو و نمای قبول ارزانی بخشد و شمیم شمال عنایات بی نهایت ورد معذرت الفقرا بروایح کرمت نفحاتی از رانیی دارد [illegible] **بیت** بوی ز باغ عفو کرم کن که جان مشتاق نفحه ز ریاض رضای تست	[illegible]	[illegible]

جوابات

عربیه	فقرات	شاشات
[illegible]	چون کرم الهی و فیض بی نهایت حضرت پادشاهی که کار از او بشکیر و بنه کار از او عذر پذیرست بنا بر فرمان مطاع تخلقوا باخلاق الله از سران جریمه گذشته در مقام انعام و اکرام می باشم و ما اتی اهل الصدق بعذره فبالعفو والاغماض منه تقبلها	[illegible]

[illegible]

بقیه اخوانیات

شاهدات	فقرات	ابیات
ذکر ...	انصرام سلوک جادهٔ محبت و انتهاج منهاج مهر و مودت که وسیله اقتنا و ذخایر و ذریعه احتوای مفاخر همان تواند بود مقتضی آن شد که معذرت بقبول مقابله یابد و قلم عفو در صحیفه جریمه او کشیده شود **بیت** گر از جفای تو روزی دلم بیازارد کمند عذر تو بارش بمهر باز آرد	واذا اعتذر الجانی ... وکل شیء لایقبل العذر ...
...	ذیل اغماض بر عثرات این ابیات بکشم ولولم یکن ذنب لما عرف العفو مبسوط گردانید و قواعد معاذیر بجز از ابقانون اذا اعتذر الجانی فکم عنه فانما مهد و موکد ساختن امری مرضی و در دین مروت حتمی مقتضی است بنابر آن اثر جریمه فلان در گذشته آمد **نظم** هر چند گنه عظیم باشد ما در گذریم و در گذاریم	...

التظلمات

	حرفات		وزنات
...	چنین معلوم شد که زمره اصحاب اغراض از جادهٔ قویم انصاف انحراف و اعراض نموده بخلاف راستی حکایات بی حاصل و روایات باطل بعرض رسانیده اند و خاطر عاطر را بی موجبی ازین کمینه متغیر گردانیده از لوث امثال این جنایات دور است **ع** و اندرین معنی گواه من ضمیر پاک اوست		...
...	خبر رسید که سعایت اصحاب نمیمه غبار ملالی بر آیینه ضمیر خداوندی نشسته و یکی که جز بصیقل ایمان منتظر مرتفع نگردد و یمینا بعظمة الله تعالی و هو علی ذلک شهید که مرکز آمال فکرت رقم این حال بر صفحه خیال این کمینه نکشیده و مثل این صورتی مطلقا بخاطر فاتر نرسیده		
...	و قد خاب من یستشهد الله کاذبا		...

تتمة الخطابیات

عربیه	فقرات		بنائیات
[illegible]	درین وقت مفهوم میشود که جمعی ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض روایات واهیه و حکایات لاغیه که هرگز نبود و کس نشنوده بموقف عالی تقریر کرده‌اند از کمال درایت آنجناب عجیب نمود که سخن دشمنان منافق در بارهٔ دوستان صادق استماع میفرمایند و حقیقت حال هر یک را تفحص نمی‌نمایند **ع** تا سیه روی شود هر که درو غش باشد		[illegible]
[illegible]	محقق و مقررست که سعی و تمام چند این عبد الفقیر جواهر حسنات را در رشتهٔ سیآت انتظام میدهند و فعل جمیل را در کسوت قبیح بازمی نمایند **بیت** کفرا ان الحسناء قلن لوجهها حسدا و بغیا انه لذمیم پس بر ترهات ایشان التفات نمودن و مقالات محالات ایشان شنودن در طریق مودت بغایت مخل است و کینه از انجا بر ایشان گشته اند **ع** والله یعلم [illegible]		[illegible]
ابیات [illegible]	از افواه والسنه بعضی سخنان که موجب دغدغهٔ خاطر تواند بود باستماع افتاده و بحکم من یسمع یخل تنوع ضمیر سبب روی نمود مضمون کتابت شریف منطوی بر آن سبب وقوع آنجناب بود موضح شد که آن کلمات ناشی بنابر اغراض می‌گفته اند **ع** هم از ارباب غرض گو بنده سبب تنگ با ملت از سخن جمعی که صورت نصیحت و نیکخواهی اظهار می کردند رایحهٔ غرض استشمام رفت بحکم آن البغض لا یبقی من الحب شیئا کلمات ایشان	**ابیات** [illegible]	استماع افتاده و بحکم [illegible]
[illegible]	به سمع قبول وصول نیافت خاطر از ان مهم جمع فرمایند که از روی مهر و محبت **بیت** هر گفته که وحشتی ازان میشد فهم ناگفته و ناشنوده انگاشته ایم از استماع کلام بعضی که بر ایشان اعتماد کرده بود و گفته نشده روی نمود اما چون آنجناب در محکمهٔ محبت دعوی برائت ذمهٔ خود را با یمان غلاظ و شداد	[illegible]	
[illegible]	ثابت می فرمایند ما نیز مسلم داشتیم **ع** که نشیندیم از هر چه بود و بود جمعی که واسطهٔ افساد داشته بودند غایبانه سخن القا می‌نمودند اما ایشان را جرأت آنکه بحضور فقیر کلمه گویند نیست و پیوسته معنی [illegible] نصب العین خاطر عاطر است و مضمون ان جاءکم فاسق بنبأ سمیر ضمیر **نظم** میان ماست زیاری [illegible]	[illegible]	

حرف دوم

حرف دوم در آنکه تحفه علی بانگ شده چون لبت مصنف و قصاید مدحیه ارسال

مدحات درین حرف داخلست

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	معروض آنکه مدتی در حوضهٔ درس همایون باستفاضه و استفاده مشغول بوده حالا از احاطهٔ مجلس شریف دوسه کلمه چند تالیف در آورده ارسال نمود **شعر** وقیم الروض قد یهدی لصاحبه برسم خدمته روضة التحفا امید که بشرف اصلاح معزز گردد	[illegible]
[illegible]	بلکه چند کلمه هم از مجلس سامی استفاده نموده بر قانون [illegible] البحر ونثرنا علیه [illegible] از براشهٔ انوار مهر آثار خداوندی جلوه میدهد و بزبان نیاز میگوید **نظم** تحفها از لطف خود دادی من درویش را لطف فرما در پذیر این تحفهای خویش را	[illegible]
[illegible]	بضاعت مزجاة فقرا لایق صدر کبرا نیست اما چون آن عزیز یوسف مصر کرامتست اگر دعوات درویشان بحکم آنکه **ع** دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند بمحل قبول رساند [illegible] **بیت** بدعا آورده‌ایم دست در دست همین دعاست ما را	[illegible]
[illegible] **ابیات**	دوسه کلمه از نتیجهٔ قریحهٔ جامده و طبیعت جامد که بقلم اخلاص بر لوح اختصاص رقم پذیرفته بود تحفهٔ مجلس شریف و هدیهٔ موقف منیف میگردد **بیت** زهی سعادت و اقبال اگر قبول افتد زهی شرف که بعین الرضا شود منظور **فی هذه الکلمة الابیات المناسبة**	[illegible]
مور چون پای ملخ نزد سلیمان آورد / خود و تشویر فراوان و سر افکنده به پیش / پس برآورد سر و گفت بنزد ملکا / هر کسی تحفه که برد باندازهٔ خویش	وانت سلیمان یوم العرض قبرة / تاتی برجل جراد کان فی فیها / ترنمت بلسان الصدق واعتذرت / ان الهدایا علی مقدار مهدیها	**ابیات** [illegible]

تتمه الابیات المناسبه للنوعین

ابیات	ثنا سات	تا سات
[illegible]	بنده گر پیش حضرت تو کشد تحفه جان بلطف خود بپذیر نیست در طبع نازک تو تهان کمتر تحفه الفقیر حقیر هدیتی تقصر عن همتی وهمتی تعلو علی ما بیدی فالنقص الود و محض الثنا احسن ما بیدیک امثالی	النمل تعذر فی اهدا ما حملت والعبد یعذر فی اتحاف ما ملکا ولو اطاق لاهدی الفرقدین معا والشمس والبدر والعیوق والفلکا
[illegible]	نیم جانی که هست پیش کشم خود بدست من این قدر باشد نبود لایق نثار تو لیک تحفه بنده محقر باشد	عزیز مصر مکارم تویی درین ایام درین بضاعت مزجاة ما نظر فرما اگرچه تحفه حقیرست ازین فقیر کبیر قبول کن که بپای قبول مرد و مرا
[illegible]	اهدی لمجلسه الکریم وانما اهدی له ما حزت من نعمائه کالبحر یمطره السحاب وماله من علیه لانه من مائه	لما رایت الناس ابدوا جوهرا بهاء عقیانا و مسکا فایحا فعجزت عما یقتضیه همتی اهدیت من ذاک الدعاء الصالحا
[illegible]	دران بستان که گل قدری ندارد کجا قیمت بود شاخ گیاه را دران منزل که مه را پرتوی نیست چه قدر و منزلت باشد سها را ارسل النمل من جلوس و داد بسلیمان لضعف رجل جراد	تو از کدام عاشق دانا شنوده که در بحر رود و فرستاد گل بباغ یا از کدام زیرک هشیار دیده که پیش مهر تحفه برد شمع یا چراغ [illegible]
[illegible]	کی زپی تحفه خداوند هوش در بعدن زر بگر مایه برد شرم بود بادیه پیمای را کاب سوی چشمه عمان برد	[illegible]

[illegible] جواب اعتذار

حرف سیوم جواب اعتذار از ارسال هدایا و در هر نوعی جوابا بر نمط دیگرست

ابیات	فقرات	اما جواب از نوع اول	ثنا سات
[illegible]		تحف و هدایا که ارسال فرموده بودند و مخلص دولتخواه را با وجود تقصیرات خجالت بر خجالت افزوده رسید عذر خواهی این الطاف چگونه توان نمود و در مقام مجازات بکدام قوت توان بود ع جزاه الله رب العرش خیرا	[illegible]
[illegible]		از اهدای تحف مشتمل بر طرف تحفه و ملی مستغرق بحر خجالت شده معروض میگرداند که رسم اعتذار وظیفه این فقیرست فاما چه تمانی که از عهده پاسخ [illegible] کم لطفها خود شود عذر خواه از عهده ازان الطاف و در روح آن اعطاف که فرموده بودند مواد استظهار و استبشار متزاید و متضاعف گشته اسباب اعتضاد و اعتماد مستحکم و مترادف شع احسنت الینا نحسن الله الیک	[illegible]
[illegible]		معالم مکارم از تشریف اتحاف جناب شریف پیدا و لطایف عواطف از اعزاز اهدای آن مخلص نواز واضح و هویداست بیت این لطف نشنیدیم و ندیدیم ز کس این چنین بنده نوازی ز تو می آید و بس	[illegible]
		از هدیه کامله که شرف ارسال ارزانی داشته بودند دیده یاران بکحل الجواهر محبت منور و مکحل شد و مرآت فکر مواد اوران از غبار	
[illegible]		شبهت مصفا و مصقل گشت	
[illegible]		اعتذار آن از حد بیان متجاوز است مصرع الله یجزیک یا مولای بالکرم	[illegible]

جواب از نوع ثانی

عربیه	فقرات	ساسات
	رساله که ارسال فرموده بودند مطلع انوار حقایق و مقصد آمال ارباب دقایق بود الفاظ لطیفش در جلوه گاه کمالات ع زروی حسن سرای مراکینت و معانی شریفش در سواد حروف و کلمات ع	
	چو در سیاهی شب روشنی پروین است از آن صحیفهٔ مجد و جلال هرکس بقدر حال اقتباس حل مشکلات و رفع معضلات نمودند	
	تحفهٔ ادعیهٔ مجابه و هدیهٔ دعوات مستجابه که مخلصان مخصص را نوازش فرموده بودند آن عسی را حرز جان و تعویذ جنان دانسته رابطهٔ رضاجویی	
	و مودت مجدد و قاعدهٔ هواداری و محبت موکد شد **نظم** تا به جانهای تو سپشطهرم تحفهٔ دعوات زما و اکبر	
	بکر فکر که از حجلهٔ ضمیر منیر بعزفهٔ تحریر خرامیده بود بر منصهٔ ظهور جلوه جمال نمود و مخدرهٔ روحانی تجلی وصل حسن الفاظ و لطف معانی تجلی داشت	
	از منظره کمال تجلی فرمود در تعریف و توصیف آن چه توان گفت **بیت** سخن ز آسمان بر زمین آمد اول کنونش تو بر آسمان میرسانی	

سطر ثالث در شکرگذاری بر اصناف رغایب و انواع مواهب والحمد لله علی التوفیق حمدالا آنکه سو با حمد حقیق در بحر نوالش همه ذرات غریق باکرده بمحض فضل توفیق رفیق نسپرده طریق عشق او هیچ فریق بر ضمیر منیر هر هوشمند خبیر و ضمیر تمام و سطوعی لا کلام دارد که مرجع همه ستایشها و مصیر مجموع سپاسها حضرت ولی النعم است سبحانه و تعالی زیراکه هیچ جزئیت الا که منعم حقیقی جل ذکره رسانندهٔ است بمنعم علیه کاهی بوسایط و وقتی بی اسباب و روابط کاقال عز اسمه و ما بکم من نعمة فمن الله مبدع هر جمال و مقتدای هر کمال اوست و هر جمیلی و کاملی را وجود از فضل اوست و هر جمالی و کمالی عطا داده فیض بی علت اوست پس بحقیقت زبان هر حامدی او را استاید

و اگر به در خاطر ستایش خود را بغیر او اضافت نماید **بیت** هر چه در چشم جهان بینت نکوست عکس حسن و پرتو احسان اوست گر بیان احسان و حسن ای حق شناس از تو روزی در وجود آید سپاس در حقیقت آن سپاس او بود نام این و آن لباس او بود و چون دانسته شد که واهب اصول نعم عمم که حضرت حق تعالی است صورت این معنی نیز در مرآت صافیهٔ الصفات مرتسم باید دید که عجز ستایندگان و سپاس داران از ادای شکر مفیض منان در غایت ظهور و پیدایی و نهایت کشف و فهم هیچ فاضلی بحصر شطری از آن و به عد عشری از معشاران راه نبرده و آن تعدوا نعمة الله لاتحصوها و چون وقوف بر نعم الهی و شمار آن مواهب نامتناهی ممتنع است پس قدرت بشری از ایراد شکر و سپاس در مقابلهٔ آن هم از قبیل ممتنعات تواند بود و دیگر آنکه قدرت بر شکر منعم نعمتی است و شکری بر آن لازم و توفیق آن شکر نیز نعمتی خواهد بود و سپاس آن از لوازم و هلم جرا هر شکری نعمتی است که از حق آید و باز از هر نعمتی شکری دیگری باید و این سلسله بتسلسل میکشد و آن محالست **نظم** حد شکر حق نداند هیچ کس حیرت آمد حاصل این کار و بس اذا کان شکری نعمة الله علی لدنی مثلها وجب شکر فکیف بلوغ الشکر الا بفضله وان طالت الایام واتسع العمر پس بنده را رجوع بمرتبهٔ عجز از شکر که منتهی عرفا از نهایت شکر گشته اندی شکر شی حق شکری **بیت** چون توان شکر این قدر بشناختی شکر نعمتهای پرداختی و با وجود عجز بندگان از شکر نعمای خداوندی فرمودن از لوازم اما شکر ارباب نعم و سایط ایصال نعمت اند بمنعم علیه نیز اداءی باید کرد تا قاعدهٔ فان من لم یشکر الناس لم یشکر الله ممهد ماند و لهذا علما در مصنفات خود شکر ولی نعمت را ایراد کرده اند و در مکاتیب نیز بچند موضع مذکور میشود و شکری که در مکاتیب نویسند دو نوع است یکی شکر حق سبحانه باشد بازاء نعمتی که واقع است بنسبت کاتب یا مکتوب الیه یا عامهٔ خلق دوم شکر باری تعالی و این نیز دو قسمست یکی آنکه نعمتی باشد عام بر کافهٔ انام چون امنیت زمان و عدالت سلطان دوم آنکه خاص بود بکاتب یا مکتوب الیه و هر قسمی در حرفی مذکور میشود **حرف اول** در شکر باری تعالی بر نعمتی که بعموم خلق احاطه کرده باشد چون امنیت و جمعیت و فراغت خاطر و امثال آن و درین ابواب دو سه فقره نوشته می آید والله الموفق

۲ و هویداست چو کثرت آلای الهی و وفور نعمای پادشاهی بدرجه رسیده که عقل انجا میده که عقل هیچ کاملی ع

۲ باید نمود اوحی الله تعالی الی داود علی نبینا و علیه السلام اذا عرفت انک عاجز عن شکری فقد ع

۳ آنکه امتثال فرمان پادشاهی کرده اشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون لازمست و اظهار شکر ع

۴ باشد راجع بخلق بر اکرام و انعام ایشان لاجرم این سطر مشتمل است بر دو کلمه **کلمهٔ اول** در شکر ع

داکر د ر ظم

الفقرات	الابیات	الفقرات	الابیات
بحمد الله که اشجار جویبار معدلت از امطار سحاب احسان و افاضت طراوت یافته و نهال گلزار نصفت از قطرات باران مکرمت انصارت پذیرفته سکنهٔ این ولایت در مهاد امن و امان آرامش دارند و متوطنان این دیار در ظلال عدل و مرحمت باسایش میگذرانند	[illegible]	حمد الله که از روایح ریاحین رافت و رعایت ریاحین خواطر رعایا معطرست و از لوامع ثواقب شاهکامی و مسرت ابصار ضمایر رایا منور، نهال بوستان دولت از سرچشمهٔ شریعت سیراب شده و شجرهٔ طیبهٔ ملت بثمرهٔ سعادت و اقبال بارور گشته	[illegible]
الحمد لله و منه المنه که ببرکت امن و امان و میمنت معدلت و احسان ارباب این ولایت اقامت مراسم طاعات و اداء امت بر لوازم جمعه و جماعات را اکسیر سعادت جاوید میدانند و اقتفاء آثار سنت نبوی و احکام اتباع شریعت مصطفوی را علی واضعها افضل الصلوة واکمل التحیات نور باصره ابدی میشناسند	[illegible]	اداء سپاس و ستایش لازم است و رعایت شکر و ثنا از لوازم که رایت معدلت عام و لوای نصفت تمام در فضای ممالک برافراشته گشته و آیت بخشش کامل و بخشش شامل بکلک رفاهیت بر صحایف اوقات کافهٔ رعایا نگاشته شده	[illegible]
بحمد الله تعالی که امداد مواد امن و سلامت مستفیض و شایع است و فواید عواید رفاهیت و استقامت مترادف و متتابع همگنان از عوارض اذیت و بلیت محروس اند و بورود وفود آسایش و آرامش مالوف و مانوس میان باز و تیهو رسم مصاحبت درمیان آمده و نور با آهو طریق مخالطت پیدا شده	[illegible]	وظایف حمد واجبست و رواتب شکر لازم و لازب که از نفحات نسایم امن و امان ریاض قلوب انام معطرست و از لمعات کواکب عدل و احسان ساحات صدور خواص و عوام منور کافهٔ رعایا از سموم هموم جور متعدیان مامون اند و عامهٔ برایا از حرارت حرارت آتش ظلم ستمکاران محروس و مصون	[illegible]
شکر الله تعالی که بنقش التعظیم لامر الله براوراق روزگار مکتوبست و رایات الشفقة علی خلق الله در مضمار لیل و نهار منصوب و دعایم دین و دولت بقوایم ملک و ملت استحکام یافته و قواعد شرع مبین بقوایم حق الیقین تمهید تمام پذیرفته	[illegible]	شکر الله تعالی که اهالی مملکت با فاضت معدلت معمور و ارباب ولایات بر عادت مرحمت مرفه و مسرورند دست ستیز ظالم حلقهٔ تشویش بر در خانهٔ رعیتی نمیزند و پای تیغ ستم پیشه ساحت سرای محنت دیده [illegible] بکام مراحمت نمی‌سپرد از هر طرف که گوش کنی مژدهٔ امان	[illegible]

حرف دوم در باب شکر خاص و آن بر افاضات نعم الهی باشد بنسبت کاتب از ظهور آثار دولت و اقبال و وفور مآثر جاه و جلال و صحت و سلامت و عافیت و کرامت و امثال آن و جهت این شکر وظیفهٔ مکتوب الیه است که در جواب کاتب ایراد کند و این صورت بر وجه استیفا جهت طبقات

واخوانیات

واخوانیات در سطر هفتم از صحیفهٔ ثانیه رقم ذکر یافته انجا دو سه کلمه از شکرگزاری کاتب مناسب احوال خود
از الطاف ربانی و اعطاف سبحانی که دربارهٔ وی فرموده نوشته میشود تا موجب اثبات و ایراد شکر
مکتوب الیه باشد در جواب او و رعایت مراتب طبقات و اخوانیات محفوظ است والله المستعان

الفقرات للملوک	الابیات	الفقرات للامرا	الابیات
حمد الله که امداد تاییدات ربانی و اسعاد توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت زاهره است آفتاب سعادت همایون از مشارق جاه و جلال شارق و لوای جلالت روز افزون در اکناف و اقطار ممالک خافق	[illegible]	منت خدایرا که اسباب کامرانی و کامکاری لحظه فلحظه در ترقی و تصاعدست و آثار بختیاری و بامداری ساعة فساعة در تضاعف و تزاید نسیم دولت از مهب بهجت در وزیدنست و شمیم سعادت از ریاض کرامت در دمیدن	[illegible]
بحمد الله سپهر رفعت بمره باوزده افلاک [illegible] نهایه و تاج خلافت زاهره از تارک سپهر برتری میچو دارد و فور عاطفت پادشاهانه افاضت رحمت باقاصی و [illegible] بلاد واصل است و از ظهور معدلت خسروانه میامن امن و امان اقارب و اباعد عباد را حاصل	[illegible]	سپاس و ستایش مر خداوند را که هنگام جاه و جلال باوج تا و حشمت و اقبال بشده است و ابواب مکاره بفیض من عنده مفاتح الغیب بر وجوه متعلقان این جانب مغلق و بسته و امور دولت بر مقتضای مرام ساخته و مهام مملکت بر وفق مراد و مدعی پرداخته	[illegible]
بوادم شکر این موهبت عظمی که آفتاب خلافت بر اقطار ممالک تافته می‌گرایم و وظایف سپاس این منحت کبری که اینهم عاطفت و مواهبت ما اطراف اقالیم طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه یافت بجای می آریم	[illegible]	المنة لله که مناظم دین و دولت بر وجهی که باید میسرست و مصالح ملک و ملت بر نمطی که شاید معین و مقرر دست تصرف زمان از اذیال احوال کوتاه است و رقم صفحات حالات درگاه و بیگاه فحوای و ما النصر الا من عند الله	[illegible]

تتمة الفقرات للطبقة الاعلی

فقرات صدور المقربین	الابیات	فقرات الوزراء العظام	الابیات
رتو توفیق افاضه مکارم و اشاعه مراحم که رفیق حال گشته بطوایف بنی آدم و اکابر و اصاغر اهل عالم واصل میگردد مواجب حمد و لوازم شکر بتقدیم میرساند	[illegible]	المنة من الله که امداد الطاف ازلی زمان بزمان بساحات احوال متواصل است والشکر لله که امداد اعطاف لم یزلی لحظه بلحظه بازمنه و اوقات وارد و واصل	[illegible]
تحت محامد شمار درگاه خداوندی که نهال اجلال در چمن جاه و جلال بفیضان افضال حضرتش ناضر و نامی است و همگی احوال از میامن اقبال ببرکت فضل بی غایتش مستوعب کامرانی و دوستکامی	[illegible]	شکر اولی النعم تعالی و تقدس که مهمات کلی بمقتضای خاطر میسر و مهیاست و مشارب کامرانی و کامکاری بفیضان فضل حضرت پروردگاری از شوایب تکدر مطهر و مصفا	[illegible]
الحمد لله که کواکب اقبال و فرمانروایی از مطالع جاه و جلال طالع است و لوامع افضال و حکم گذاری از مراقی ابهت و استقلال ساطع و لامع اولیا در کنف سلامت مرفه و مسرور و اعدا در مضیق ملامت منکوب و مقهور	[illegible]	ستایش و سپاس مر خدای را که مجموع مطالب از مواهب عنایت بی غایتش میسرست و تمامی مآرب از عواطف حمایت بی نهایتش مرتب و مقرر	[illegible]

بقیة الفقرات

لارباب الدواوین	المتفرقات	[illegible]	الابیات
[illegible]	شکر لله که حاجت تمنا بحصول مرادات و مدعیات تزیین می یابد و عرصه امید بظهور مرامات و تمنیات تحلی می پذیرد	[illegible]	[illegible]

تتمة الفقرات

تتمة الفقرات

لارباب الدواوین	لعمال اهل القلم	المتفرقات	الابیات
[illegible]	[illegible]	بحمد الله که حریم احوال از نوایب زمان و طوارق حدثان مصون و مامون است و ساحات اجلال بمواهب الهی و عواطف بی تناهی در همه اوقات موشح و مشحون	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الحمد لمفتح الابواب که ساحات امانی بانواع آثار احترام محفوفست و صروف نوایب بتفضل واهب المواهب از حریم اوقات مصروف	[illegible]
[illegible]	[illegible]	حمد لله که اشعه انوار کامکاری بر صحیفه احوال ساطع است و لمعات آثار عزت و بختیاری بعون حضرت باری از افق اوقات لایح و لامع	[illegible]

الفقرات للطبقة الاشرف

للسادات العظام	عربیه	للائمة والقضاة	ابیات
الحمد للفایض الجود که بامداد لطایف ازلی الویه کرامت در ساحت و انعام نضرة و سرور را منصوب و معلی است و ابنیه شهامت باسعادت عواطف لم یزلی از مساعی معمار و کان سعیکم مشکورا معمور و محلی	[illegible]	الحمد للفتاح العلیم که صفحات مطالعات اهل علم معلم علم الانسان ما لم یعلم است و منارهء جلیل سکان متحلی است و مرایای ملاحظات متقبس تمتع و یعلمهم الکتاب والحکمة است و جهات ابصیقل کشف معضلات متجلی	[illegible]

بقیة الفقرات للاشرف

للسادات	ابیات	للایمة والقضاة	ابیات
حمد الولیه که از لمعان بوارق افاضات مفیض البرکات شعشعهٔ ذلک هو الفوز العظیم درخشان است و از جریان منابع عنایات وسیلة الحسنات نهال امید مایشاء و من عنده رهم تازه و ریان	[illegible]	حمد العالم الغیب والشهادة که همواره مجلس درس و افاده بزمرهٔ فضلای عالی شان مشمول و محفوف است و شوایب شبهات از طلب رفیع المکان چون مکاره زمان از اذیال احوال ایشان مدفوع و مصروف	[illegible]
تحف المحامد للماجد الماجد که آثار تاییدات و التایید بنصره من یشاء در صفحات احوال واضح است و انوار توفیقات و ما توفیقی الا بالله از مطالع ازمان و اوقات طالع و لایح	[illegible]	الحمد لمن یقضی بالحق و هو خیر الفاصلین که بتوفیق حبس اعتبار اوامر و نواهی تقویت احکام شریعت حضرت رسالت پناهی حاصل است و به لطف الهی اجرای امور و مهام را جب مراد و مرام ضامن و کافل	[illegible] الشقایق

للمشایخ الکرام	ابیات	لکبار العلما	ابیات
شکر الله تعالی که روایت عنایات ازلیه که روابط کفایات ابدیه همان تواند بود بر روزگار فقرا متعاقب و متواتر است و ایادی نوایب علایق و شداید عوایق از اذیال احوال مستغرقهٔ بوظایف اوراد و دعوات و اذکار قاصر	فالحمد لله الانعام [illegible] علی [illegible]	المنة لله المهیمن العلام که از فوایح گلزار توجه بمطالعهٔ علوم همواره مشام دل معطر است و از لوایح انوار تامل در حقایق حدود و دقایق رسوم همواره دیده جان منور	فالحمد لله [illegible]
الشکر لولی النعم که مواهب کلمات طیبه که در اکثر اوقات از حضرت واهب العطیات فایض میشود موجب انتباه قلوب طالبان مناهج تحقیق است و میامن معارف شریفه که در اغلب ازمنه از فیاض ذوارف عوارف تحفه مسترشدان حقایق را رفیق طریق	[illegible]	سپاس من الله العلیم که انواع تاییدات ابدی بی سمت انفصال و انفصام با اوقات مستوفی در مطالعات واصل است و اصناف توفیقات نامتناهی بی وصمت انقطاع و انصرام بازمنه مصروف بملاحظات متواصل	فالشکر لله علی الائه والحمد لله علی [illegible]
تحفه الشکر لمنعم الشکور که تا چمن ریاض ذهنیات از نتایج افاضات حضرت مفیض جواد جلیت معالم جود و طراوت تمام گرفته و از نسایم چمن مواهب ربانی و فوایح گلشن سواید صمدانی غنچه مراد بر گلبن رجا و امید او شکفته	[illegible]	المنة للمنان الذی علم القرآن که جوامع اوقات تحری مراضی الهی و تحلی بجواهر الطاف بی تناهی مقرون است و همگی حالات بتصحیح مسایل مهمه و توضیح مشکلات الیه موشح و مشحون	فالشکر لربنا [illegible] علی الآیة [illegible] الانعام

الفقرات [illegible]

الفقرات للجوابات

فقرات	الفقرات	ثنایات
الله الجواد المنان که آفتاب حصول مرادات از مشارق لطایف ربانی طلوع فرموده و نیر وصول مرامات از مطالع عواطف سبحانی جلوه نموده	وظایف الحمد للاحد الحمید که اسباب کرامت و کامرانی بر وفق مدعا مهیا و منتظم است و اشتات حصول آمال و امانی بر مقتضی مرام مجتمع و ملتئم	[illegible]
شکر الوهاب العطایا که ایام و لیالی محفوظ حمایت و حراست الطاف ذی الجلالت است و اوقات و ازمنه مشمول میامن عنایت و اعطاف لایزالی	المنة من ولی الانعام که مهام کامگاری بر منهج قویم جلال و اجلال جاری است و امور بختیاری بر مسلک مستقیم فضل و افضال باری ایزدی	الحمد لله الخالق الموصوف بالکرم والشکر للمنعم المعروف بالقدم ذی الطول والجود والآلاء والنعم والفضل واللطف والاحسان والنعم
الشکر لمسبب اسباب النعم که نهال آمال از قطرات امطار موهبت ربانی سبز و سیراب است و ریاض امانی از رشحات ینابیع فیض سبحانی تازه و شاداب	الحمد لمن له النعماء و منه الآلاء که صحایف احوال بحروف صحت و سلامت مکتوب و مزبور است و جراید اوقات برقوم عافیت و کرامت مرقوم و مسطور	[illegible]
الحمد للمنعم الکبیر که بهبوب ریاح فوز و فلاح از مهب مواهب ربانی چمن احوال تازه است و بوفور بشایر عواطف سبحانی نخل حصول امانی بی حد و انتها	شکر لمن له الطول والآلاء که مشام امید از رایحهٔ نجاح و اجابت مروح و معطر است و دیده رجا از کحل الجواهر صلاح و سلامت مکحل	[illegible]
حمد لمن له الجود والنعماء که ابواب ابتهاج و انبساط بر وجوه احوال گشاده است و اسباب انشراح بمیامن ارتیاح در همه اوقات مهیا و آماده	سپاس مر الله جمیل العطا که ریاض امان از امطار فیض الهی طراوت یافته از آفت ذبول مامون است و دامن امانی از امواج بحر لطف بی منتهی بجواهر سعادت مشحون	[illegible]

تتمة الاخوانيات

فقرات	الفقرات	ابیات	ابیات
الشکر لمن لا یحصی آلاءه که طوایف دوستان بر مسند فراغت و رفاهیت خوش حال و مسرور اند و معاشر بیگانگان در مضیق نکبت و خذلان منکوب و مزجور	الحمد لولی الحمد والثناء که دلایل ما یفتح الله من رحمة فلا ممسک لها از صفایح حالات لایح است و مخایل و اتممت علیکم نعمتی از اسره ازمنه و اوقات واضح	[illegible]	[illegible]
المنة لمن لا عطاء الا له که درجات حضور و جمعیت در اعتلا با وز و ... فلک اعلی مساویست و جریده زندگانی رقوم مسرت و کامرانی را حایز و حاوی	الشکر لکافی المهمات که دست تقدیر ... و فراش قضا رایت نصیب بر جهنا من نشاء در فضای احوال بر افراخته	[illegible]	[illegible]
الحمد لواجب الوجود و دایم الکرم والجود که منشور زندگانی از فضل ربانی بتوقیع کامرانی موشح است و شمایل پرتو آیات از فیض رفیع الدرجات بطغرای فرح و ابتهاج موقع و موشح	الشکر لذی الرحمة الواسعة والنعمة السابغة که موارد سرور و مشارب بهجت و حبور معمور و دست و ظلال نوال ملیک متعال بر مفارق زمره یاران مبسوط و ممدود	[illegible]	[illegible]
حمد لمفتح الابواب العطیات که متمنیات خواطر یاران در خیر حصولست و مدعیات بواطن هواداران بسعادت نجاح مقرون و موصول	سنا لواسع العطاء که خیام ایام با وتاد فراغ در فاهیت تمام مشیدست و رشارات اوقات به شارات عواطف واهب العطیات مورد	[illegible]	[illegible]
حمد کثیر لمن لا یعد نعماؤه که از مطاوی ایام متنعم روایح مرام می توان کرد و از فحاوی اوقات استشمام فوایح وصول بمطالب و مرادات می توان نمود	شکر کثیر لذی الطول والعطاء که از فوایح روایح اقبال و کرامت صعد و راحبات و رانشراحت و از نسایم شمایم اعلال و شمهامت ریاض قلوب اصحاب و انشراح و ارتیاح	[illegible]	[illegible]

عجائب استمناع از شرح حال مقاصد بر انداخته است

در شکر
کلمه دوم

کلمه دوم در شکر گزاری اولیای نعم که وسایط ایصال کرم منعم علیهم و این نیز دو قسمت اول عام بنسبت جمعی از کرام و اخوان و خلان و اکفاء و اقران درین قسم و اخل اند دوم خاص بنسبت یکی از ارباب نعم و سرقسمی در حرفی ایراد کرده میشود **حرف اول** در شکر طایفه از اعیان زمان و شنا و ستایش بعضی از احباب و اقران

فقرات	ابیات	شاهات
الحمد لله عظیم الثناء که استمطار رشحات مکرمت از سحاب التفات زمره وقوع می پذیرد که حرارت زدگان بادیه بی نوایی را در ظلال عاطفت زلال ملاطفت میرسانند و متعطشان مهلکه نامرادی را از منابع معاضدت و مناهل مساعدت سیراب میگردانند	[illegible]	اذا ما حلت بقتاهم / رایت نعیما و ملکا کبیرا / ولما التقینا ثمت التراب / وکنت ارلا اشم العبیر
المنة لذی الفضل والعطاء که بملازمت جماعتی شرف استعداد دست داده که رعایت دولت و رحمت رقم نسیان بر جراید ماثر ذوی الاحسان من ابنا الزمان کشیده اند و با فاضت رغایب موهبت و بهای عجز و جان انیاب نوایب را بر سر بازار دلنوازی بثمن الاثمان جمیع الاحسان خریده	[illegible]	سخن نگوی ز نیکان یکی که در ره صدق / میان اهل وفا آشنایی از نیست / ندیده آینه سینه شان غبار نفاق / که روشنی از لمعات صفای لم یزلیست
الحمد لله عظیم الثناء که مهم با جماعتی افتاده که مخایل لطف و دلنوازی بر جبین مبین ایشان واضح و پیدا و دلایل مرحمت و کارسازی از جبهه پاکیزه ایشان لایح و هویداست صحایف مجد و شرف بر قوم مواهب ایشان موشح است و ریاض لطف و نعم از سحاب ایادی ایشان منضر و مرشح	[illegible]	قوم کرام اقاموا ابن خلوصهم / رکن الاخاء ابدا و من ولا کسل / اهل الوفاء و ارباب الصفاء هم / صدق بلا ملل و ذ بلا ... ل
الحمد لسابق الانعام والجود علی الدوام که عز مصاحبت و دولت مخالطت با اخوان صفا و خلان وفا که در اقامت مراسم یاری و ادامت بر رواتب هواداری هیچ دقیقه نا مرعی نمی گذارند دست داده و رقایع منافع حسب ابواب مرافقت و مصادقت این گمینه با طایفه از اهل سداد و صلاح و ارباب فیض و فلاح مفتاح نجاح ...	[illegible]	قومی همه حسن و لطف را پیرایه / سودای وفا و صدق را سرمایه / با خلق ستوده روز و شب همخانه / با اهل کمال سال و مه همسایه

بقیه حرف اول در شکر

فقرات	ابیات	ثناسات
حمد الذی العزة والجبروت که اساس صحبت بوجود با جود احباب معالی نصاب که از غایت محبت عمر عزیز برای مطالعه طلعت هم خواسته مؤکد است و بنای مودت بسان معمار مودت دوستان صادق و رفیقان موافق که بپیمان مردمک دیده یک طرفة العین از چشم هم دور نشوند معلی و مشید	[illegible]	تنمو بوابه رجه الطریق قبالهم / تنیار عون بیاسی علی الضیفان / ویکاد موقدهم یکون بنفشه / حب القری حطبا بـ علی النیران
الحمد لله والمنة که مصاحبت با جمعی اتفاق افتاده که واسطه عقد کرامت اند و موافقت با فرقه دست داده که بهم حالیه رابطه حصول نقد شهامت اند ضمیر منیر ایشان که مرآت صدق و صفاست جز کسوت صواب نپوشد و خاطر خطیرشان که سنجنجل مهر و وفاست جز شرب صلاح و سداد ننوشد	[illegible]	جان فدای آنکسان کاندر محبت کاملند / با هواداران و یاران یک زبان و یکدلند / در وفا ثابت قدم باشند و همچون تاک بن / رشته یاری به تیغ بی وفایی نگسلند
شکر لذی الطول والافضال که دیده این محنت دیده بانوار جمال با کمال زمره منورست که خیام انتظام مهام باوتاد کارسازی ایشان استواری گرفته و گوش هوش این مشقت کشیده باستماع کلام با نظام طایفه زینت که قواعد عواید حصول مرام سعی معمار دلنوازی و سهم پرداری ایشان ممهد و پایدار مانده	[illegible]	قوم ضمائرهم فی با الحب قد خلقت / فما لهم وجهة غیر الاجبار / زانت خواطرهم بالصدق خالصة / من الظنون کاسرار الالباب

حرف دوم در شکر یکی از اولیای نعم و این صورت بانواع موادی می تواند شد و اینجا دو نوع آورده شد جهت نمونه

ابیات	الاول الفقرات المشتملة علی الاشتغال بالشکر	ابیات
[illegible]	بنا بر فحوای کلمه کاملة ان للنعم اجنحة فقصوها بالشکر هر جا قدمی می نهد و با هر که دمی می زند فاتحه کلام و مبدا سخن ذکر دعای دولت و نشر ثنا و سپاس نعمت آنحضرت است نظم: روز و سال مشغول ذکر تو هم / شب و روز در بند شکر تو هم	[illegible]
[illegible]	بر مصداق النعمة صیدة والشکر قیده پیوسته بقدم جان بی واسطه سر زبان و رابطه قطع مکان پیرامن کعبه الطاف و حریم انعطاف مخدومی طواف می کند و همواره بزبان دل بی تفرقه قال و تکلف مقال تجدید ادعیه و تکرار محاسن اشفاق قیام می نماید ع و نه اندمی ما دمت حیا	[illegible]

بقیه حرف دوم در شکر یکی از اولیای نعم

ابیات	الاول الفقرات المشتملة	ابیات
[illegible]	چون ادای وظایف شکر جاذب مزید نعم و محرک دواعی کرم است لاجرم برغبتهای تازه و نوازشهای بی اندازه که نسبت با مخلصان دعاگوی و دعاگویان مخلص یک روی بظهور میرسد روایت سپاس داری و وظایف حق گزاری بتقدیم میرساند نظم: شکر میگویم ترا تا زنده ام / وز قصور شکر خود شرمنده ام	[illegible]
[illegible]	بر وفق من لم یشکر الناس لم یشکر الله اگر در اجل موعود مهلتی و در ایام حیات فرصتی باشد حسب الاستطاعه و بقدر القوة والطاقة شکر عواطف بی غایت و مراحم بی نهایت از بسیار اندکی بل از بسیاری بعلم اختصاص بر صحیفه روزگار و جریده لیل و نهار مرقوم و مزبور میگرداند ع ان رب العرش یجزی الشاکرین	[illegible]
[illegible]	بنا بر قاعده ممهد لئن شکرتم لازیدنکم پیوسته لوازم شکر بعضی از الای عمیمه خداوندی بحسب مساعدت خاطر فاتر در حیز عبارت می آرد و بجواهر ذکر برخی از نعمای جسیمه مخدومی سلک هر سخن که بمساعدت ذهن قاصر بمعرض ظهور در می آید مزین و محلی میدارد مثنوی: سپاس نعمت تو زیور کلام منست / ثنای حضرت تو ورد صبح و شام منست	[illegible]
[illegible]	امید از فیضان فضل حضرت موجب اصول النعم جل ذکره چنانست که توفیق شکر حقوق از مواهب بی کران و عواطف بی پایان جناب دولت پناهی رفیق احوال باشد و وظیفه لازمة التحدث بالنعم شکر که کمترین مراتب این مقامست باوا رساند [illegible] احدث نعماه بالدوام	[illegible]
[illegible]	شکر الطاف و اکرام و اعطاف و انعام که جناب مخدومی در باره این کمینه عنایت فرموده و بیان اخلاق و محاسن اشفاق که در حق این بیچاره رعایت نموده اگر چه با بها شوان گفت اما در سپاس داری و حق گذاری با لباس عبارت بقدر طاقت خواهم سفت بیت: فیضی که دارم از تو ازآن سپاس دار / ور چه بصد زبان نتوان بود حق گذار	[illegible]
[illegible]	چون جناب خداوندی بر وفق کرم ذاتی کرامت تفضل و لطف اشفاق مبذول میدارد و بر مقتضی جود جبلی شرط مکرمت و مرحمت که خلقی ممنون آنست و رهین آن عاطفه بجای می آرد لاجرم لازم باشد بلوازم شکرگزاری اشتغال کردن و واجب بود بمواجب حق شناسی قیام نمودن مصراع: فشکر المنعمین من الفرایض	[illegible]

تتمه الفقرات والابیات

عربیه	الثانی فی الفقرات المشتمله علی العجز من اداء الشکر	فارسیه
[illegible]	نال وجود این کمینه از اوان کان فی المهد صبیا تا زمان و اشتعل الراس شیبا پرورده رشحات عیون فواضل و تازه از قطرات غیوم عواطف آنجنابست پس چگونه بر اسم شکر که ازین قیام تواند نمود و چه سان بر وظایف سپاس داری اقدام تواند کرد	[illegible]
[illegible]	وفور فضل و احسان بی کران و کثرت الطاف و اعطاف بی پایان که جناب کرامت انتساب در هر وقت و زمان درباره این بیچاره منوده و می فرماید مقتضی آنست که آن مقدار که از ایام زند کاسینه آمن تعذری تمام و تعسری لا کلام دارد	[illegible]
[illegible]	می خواست که شرح شمه از مواهب نعم و لطایف کرم خداوندی که تامل در شکرگذاری آن و اداء امری لازم و ذکر سپاس داری آن زبان را فرضی متحتم است بقلم اخلاص بر صحیفه اختصاص رقم زند اما چون از حساب و هم افزون و از دایره رسم بیرون است اعتراف بکمال عجز و اعتراف از حیز تصور او بیرون می نماید	[illegible]
[illegible]	بر غنیمتی که بیان و بیان از حصر و حسبان ان عاجز و قاصر گشته اند اداء وظایف سپاس داری چگونه بمعرض تحریر درآید و رعایت مراسم شکرگذاری بچه نوع وجود گیرد و خرد و اندیشه با وجود اگرچه بانتهای مدارج تبیان آن بر آید هنوز معترفست و اندیشه و دربین هرچند باقصی معارج تعداد آن رسد باز عاجز و قاصرست	[illegible]
[illegible]	اگرچه قیام بشکر نعما و اداء الفواید و ذکر آلای متکاثره العواید که از جناب مخدومی برین مخلص کمینه واصل شده از حیز قوت و مکنت بشری بیرونست و از حساب اندیشه صافی و تامل و اسنی افزون اما بر وفق قضیه ما لا یدرک کله لا یترک کله بهیچ حال از اداء سپاس و دعا و ستایش و ثنا غافل و ذاهل نیست	[illegible]
[illegible]	نهایت عبارت و اشارت بهدایت انعام و احسان بی غایت نرسد و شرح شمه و عرض نکته از آن در حیز اندیشه و عرصه خیال نگنجد اگر بحار ساهی شود قلم شمار شمار آن نتوانند آورد و ز شمار پس شکرگذاری آن از قبیل ممتنعات تواند بود لاجرم و امن از آن باب کطی السجل للکتاب در می نوردد	[illegible]

بقیه ابیات و فقرات

عربیه	الثانی فی الفقرات المشتمله علی العجز من اداء الشکر	فارسیه
[illegible]	اداء سپاس جلایل نعما و عظایم آلای اگرچه متصف بسمت تعذر و متسم بصفت تعسرات اما راسخه ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق این نکته مذکور گشته و در صحایف سالکان مسالک تصوف و ناهجان مناهج معرفت مسطور شده که شعور بر قصور از اقامت مراسم شکر غایت شکرست و العجز عن درک الادراک ادراک	[illegible]
[illegible]	بازای نعمای آنجناب که در روضه امانی و آمال این کمینه برشحات زلال افضالش انواع ازهار فضل و رحمت و اصناف ریاحین الطاف و مکرمت ظهور یافته میخواست که جواهر زواهر شکر و ثنا و درر غرر سپاس و دعا در سلک انتظام درآید اما بیان اندیشه بعجز متصف و بنان منرچه بقصور معترف گشت	[illegible]

سطر رابع در شکایات از زمان و ابنای آن و از انواع مکاره و آفات و اصناف محن و بلیات و اقسام آن بسیارست و کلیاتش یکی شکایتست از زمانه غدار و دور ناسازگار دوم شکایت از اهل زمان که زبان ایشان در مقام محبت و ملاطفت و سگ گذاریست و دل در مرتبه نفاق و مخادعت و جفاکاری سیم در شکایت کاتب از احوال خود و آن بانواع تواند بود چهارم شکایت از بی التفاتی مکتوب الیه و آن نیز رجند قسمت و مجموع اینها در چهار کلمه رقم تحریر خواهد یافت **کلمه اول** در شکایت زمان و حرف **حرف اول** در اظهار شکوه از انقلاب ازمنه و ادوار و ناپایداری و بی اعتباری آن و دران باب فقرات و ابیات وارد آورده میشود والعون من الملک الصمد

عربیه	فقرات	فقرات	فارسیه
[illegible]	جفای روزگار بمثابه ایست که روشن دلان چون شمع از آتش درون آب گرم بر روی ریزد و گله از غدر و عنای زمانه غدار بمرتبه که عاقلان مانند سحر با پیراهن چاک هر روز نفس سرد بر می آرند نه از دو چشم وفاداری و مروت توان دانست و نه دیده مرحمت و ملاطفت او توان کاشت هرکز بکام دلی نرسد هیچ کس از او		[illegible]

الابيات المناسبة لهذه الشكايه

عربيه	شايات	شايات	شايات
[illegible]	انا ملقتا نسی زمان جاهل بمصالح الاصلاح والافساد شلت لده والايام ان صروفها ذل الكرام وعزة الاوغاد	حملتا من الايام ما لا نطيقه كما حمل العظم الكسير عصابا فلا تجد الايام فينا مفيده فما كان منها كاسبا كان سالبا	[illegible]
[illegible]	آسوده كی مجوی كه كس را درين زمان اسباب اين مراد فراهم نيامدست از موج غم نجات كسی راست كو هنوز بر شط كون وز منه عالم نيامدست	زمانی مات بدای زمانه ولا زال في الزمان زماني يريد زمانی ان اكون غلامه وحتم عليه ان اكون علاني	[illegible]
[illegible]	باشادی زمانه غم بی شمار چيست در جام روزگاری خوش گوارچيست يك كس بزير گلشن نيلوفری كه دهد گر خون ديده عارض او لاله رازشت	ضحكنا وكان الضحك منا سفاهة وحق لسكان البسيطة ان يبكوا يحطمنا صرف الزمان كاننا زجاج ولكن لا يعاد له سبك	يك دم نشاط بی ملال زنده كانی كس نديد [illegible]
[illegible]	قريب زمان كم خورند اهل دل چو دانند از گردش روزگار كه مرنش حرارت و آبش سراب نشاطش غم و گلشنش خار زار	يا رب چه حالت است كه بر صفحهٔ زمان نی نقش مهر ماند و نه صورت وفا رنگ كرم مجوی كه الدار قد خلت نام منر مپرس كه الربع قد عفا	[illegible]
[illegible]	روزگاريست كه از غايت بيداد و دو نيست ممكن كه كسی را سر و سامان باشد چشم نيكی زكه داريم عهدی كه درو گر كسی بد نكند غايت احسان باشد	جار الزمان علينا في تصرفه وای دهر على الاحرار لم يجر لنا من الدهر ما لوان اليسر منه على الفلك الدوار لم يدر	[illegible]
[illegible]	از دور چرخ چشم جگر ما خونست احوال فلك كسی چه داند چونست هر لحظه از دو ديده چون جيحونست مردم جگرش پر خونست	كار زمانه راستی و پای پديد نيست دل تيره گشت صبح صفائی پديد نيست گيتی برنگ و بو بوده آراسته و ليك بوی اميد و رنگ وفائی پديد نيست	[illegible]

حرف دوم در جواب ازين شكايت بر سبيل تسليه و اميدواری بانقلاب اطوار ادوار

عربيه	فقرات	فارسيه
[illegible]	بر ضمير منير مخفی نيست كه همواره زمانهٔ غدار از شايب و معايب خويش بزبان وقايع و نوايب خبر ميدهد و پيوسته روزگار ناپايدار خصايص و نوادر خود را باظهار حوادث و مصايب تجلی می نمايد پس تغاليب احوال او را موجب خرسندی بايد دانست و تقاريف ادوار او را وسيلهٔ اميدواری بايد شناخت كه نه مسرت او را مداريست و نه مضرت او را ثباتی و قراری	[illegible]
[illegible]	هوشمند خبير را اين معنی مقرر است و بر مرايای ضماير صافيه مصور كه آفات زمان بكافهٔ انام احاطهٔ تمام دارد و مخافات دوران بر جميع خواص و عوام تسلط لاكلام حوادث روزگار نه بر يك طريق است تا عاقل از آن بپرهيزد و نوايب دهر نه بر يك قاعده تا عاقل از آن احتراز كند اما تسلی جان و خرسندی ازانست كه محنت او مدام نيست و مشقت او بر دوام	[illegible]
[illegible]	بر خاطر عاطر لايح و ظاهر است كه روزگار بر يك حال نماند و زمانه بر يك منوال نگذرد تقاريف ايام را سرانجامی نيست و تغاليب ادوار را هيچ فرجامی نه در هيچ مرتبه نيست كه اثر مكر و خديعت او بظهور نرسيده و در هيچ دفتری نه كه شرح فضايح و مقابح او مسطور نگشته و لكن روا بسپاس داری و لوازم شكرگذاری بجای بايد آورد كه خبايا محنت او در طی فنا و زوال است محنت او نيز در معرض تغير و انتقال	[illegible]

الابيات المناسبة

عربيه	فارسيه	شايات	شايات
[illegible]	[illegible]	اذا ما اتتك الدهر يوما بنكبة فبتی لها صبرا و وسع لها صدرا فان تصاريف الزمان عجيبة فيوم ترى عسرا و يوم ترى يسرا	الدهر لا يبقى على حالة لكنه يقبل او يدبر فان تلقاك بمكروهه فاصبر فان الدهر لا يصبر
الدهر كالدهر والايام واحدة والناس كالناس والدنيا لمن غلبا		شور بگذار و دور گيتی كه هرگز مهمات دوران مداری ندارد چه در ذوق دولت چه در رنج نكبت امور زمان اعتباری ندارد	احوال بالزمان مختلف طورا سرور وتارة اسف فان تكن محنة فمنه اليد وان تكن محنة فتكشف

تتمه ابیات المناسبه			
عربیه	ثاسات	ثنایات	ثاسات
و ما الکوم الا فی ... ولکن ... [illegible]	اذا انظر الزمان الیک شذرا فلاتک ضیقا من ذاک صدرا وکن بالعبد ذا ثقته فانی اری لله فی ذی الامر سرا	مدام تیر جفا چرخ در کمان دارد سپاه حادثه پیوسته در کمین دارد بهر مرادی تو خواهی که آنچنان دارد خلاف رای تو خواهد که همچنین دارد	کار جهان بکام تو گر نیست گو مباش منت خدای را که جهان هست منقلب هر کس که ز انقلاب جهان گشت باخبر هرگز نگردد از غم ایام مضطرب
	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	فانکر زمانک صار فاه و کاذبا حتی شال من الزمان مراد کا لیس الزمان سوی خبیه قداره حتی تجوز و غدر فی زاده کا	العش عجب شی فی حقه فه من سیطلع الایام یتشکل فتولها کالریح منقلب ونعیمها کالظل ینتقل	

کلمه ثانیه در شکایت از اهل زمان عموما و جواب آن مشتمل بر دو حرف حرف اول در شکایت ابنای دهر		
ابیات	الفقرات	الفقرات
[illegible]	دریغ از ابنای زمان که گرد عهدی و پیمان شکنی بر میان جان بسته‌اند و بر مرصد تلعات بی فروغ و کلمات آمیخته بدروغ نشسته نقد مهر ایشان چون اشجان کم عیارست و عهد نااستوار ایشان چون عشوه روزگار بی اعتبار بنای مهمات شان بر دار ... حال و کردارشان بی فروغ	درین زمان مه قاتقدم لقب داده طلب همه وه انه ولقد او سقه و روفرا نود میسور سعی و اجتهاد نموده از اخوان صفا چون وجود عنقا خبرست و نه از خلان وفا چون حصول کیمیا اثری گو یا مرکب مروت و مساعدت را پی بریده‌اند و بساط فتوت و معاضدت را بکلی در نوردیده
[illegible]	عجب از ابنای روزگار گذشت بی آزرمی گشاده تیر جفاکاری می اندازند و بهای دوستان قدیمی را بچوب سهام آفات و الام می پاشند پیر و جاهت و شوخ چشمی در پیش روی آورده و شمشیر قطیعت و بی رحمی حوالهٔ سینهٔ بی کینهٔ یاران دیرینه کرده	اما اهل زمانه ما چنانکه روی دل از کوی مهر و وفا بر تافته‌اند و باقدام اهتمام تمام در طرق ایقاد نایرهٔ شر و فساد و تحریک داعیهٔ ظلم و افساد شتافته عرض مصون کرم را بهدف سهام طعن ساخته و رسوم حق شناسی را از روی ناسپاسی برانداخته الالعن الرحمن ... انتم

تم الکلام ...
ثانی ایضا

تتمه کلام ثانی		
ابیات	فقرات	فقرات
[illegible]	ارباب دهر بنای جفا جهره و فای خراشیده‌اند و رقم یاری به تیغ دلآزاری از صحیفه هواداری می تراشند گو بیا با فلک جفا پیشه از روی معاضدت پشت بپشت باز نهاده‌اند و با سپهر بی مهر از راه مساعدت دست بدست داده **بیت** کار زمانه نیست بجز آزار اهل دل خلق زمانه تیزتر از تیغ زمانه‌اند	جمعی از ابنای زمان که بهر گونه تملق دم محبت و اخلاص زنند و بهر نوع از تکلف اظهار ارادت و اختصاص کنند چون بنظر تامل در حال ایشان نگاه کرده شود از منهج راستی بصد هزار مرحله دور رفته و از سلوک منهج یکجهتی بهمه وجه منحرف و نفور **ع** لا یعتمد من شی الوفا سپیلا
[illegible]	و اعجبا از ابنای دهر که پای صلاح از دایره نیک برآورده‌اند و دست کفران از آستین تنگ و عدوان بیرون کرده در پیامن روز اشتغال بذکر معایب مردم دارند و سواد شب را بذکر قبایح و مثالب خلق بروز می آرند **نظم** ازین آشنایان بیگانه خوی دوری گزین گر بیابی تو روی	اکثر ابنای روزگار متصف بصفت زمانه غدار ند و چون سباع موذی و وحوش ضاری در مقام ایذا و آزار مصاحبت ایشان مفضی بهلاک و بوار و عاقبت موافقت با آن جمع پریشان موذی بنقصان و خسار **بیت** البسباع لنا کانت معاشرة وانما لازی فمن نزی احدا

الابیات المناسبه			
ابیات	ابیات	ثنایات	ثاسات
[illegible]	[illegible]	قل الوفاء فلا ادری لمن اثق لم یبق فی الناس الا المکر والملق فان تجانبتهم کانوا افاسقه وان تواصلتهم فی القلب یشق	فلا ما من الناس شیئی بلوتهم فلم یبد لی منهم سوی الشئ فاعلم فان تمق ذو بیانا طلب الخیر عنده وان تمق انسان فقل رب سلم
قطع صحبت کردن از یاران صوری خوشترست کز حضور ناموافق بیحضوری خوشترست همدمی کز صحبتش خرم نگردد خاطرت از چنان همدم بصد فرسنگ دوری خوشترست		اخلاء الرخاء هم کثیر ولکن فی البلاء هم قلیل فلا یغررک کثرة من تواخی فمالک عند نائبة خلیل	الا ان اخوان الذین عهدتهم افاعی رمال لا تقصر فی لذع ظننت بهم خیرا فلما بلوتهم حللت بواد منهم غیر ذی زرع
بر هر که دلم بدوستی داشت گمان چون نیک بدید دشمنی بود عیان بر دوستی و دشمنی اهل زمان دیدم که نیست اعتمادی چندان		حیله گر اند حریفان دهر شهد برآمیخته دایم بزهر دوست شوند از بد اعمی رسند باد شوند ار بجه اعمی رسند	و لما بلوت الناس اطلب منهم اخا ثقة عند اعتراض الشدائد فلم ارفیما سائنی غیر شامت ولم ار فیما سرنی غیر حاسد

ا ب ب
٥

تتمة الابيات المناسبة

ثالثات	ثانيات	ثانيات
ويذهب تك العلى ولا الصدور تنعه اشار من ترى تسره زاسم كالسحاب سنتشرا وليس فيهم طالب مطر	لعاد الصديق وكان الكيميا معا لا يوجدان فدع نفسك الطمعا وقد تحدث قوم باجتماعها وما اظنهما كانا ولا اجتماعا	عفا على يد الزمان فانه زمان عقوق لا زمان حقوق فكل رفيق فيه غير موافق وكل صديق فيه غير صدوق
[illegible]	[illegible]	لقد كثرت اخلاى بعمرى ولكن قل منهم الوفاء فليس هم اذا غابوا حفاظ وليس هم اذا حضروا حياء	واخوان حسبتهم دروعا فكانوها ولكن للاعادى وخلتهم سهاما صائبات فكانوها ولكن في فؤادى

حرف دوم درجواب بوجه تسليهٔ خاطر واعتماد نانمودن بر دوستان مجازى

ابيات	فقرات	ابيات	ابيات
[illegible]	جون بيوفايى اصدقاى مجازى وثبات وعدم ايشان در مقام دغابازى اظهر من الشمس وابين من الامس است پس بيش زان بيپايه انشه از نظر تذكر پايه ابدا جست ونفع ايشار الحض شر بايد شناخت ودع الزمان واهلها فليس بهم حفظ المودة والانصاف والادب	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معلوم ونموده باشند كه ابناى زمانه راهمت بر شهوات نفس معروف وعنان عزيمت معطوف مواهوس معطوف پس از ايشان اميد يارى واشتن از قبيل محالات وايشان را دوست حقيقى بنداشتن از مقوله مستحيلات ولنعم ما قيل	[illegible]	[illegible]
[illegible]	محقق است كه درين روزگار مشتمل بر آفات ومحافات صدق معامله ومصافات از هيچ عيان موافقت وموافات چشم نمى توان داشت وبهال مودت در مغرس وفا و جست بايد رشحات سحاب بى آب ايشان نمى توان كاشت وسكه اخلاق ايشان از خلاص امتحان خالص بيرون نيايد ونقد ايشان بر محك اعتبار تمام عيار نيامد	[illegible]	[illegible]

كلمه سيم در شكايت كاتب از حال خود وكليات آن پنج نوع است اول شكايت از ضعف حال وپريشانى روزگار دوم شكايت از غربت وبى اختيارى سيم از تلف مال چهارم از ظلم اعادى پنجم از حبس وگرفتارى ومرثيه در حرف يه رقم ذكر مى يابد **حرف اول** در شكايت حال وآن دو نوع است اول ايراد شكايت بى ذكر برحى واستخلاص دوم ايراد شكايت باميدوارى وتوقع خلاصى واز تر نومى خفا باوجود اين فقرات وابيات ثبت افتاد والله ولى التوفيق

نوع اول در شكايت حال ونهايت ملال

عربيه	الفقرات	فارسيه
[illegible]	حكايت شكايت من از عد حصر بيرونست وبدايت نكايت حال خراب از نهايت حساب افزون دل بخور كه اميد بجرعه ساغر سرور داشت قدح غم دركشيد وجان مهجور كه بر عزم تلذذ بعين الحيات راحت مى شتافت شوراب محنت چشيد زمانه بى وفا كم كنجيمين بر ميان جفا بسته وبخت فروبسته در زاويه خمول خواب آلوده **بيت** نه اميد ونه در زمانه پناه جز طالعت ولا اله الا الله	[illegible]
[illegible]	ضعف طالع پريشان رخسار حال را باحين غدر مجروح مى كرد وانده بخت ناسازگار كه هرگز كام وام شيرين نساخته هردم شربت تلخ ناكامى مى چشاند اگر غنچه اميدى بشكفد چون گل يك روزى بيش تازه نماند واگر مجلس راحتى از وحشت شود چون شمع يك شبى زياده روشنى ندهد **بيت** طالعى دارم كه گر خود نور خواهم زآفتاب با مشرق باز گردد يا بر اندر شود	[illegible]
[illegible]	ونهايت اين فقير خيال فراغت بخواب نديده وجبهه استقامت در آينه تصور مشاهده ننموده نه ساقى بخت از جام مرام جرعه در كام اين تشنه جگر ميريزد ونه بسعى همت كوه بلا ومشقت از راه اين ناچيز سپيل عنا ومضرت بر مى خيزد **نظم** از جام جهان مرا نه صافست ونه درد ضايع تر از اين عمر بسر نتوان برد	[illegible]
[illegible]	ندانم كه بدبستيارى كدام بنان رقم تحرير يابد وحكايت نكايت كه بچه كارى كدام بيان صفت تقرير پذيرد خزان اخزان در زرايا اوراق شاخهاى از شاخسار كامرانى فروريخته وبسموم هموم وبلايا گل دل كه چون لاله داغ ملال وكلال دارد پژمرده بى طراوت **بيت** با ماتم واندوه پياپى آن كرد كا زا همه عمر صفت نتوان كرد	[illegible]

بقیه نوع اول

عربیه	فقرات	فارسیه
[illegible]	روایت شکایت بی غایت ربرگه خوانم جگرش از تاب اندوه بسوزد و حکایت نکایت بی نهایت با هرکه شرح دهم در کانون دلش شعلهٔ غم را فروزد نه برشاخسار امیدواری جبلی که بنغمات مسرت و بهجت ترنمی کند و نه در چمن شادمانی سکلی که از نسیم صبای راحت و منحت متبسمی نماید بیت در شب تاریک هجرانم بسر شد روزگار چون توان کردن چو شمع بخت تارانورست	[illegible]
	احوال من از حوادث ایام ولیالی و نوایب متعاقب و متوالی بغایت مشوش است و سینه از تجرات نزول وقایع و زفرات وقوع نوازل پر آتش لقمه تمنا بجرد طلب مهنا نمیشود و مشرب مدعا سعی مصفا نمی کردد از وصول بمقصد مطلوب محرومم و از ادراک مطلب مقصود دلکام بیت با محنت روزگار در ساخته ایم تا خون جگر از پیاله چه آرد بیرون	[illegible]
[illegible]	سبحان الله چه حالتیست که آب محنت از سر گذشته و روزگار جز بی دوات در گذشته دار الملک راحت را از یغمای جنود غموم و هموم خراب می بینم و سفینهٔ آمال را از هبوب عواصف ملال و کلال در غرقاب انقلاب می یابم لاجرم چون گردباد و ریحان و سرگردانم دبنده را چه نجبت بخوان سرگردان میروم گرد جهان بی سر و پا سرگردان بکنم کار را پا و سری نیست مه چه	[illegible]

ابیات المناسبه للنوع الاول خطابا

ابیات		سابیات	ثابیات
[illegible]	[illegible]	عمری دراز باید م از شرح آن و هم گر جور روزگار چه آید مرا به در محنتی می گذرد عمر من گه هست از غم بسی زیادت و از دیبسی بتر	دریای غصه را بن و پایان پدید نیست کار زمانه را سر و سامان پدید نه دارم درون جبه دل صد هزار تیر پنهان چنانکه سرسکان مه دفت
بس ناخوش و تیره روزگاری دارم بس درهم و بسته کار و باری دارم غرقه شده ام میان گرداب بلا با آنکه من از جهان کناری دارم		عمری باید که به گردد کار بر مرصد انتظار چشم شده چار هر روز که نوشود زمی شادی دی هر سال که بگذرد دری جهت پار	بلا الجنان در دلم راه دارد کر بخود گنم شکر و بخود نویسم بیا زبا تحریر طاقت نماند اگر یک غم خویش از صد نویسم
اندر جهان منم که محیط غم مرا پایان پدید نیست چه پایان کنارهم کشتم بصبر پاس و زو باشود پدید اکنون که کشتی صبر و قرار هم			کار من کار بغایت مشکلست حاصل من زین جهان درد و دست تن بغرقاب بلا در داده ام زانکه دریای غم پیاسی ساحلست

ارنجلیه

جواب	ازین نوع بصور مختلف ایراد توان نمود و اینجا بر سه صورت اختصار رفت
جواب	اول بر وجه تسلیه بحصول راحت بعد از وقوع محنت

فقرات	
در محنت آباد دنیا هیچ تحفهٔ راحتی بی غصه جراحتی نرسد و در عمکدهٔ جهان هیچ عطیهٔ امانی بی بلیهٔ امتحانی روی ننماید در خرابهٔ روزگار هیچ گنج لطافت بی اژدهای رنج و آفت بدست نیاید و در گلشن زمانه هیچ گلی منخی بی خار محنتی چهره نگشاید بعد از وقوع بلا منتظر عطا باید بود و پس از هجوم محن ترصد فرج باید نمود	
چون کسی بانقلاب زمان و اوان و تغییر احوال دوران چنانکه در مرآت حقیقت حال دنیا و حال حقیقت وی بر وی منکشف شده بیقین می شناسد که در پی هر ضربتی شربتی می چشانند و از عقب هر جراحتی مرهمی پاشند پس در وقت هجوم وفود مضرت مترقب نزول جنود مسرت باید بود	
از غصه خار آزار گیتی چون ابر خزانی اشک ملالت نباید ریخت و بر جلوهٔ گلهای تازه عذارش چون فصل بهاری طرح نباید انداخت که احوال جهان متلون و اوضاع دوران متنوع است بر تو اسی نقش دل نباید نهاد و در وقت تواتر جور و ستمش ابواب امیدواری خود باید گشاد	

الابیات اللایقة للنوع الاول جوابا

ابیات	ابیات	ثنابیات	ثنابیات
[illegible]	[illegible]	وکل الحادثات اذا تناهت فموصول بها فرج قریب اناک علی قنوط منک روح یمن به اللطیف المستجیب	ولکل شدیدة فلها انفراج وکل بلیة فلها انقضاء وعند بابنه یکنک کل ضر فان الله تعقل مایشا
[illegible]	[illegible]	دم بدم بینی که این ایام محنت بگذرد وین دل نومید را اندوه و حسرت بگذرد هرچه باشد از بلا و هرچه باشد از ملال چشم بر هم نه که در نیم ساعت بگذرد	اذا اشتد عسر فارج یسرا فانه قضی الله ان العسر یتبعه الیسر عسی فرج یاتی به الله انه دکل یوم فی الخلیقة امر
	[illegible]		ای دل ز دست ار غمی هست و خوش که آید دو جنانت شادی و بشرا ازین وژده هست از کلام الهی مع العسر یسرا مع العسر یسرا

جواب دوم از نوع اول بر وجه حواله بقدر و قضا و ثابت قدم بودن در مقام تسلیم و رضا و این جواب و آنچه تا سه ایست داب مشایخ و علمای دین است

فردیات	فقرات	ثنائیات
[illegible]	بر ضمیر منیر واضح و بر خاطر خطیر لایح خواهد بود که اصل در وفور مآثر دولت و ظهور رشد ایدکمت قضای الهیست و عمده در طلوع درجات کواکب جاه و جلال و سطوات بوارق برق و ملال حکم مطاع پادشاهی پس بنای کار بر تسلیم و تفویض باید نهاد و بمقتضیات قضا و قدر رضا باید داد	[illegible]
[illegible]	عقلای عالم را معلوم است و بر صحایف اذهان فضلای بنی آدم مسطور که هر قوم که وقوع هر چه سانح گردد و سنوح هرچه واقع شود جز بمقتضای سبحانی و مشیت ربانی نیست پس بمقتضای قضا و سایل تدبیر باطل است بوالعجبیهای قدر و سایط تأمل و تفکر بیهوده و بیحاصل در مان بحکم رضا داده نست ولیس ... ی دل بدرو خوکن و نام دوا مبر	ان السعادة امر لیس یدرکه / اهل السعادة الا بالمقادیر / مکنونة عن اناس طالبین لها / وقد یساق الی قوم بتیسیر
[illegible]	بر هیچ صاحب فهمی مخفی نیست که حکم نافذ بفعل الله ما یشاء بر جمله مکونات روانست و امر مطاع و یحکم ما یرید بمیدان موجودات در جولان مراتبی که اندیشه رنگ آمیز بر لوح تدبیر کشد رشحات سحاب تقدیر شسته گرداند و هر افسونی که خیال جهان نما پیش خاطر آرد رنگ افسانه گیرد اینجا جز فرمان برداری نیاید و هر خرسندی چیزی نشاید که رشته در دست ما نیست	[illegible]
[illegible]	بحکم ناکل شی خلقناه بقدر اگر عطایی به بنده واصل شود از خزانه ارادت الهی است و اگر بلایی نازل گردد از کارخانه مشیت پادشاهی در این مرحله جز بدرقه توفیق رضا راه بمنزل مرام نتوان برد و جز بآعانت وکیل تسلیم از قیمه مراد محظوظ نتوان شد **بیت** هر چه خواهد کند بنده باش رضا پیش گیر و سر افکنده باش	[illegible]

جواب سیوم از نوع اول بر وجه تسلیه بآنکه بلا از الطاف خفیه ملک و اهب است و در زیر هر محنتی راحتی کلی و مصلحتی عظیم

ابیات	فقرات	ابیات	ابیات
[illegible]	یکی از نظرات عواطف ربانی و فتوحات مواهب سبحانی آنست که چون بنده را دوست دارد و شرف اشتراک البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء در حق وی مبذول فرمایند تا روی توجه از مخلوق بر تافته بکلی متوجه حضرت کاشف الکروب گردد پس محنت را از این روی محض راحت باید دانست و محنت را بدین وجه عین دولت باید شناخت	[illegible]	[illegible]

تتمه جواب سیوم از نوع اول

ابیات	فقرات	سابات	
[illegible]	بلا و ارتکاب شکیبایی راس یکی است و غنا سارت مصابرت را موجب اصلی ولا محاله نوادی حصص غصص را باقدام صبر پیمودن مستنج زواید فواید است و در نوادی بلایا و رزایا ثبات قدم و رزیدن مثمر موایذ عواید و لقد فی ضمن البلایا لطایف و لرب تحت النایبات عواطف	[illegible]	[illegible]
[illegible]	هجوم بلایا و فور رزایا سبب آن میشود که عنان توجه از اهتمام بحطام فانیه و دو و لتهای زایله معطوف کرد انند و همت بر انتظام امور باقیه و ابواب نعمتهای وافیه مقصور و مصروف دارند پس بلا فی الحقیقة عطایی کافی باشد و محنت بحسب واقع نوالی وافی **شعر** تکش دامن از درست خارها که آن خارها هست گلزارها	[illegible]	[illegible]
[illegible]	هر گاه از خزانه بلا تشریف عنایتی نامزد شد و لیست بر آنکه بی پس و از او را بطراز دولت معززی می سازند و هر گاه از دریای ملالت غرقه حوادث گشت نشانه ایست از آنکه کام جان او را بسر اب مستطاب راحت شیرین می گردانند چه بحکم ان الله اذا احب قوما ابتلاهم حیثی که از این مرتبه بیشتر اکمل محظوظ شوند در این از سعادت محبت الهی به سهمی اجزل محظی توانند گشت	[illegible]	[illegible]

نوع دوم شکایتی که با امیدواری مذکور گردد و درین نوع نیز خطابات و جوابات ابیات و فقرات مثبت می شود

خطابیات

عربیه	فقرات	فارسیه
[illegible]	اگرچه بحکم اقران متقاطره قطرات عبرات از سحاب دیده منحدر است و بجهت شبر متقاطع دل حزین از شعلات حسرات محترق و متحسر اما امیدوارم که رنج کوتاهان که با سینه سوخته هم خانه است رخت بر بندد و توقع میدارم که فرحت و راحت دور مانده دیگر باره بجان ستم دیده پیوندد **بیت** امیدوارم چنانم که تا امید آورم	[illegible]
[illegible]	اگرچه انواع نکبات حوادث متراکم است و امواج بحار نوایب و وقایع متلاطم و دل خسته در مخلب عقاب پست گرفتار و تن شکسته بسر پنجه شاهین اذیت اسیر و بی قرار و لیکن امیدواری بفیضان فضل حضرت پروردگاری وثوقی تمام دارد که سحاب هموم منقشع و رشته تواتر غموم منقطع گردد **ع** والله مفرج الکروب	[illegible]

بقیه نوع دوم

ابیات	فقرات خطابات	ابیات
[illegible]	اگر عقده عقوبت مهمات این کمینه رهنونی و دوبسته که با ناخن تفکر نتوان گشاد و زنگ غصه و تشویش مرآت سینه را بر وجهی تیره ساخته که بصیقل تأمل و تدبر آن را صفا نتوان داد امیدوارم و اوثق است که غبار حوادث بر صفحات اوقات نشسته بر شحات سحاب لطف آلهی شسته شود و ظلمت وقایع که کاشانه دل را تیره ساخته بلموع شموع فضل بی قیاس زایل گردد	[illegible]
[illegible]	هر چند بنای شادمانی به تیر فرز ایام منهدم است و آثار کامرانی بتعاقب محن و آلام منعدم روزگار از غایت پریشانی که لازم اوست زخم این خسته را مرهمی نمی‌کند و چرخ از جهت سرگردانی که پیوسته بدان متصف است این شکسته حوادث را حرزم نمی‌گرداند با این همه در امیدواری بر خود فراز نمی‌کنم و حبل رجا را از عنایت کارسازی منقطع نمی‌سازم ع دار جو لمن الله فوزاً عظیما	

الابیات اللایقه بالخطابات

شابات	ابات	ابیات	ابیات
عنیت ان اجتنی بخیر و لاادری من الدهر ای خیر افاستشفع الصبرا و لما اصابتنی من الدهر نکبة اقول لعل الله یحدث لی امرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلا در بند محنت صبر میکن که بیرون بری جان زین مهالک جهان پیوسته بر یک حال نبود لعل الله یحدث بعد ذلک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آخر این درد دل من بدوایی برسد آخر این ناله شبگیر بجایی برسد آخر این سینه پرسوز غم آباد مرا روزی از روزنه غیب صفایی برسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جواب بر سبیل تمهید و تاکید مبانی امیدواری

ابات	فقرات	ابات
[illegible]	بر خاطر خطیر واضح و لایح است که درگاه قدرت آلهی و بارگاه مشیت پادشاهی نوش تازه و نعمت بی‌نیش آز و محنت صورت نه بندد و تماشای گلزار بهجت و سرور بی گذر بر خارستان رنج و مشقت دست ندهد پس در مواد امیدواری باید افزود و ترشح فیضان فضل ربانی حصول اسباب کامرانی و ظهور آثار شادمانی را مترقب و مترصد باید بود	[illegible]
[illegible]	چون بر ضمیر منیر ظاهر و باهر است که سنت آلهی بر آن منوال جریان یافته که تحت کاس بلا و مشقت نوشانند و پس از آن لباس بهجت و مسرت پوشانند چنانکه از نص قاطع فان مع العسر یسرا استفاده شده پس ببرایت سر آیه لا تیاسوا من روح الله امیدوار باید که عنقریب همه پریشانیها مودی بجمعیت گردد و مجموع محنتها مفضی بروح و راحت شود	[illegible]
[illegible]	معروض میگردد که هر چند مشقتهای تو بر تو عنان در عنان یافته اند و مضرتهای پی در پی رکاب در رکاب بسته فاما بحکم وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو توجه بدرگاه حضرت مجیب دعوة المضطرین باید نمود که لا محاله از فحوای من حیث لا یحتسب طلعت الفرج بعد الشدة کسوت روزگار شادمانی و خلعت اوقات کامرانی خواهد گشت	[illegible]
[illegible]	چون آن جناب عالی از روی حقیقت دل بسبیل رابدف سهام ما اصاب من مصیبة الا باذن الله ساخته و بقوت معتین هوا دمت را میدان عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم تاخته پس از مهب عنایت حضرت باری استنشاق روایح امیدواری باید کرد و بمژده و یکشف السوء از ریاض فیض پروردگاری استشمام فوایح کامکاری باید نمود	[illegible]

ابات المناسبة بالجوابات

شابات	شاسات	ابات
دلا مساز ز رنج اندوه منقلب خود را مدار از غم ایام مضطرب خوش باش اگر به روز نوشت شبانه کیمی آخر نشام را سحری ست در عقب	او الحادثات بلغن المدی وکادت تذوب لهن المهج وحاب الرجاء وضاق الفضا فعند التناهی یکون الفرج	[illegible]

تتمه ابیات المناسبه بالجوابات

ابیات	شانیات	شانیات
[illegible]	تا خون نخورد و در دیده نشد قدر مرد تا لعل خون نگردد جگر قیمتی نیافت در نامه سعادت خود هر دو را بود بی داغ محنتی رقم راستی نیافت	اذا ضاق امرک لا تبتئس سیفتح رب الوری بابه ولما اراد خلاص امرٍ تهیا سیفی احال اسبابه
[illegible]	ارع نیاه خیاتم یعتدل والطیر یجد وقتا ثم یشتعل لا تجزعن لما یاتیک من نوب فانها دولة لا شک تنتقل	اذا ما دجی لیل به اصبح بعده کما صقلت ایدی القیون السنجلا وما دام بعد العسر یسر او انما معاش الفتی کاللیل لما یجی الخلا

حرف دوم شکایت از عجز و بی اختیاری و جواب آن بر سبیل تسلیه — خطابیات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	سبحان الله چه حالت که زمانهٔ بی وفا اساس طربی که نهاده بودم از دست انداز(د) بر انداخت و بخت ناسازگار شرب مسرت مرا بشوایب محنت آلوده [illegible] مکدر ساخت نه بخت گران از خواب ادبار بیرون می آید و نه کوکب طالع که در حضیض مذلت گرفتارست از افق مراد چهره می نماید	[illegible]
	عجب حالتی که خزان ادبار طراوت گلشن عمل بوحشت خارستان عزل مبدل میگرداند و ساقی دور غدار بعد از شربت خوشگوار عزت و اختیار شراب تلخ مذلت و انکسار می چشاند نیر درخشندهٔ دولت از اوج شرف روی بهبوط نکبت نهاده و ستارهٔ درخشندهٔ مراد از ذروهٔ اقبال در حضیض وبال افتاده	سهل است اگر جفا کشم از دور روزگار زین نصیب مردم والا گهر بود در آسمان ستاره بود بیشمار لیک رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود
[illegible]	مایهٔ حیرت در انتهاست و سفینهٔ فکر در غرقاب اضطراب هر چند بقدم طلب می پوییم راه به پیرامن منزل مقصود نمی برد و چندانکه بجدی تمام میکوشیم دست امید بدامن مطلوب نمی رسد ابواب امانی بر روی دل مهجور بسته اند و اطیار آمال را از طیران در فضای هوای رجا پر و بال شکسته	[illegible]
	چگویم که سپهر آینه گون صورت نامرغوب نکبت را در آینهٔ ادبار بدیدهٔ بخت من در آورده و تحریک فلک سنگدل بمعاندت زمانهٔ سخت خوی مهر چهل مرا نشانهٔ سنگ حوادث کرده روزگار ناساعد اختیار و اقتدار از سعی کلی میکند دست برد ایام ناز جام خار ناکامی در پای مرام می شکند	[illegible]

جوابات

عربیه	فقرات	فارسیه
[illegible]	بر خاطر خطیر مخفی نماند که عمل مستدعی حد جمیل است و عزل مستجلب جزا جزیل خاتم سلیمان از دست آن حضرت جهت آن بیرون شد تا دیگران از صورت بی اختیاری متاثر نگردند و کوکب یوسفی در حضیض اسر و کربت بدان سبب گرفتار گشت تا عالمیان از دهشت وقایع و وقوع حوادث منفعل نشوند	[illegible]
[illegible]	ترقی بمدارج رفعت و ترفع بمعارج دولت بی تلخی شواید مصایب محنت و نکایه کربت مسلم نشود و التذاذ رحیق تعظیم تسنیم و تکریم بی تجرع کاسات معاسات مخافات عظیم میسر نگردد عادت ایام آنست که بعد از نیش مضرت نوش مسرت دهد و دولاب روزگار چنانکه پس از زخم شدت مرهم راحت نهد	[illegible]
[illegible]	سنت الهی جل ذکره بران منوال جریان یافته که همواره صحیفهٔ دول بر قوم تنگ است قد خلت صفت ارتسام یابد و پیوسته دیباچهٔ عمل بسطور و تلک الایام نداولها بین الناس سمت تصویر پذیرد بر که در دولت گشایند که هزار محنت از پی درنیاید و کدام گلشن نزهه حوادث بستان گشت که صبح روشن مراد پرتو جلوه گر نشد	[illegible]
[illegible]	معلوم فرموده اند که نهال هر عملی که بر کنار جویبار مراد طراوت یافت باعصار ادبار و نکبای نکبت پژمرده میشود و شهاب هر مهمی که بر اوج سعادت ارتفاع پذیرفته عاقبت الامر بپردهٔ غروب محجوب میگردد پس هر که باتجرع جام غم انجام اندوه در ساحهٔ از مرارت حال نگریزد لا محاله ساقی دولت از ساغر راحت شراب ناورام بکام تمنای آورده در	[illegible]

الابیات اللایقة بالجوابات

عربیه	فارسیه	عربیه	شانیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	و هر اگر از تو منصبی بستد غصه کم خور کار و هر رفیست منصب و عزل مردوست یکی تر وانکس که اهل تمکین است

تتمه ابیات اللایقه بالجوابیات

ابیات	ابیات	ابیات	شکایات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صد دار چشم زخمی کافتاد غم مخور دولت همان به است که افتان خیزان بود در صحن هر چه صفایست مندرج نغمه لطیف تعبیه در استخوان بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	در ایام خزان آزرده منشین که خرم نوبهاری خواهد آمد غریق بحر حیرت گو برآ خوش که کشتی برکناری خواهد آمد

حرف سیوم در شکایت از قلت مال و منال و جواب آن بر سبیل تسلیه — خطابیات

فردیات	فقرات	فردیات
[illegible]	خزان افلاس نهال حال این سرگشته را از نوی تمام داده و دوحه مراد بیبوب کمیاب نکبت روی بخشکی نهاده لاجرم بر شاخسار کردار طراوتی و در گلزار گفتار نضارتی نمی بینم و از درخت بخت ثمره کام اینی و میوه شادمانی نمی چشم بیچاره کسی که زر ندارد مرغیست که بال و پر ندارد	[illegible]
[illegible]	محل حیرانی و زمان پریشانی است که خزانه ذخیره که سرمایه دولت و پیرایه قوت همان تواند بود از دست رفت و اندکی اندوخته که وسیله نشاط و ذریعه انبساط تواند بیت عرضه تلف و تاراج گشت لاجرم از بو العجبیهای روزگار و ناهموار بازیهای چرخ غدار گاهی گریم چو شمع و گه خندم [illegible]	[illegible]
[illegible]	اهل دنیا را شادی دل و راحت جان بزر و سیم باز بسته است و هر جمعیت متاع فانی بی اعتبار در ضمیر خاطر نشسته و از آن نشاطی کلی پدید آید و انبساطی تمام روی نماید پس هر گاه که مال پایمال تلف گردد هر آینه فرح و بهجت بتاراج خواهد رفت صد پریشانی پدید آید و جمعیت نماند	[illegible]
[illegible]	چون درین اوقات جزئی که بود سرچشمه آفات بدان رسید و بجهت سهام حوادث بهدف [illegible] از ضعف و انکسار در حال خود مشاهده میکنم و علامت افتقار در ذات خود معاینه می بینم رتبه محبت یاران روی بانحطاط نهاده و در مودت برادران تفاوتی فاحش افتاده [illegible]	[illegible]

الابیات المناسبه بالخطابیات

شکایات	شکایات	شکایات
ز دونی شامی بس عزیز است بگویم شرح تا دانی چه چیز است فرح بخش درونهای پریشان کلید نقش مشکلهای دوران	کو آن من که فلک آمد به پیشش چند خسان دیدم پیاده [illegible] ریزه خور من چو سگ کوی من کان همه بوده نه به پهلوی من	بر سفره جو گل [illegible] چند نمود بلبل بهزار صورت [illegible] نمود و آنگه که بیاد رفت برگیش که بود کس نام گل از زبان بلبل نشنود

جوابات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	اگر پای معیشت بسنگ فاقه در آمد غم نباید خورد که ابواب کنوز و لله خزاین السموات والارض مفتوحست و اگر سرمایه معاش از دست رفت باک نباید داشت که مژده فسوف یغنیهم الله من فضله راحت روح مجروحست حالا بر اسم صبر و شکیبایی مشغول باید بود و توجه بطریق توکل و تفویض و تحمل و تسلیم باید نمود	[illegible]
[illegible]	هرچند در اسباب معیشت نقصان پدید آمده و ارکان ثروت و غنا [illegible] و حوادث درهم شکسته فاما حکم [illegible] نقش غم از صفحه دل باید زدود و بواسطه تفرقه آنچه با دو جمعیت بود مستغرق حال نباید بود که زمام اختیار در استغنا و افتقار بدست قدرت حضرت رزاق علی الاطلاقست بر صفحات احوال عالمیان و بر اید اوقات آدمیان گاه صورت غنا رقم شود تا موجب شکر بود و گاه صفت فقر و عنا مرسوم گردد تا سبب صبر شود	[illegible]
[illegible]	و چون آنجناب [illegible] بلوازم سپاس [illegible] اشتغال داشته حالا در اسم شکیبایی متوجه باید بود [illegible] که بقسمت حق رضا دادن سرمایه تمام است و تامل در نکته نحن قسمنا بینهم معیشتهم موصل بمقصود و مرام	[illegible]
[illegible]	اگر مال که پایمال هر خس و دست فرسود هر کس است بتاراج حادثات رفته و جمال جمعیت صوری بگرد [illegible] واقعات [illegible] در پرده تعویق نهفته [illegible] که از حیات بقیت غنیمت باید دانست [illegible] که بر صحیفه زندگانی ثبت است مغتنم باید شمرد که چون سرمایه عمر باقی است حال سود و زیان بزودی تدارک پذیرد	[illegible]

الابيات اللايقة بالجوابيات			
ابيات	ابيات	ابيات	ثنائيات
زانسوی ... [illegible]		عیب ... [illegible]	گر جوانی ز دست تو رود مخور اندوه آن که چیزی نیست بد و نیک جهان چو در گذرست در گذار جهان که چیزی نیست
	در ... [illegible] تا ... [illegible]	[illegible]	درین هستی که باید پستی زود پیاده شد بهت و نیست خشنود دو پیشانه دعاری ندارد بجز داد و ستد کاری ندارد
... [illegible]			این چنین چون نماند خوش دل باش کان دگر آنچنان نخواهد ماند شاد و غمگین مشو بسود و زیان زانکه سود و زیان نخواهد ماند

حرف چهارم	در شکایت از ستم دشمنان و جواب آن بطریق صبر و انتظار فرج **خطابات**
عربیه	**فقره**
	معروض آنکه قصد اعادی غدار هیچ کار را بقرار نمی گذارد و از شر حیل و خداع ایشان هیچ مهم روی بخیری برنمی آرد بساط نام و ناموس را بحزه و افسوس مطوی میسازند و بمواعید کاذبه و اکاذیب باطله فرو ماندگان خسته و دردمندان دل شکسته را می نوازند **بیت** پیش من از نور موافق ترند ... درعقب از سایه منافق ترند
	غیاث بالله از زیب جماعتی که بکرهای نهانی قصدهای ناگهانی کنند و آبگینه دلهای نازک ستم دیده کاذبه و اکاذیب باطله فرو ماندگان خسته بسنگ غدر و دغا از روی جور و جفا در هم شکسته هرگاه بدست عزت [illegible] در پای مذلت افکنند و هرنهال مدارا که در مغرس ملایمت نشانند فی الحال قهر تبر از بیخ و بن برکنند **بیت** عیب خود را هنر باز نمایند وکر ... هنری هست مرا عیب عظیمش خوانند
	اگر از پاره نگر قاصدان که متاع صبر و سکون مرا سوخته ساخته و از عاصفه غدر مفسدان که بنا شکیبائی را از بنیاد برانداخته حرفی بگویش کوه فرو خوانم صفت بیت الجبال لبثابر وی پدید آید و اگر ذره بر روز وشبی ظالم های اثر ظلمات بعضها فوق بعض از روی ظاهر کرده **بیت** سینه مجروح دیگر خسته و دل ریش باد ... وه به دست راکس چنین حال مباد

بس ... [illegible]

جوابيات		
فقرات	ثنائيات	ابيات
لیس ما لیس له حیلة موجوده خیر من الصبر علاج این صورت که رقم تحریر از زبانی فرموده بودند آنست که از منهج قویم شکیبائی که راه سالکان مسالک و ما صبرک الا بالله است انحراف ننمایند و بعروة الوثقی محبت که بحکم ان الله یحب الصابرین خلعت آن بر قامت ما اهل استقامت صابران راست می آید تمسک فرمایند که اندک زمانی در اشیاع ظلم ربوده کار رسم کار رسد و عنقریب از اوج جاه و حرمت بقعر چاه ادبار و مذلت گرفتار شود **بیت** شمع پروانه را بسوخت ولی ... سوزد بر آن سوزد بر آتش خویش	هرکه این ... [illegible] ... [illegible]	... [illegible]
با لصبر یدرک ما یجاوله الفتی بان زمالا آل شمل صبور اگرچه از آسیب تند باد انکار غلبه و حساد شکوفه ریاض انس و سلوت بر زمین رنج و محنت ریخته و با آفت صرصر اضرار اهل عناد و افساد گرد ناکامی بر صفحات چهره که جاه ستمکاران بی اعتبار است و دولت مردم آزاران ناپایدار هرکه تخم آزار کارد جز محصول مضرت و ادبار بر ندارد و نعم ما قیل **بیت** که کرد در همه عالم کمان ظلم زه که تیر محنت ایام را نشانه نشد	جم ... [illegible] ... [illegible] بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید	[illegible]
فاصبر چوبت فان الصبر محمود والصبح بعد ظلام اللیل موجود **مصراع** وقوع امثال این احوال کار باید داشت و رایت شکیبائی هنگام نزول نوایب بر باید افراشت و منتظر باید بود که بحکم ان الله یمهل ولا یهمل هرکار را جزائی که سزاست بمباشر آن برسد و هرکرداری را سزائی معین که بی شک بر مرتکب آن لاحق گردد و تا خیری که دست دهد و توقفی که در میان افتد مظلوم را ملول نشاید بود و ظالم را مغرور نباید گشت گرچه دو سه روزه مهلتست و مجالست	... [illegible] اما اندیشه نا یافتن پس او چرا جای محالست	[illegible]

حرف پنجم در شکایت از حبس و جواب آن بلزوم صبر و ترصد خلاص خطابیات		
ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	بواسطه روزگار ناسازگار و نایره شعله عادی غدار بحبس محنت گرفتارم و بسبب زمانه نامهربان که مخالفت او با اهل خرد صفتی طبیعی است و عداوت او با ارباب فضل خصلتی غریزی در بند مشقت و اضطرار بمانده از زار **بیت** خبر من برسانید بمرغان چمن که هم آواز شما در قفسی افتاده است	قانعم از نعمت ... احیانا ... سیل ...
[illegible]	سفینه حال این کمینه در گرداب اضطراب افتاده و زمانه بیوفا ابواب غبار روی دل مبتلا کشاده نه گریه که بآب زلال نفقد و نوازش گرد مشقت از چهره این زندانی بشوید و نه مهربانی که بصیقل مهر و عطف زنگ اندوه از آینه سینه این مقید بند پریشانی بزداید لاجرم آینه سینه از سنگ جفا خسته و دلی چون آبگینه بشکسته می گویم بیت آه من چون مرغ بخت آشیان باری کی چنین باری بی زیار امید لطف	... زندان ...
...	از معاضدت گردون جفا کار رشته امید انقطاع یافته است و از مساعدت روزگار غدار حبل رجا بکلی انفصام پذیرفته سهمی در اقسام آرزو نصیب این مسجون مهجور نشود و تیر آه سهم قضا هزار تیر محنت بر جگر نزند و قتی از سهام ~~ایام~~ این محبوس رنجور رسند تا ناوک قدر سینه ~~نخست و قتی~~ ~~ایام این محبوس رنجور رسید تا ناوک~~ قدر این کمینه را هدف ناوک گزند **بیت** اگر گرفتاری خود بی موجبی در چیزم کس مباد در جهان هرگز گرفتار اینچنین	... ...

جوابات		
ابیات	شاهات	فقرات
... زندان ...	... فی رسول الله یوسف اسوة لمثلک محبوسا علی الظلم والافک اقام جمیل الصبر فی السجن برهة فآل الصبر الجمیل الی الملک	لاتیاس بضیق واشطر سعة فربما اتسع الامر الذی ضاق فحبس اندیشه نباید کرد و از جفای قید اندوه نباید خورد که حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام بعد از بضع سنین خلعت و که لک مکنا لیوسف پوشید و ذوالنون علیه السلام بعد از مکث در بطن حوت شراب استعاب فاجتباه ربه نوشید امید بفضل شرح الابواب است که عنقریب افتتاح ابواب نجات روی نماید و تباشیر صبح خلاص از افق غیب سر بر کشد **بیت** بس نقش کارها که گشاینده ناگه آید ...
...	بر ... از طریق جفا بدی کنند کو هر نه بهر خواری در ریسمان بود شمشیر را ز حبس چه باز ارشکند آینه را چه عیب ز آینه دان بود	

جوابات	
شاهات	فقرات
ولقد رأیتک و اللیالی مقبلة ولقد رأیتک و اللیالی تقبل ... الحسد ... عند ...	شب محنت اگرچه تاریک است ... دل مکن که صبح نزدیک است اگر روزی بمقتضای قضای ربانی و اجرای احکام تقدیرات سبحانی نزول رزایای حادثه فی الحین دست داده موجب طراوت ریاحین ریاض دولت خواهد بود چه گل احمر در گشایش غنچه محنت پا پرورش می کند و مشک از فراز بستگی نافه شمامه عطر گستر می یابد امید که هرچند زودتر روزگار در مقام اعتذار آید و اقبال بخت و اوبار در باره محالفان ظهور نماید
... ...	عجز کوسنگ دل از کار فرو بسته مباش ...
... ...	فلاتیاس والاتحزن وابشر فان الله فتاح کریم چون نعمت عالم بتبدیل حرفی نقمت می شود و محنت دنیا بتغییر وضعی منحت می گردد پس هوشمندان ذوی بصیرت را با حیال آن دل خوش نباید کرد و با دبار آن خاطر مشوش نباید داشت کر زندان قفس مرغان چند روز وارست و زنجیر پیرایه شیران سرافراز رها واتش که عنقریب نسیم عنایت بی نهایت مقلب القلوب و فور رعایت بی غایت مفرح الکروب همه محنتها موءدی براحت و جمله پریشانیها مقتضی جمعیت گردد **نظم** بشگفد گلهای وصل از خار هجران غم مخور هر چه دشوار است آخر گردد آسان غم مخور
... ...	... ...

کلمه چهارم در شکایات از بی التفاتی مکتوب الیه و کلیات آن شش نوع است **اول** بی اهتمام در جواب کاتب **۲** فراموشی از حال او **۳** ترک مکاتیب باو **۴** ... **۵** ... **۶** عدم ملاقات و هر نوعی در حرفی مسطور می شود **حرف اول** در شکایت از بی اهتمامی و جواب آن یا باعتذار یا برای ذمت

خطابیات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	معروض میرود که نتایج سوابق مخالصت قدیمی برخلاف مطبوع روی مینماید و ثمرات لوازم ارادت دایمی نه بر وجهی متمنی بظهور می آید حقوق یاری که از آن روی نشاید تافت جرا بر طرف نهاده اند و رسوم دلجویی که در آن موی باید شکافت بچه وجه از دست داده **بیت** بیگانه وار از سر ما سایه برگرفت ما آشنای او و این گمان نبود	[illegible]
[illegible]	در وقت دولت رعایت مخلصانی که سالها ریاض مودت را برشحات حسن عقیدت تازه داشته باشند واجب و لازم است و در شرع فتوت محافظه خاطر و التجا آنانی که از دیر باز نهال محبت در چمن اخلاص و گلشن اختصاص کاشته از مواجب و لوازم حالا مدتی شد که ابواب ملاطفت مسدود است و آثار مباسطت معدوم و مفقود **بیت** لطف و انعام تو عامست ندانم که چرا با من دلشده از نظر آری نظری	[illegible]
[illegible]	مدتی مدید و عهدی بعیدست تا از مهب لطف مخدومی نسیم تفقدی نوزیده و از روضه مهربانی ایشان شمیم تعطفی نرسیده بخاطر میرسد که مانع جز کثرت اشغال و وفور اقبال نبوده باشد و نزد ارباب بصیرت ممنوع مشتمت موجب نسیان دوستان و سبب فراموشی از حال مخلصان گردد **بیت** سر برآوردی بدولت یار دیرین گم مکن دست رس دارد خدا اقبال و کان را دولت	[illegible]
[illegible]	موجب بی اعتنایی و عدم التفات که مخلص نسبت بحال خود مشاهده مینماید نیا نا مقتضی نشد جاطول شرط یاری بنابر وجود سوابق تعارف بیگانگی حجاب بی التفاتی از دیدار انس و طریق دوستداری نبود با تحقق لواحق ملاقات بار اندوه خاطر یاران ره از آن بر وجهی که آثار آن بمحافل احباب و اعادی رسیده باشد و اخبار آن از مسامع آفاق مملو و امالی شنیده **بیت** مرا شکایت بسیار و شکر اندکیست ولیک می نتوانم زاندکی و بسیار	[illegible]

جوابات

فارسیه	فقرات	فارسیه
[illegible]	درین مدت که در اقامت مراسم اکرام و رعایت شرایط احترام غایت جهد و نهایت سعی مبذول بوده و در هیچ بابی که رجوع کرده التفات فرموده اند تهاون و تقصیر ننموده و بقیت الغمر نزهت این عقیدت چنین که دست تمسک از دامن اخلاص باز نداره و رشته توسل جز از گریبان اختصاص بر ندارد **بیت** یارم تو ای جان یاری دگر ندارم تا در شوم بر و جان دل از تو بر ندارم	[illegible]

[illegible]

تتمه جوابیات

فقرات	فارسیه
حق سبحانه علیمست که در ازمنه سابقه رابطه محبت و اخلاص متضاعف و داعیه مودت و اختصاص متوالی و مترادف بوده و در مقابله مهمات انجناب جان عزیز خود را خوار شمرده ایم و حلقه محبت در گوش کشیده استانه وار ملازمت در خانه کرده معلوم نیست که علامات چه نفاقی از کجا معلوم شده و امارات بی اعتنایی بچه نوع مفهوم گشته **بیت** تو کز دوست داری مرا و رنداری منم همچنان بر سر دوستداری	[illegible]
همگنان معلوم است که بر صحایف ضمایر آشنا و بیگانه مرسوم که همیشه وجه مخالصت و انجاد روضه مودت و وفا بزلال اخلاص و وداد و رشحات اختصاص و اتحاد نضارتی تمام و طراوتی مالا کلام داشت حالا نیز صورت حال همانست و حسن عقیدت بدان جناب هزار چندان بیهوده کانی رسم شکایت نه لایق است نه لایق تهمت و طرح دل مانده که نه موافق **بیت** روا بود که برنجی ز ما بهیچ سبب مکن که بی سببی نیک نیست رنجیدن	[illegible]
اگرچه انجناب حکایتی آمیز در سلک تحریر کشیده بودند و زهر قهری بازهر مهری ممزوج فرموده اما بحمدالله که ازین جانب حصن حصین محبت و ولا که خاک آن از آب اخلاص سرشته اند و در فضای مهر و وفا بسعی معمار اختصاص برافراشته نه چنانست که زلال شکوه که موجب آن معلوم و سبب آن مفهوم نیست تطرق خللی بقواعد آن راه تواند یافت **بیت** در دلم زینسان که محکم شد بنای مهر یار کی بطوفان شکایت آن بنا یابد خلل	[illegible]

حرف دوم در شکایت از فراموشی و ترک تفقد خطابا و جوابا

فقرات	فقرات
عجب از کمال تعطف و جمال تلطف مخدومی که درین مدت روزی دیگر یاران سوادار بخلوتخانه خاطرش نگذشت و شبی بر بدیه خیال مصاحبان لیل و نهار پیرامن ضمیر منیرش نگذشت آیا این کدام طایفه است رقم نسیان بر صحایف احوال سالکان مناهج اخلاص گاشتن و طریقه کدام فرقه است حقوق خدمت ناسجان مسالک اختصاص را کان لم تغن بالامس پنداشتن **بیت** از یار کهن نمی کنی یاد این پیشه تو مبارکت باد	هرگز در آینه خیال مرتسم نمیشد که جناب مخدومی حقوق خدمت این متمسک عروه وثقی وفا را بکلی نسیا منسیا دارد و رسوم ملازمت این متوسل بحبل المتین ولا را کان لم یکن پندارد و در طریق اهل وفا کجا روا باشد صحایف مودت را بآب نسیان فرو شستن و در شریعت اصحاب صدق و صفا چگونه جایز بود ابواب وظایف محبت را بکلی فرو بستن **بیت** باد میدار که از ما نمی آید یاد ای عید من و عهد تو سراسر همه باد

تمه حرف دوم در شکایت

فقرات	فقرات
مدتی می‌گذرد که رقم الیوم منساکم بر جریده حال این مخلص کشیده‌اند و وجهه عالم افروز محبت را بحجاب ملالت اجتناب [illegible] پوشیده و مواثیق محبت قدیم را نسیاً منسیاً پنداشته و اخلاص یاران صاحب اخلاص را کان لم یکن انگاشته همه دانسته آستین عدم التفات بر مخلصان جانی افشانده‌اند و لایق اکابر و سوابق حقوق خدمت را با لواحق رسوم صحبت بر طاق فراموشی نهادن نه فقره افزار ارباب معالی و مفاخر	معلوم نیست که جناب فلان چرا خط نسیان در جراید حالات مخلصان کشیده‌اند و از چه سبب تا اکنون بنای فراموشی و تمهید قواعد بی التفاتی کوشیده حیفی عظیم باشد که بعد از تمادی زمان مصاحبت و موافقت آیینه محبت و مصادقت را بغبار نسیان مکدر سازند و به هیچ وقت برعایت رسوم وداد و حقوق تودد و اتحاد نپردازند از این جانب بیت گر تو یادم نکنی ور نکنی من ز اخلاص کم نخواهم کرد
در آیین مروت و قوانین فتوت روا نباشد که دوستان صادق و یاران موافق را نادیده و نابوده انگاشتن و یکبارگی نقش نسیان احباب جانی و رفیقان طریق [illegible] بر صحیفه خاطر نگاشتن اینک که مسندنشینان مسند اعتبار از ذکر حال یاران قدیم عار دارند و فرمان گذاران [illegible] اعراض بدان می‌نازند که مصاحبان مخلص را در زمان دولت خود بنوازند کسان که بخت و دولت نوازند قدیمی دوستان را می‌نوازند	مدتی مدید می‌گذرد که ف قلم عدم التفات در نام و نشان این ناتوان کشیده و نامه مردمی و صحیفه همدمی را چون بساط مروت تمام درنوردیده نه بعد لطف پرسشی عزیز میسازند و نه بلطایف تفقدی بیچاره را می‌نوازند نه از قضیه او فوا بالعقود یاد می‌فرمایند و نه از نکته بالعقد تم الایمان حرفی ادا می‌نمایند و از جانب خزانه سینه این کمینه گنجینه جواهر و لآلی آن حمیده صفات است و قدم صدق مودت در مقام ثبات کالجبال الراسیات

الابیات اللایقه بالخطابیات

عربیه	فارسیه	فارسیه	شاسات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تناسی سیدی ذکری و عهدی وعهدی ذکرکم ابداً جدید فلا عجب تناسی ذکر عبد من الموالی اذا کثر العبید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	کی داشتم امکان که شادم نکنی کاری جز زمانه برمرادم نکنی با آنکه بیاد تو گذرانم همه عمر عمری گذرانی تو که یادم نکنی

[illegible]

تتمه ابیات اللایقه بالخطابیات

عربیه	فارسیه	فارسیه	شانیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لقد طال شکوای [illegible] کیف نسیتنی وکنت بان ترعی الحقوق حقیق وما [illegible] الان [illegible] فلیس لها یوم الی [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تناسیتم ذکری ولم انس ذکرکم واعرضتم عنی وما کنت مذنبا [illegible] [illegible] هجران [illegible] معذبا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	زمانه وشی که گاهی ای یاد گذشت آن وقت کو را یاد ما بود ز دل بیرون مران بیگانه وارم که این بیگانه وقتی آشنا بود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لئن کنت تجفونی [illegible] مودة وما قد مضی من سالف الدهر [illegible] فانی علی العهد الذی قد عهدته مقیما علیه لا احول عن العهد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تو اگر یاد نیاری ز من ای یار کریم من نه آنم که فراموش کنم عهد قدیم اگرچه یاد مت نکند [illegible] [illegible] تو خالی نمیشد دیگرم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اگه یاد من [illegible] ضمیرش نگذشت [illegible] که ز یادش [illegible] خیال تو ز دل من نمیرود بیرون اگرچه یاد مت در ضمیر کم گذرد

جوابیات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	نگاه که مدتهاست تا روضه دل قرین از نسیم ذکر آنجناب طراوت میگیرد و شاخ درخت امید از شمیم یاد کرد ایشان نضارت می پذیرد هرگز بر امین خاطر غبار نمی‌گذارد که تا زگی (؟) عهد این محبت را به سموم نسیان محو کند و مطلقاً در ضمیر گسیر صورت نمی بندد که ریاحین تازه گلشن مصاحبت قدیم را انجران فراموشی پژمرده گرداند غایتش اینکه بعرض خدام نرسید	[illegible]
[illegible]	فی الجمله امثال این تصور که صورت تقصیر دارد جز بر تقلب ادوار و تصاریف روزگار حمل نتوان کرد چه این حقیر ذلیل والله علی ما نقول وکیل مطلقاً از اهمال آیات یاری و اغفال مراسم هواداری معرات و ذمه این فقیر از نسبت تقصیر در مراعات حقوق یاران و مراقبت خواطر دوستداران منزه و مبرا بوسته متذکر احوال آن منظر اقبال بوده و هیچکس از متعلقان اعلام خدام ننموده	[illegible]
[illegible]	از تقریر این حکایت و تحریر این شکایت بهجت بسیار و مسرت بی شمار روی نمود بجهت آنکه چون غوره در راه افشده و بطریق لطف کشف آن نمانده خوش خوش بخللی پید اکند که دست اجتهاد بدامن رفع آن نرسد و با این همه بقصیر معرفت اما قسما بغیرة الله تعالی که این فقیر حقوق مودت را فرو نمی گذارد و عقود محبت را که مانند جبال رواسی ز اشمخ و راسی است کان لم یکن نمی پندارد	

حرف سیوم در شکایت از ترک مکاتیب و آن دو نوع است یکی آنکه مطلق طریق کتابت مسدود باشد دوم آنکه جواب مکتوب وی نمی‌نویسد و در هر دو نوع خطابا و جوابا فقرات و ابیات نوشته میشود و ذیل بعد از اثبات نوعین در متفرقات این حرف رقم اثبات می یابد و من الله العون والمعدد

خطابی از نوع اول

فقرات	فقرات
[illegible]	[illegible]

[illegible]

جواب حرف سیوم در شکایت

فقرات	فقرات
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

الابیات اللایقة بالخطابیات

عربیه	فارسیه	عربیه	ثانیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	الکوب سلامی ز تو قانع باشد یکباره ... هاکن که ضایع باشد ور یاد که پرسشی نکردی بقلم انشاء الله که خیر مانع باشد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	عاشق سوخته دل را سلامی می پرس یا بتشریف خطابی و پیامی می پرس عاشقان را بوصال ار ننوازی باری التفات نظری می کن و نامی می پرس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	رشح قلم تو چشمه آب بقاست وانفاس خوش تو نفخه باغ وفاست این رشحه و نفخه را ز من باز مگیر زیرا که دلم زنده بدین آب و هواست

[illegible]

بقیة المنظومات

عربیه	فارسیه	ابیات	
[illegible]	[illegible]	تحیتی بضعفان مبتلا تو پسد نوازشی بفقیران بی نوا پسد عجب بمانده ام از خامه اش که رسم تحیت بهر که هست نویسد ولی بما ننویسد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	من الذی لو ادی الجرع تترسم فانهم نقضوا العهد الذی سبقا ما ارسلوا لی و ما زاروا و ما کتبوا الظن ما کان منهم بالسلمی ملقا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نکردی ای رایک نامه یاد که دل خوش کنم زان همایون سواد مران نامه کز یار جانی بود طرب نامه زندگانی بود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	مواصلة الکتب یحیی النفوس اذا الیس شیئت شمل الوصال فخذ کتاب فان الصدیق تراسل الصدیق علی کل حال	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بدان سبب که سر کلک تو زمن ببرید فرو شکست مرا روز کار همچو ورق جرا بسلسله خط مقید م نکنی که در فراق تو دیوانه گشته ام مطلق	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ورد اگر ما را آن یار نمی پرسد احوال دل پرخون دلدار نمی پرسد می پرسم و میپویم در هر نفسی صد بار او خود بهمه عمری یکبار نمی پرسد	ای آرزوی دیده ندیدیم جه دیده کز مخلصان خویش بکلی بریده رطب اللسان بشکر تو ایم جو خامه ام گرچه قلم بنام من اندر کشیده
[illegible]	[illegible]	نه نامه که در انجا نشان نام تو یابم نه رقعه که در ان خط مشکفام تو یابم سلامت من [illegible] در سلام تو باشد زهی سعادت اگر دولت سلام تو یابم	بساط حضرت عالی که بوسه گاه همت ز نقل سایه من مذهبت کاسه وست ندانم از جه سبب خامه ات درین اوقات مرا ز روی کرم پرسشی نفرموده ست

تتمة الابیات الجوابیه

ابیات	ابیات	ابیات	ثنایات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	این چنین کز نعیم جان و روان بقای تو آرزومندم یکی پرسش از تو خشنودم یکی نامه از تو خرسندم
[illegible]	[illegible]	مگر ز دیار یار مرغی نپرید و ز جانب آن جناب پیکی نرسید پیدا دیدم پیک را پای بجست بد بهری یار مرغ را بال برید	نوازشی بخط اشرفم نفرمایی عذار نامه بمشکین رقم نیارایی جه حالت که در دمراد و اکنی جه حکمت که بر حال من نبخشایی
[illegible]		اینها ز تو بدیع بود که در مدت فراق ررسم یاد داشت سلامی دریغ داشت فی الرسکشی نمود و نه یک نامه نوشت وز دوستان خویش پیامی دریغ داشت	

جوابی از نوع اول

الفقرات — الفقرات

اگر در ارسال دعوات تقصیری میرود و نقصی در رعایت خاطر عاطر ترک اصدار خدمات نظر بران بود که خود را محل ان نمی شناخت
جه تحقیق تصدیع را احسن انواع خدمت میدانند و دعایی که بی تقریر و بجرد تحریر بدان حضرت توسل جوید با تحریک
غایبانه را که مبرا از شوایب سمعت و ریاست اقرب تحف و اسنی [illegible] خامه و ترتیب نامه را اقرب بود اثار ضمیر منیر حقایق [illegible]
طرف تصور نمیکند والا حق سبحانه و تعالی علیم است که درین مدت پیوسته علاقه وجود که زیور ترکیب هر موجودیست از خدمت خداوندی غایب نبوده و بی تصرف دست و خامه و تکلف کتابت
روی دل از قبله اخلاص منحرف نبوده و عنان توجه از صوب [illegible] ونامه ملازمت غایبانه می نموده
و حاکو [illegible] نسیان منعطف نگشته [illegible] کهن شود [illegible]

بیت

را بروز [illegible] رقوم عشق کشیده یم بی وسیله خامه رموز مهر نوشتیم بی وساطت نامه

[illegible]	[illegible]

الابیات للجوابیات

شا یات	شا یات	سا یات	شا یات
ترک ارسال قاصد و نامه شیوهٔ هوشمند اگر نیست لیک سوی حریم عزت تو باد را جای و مرغ را رهیست	فان کتبت کتابا بالاشتیاق به فای فایدة فیما اسطره وان تقصدیت للاشواق اکتبها فکیف اکتب شیاً است احصره	لقد قیل یی یا من حوت جواره تنکی حیات النوی سفی الرسایل فاکدت ایاها ان اساسی علی الخط لم یقدر تضعف الانامل	ان کانت الکتب فیما بیننا انقطعت فان حبل وداوی غیر منقطع [illegible]

خطابی از نوع ثانی

فقرات	فقرات
عجب حالتی که بکرات خود را بیاد خاطر [illegible] المآثر داده و بارها صحایف عجز و ضراعت ابواب نیاز و اطاعت بکشاده بسبح حال تباشیر صبح واد ندمیده و رشحهٔ قلمی جواب عرضه داشت فقیران رسیده و بسبب آنکه از تشنه بغات آمال در یا فواضل محروم مانده بغایت خسته خاطر و شکسته دلست	متوقع از کرم عمیم مخدومی آن بوده که در حقوق خدمتکاران قدیم تفکری تمام نمایند و لطایف و ظایف کرم و مواهب مواجب قدم پیشتر فرمایند حالا کار بجائی رسیده و مهم بمرتبه انجامیده که بخطاب گرامی نمی نوازند بل بجواب سلامی معزز و مشرف نمیسازند و بدین سبب نه دل رنجور را آسایشی هست و نه جان مهجور را ارامی
بیت زان لب سلام خود را نشنیده ام جوابی بیگانه می شماری یاران آشنا را	**بیت** آنکس که سلام را جوابی نشنید از تشنه فرو ماند و بابی نرسید
[illegible]	[illegible]
هیئت که از ساحت رحمت بیکران نفحهٔ لطفی که مشام جان مشتاقان معطر کند فایح نشده و از مطلع مکرمت بی پایان لمعهٔ مهری که ساحت سینهٔ بیدلان را منور سازد لامع نگشته با وجود آن حال هر چند صحایف نیاز بموقف عرض میرساند بی التفات سانح است و در جواب آن تقید الشی عجاب **بیت** بس نامه نوشتیم بیاران عزیز تا آنکه یکی را نفرستاد جوابی	حقا که درین مدت چند نوبت تحف ضراعات مخلصانه که مورد وردهٔ شش صدق نیت بوده و بجناب عالی آن قبلهٔ عالی صفت ارسال یافته و چه ایبار خدمات متخصصانه که مصدر صدور خلوص طویت بوده و بیدهٔ گرامی قدوة الانامی سمت ارسال پذیرفته و از آن جانب بتشریف جوابی که موجب شرف و ازین ممانعت مشرف نگشته **بیت** دیگر از اسلام گفت و مرا بجوابی هم التفات نکرد

الابیات المناسبه للخطابیات

شا یات	فارسیه	فردیات	عربیه
ماه ولکنی لا ارد جوابها و نظل عنه کم بغیر جواب ان کان ترکهم الجواب تعتبا فالعتب محمود لدی الاحباب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
روا باشد که همچون من فقیری ز در کاه تو نیابد فتح بابی دعایی را نمی بینم قبولی سلامی را نمی یابم جوابی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
هزار نامه سیه کرده ام به دوده دل بدست باد صبا داده و فرستاده جواب چون نرسید این مظنه شد که مگر دیده است دگر دیده هم نگشوده	[illegible]	[illegible]	[illegible]
نتوسی جواب نامه من نامه من نیرزد بجواب ای عجب لطف تو روا دارد کز لب تشنه باز گیرد آب	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جوابی از نوع ثانی

فقرات	فقرات
عتابی که آن عالیجناب در ترک جواب خطاب مستطاب لازال معنبر القلوب الاحباب فرموده بودند الحق حق بجانب ایشانست اما فقیر ملاحظه کرده بود که بدستیاری خامه در جواب نامه نامی شروع نمودن از سواد بی حال نیست **بیت** جواب بجو تویی نیست کار بجویی	اگر در ارسال جواب بسبب موانع گردون دون و بواسطه حوادث روزگار بوقلمون قصور و فتوری واقع است اما معتکفان گوشهٔ ضمیر و خلوت نشینان زاویهٔ خاطر بدعوات استجابت سمات دست نیاز بر داشته جان و راز سی آن حضرت مسألت می نمایند الدعوة الا المجابة خیر من جواب الکتابة

تتمه جواب از نوع ثانی

فقرات	فقرات
اشاری که در ضمن مکتوب شریف فرموده بودند و تقصیر این فقیر را در صورت تحریر باز نموده حقا که این معنی نه از اخلال اساس وداد و انهدام قاعده اتحاد است بلکه ملاحظه ملال خاطر انور و توزع ضمیر ضیا گستر بود .... حضرت تو گرام دور داشته ام	[illegible]
[illegible]	قدم قلم در تحریر عذر این تقصیر قاصرست و زبان نطق در ادای اعتذار این جریده عاجز و مقصر اما صورت اختصاص این کمینه و صفت اخلاص این داعی دیرینه بر ضمیر منیر که پیوسته آرایش ملک روحانی و مظهر آثار انوار ربانی است .... مخفی نیست .... الحمد لله تو ....
زبان خامه اگر در کتابت جواب نامه تقصیری نموده اما خامه زبان از تحریر مناقب و تقریر مناصب آن جناب غافل نبوده حقا که در خاطر چنین می گذشت و در ضمیر .... ساعتی که .... نیاز .... خود جواب نامه باشم سوی آنحضرت روم در حضور عرضه دارم حال	[illegible]
اگر زبان قلم بواسطه حالات ضروریه در جواب خطاب گذوری تقصیر داره اما قلم زبان همواره رقوم وداد را بر صحیفه اتحاد تحریر می نماید نظم و ما علی هذا الکلام من مزید والله علی کل شی شهید بیت	[illegible]

ابیات المناسبه للجوابات

ابیات	ابیات	ثنایات	ثنایات
[illegible]	[illegible]	فو الله لولا انی کنت .... / .... / .... /	همی خواستم که از صدق طویت / جواب نامه ایشان فرستم / ولی شرم آیدم کین خط و خاشاک / بسوی روضه رضوان فرستم

ذیل در متفرقات

بستان

ذیل در متفرقات این حرف شکایت از آنکه نام وی در مکتوب دیگران ننویسد و استدعای ذکر او در مکاتیب غیر

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	عجب از عنایت خداوندگاری که این مخلص را با وجود آنکه در وفاداری بر همه احباب سابق بوده و در وقت هواداری قصب السبق از جمیع اقران ربوده هرگز بملاحظه شریفه و معاوضه لطیفه نمی نوازند و بر شحه خامه بر حاشیه نامه نیز معزز و مکرم نمی سازند	[illegible]
[illegible]	دریغ و لا که کتاب مشکین نقاب و خطاب عالی نصاب بدین صوب ارزانی فرموده بودند و جمعی را از اصحاب و احباب طوبی لهم و حسن مآب نامزد سلامی و اکرامی نموده چون دعاگوی را به پرسش مشرف نساخته بودند موجب ناامیدی تمام شد اگر بر کنار کتاب کریم بود ذکر این بندگان قدیم ز جهت رسانند سر بر سپهر	[illegible]

ابیات المناسبه لهذا الشکایت شکایت از آنکه نام وی در مکتوب دیگران ننویسد و استدعای ذکر او در مکاتیب غیر

ابیات	ثنایات	ثنایات
[illegible]	واجب نبود که این از دل که ز ... / که بهر من ز ... نوک کلک خویش فشانی / بس این کرم که کاغذ چو بر طبق کنی آزاد / بی تفضلی و کرام بر ان کناره نشانی	[illegible]
[illegible]	توقع دارم از الطاف آن دوست / که که کاهم پیامی می فرستد / بهر کجند در مکتوب غیری / دعاگو را سلامی می فرستد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	

استدعای ذکر ... [illegible]

اعتذار از کتابت جواب بر ظهر رقعه

ثنائیات	ابیات	ابیات	ابیات
وانی کتابک فالتهبت تشوقا / واجبت فی ظهر الکتاب الورد / متقالامنک اللقا کاتقتفی / خطی وخطک فی کتاب واحد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف چهارم

در شکایت از جفاکاری و دلازاری و درین باب نیز خطابا و جوابا فقرات و ابیات ثبت افتاد

ثنائیات	فقرات
[illegible]	کدام سنگدلت شیوه جفا آموخت که ناز و شوخیت از بهر جان ما آموخت میخواست تا این شکایت بر زبان راند و این حکایت هیچ کس نشنود و نداند اما دران مقام که یکی طریق یکانگی سپرده و بیکانگی پیش آرند و کسی رقم حسن عهد بر صفحه حال کشد صورت لا یلتفت الیه بر جریده وقت نگارند اگر عنان تمالک در دست نماند و پای سخن از رکاب ادب بیرون رود بدیع و بعید نباشد زین پیشتر چنین دلت از سنگ و روی نبود وازاره اسبابت بدین گونه
[illegible]	از جور و جفا در حق یاران قدیم تقصیر نکردی ستر الله علیک اراده بود که شکایت جفا مضمون این عزه من عثرات الرجال عزیمت خاطر راجبان تصمیم داده بود و دل جفا کشیده از وفا بوی ندیده در ضمیر جنان تخمیر کرده که من بعد برقم قلم نیز مصدع ملازمان نکردد اما حقوق سوابق صحبت و شرط لواحق مودت دست رد بر سینه این تدبیر نهاد و جفاها را که اقاصی او کنند آن رسد و نهایات ابهام اراد راک آن عاجز آید کان لم یکن پنداشت شکایت دارم از جور تو بسیار ولی صحبت زبان بند تعلیمت
باجگر سوختگان یار نبودی مرکز / جز جفاجوی و ستمکار نبودی مرکز / با همه خلق جهان در صدد مرحمتی / جز بیار بسر آزار نبودی مرکز	تصدیع قلبی کالزجاجة رقة و ما زجاج تکسیر جابر اوابه قلوب وشوار دبو الهن را که بسبب جفا و تشویرا از رتبه اتباه و تسخیر الفکاک یافته باشند باز در قید تصرف آوردن از مقوله محالات است و قندیل دل سوختگان شعله محن و منه و بیان زاو و خون را که به سنگ ستم منکسر شده باشد صورت التئام والتیام دادن از قبیل ممتنعات چون آبگینه این دل مجروح ناز کم چند انکه میشکنی تیز تر شود

بقیه حرف چهارم در شکایت از جفاکاری الخطابیات

فقرات

اسات ثنائیه

کدام سنگدلت شیوه جفا آموخت که ناز و شوخیت از بهر جان ما آموخت میخواست تا این شکایت بر زبان نراند و این حکایت هیچ کس نشنود و نداند اما دران مقام که یکی طریق یکانگی سپرد و بیکانگی پیش آرند و کسی رقم حسن عهد بر صفحه حال کشد صورت لا یلتفت الیه بر جریده وقت نگارند اگر عنان تمالک در دست نماند و پای سخن از رکاب ادب بیرون رود بدیع و بعید نباشد الا ان قرب الدار لیس بنافع اذا کان من تهواه لیس بذی ود مضمون این عزة من عثرات الرجال عزیمت خاطر راجبان تصمیم داده بود و دل جفا کشیده و از وفا بوی ندیده در ضمیر جنان تخمیر کرده که من بعد برقم قلم نیز مصدع ملازمان نکردد اما حقوق سوابق صحبت و شروط لواحق مودت دست رد بر سینه این تدبیر نهاد و جفاها را که اقاصی اوهام بکنه آن نرسد و نهایات افهام ازادراک آن عاجز آید کان لم یکن پنداشت شکایت دارم از جور تو بسیار ولی صحبت زبان بندی تعلیمت از جور و جفا در حق یاران قدیم تقصیر نکردی ستر الله علیک از تقاضای دل که پرورده محبت تو دل و فا کردم هر چند جفا دیدم اما سوانح اعراض و هواجس اغراض در حرکت می آید که از سر این شکایت در نگذرد که پیکان ناوکی در سینه نشیند بیرون کردن آن در حیز امکان می آید اما تیری که از جنان یار جانی بدل رسد بدر آوردن پیکان آن محال محض می نماید و غدر و محنت غیر مترقب از دوستان قدیم نهایت الم است و مضرت مشقت غیر متوقع از یاران لازم التقدیم غایت جور و ستم هر چند دل بیدل میگوید سخن در پرده به فکن انت محتالا لزلة عذرا جان جفا کشیده فریاد میزند که لا اشتهی وصل من لا یشتهی صلتی بنده درین واقعه متفکر و درین حادثه متحیر است که حکایت این شکایت با که گوید و درمان این درد جگرسوز از که جوید

الاسات اللایقة بالخطابات

ثنائیات	ثنائیات	ابیات
لاتحسبن بشاشتی بک عن رضا / فوحق فضلک انتی اتملق / ولئن نطقت بشکر فیک مفصحا / فلسان حالی بالشکایة ینطق	دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت / بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت / گفتیم دارد از ستم خود ندامتی / کردیم آزمایش و آن نیز هم نداشت	[illegible]

تتمه جواپات الاپیات اللایقة بالجواپات

شاپات	اپات	فقرات
صاحبت عشرین حولا کاملا استنتها و اساءت یوما واحدا فمحی یوم واحد ما قد مضی من تلکم العشرین حولا جاحدا	[illegible]	اگر جیاوا بابتدا زکر اوبی که محل اعراض و موجب اعتراض تواند بود صادر شده بایستی که جهت تحقیق آن صورت قلم را لوم اسرار ساخته دیباسے فرموده ندی تا وثوسفی بران حاصل شده بتلای و تدارک این اشتغال رقم جالا
گر زا یک شکایت از ما مست ما انزا ز شکر از تو گر بیابی تو روی از یاران برنتابیم ما ز یار سے رو	[illegible]	اجمال شکایتے که حقیقت آن معلوم و منقدی آن مفهوم نیست نوشته بودند و اعتراضات کلی برام سے معدوم قسمود ه بیت چنین بی موجبی از من شکایت میکنی و زین بدین موجب از آن حضرت شکایتها کم شاید
[illegible]	خطابات	حرف پنجم در شکایت از استماع کلام اضداد و جواب آن
	[illegible]	

[illegible]

تتمه اپات اللایقة بالخطاپات

شاپات	اپات	اپات	اپات
از جفاهای یار عهدشکن چند دل را بغصه ریش کنم حاش لله گر و کنم گله گله از روزگار خویش کنم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تا چند بدل داغ عناے سنم وز یار دلازار بلاے چنم تجنّبنی بلا ذنب علی و زلّة و اوحشنی بعد المودة والانس و اشمت بی من کان لی منه حاسدا و صیرنی فیه اقبح من امسی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	در عهد و وفای خود شکست آوردی این قاعده از کجا بدست آوردی تا ناوک غمزه بر دل خسته زنی باز آمدی و دو چشم مست آوردی		

فقرات	الجوابات	فقرات
[illegible]		[illegible]

[illegible]

این خوش صفا ... باید که در کلم جای سنم

تتمه حرف پنجم

فقرات		فقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]
... بعضی از ارباب ... نی جهوم ... سهل ... بایل عشق ... بانجاب ... رفق ... ناصواب ... و ما نوع ... لطف ... کرده ... بر آمد ... [illegible]	... خجلت ... ماندن ... فطانت ... وحالات ... می نمود ... [illegible]	... لطافت ... بیکاره ... بدوی ... عقیده ... اهل ... صدق ... نیت و صفای طویت ... خطا ... کلفت ... [illegible]

الابیات اللایقه بالخطابات

ثنایات	ابیات
جانا بگوی کز من بیدل چه دیده کز دام من چو آهوی وحشی رمیده پندت که میدهد که زبانش بریده باد آری مگر حکایت دشمن شنیده با نکه دشمنت اندر قفا سخن گوید دلت و چه کرد دل از دوست برکنی زنهار دهان خصم و زبان حسود نتوان بست رضای دوست بدست آر و دیگران بگذار	... [illegible] ... سلطان ... بیاز ... زندرون آن ... اکنون ... نادری ... ... با عاشقان ... دل ... [illegible]

. رحمتایی

جوابات

فقرات		فقرات
برحکایتی که فرموده بودند و شکایتی که نموده اطلاع افتاد حاکه خلاف واقع بعرض رسیده چون حسود عنود آغاز قدح نموده جواب این فقیر آنکه آن بجذام از رذایل و معایب معرات و بفضایل و مناقب محلی آفتاب را بگل اندودن تعذری تمام دارد و بوی مشک را از مشام دور داشتن دشوار دست ده وحسب الی قلب هذا البیت العمی العاملون عن الضیاء مجر صورت قول ایشان اعراض نموده و آنچه در جواب ایشان گفته شده تغافل فرموده قریب اهل تزویر را در دل این فقیر هیچ تاثیری نیست و از وسوسه ایشان ضمیر کسیر را با دوستان هیچ تغیری نه چه یقین میداند که بد به دشمن دل از دوست برداشتن خاک در دیده مروت انباشتن است و بغز و سر حسود منافق باب مخلصان موافق فرو گذاشتن لوای عذر بر سر میدان جفا برافراشتن نباید از من جنان معامله که سی کسی را برسد از آن کلمه		حاکه این کینه از حسد معتقدان و فساد حاسدان همیشه مجتنبست و از استماع کلام و صحبت ناهنجار ایشان متنفر و مضطرب به هر ارحمت که باران بلا می بارد بر انگیخته باد افساد ایشانست و هر لشکر غم که متاع خرد و صبر یغما می برد پرورده آثار عناد ایشان و چون عقیدت نسبت ایشان این حال دارد پیداست که سخن ایشان تا چه مقدار خواهد بود و کلام هرزه الملام بیهوده گویان را چه وقع و اعتبار بعرض میرساند که فضایل را از حسد چاره نیست چه مشک نا سوده مشام معطر نکند و فضل نا نموده منتشر نگردد و مکارم و آثار را هیچ وصف کننده به از جهت و جوی حاسدان نیست و مناقب و مفاخر را هیچ ظاهر کرداننده خوشتر از گفت و گوی معاندان نی گرد دشمن از ترد امنی زد طعنه بر حسب شد کاتار بانکی مجهول پیداست در سیمای تو

ابیات المناسبه للجوابیات

فارسیه	فارسیه	ثنایات
[illegible]	[illegible]	گر بدی گفت ترا دشمن دون باکی نیست پس نه چیزیست که او مرتبه ات زر شکند طعن خاشش بکار ونق خورشید برد سنگ بد اصل کجا قیمت گوهر شکند

حرف ششم در شکایت از عدم ملاقات و این صورت بر دو قسمت یکی آنکه فی الواقع مزور در خانه بوده باشد و آمدن زایر را دانسته و زایر بجهت منع بواب یا سببی دیگر از اسباب او را نادیده بازگردد و این قسم موجب شکایت می تواند بود دوم آنکه مزور در خانه نبوده باشد و زایر میخواهد که از این معنی اعلام نماید و این شکایت از ضعف طالع زایرست نه از مزور و فقرات و ابیات این دو قسم خطابا و جوابا نوشته میشود وبالله التوفیق

خطابی از قسم اول		خطابی از قسم ثانی
فقرات	ابیات	فقرات
سرگشتهٔ بادیهٔ شوق که بارزوی عین الحیات حقیقی که عبارت از لقای شریفست قدمی نهاده با او می باشد بقطرهٔ آب حیات مضایقه نمودن و تشنه جگر را برجوع از لب دریا حواله فرمودن نه طریق دوستانست و نه رسم دوستداری چند نوبت شد که این فقیر دل شکسته اوام ملازمت و عرض حرمت آنجناب بسته و چون بعتبهٔ علیه رسیده ندای لا مقام لکم فارجعوا شنیده معلوم نیست که طالع را ضعفی روی نموده یا آنجناب بساط مروت را طی فرموده بر درگاه کبریای الهی هرکه ای بی نوا را بار میدهند و هیچ متوجهی را داغ حرمان بر جگر سوخته نمی نهند این کمینه بکرات حلقهٔ ارادت ملازمت در خانه نموده و چون آستانه بر خاک ذلت نشسته نه از بواب صدا بسی شنیده	[illegible]	کینه دوسه نوبت بامید آنکه بسعادت لقای اشرف مشرف گردد مسموع ملازمان سدهٔ سنیه شده و از ان دولت عظمی و منحت کبری که اعتراف از بحر الطاف آن خلاصهٔ اشراف باشد دست نداده گناه بخت من است این گناه [illegible]
	[illegible]	بر ضمیر انور و خاطر ضیا گستر مخفی نیست که قاعده از خدمت نه قاعدهٔ این فقیرست بلکه بکرات متوجه آستانهٔ رفیع گشته و بدولت مشاهدهٔ لمعات لقا و سعادت مطالعهٔ صفحات لقا نرسیده از کوی تو گذرم کجا خواهم رفت

وازخواب [illegible] صدای مرحبا [illegible]

الابیات اللایقة بهذا القسم		الابیات اللایقة بهذا القسم	
ابیات	شاسات	ابیات	شاسات
	ایا من رأیه عین الصواب ویا من بابه حسن المآب حضرت الباب مرات و انی رضیت من القسمة بالایاب		[illegible]
[illegible]	چند نوبت در ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از کوی تو گذرم کجا خواهم رفت		دو سه نوبت بخدمت آمده ام شده محروم و بازگشته خجل متشکی بخت و طالع نوشس و ز جفای سپهر بی حاصل

تتمهٔ ابیات لایقه		بقیهٔ ابیات اللایقه	
فارسیه	شاسات	فارسیه	شاسات
[illegible]	بلا را باز میدارد دعاها بزرگان این چنین گفتند ما را کنون بر آستانت حلقه اینست بلاها باز میدارد دعاها غریبت که در کوی تو دارم مسکن	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بگداخت از شوق لقایت دل من دربان بجفا نمیگذارد که شود چشم من بیدل بجمالت روشن	[illegible]	[illegible]

اذا لم یجد للاذن عندک موضعا
وجدنا الی ترک المجاء سبیلا

جواب از قسم اول بطریق اعتذار و ندامت		جواب از قسم ثانی بر سبیل امتنان و عذرخواهی	
فارسیه	فقرات		فقرات
[illegible]	حقا که خبر آمدن آنجناب بدین مخلص رسید و سخن تشریف فرمودن ایشان از هیچ کس نشنیده والا بطریق استعجال وظیفهٔ استقبال رعایت نموده بحراز دولت ملاقات مفتخر شدی و با دراک سعادتی که همیشه مترصد آن می باشد مشرف گشتی		عاطفتی که در باب این مخلص مقتصر نموده بودند و تفقدی که این دعاگوی معتقد را فرموده از الطاف آن طبع لطیف و اعطاف آن ذات شریف بدیع نیست و اگر اندک زمانی توقف نمودندی امید آن بود که فقیر از دولت [illegible] محروم نماند ور عمر اگر دمی بجا پیوندی نشسته هنوز رخت بر می بندی

بقیه جواب از چشم اول		تتمه جواب از چشم ثانی	
ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	بر خاطر خطیر خامه و بر ضمیر منیر با هر خوا چه بود که این جریمه راجع بکاب بوابت چه بایستی که این فقیر را از تشریف قدوم شریف خبر دادی و چون از روی ناشناسی مانع چنین سعادتی شده از آن مهم ممنوع گشت و حالا اعتذار این صورت هم خوا که بکرم عمیم ایشانست	[illegible]	چون طریقه وداد و قاعده اتحاد استحکامی تمام دارد بایستی که بحکم الداروا کی فاریا بیت بنشست ساعتی چند راگهی فرموده ندی و تشریف قدوم شریف اخبار نموده ندی تا بر وی توجه بدان صورت مسارعت نمودی و بدین ماشی که بجای بیاری که بر آن میبود ازین
[illegible]	اگر چه اعتذار چنین صورتی از شما بیان شجاورت و نشان از ثبت عشر عشیران خانه خانه چون کسی از آشنایان که آنحضرت را شناختی حاضر نبوده و هیچ بیگانه بر این کینه را اخبار ننموده اگر از روی لطفی که شیمه کریمه ایشانست ورکه زاننده عاکنده عذار و رسی قوت اعتذار	[illegible]	یمن بباب الدار من فرط عجلة خاطر و لو سبیل الدار پیاده تهادیده اشغال ترقب چنین صورتی می بوده و مترصد ظهور چنین دوستی بوده و حالا زبان عذر از آن کرمت لال است و مدارک الحال ابتدا ایط مدت فوت شده از غیر محال
ابیات لایق چشم اول		ابیات لایق چشم ثانی	
ابیات	شایات		
		ابیات	شایات
[illegible]	عمریست تا بآرزوی مقدم شریف در آتش طلب دلم از شوق میگداخت وین دم که آن سعادتم از غیب رو نمود دربان ناشناخت مرا نا امید ساخت	[illegible]	منم ز جان شده بنده و یگانه خود را کر ساخت جلوه که نازبنده خانه خود را قدم بخانه ام آن چه رو تا نهاده بهر دم هزار بوسه زنم خاک آستانه خود را

سپهر خامس در محاورات اهل سفر و حضر با یکدیگر و جزئیات این صورت در معرض حصر نیاید و کلیاتش پانزده نوع بنظر رسید

۱ وداعیات که بدایت سفر است	۲ دعا که در عقب مسافر نویسند	۳ اظهار اسف بر مفارقت	۴ استفسار موجبات سفر	۵ بیان مفارقت
۶ کثرت اشتیاق	۷ ذکر ایام وصال	۸ شهود خیالی	۹ ندامت مشتاق	۱۰ تمنای وصل
۱۱ در استعلام و استخبار	۱۲ در استدعای رجوع	۱۳ در اعتذار از توقف در سفر	۱۴ در وعده وصل	۱۵ در قرب فراق که نهایت سفرست

و هر نوع در کله جلوه ظهور می یابد بتوفیق الاحد

کله اول در وداعیات عرف و عادت بر آن منوال جریان یافته که تا از مسافر کتابتی بجا در نیاید بجواز فتح باب کتابت تمایه و در این باب گفته اند شعر عادة الله سرانیکاتب من غاب حتی یجی منه کتاب پس مسافر با آرزوی مطالعه مکاتیب احباب از بعضی منازل در بیان حالت وداع که مقدمه حرقت فرقت و دوسه کلمه می نویسد و این کتابت دو قسم می تواند بود یکی آنکه بجمعی کتابت فرماید که در وداع کاه حاضر بوده اند دوم آنکه مکتوب الیه کسی نویسد تا بیاده باشند و این قسم از قبیل شکایت است و یمکن که مسافر جمعی را از سفر خود اخبار نموده باشد و وداع شکایت چیزی کا نوشته و آن کتابت از مجاوره و مسافر پس اقسام این کتابت بر سه گونه است و هر یکی در حرفی مودی میشود خطاباً و جواباً

حرف اول در کتابت مسافر با احباب مشتمل بر آلام مفارقت اصحاب

فقرات	فقرات		فقرات
ان لم امت یوم لم نودع باشتعال لا تحتونی فی المودة منصفا حاشا که در زمان مواعده احباب و معانقه اصحاب نه آن ملال بخاطر فاتر راه یافته و نه آن کلال بضمیر کسیر رسیده که بر در ایام و شهور بل بکرور اعوام و دهور شرح بعضی از آن مرقوم و مسطور گردد ۵	همه ساله چونه گفت و شنید نیز زود بان دم که باید بر یه اوه حکم والبین بحسره ی و فی الحشا نزام و فی قلبی سواد غرام بینما جاوسی الیمن بره الالام تودیع یاران نه بر تبه ایست که بانواع مسکنات تسکین یابد و نه از تفریق سواد اوان نه بشابه که باصناف مسلیات تسلی پذیرد و داغ بیان بحقیقت وداع جانانست هزار داغ بر یره و داغ نهانست	[illegible]	[illegible]

سپهر خامس در محاورات

الابیات المناسبه للجوابیات

شامات	شابات	شایات
عجبت وقد ودعتها کیف لم امت وکیف انثنت بعد الفراق یدی فیا مقلتی العبری علیه اسکبی دما ویا کبدی الحری علیه تقطعی	ان شب که وداع کرد دلدار مرا دل گفت پس از خروش بسیار مرا گر تو نپرسش نیروی من باری چشم به عایادهی دار مرا	سار النوا و فیع الاحباب نوّسارا یوم الوداع و دمع العین مدرار یالیتنی معهم فی کل مرحلة نغد وجمیعا و لم یعد لنا دار
رحل الحبیب فالعیش طیب ما العیش من بعد الحبیب بطیب فالنفس من جمر الوداع صریعة والقلب من جمر النزاع کئیب	منم امروز و حالتی که مپرس وز وداعت ملالتی که مپرس رفتی و بی تو جان رفت از تن دارم از تو خجالتی که مپرس	رحل الحبیب مواد عاشر عا وعیون احباب المحبة تدمع فودعته کرها وعدت بحسرة عجبا تعلی کیف لا یتقطع
حبیبی راحل والقلب هایم وروحی ذاهب والدمع سایل اوادعه او دعت قلبی لدیه و فی کل المنازل	دی بر سر کوی دوست هنگام وداع مسکین دلم از غمی پیغام وداع خون گشت و زراه دیدگان بیرون رفت تا از لب دوست شنود نام وداع	کردی وداع و بار سفر بستی و شدند همراه تو مرا دل و جان چو کاروان بهر خدا که باز نگر در سرشک ما این سیلهای خون ز پی کاروان روان
ودعنی حین لا یودعه روحی ولکنها تسیر معه ثم تولا والعفو ادبه ضیق مکان وللهموم سعه	از روز وداعت چه نویسم که در آن روز خون شد جگر سوخته از داغ جدایی در وقت جدایی سخن این بود که من زود باز آیم و رسم سخن باز نیایی	این منم یا رب که از بعد وداع مانده ام از یار دور و زنده ام زندگی بی روی او باشد گناه زین گنه تا زنده ام شرمنده ام

حرف دوم در شکایت مسافران از تارکان وداع

فقرات	فقرات	فقرات
در فراق تو رخت می بستیم قدمی بر نداشتی بوداع اگرچه غربت آتشی است جگرسوز و خطر سفر المیت محنت اندوز اما فی الجمله دل را بوداع تسلی می توان داد و بمعانقه احباب تسکین می توان گرفت و چون آنجناب رسم موادعت رعایت نفرمود مصرع دردی و کرمی بر سران درد فزود [illegible]	ما را نتوانستی هنگام سفر زان روی زیاده گشت الام سفر توشه دل مسافران بوقت تودیع لقای یاران همدم است و رفیق راه غم پیمان در زمان تفرق و دیدار دوستان محرم و چون نسیم این دولت از گلشن التفات آنجناب نوزید بیت گر بی توشه و همراه بکجا توان رسید مصرع زیاران آواره یادی نکردی ز راه و ما خبر یادی نکردی	رخ دلدار ندیدیم هنگام وداع خبر بادی نشنیدیم در ایام وداع امیدواری بود که در زمان سفر تفقد التفاتی کرده باشد سرور غریبان همان تواند بود بر حال این آواره انداز نمود و دل شکسته را که از وطن و اهل و احباب و اتراب انقطاع نموده بر گرفتم دل من آواره از یاران [illegible] آرزوی خیر یادی در دل پر غم ماند

بپرسشی ننوازند

ابیات اللایقة بهذا النوع

ابیات	شانات		شامات
[illegible]	اودعکم و اودعکم جنانی وانثر دمعتی مثل الجمان وانی لا ارید لکم فراقا ولکن کرا حکم الزمان	[illegible]	وداع دوست کن ای دل که رخت می بندم دل از اقامت در کوی دوست برکندم هزار سال اگر او میان فراق افتد همان محب و هوادار و آرزومندم
[illegible]	ای هجر و داغ جان و داعت مشکل بی تو نفسی نیم درین ره خوشدل که بر سر آتش درون دارم جای که بر لب آب دیده دارم منزل		هیچ رنجی ورای غربت نیست گر چه مردم شود بغربت مرد خانه آن ساعتی که بر سر راه دوستان را وداع باید کرد

جوابیات از جانب مجاور بر همان وتیره خطابی

دلها کباب میشود از آتش وداع یا رب که برفته ز جهان رسم انقطاع از موادعت آنجناب: آن غم و الم بجان خسته و دل شکسته راه یافت که بتصاریف ادوار و تمادی لیل و نهار اندکی از بسیار در حیز بیان آید یا یکی از هزار شمه بیان پذیرد بیت				
بر دل که داغ دل و دین و هرچه بود الا سر نیاز که بر آستان جانانه میکند آن وداعی و دوستان خویش را تازه داغی می شد و سینها خراش حاشا که از زمان وداع تا این غایت شعله سینه سوز در کانون دل بر افروخته است و آتشی که از متاع صبر و سکون را بتمامی سوخته		یار قصد قتل من دارد به تیغ انقطاع هرکس از شام اجل پیش من از روز وداع بسبب موادعت آنجناب و مفارقتش انجمن احباب انواع محن بار باب حزن راه یافته و نهال احوال موادارن که در گلشن		
بیت از فرقت صد هزار ساله بترست یکساعته وصل دوست هنگام وداع		وصال و چمن شادی نشو و نما یافته بود و نخجه آن سموم فراق پژمرده و [illegible] گشته بیت تا نام وداع یار در گوش رسید آرام ز جان رفت و از تن هوش رمید		

الابیات المناسبه

الابیات المناسبه لهذا الطرف

شاهیات

وقت سفرم بود هوس گر یاری
باشد بود اعمم قدمی بر داری
خود لطف نفرمودی و بر بار غمم
افزون کردی غمی دگر سر باری

شاهیات

هنگام سفری داشتم چشم
که شاید بکند عالم پاداششش
دیدم آن رخ و میسوزد این دم
دلم در آرزوی خبر باد وششش

ابیات

[illegible]

حرف سیوم

در شکایت مجاوران که چون مسافران عزیمت ایشان ازو وداع نکرده‌اند

فقرات

تهی کردند جانم سینه جا کرده
گرفت راه جدایی و وداع ناکرده

ازان جناب عالی متوقع بود که مخلصان از وقت سفر مبارک اخباری نموده و از حالت رحلت و اقامت اعلامی نمود تا بی‌کسی گرسنه بیابان بادیه محنت را از زلال وداعی شاد دارد ساحتی و پرتو التفاتی بر حال بازماندگان زاویه محنت اندازد

مصراع

رفتی و این آرزو در خاطر یاران بماند

راه سفر گرفتی و هیچ ندادی آگهی آه که در نیافتیم دولت خبر باد تو
مخلصی را که در سلک فراق محبت و یاری زده و مخصوصی را که در بلا و رخا دعوی خالصت و هواداری کرده اگر بوقت عزیمت اخباری می‌فرمودند تا در سلک قدیم وداع رسوم خدمتکاری بجای آوردی هر آینه اسب می‌بود و الیق می‌نمود

بیت

رفتی و نظر جانب عشاق نکردی
اندیشه سوز دل مشتاق نکردی

فقرات

... کارا ز خبر کرد
یاد حریف شهر و رفیق سفر کرد

امشب آن بود که بوداع و مواعدت یاران مواخواه را اعلامی نموده و لایق چنان می‌نمود که بهنگام رحلت هواداران بی اشتباه ما اخباری ازین آیینه فرمودند تا بحکم شنع من حبیبک بالوداع بدولت لقا و سعادت اتفاق مستعد و سرافرازی شدند

بیت

میروی و التفات نمی‌کنی سر و هرگز چنین نرفت آزاد

مرا لیست بصدگونه درد پرورده
گرفت جان جهانم و وداع ناکرده

اگرچه بوقت وداع یاران دلهای هواداران از شعلات نیران فرقت در کوره حرقت میسوزد و هنگام خیر باد همدمان محرم جانهای محرومان همدم از حسرات زمان غربت در زندان اندوه و کربت می‌گدازد اما کیمیاعة دولت مواصلت مغتنم است و یکدم مشاهده دیدار سبب آرام دل پر غم حالا ازان سعادت محروم و از جهان نعمتی بحرمان موسوم ماندم می‌نالم و هیچ چاره نیست مرا

ثبت ساله ...

الابیات المناسبه لهذا الطرف

عربیه

[illegible]

شاهیات

یار رفت و خیرباد هم نکرد
زین فراقش کشته یادی هم نکرد
بر مراد خویش رو بر ره نهاد
رو بسوی نامرادی هم نکرد

فارسیه

[illegible]

جواب

از هر دو شکایت بیک منوالست و تقرب منشی وعلی تمام دارد

فقرات

وداع چون تو نگاری نه کار آسانست
هلاک عاشق مسکین وداع جانانست

حاکه دل خون گشته طاقت مواعدت باصوت اجر در مقام مساوات و بازیج اگر در رشته موازات نداشت و بدین سبب قدم بازگشته رسم وداع که از حقوق لازمست فرو گذاشت کر ترک وداع کرده‌ام معذورم
تو جان منی و وداع جان نتوان کرد

فقرات

[illegible]

فقرات

کی توان که وداع می‌توان کرد
اتان نتوان وداع جان کرد

زمان وداع اگرچه دولت ملاقات در حسات اما از تخییل مفارقت و تصور مهاجرت آتش حسرت در التهاب و سفینه آرام و قرار در گرداب اضطراب لاجرم از غیرت غیرت بر ترک وداع نموده و از اجذبت

الابیات اللایقه بالجوابیه

جان گر چو نیابست وداع جان کرد
در وقت وداع رفت و رخ پنهان کرد
تو جان منی ازان سبب معذورم
کاسان آسان وداع جان نتوان کرد

گر ترک وداعت ای صنم با دل زار
کردم نه باختیار معذورم دار
ترسیدم ازانکه در دل نازک تو
سوز دل من اثر کند وقت کنار

بستی کمر وداع وزین شیوه مرا
هم دست رکاب رفت و هم پای زبان
نی دست که دامن تو گیرم که مرو
نی پای که در پی تو آیم که بیا

گر محمل بسته بر عزم سفر بابان برون آید
همراه او صد کاروان جان برون آید
ز اشکم کس تاب وداع او بگو بیدشش
که بیچارگان رسی کند پنهان برون آید

[illegible]

کلمه دوم در دعای مسافر و این صورت مجاوری نویسد در عقب مسافر و بنای این دعا را ستد
عای حفظ مسافرات از اخطار و آفات وایصال او بمنازل مرادات وجهت نمونه فقره چند و ابیات مناسب
آن سمت تحریر می یابد و من الله الاعانة والمدد

فقرات	فقرات	فقرات
[illegible]	آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست هر کجاست خدایا بسلامت دارش حضرت حق سبحانه وتعالی آن عالیجناب را بحفظ وحمایت بی غایت وبعون ورعایت بی نهایت از شدائد سفر و موانع خوف و خطر محفوظ ومصون داراد و بمعانی امانی و منازل بهجت و کامرانی واصل گرداناد و سلامت همنشین و خیر همدم سعادت پیش کار و بخت همراه	[illegible]

الابیات المناسبه الدعائیه

ابیات	ثنائیات	ابیات	ابیات	ابیات
[illegible]	اجل الله فی الاسفار قدرک وقدرک ثامن السبع الشداد وبلغت الذی ترجوه منه لکی تحظی بتحصیل المراد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	یا رب ما عزم سفر کرده خدا یارش باد وز خطرهای سفر جمله نگهدارش باد گر به بنده و بسفر بار و گر بگشاید در همه حال خداوند مدد کارش باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ابیات المناسبه

تتمه ابیات المناسبه

ابیات	ثنائیات	ابیات	ابیات	ابیات
[illegible]	شهسوار من بهر جانب که رو می آورد می کشد ارباب دل از جان و جانی همرهش یا رب در حرز حصن الامانی مقصدش یا رب مرشدی دار الامان همرهش	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الله جارک ظاعنا ومقیما ومغفرک حادثا وقدیما ان سر کان لک النجاح رفیقا او شوکان لک السرور ندیما	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه سوم در اظهار اسف بر مفارقت و آن جنانست که بجاور از پریشانی حال و نهایت اندوه
و ملال که بواسطه مفارقت مسافرت بدو رسیده شمه ظاهر میکرداند و مسافر نیز بر همان منوال در مجاوبات
او از تاسف و تالم خود نبذه باز می نماید و از فقرات و ابیات خطابی و جوابی اندکی جهت
نمونه از ثبت افتاد در دو حرف **حرف اول**

خطابیات

فقرات	فقرات
[illegible]	[illegible]

تتمه حرف اول در خطابیات

نقرات	شعرات
[illegible]	[illegible]

الابیات اللایقة بالخطابیات

فردیات	ثنائیات	ثنائیات	فردیات
[illegible]	لئن رحلت عن ارض بکت اسفا وان الممت بها طابت اماکنها وانما انت مقصود نقولهم قدشرف الله ارضا انت ساکنها	ناشد آن ماه مسافر ز سر عشرت و ناز ما بصد حسرت و درد یم درین شهر مقیم یار را با من دلخسته قدمی عهدیست آه اگر یار فراموش کند عهد قدیم	[illegible]
[illegible]	یار رفت از چشم و در دل خار خار او بماند بر جگر صد داغ حسرت یادگار او بماند روی گرد آلود خود بر خاک سودم هر کجا از سم مرکب نشان رهگذار او بماند	رفت یار و مرا در فراق خویش گذاشت درون فگار و جگر چاک و سینه ریش گذاشت ندانم از غم عشقش پناه با که برم که عشق او نه مرا آشنا نه خویش گذاشت	[illegible]
[illegible]	اذا ساغ بعدک ما ارتجی علی ظما فلا جرعت غیر الصاب والصبر وان نظرت الی من الدنیا الی حسن فلا نعمت عینی فامتعت بالبصر	آن سفر کرده کش ارباب دل گرفت جان فدایش هر کجا منزل گرفت جانا پای تو بود یارب از چه روی رفت و خوی عزم بیجلی گرفت	[illegible]

تراسه الاول
فرد

تتمه ابیات اللایقة

فردیات	ثنائیات	ثنائیات		
[illegible]	یکجانب سفر آن سرو و لاله رو رفتست جز دیده مرا که کدام سو رفتست گردش ار چه رسیدن نمی‌توان باری هم به دیده غبار ره گو رفتست	از رفتن تو دلم بغم نزدیکست تو دور و وجودم بعدم نزدیکست نیست که جان ز تن رفت هنوز وان نیز بجان تو که هم نزدیکست		
[illegible]	عن وصلک نذهبت باطرمان لا مونس للقلب سوی الاحزان لاذة للحیوة من فرقتکم الفرقة والموت لنا سیان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	رفتی و دل ز هجر تو با سوز و آه ماند دیده در انتظار رحالت براه ماند رفتی و بی جمال تو ویرانه مرا نی روز تاب مهر و نه شب نور ماه ماند	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در فقرات جوابی بر همان منوال

مدت الاوطیف ملک یصحبتی سری امامی و تا و بیا علی اثری حقا که نضارت چمن زندگانی و طراوت گلشن کامرانی بکمال جمال چهره آمال و امانی ان زمان بود که در ظل دولت صحبت مخدومی می‌گذرانید و تا آن سعادت در عقدهٔ تعویق افتاد و صورت رجعت از ان صوب دست داده پای جلادت در رکاب شکیب نمانده و جان هجران کشیده را عنان اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون رفته حالا نه طاقت تنهائی دارم و نه تو ب پیش ازین داشتم دل و صبری در فراقت نه صبر ماند و نه دل	اویس من تتم العجایب انی فارقته وحیث بعد فراقه حق سبحانه و تعالی است که تا کار از نشاهٔ جان با منشاء خیال افتاد و حالت موانست ارواح و مخالطهٔ اجسام بتمنای اوهام و تماشای واردات اضطراب رخ نمود و دل محنت کشیده را چون [illegible] دوا پیش امیدواری نمون لاجرم بزبان حال با صد اندوه و ملال در زمان اقامت و ارتحال میگوید بیت هر کس بعشرتی شاد گرانه دیار خویش ما یم و محنت سفر و دیار خویش

سنام باز آن دو دیده را [illegible]

بقیه حرف دوم در فقرات جوابی — ابیات المناسبه فی الجوابیات

ابیات	شاهات	ابیات	فقرات
[illegible]	سفر خوشست اگر با تو هم سفر باشد / غبار موکب او سرمه نظر باشد / بتری که نشینیم بجهلی که رود / جان او همه جا قید نظر باشد	۱ [illegible]	رحلت در وی مقیم لدیک [illegible] او عرام الیک پیش نابعظمه مبدع البریات که بمجرد تخیل آن اوقات که میامن صحبت مبارک تدارک آفات هموم می نمود و مواهب مجلس متبرک خیرگستر نوایب احزان و غموم می فرمود قواعد سکون و قرار منهدم و لوازم آرام و اصطبار منعدم میگردد لاجرم چون بلبل خزان دیده بدین نغمه مترنم و چون طوطی از شکرستان دور افتاده بدین کلمات متکلم است
[illegible]	چند روزی می برد بخت بد از کوی توام / باز غلاب محبت میکشد سوی توام / دور از زمین در هر سنت کریم دعا جان دل / هر کجا هستم بجان و دل دعاگوی توام	[illegible]	**بیت** ۱ یارب این ماییم از آن یار و دیار افتاده دور جان جیب نزدیک و دل از [illegible]
[illegible]	زان لحظه که از جان تو دور مانده ام / از صحبت وصال تو حرفی نخوانده ام / در هیچ بزم کی بی تو جرا مرده منیم / در مجلسم کی بی تو جرا زنده مانده ام	۱ [illegible]	**کلمه چهارم** در استفسار موجبات سفر و جواب آن از جانب مسافر در دو حرف
[illegible]	گر من از خاک در ت رفتم دل شیدا اینجا / تا روان شد بر طریق عزم و جان اینجا / من خود او آبرو بیشم لیکن دلی در مانده را / رحمی می کن که در کویت تن تنها بماند	۱ [illegible]	**حرف اول**
[illegible]			**خطابیات**
[illegible]		[illegible]	۱ رحمی در بر دل از غم هجر تو داغ ماند / وا شفتگی زلف توام در دماغ ماند
[illegible]		[illegible]	عجب از آن عالیجناب که کثافت شداید سفر بر لطافت فواید حضر اختیار فرموده اند و دولت انس و سلوت را بمحنت غربت و وحشت تبدیل نموده اگر سبب این صورت را باز نمایند و موجب این معنی را شرف اعلام ارزانی فرمایند شاید که تدارک تلافی آن توان کرد والا حیف باشد از دیار آشنایی روی بصوب بیگانگی آوردن و ترک مصاحبت دوستان یکدل و موافقت همنشینان کردن در طریق مروت کامل اندگردن
		۱ [illegible]	

بیت ۱ [illegible] از کار [illegible] زان [illegible] / [illegible] دیستان [illegible]

[illegible]

بقیه حرف اول — الخطابات

فقرات	فقرات
ویدی ای دل که غم یار و گر یار جه کرد / چون بشد دلبر و با یار وفادار جه کرد	حاشا که ان مهربان و دشمن دوست که صحبت یاران خود به آسانی گفت معلوم نیست که باعث این رحلت که موجب توزیع ضمایر احباب جه بوده و داعیه غربت که سبب تفرقه خواطر اصحاب از جه جهت روی نموده آیا خود را بجه وجه از فوای قضیه مرفیه ع
چه گونه کسی را قوت آن باشد که بی موجبی دل از صحبت یاران خالصت شعار برکند و به سخت دل یاری که از سر منزل مراعات هواداران مسافرت و تار رمیانه با وجه وحشت و منافرت خیمه اقامت زند همانا این صورت را سببی عظیم و این معنی را باعث قوی هست اگر با طلاع بر آن شرف اعلام ارزانی فرمایند هر آینه موجب تسلیه خواطر گردد والا تردد اضطراب باقی خواهد بود	غنیمت دان حضور دوستان را تعقلت موسوم میسازند و بمطالعه مضمون این وصیت حکم آقیر کوع دست طلب از دامن یاران مکس نمی پروا ندت کمن که صحبت یاران غنیمت شمرده ت علی الخصوص عزیزان و دوستان قدیم
ت چه شنیدی وچه دیدی که زیاده رشدی الفت جان و بلای دل مهجور شدی	

الابیات اللایقه

فارسیه	شاهات	فردیات	عربیه
[illegible]	۱ سفر نمودی و بر دوستان جفا کردی / چو شد که ترک حریفان باوفا کردی / سرای دل صاحب دلان مقام تو بود / جرا رفتی و میل سفر جرا کردی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	یارب چه شد که یار دل ما برده رفت / نقش وفا ز صفحه خاطر سترده رفت / آیا چه حال بود که آن نازنین ما / احباب را بدست جفا ما سپرده رفت	[illegible]	[illegible]
[illegible]	وه که باز از کف من دامن مقصود رفت / یار دیر آمده از پیش نظر زود برفت / وعده میکرد که دیگر نروم از تو جدا / تا چه کردم که نه بر موجب موعود برفت	[illegible]	

حرف دوم جوابات و آن بر انواع می تواند بود و درین اوراق سه نوع آورده میشود

نوع اول

فقرات	فقرات	فقرات
نیل العلوم وحب الاهل والوطن صدان ما اجتماعا لمریف ازمن چون تکمیل نفس انسانی وترقی از حضیض جهل حیوانی بی اکتساب علوم دینی واقتناء معارف یقینی متعذرست وعروج بمدارج فضایل ومعالی جز بارتکاب رنجهات ایام ومجاهدات لیالی متعسر لاجرم پای طلب در راه تعب نهاده واین نکته کامله را که یعوص البحر من طلب اللالی نصب العین همت ساخته …	در غربت اگر خار جفاست چه غم زین خار گل مراد روید هردم طالب فضایل وجوینده مناصب افاضل را از تحمل مشاق اسفار وتغرب از اوطان و دیار چاره نیست واگر کسی گریبان همت را بدست کسالت باز دهد و پای فراغ در دامن بطالت کشیده پشت بر دیوار عطلت نهد هر آینه از شرف صحبت اشراف اطراف جهان باز ماند واز نصیب علوم ومعارف که بی ریاضت حصول آن متصور نیست … بقدر الکد تکتسب المعالی	ان رمت ان تحظی فارحل الی السفر ستبعد اکتساب العلم فی الحضر تحلی بجواهر فضایل وکمالات بی مقاسات مکاره ورنج … و بی وقوع صوارف روی نخواهد نمود واکمال این صورت واکمال این معنی ترک صحبت خلان مجازی واخوان لهو وبازی منوط ومربوط است اجتناب از مرافقت احباب وتجافی اصحاب در وطن ما لوف ومسکن معهود لازم … جوم حجت انقلابی وسرت مفارقت

الابیات المناسبه بالنوع الاول

شایات	شاسات	ابیات
تغرب عن اوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فواید تفرج هم واکتساب معیشه وعلم وآداب وصحبة ماجد	یا من ابدی الی المعالی ولعه ودع خدع المنی ودع طیب دعه ما جرشتوکلا علی الله جده فی الارض مراغما کثیرا وسعه	در غربت اگر … ایست … این جان …

نوع دوم از جواب در طلب منافع مالی وجاهی

… ای … نفس … بجاحل الغوادی وتغرب … چهار … فایده … ای … الارض … طالب … ادب …	… ابیات … بر … [illegible]

بقیه نوع دوم

فقرات	فقرات
سیروا فی بلاد الله والتمسوا الغنی تعیشوا فی الیسار وتتوب فقد زار هر که علاوت … فسیروا فی الارض که طالب غنا وثروت وعین ورس … از سعادت السفر وسیلة الظفر که جوینده جاه وعزت را فرض عین تواند بود سرتبا فتح بفرورت از مطالب صوری ومعنوی ومقاصد دینی ودنیوی بی بهره ماند فقیر بدین نیت از روی صدق طویت قدم در راه نهاده و امید دارم امید آنکه باید بدانچه رسم	الم تر ان رقعه … ادا احد من … فرزنا اگر مضمون کتاب السفر قطعه من العذاب مشتمل بر فصول وابواب مصاحبت اجابت اما مطالعه آیه با درایه او لم یسیروا فی الارض وملاحظه مطاوی کلام بی حلم تیسافروا واتنحوا وتعنموا موجب فرح وبهجت وسبب وفور راحت ومسرت است پس سفر متضمن حصول مطالب سنیه ومتکفل وصول … علیه تواند بود و کینه را درین صورت معذور دارند …

الابیات اللایقه بالنوع الثانی

شاسات	شایات	ابیات وشایات
از جاه توان گشت سرافراز زمان وز مال توان یافت ز هر غصه امان خواهی که همین فایده یابی همان اسک سفر کن بوطن باز ممان	سافر تجد عوضا عما تفارقه وانصب فان لذیذ العیش فی النصب فالاسد لولا فراق الغاب ما فرست والسهم لولا فراق القوس لم یصب	لیس ارتحالک فی کسب الغنی سفرا بل المقام علی فقر هو السفر … عن داری وخلفت اسرتی … لا ادرک المنی والمطالب
سری البدر والتمس الغنی … ودع الجلوس مع العیال مخیما لا خیر فی حرکاتی … ومع قرطیه اذا ما عدما	به سفر شو که تا سفر یابی سزای … سفر توانی یافت دو دم شاه گشت و فرزین شد هر پیاده که در سفر بشتافت	سفر مربی مردست واستاد جاه سفر خزانه مالست واوستاد هنر بجرم خاک وفلک در نگاه باید کرد کاین یکی است ز آرام وآن یکی ز سفر

نوع سیوم از جواب

فقرات	فقرات
همای کوشش سایه شرف هر گز بر آن دیار که طوطی کم از زغن باشد هر چند مسقط رأس … واجب اوطان از لوازم ایمان لیکن سکون را جایی باید که هوای او به نسیم وفا مصفی باشد واقامت را موضعی باید که از جای آن بوی نعیم صفا مسموع بود لاجرم فرمان لازم الاذعان فامشوا فی مناکبها را امتثال نموده عواید فواید البرکات فی الحرکات را مترقب می باشم	وما انا الا المسک ضاع فعنده کم یضیع وعند الاکرمین یضوع شربت شیرین غربت مولد مرار … وهوای سفر متضمن برکت تحرک اخلاص … بواسطه بعضی صور کوی نی نزاک توان نمود و بی بوی نفعت دل از آنها که محبوب اهل ایمانست بر داشته و دامن جمعیت مصاحبت یاران بالضروره از قبضه اختیار بگذاشته

تتمه نوع سیوم از فقرات و ابیات

فقرات	ابیات	شاهیات	ابیات
۱ ما از موده ایم درین شهر بخت خویش بیرون کشید باید ازین ورطه رخت خویش چون مدتی دیر بازه از عمر وزمانی دور و دراز از زندگانی در ان دیار در غایت حرمان و نهایت خذلان گذشت لاجرم از رشک حسد وطن انشاء نمود و تناول غصص کرب را ... مجلسکی ترجیح نداد بجز شود و این حرکت شفقی بیرکت گردد	[illegible]	بلاد الله واسعة فضاء ورزق الله فی الدنیا فسیح فقل للقاعدین علی هوان اذا ضاقت بکم ارض فسیحوا	[illegible]
	[illegible]	سفر کن چو جایت ناخوش بود گزین جای رفتن بدان تنگ نیست و گر تنگ گردد ترا جایگاه خدای جهان را جهان تنگ نیست	[illegible]
بیت پایم شکسته نیست بجایی روم گرد هر دم نسیم مشک تتاری بمن رسد ساکن چرا شوم بزمینی که اندر و هر لحظه ذلت و خواری بمن رسد	[illegible]	حول خیا کم عن ارض تضام بها و جانب الذل ان الذی مجتنب وارحل اذا کنت فی الاوطان منقصة فالمندل الرطب فی اوطانه حطب	[illegible]
ابیل لا واد یک بار قد منعم لدی ولا نادیک بالمحل آبل		بنوده ام همه عمر و هم نیم اکنون عدو نداد بند مال دنیایی	
لین صفقت عنی فالبلاد فسیحة وحسبک عارا انی عنک راحل		ولیک غوث نمت نمیدید حضرت که در مقام مذلت کنم شکیبایی	

کلمه پنجم در کثرت اشتیاق از بیان شوق بر محبتی کامل و مودتی شامل استدلال می توان نمود چه شوق اضطراب دلست بجهت ملاقات مشتاق الیه و هیمان روح از آرزوی مواصلت با وی پس کثرت شوق علامت زیادتی محبت باشد و تکمله انا الیهم اشد شوقا بلسان تعرف که بر والد فقان رموز تصوف مخفی نیست بیان کمال محبت واشتیاق که بجیبهم اشارت بدان تواند بود می نماید ع تا به و محتاج بودیم او بما مشتاق تر و فقرات و ابیات اشتیاق بر سبیل کثرت در کلمه اول از سعه ثامن از صحیفه اولی رقم زده کلک تحریر شده و اینجا جهت امداد منشی در ثبت این صورت فقره چند با ابیات لایقه آورده میشود والتوفیق من الاحبه

شوقیات

ابیات ابتدائی	مقدمه	بیان الاشواق	تتمه	ابیات خفیه
[illegible]	[illegible]	نه چنان وجدانست که قاصد اوهام پیرامن فضای اعصای آن تواند گشت یا مسرع افهام در حوالی قصر عد و حصر آن تواند گذشت	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بیش از انست که بدو کاری دوات دهان بسته و دستیاری خامه زبان گشته در طول این نامه عرض آن مقدور و در طی آن صحیفه نشر آن میسور باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بجایی رسیده که اگر تیر دبیر با حدت رای و حسن بدیهه در معرض تحریر و تقریر آن آید از عهده وسطی بیرون و اوای سطری تفصی نتواند نمود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بشابه ایست که قطره ها ابر آید ار بلکه موج بحار زخار در الطفاء شعلات آن قاصر و در تسکین لهبات آن عاجز و مقصر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	جون مرا تاب خاطر فاتر ... [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بدان مرتبه است که طایر اوهام تمام با نحیه خیال بر مساعده شرح و مرامی بیان آن مترقی و متصاعد نتواند شد	[illegible]	[illegible]

ابیات ابتدایی	تتمة الکلام	بیان الاشواق	تتمه	ابیات خاتمه
[illegible]	[illegible]	بغایتی رسیده و بنهایتی انجامیده که خانه محاسبان دفتر افلاک و کلک مستوفیان دیوان خانه خاک رقمی از شرح شدت و حرفی از وصف کثرت آن را و اوراق بیان و صحایف تبیان ثبت نتوانند نمود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بدوران نصابیست که شرح رمحی از آن بحیطه تحریر و تقریر در آید یا عشری از معشار آن در سلک تبیین و توضیح منتظم کردد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بمرتبه ایست که عقل کامل و اکرچه مالک ممالک نطق است ادراک دقایق آن خوض تواند نمود و ذهن ثاقب و اکرچه سالک مسالک فهم است دریافت حقایق آن شروع تواند نمود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	زیادت از آنست که عارفان اطوار فصاحت و واقفان اسرار بلاغت برادای یکی از هزار و احصاء اندکی از بسیار قادر توانند بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	از آن قبیل است که بمدد اقلام باسته ارقام عشر عشیری از آن از تنق ضمیر بمنصه تقریر و تحریر روی تواند نمود	[illegible]	[illegible]

ابیات ابتدایی	تتمة الکلام	بیان الاشواق	تتمة الکلام	ابیات خاتمه
[illegible]	[illegible]	بمثابه ایست که خاطر را در بیان آن قوت ترتیب مقدمات تعریف نیست و زبان را در اداء شطری از آن طاقت اداء توصیف نی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بمرتبه ایست که قلم را و اکرچه همه زبانست قدرت تقریر و تحریر آن نیست و بنان را و اکرچه ترجمان بیانست مجال تسطیر و تصویر شمه از آن نی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چندانست که سطری از الواح تقریرش در حیز بیان آید یا رقمی از اوراق تعریفش در دایره امکان کنجد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بمثابه ایست که قلم و و التقاسین جهت تحریر آن و تصویر رقمی از آن بقدم اهتمام تواند که ساحت کاغذ ذی الوجهین را مساحت نماید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بنوعی واقعست که بازوی صبر و شکیبایی بلکه بنیروی طاقت و توانایی امساک آن از معقوله محالات و مرتبه ممتنعات تواند بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	برنطی افتاده که شرح شمه از آن مقدور زبان قاصر البیان نیست و وصف بعضی از شدت آن میسور قلم شکسته البنان نیست	[illegible]	[illegible]

این صفحه [illegible]

ابیات ابتدایی	مقدمه	بیان الاشواق	تتمه	ابیات ختمیه
[illegible]	[illegible]	بمرتبه استیلا یافته که وهم را باحت ادراک آن رسیدن متعذر است وفهم را انتقای دریافت آن گذشتن متعسر	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	وران پایه است که بوساطت لطف عبارات و وسیله حسن استعارات پیرامن تعریف آن طوف نمودن و در صدد توصیف شمه ازان بودن از قبیل محالات و معدود ممتنعات است	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بنوعی مستولی شده که نه خواد قلم زبان رقم در عرصه تقریران قدم تواند نهاد و نه زبان شیرین بیان در ادای شطره ی ازان واد تعریف و توصیف تواند اداد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	وران مقام است که وهم را در حوالی ساحات ادراکش مجال حلول نیست و فهم را در مجالی عرقاب تعیین و تشخیص امکان نزول نی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بران وجه غالب شده که همای همایون فال اندیشه را در هوای ادای اجمال تصور رسوخته است و شهباز بلند پرواز خیال را در طیران بر عقبات بیان بعضی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چندانست که جواد خامه راکه در میدان بیان مطلق العنان جولان می نماید در ساحت شرح ان مجال مسابقت شکسته و در مضمار تحریر حرفی ازان پای مسابقت لنگ	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بطریقی غلبه کرده که سفیر وهم و خیال اگر بر مسالک ممالک آن عبور نتواند نمود و پیک اندیشه و در بین بسر حد تفکر و تدبر آن گذر نتواند نمود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بوجهی وقوع یافته که نه قلم مشکین رقم صورت تقریر آن بر لوح تصویر تواند کشید و نه خامه عنبرین شمامه حرفی از دفتر تعریفش بر صفحه تحریر مرتسم تواند گردانید	[illegible]	[illegible]

ازان وجه و تفکر بر دوخته

الابیات اللاحقة بالشوقیات

ابیات	شتاییات	شتاییات	ابیات
[illegible]	اوارایت سنابرق یلوح ودیه فانه شعله من نار اشواقی وان تلاطم جیحون بموج دم فانه قطره من ما دامایی	بجدای که آسمان و زمین همه او را مطیع و فرمانست کاشتیاق رهی بخدمت تو هر چه گویم هزار چندانست	[illegible]
[illegible]	اگر ممکن بود روزی که شوقم در بیان آید از هر چیزی که بنویسم حکایت بیش ازان آید حدیث آرزومندی نیارم کرد وی ترسم که در دل شنیدن تار بسک روح ان گرانی آید	زاشتیاق تو شوریده حال و حیرانم علاج درد دل خویشتن نمیدانم گهی بگریم و رخ را باشک غرقه کنم گهی بنالم و دل را بخون بگردانم	[illegible]
[illegible]	من المدامع ما الشوق ینتجم وفی الاضالع نار الوجد تضطرم فذاک یغرق جسما کله قسم وتلک تحرق قلبا کله ضرم	اشتیاقم به آن جناب شریف که همیشه رفیع و عالی باد آنچنانست کاگر او را دهات از وجود خودم به شاید یاد	[illegible]
[illegible]	طال الی لقیاه شوقی ومن طال الیه شوقه لا یلام شوقی الی مولای فوق الذی اشرحه فی کلمی والسلام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	از آرزومندی به دیدار شریف آن جناب بیش ازان دارم که باید آدمی را در ضمیر گر هزاران نامه بنویسم نیاید در بیان نقطه حرفی از حروف و شرح عشری از عشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	وای بیان ام بایی بیان قدر شوقی ام بای لسان وای عبارات تحیط بوصف وای بلیغ یهتدی بیان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	معلوم نگردد سخن شوق بتحریر کایات مودت نبود قابل تفسیر چون شرح دهم قصه دوری که نگنجد از ازدحام شوق تو در طی طوامیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تمه الشوقیات				
ابیات	ثنایات	ابیات	ابیات	ابیات
[illegible]	السوق اعظم ان یحدیه اوان یحیط به عبارة ناظم ونیمرکا العالی المنور شأنه بو فور شوقک فی ضمیر الخادم	[illegible]		[illegible]
[illegible]	بکونه شرح وبه شوق من زبان قلم که عاجز است ز تقریر آن بیان قلم به اشتیاق درون آتش دل افروزد هزار شعله برون آید از زبان قلم	[illegible]	[illegible]	

کلمه ششم در بیان معرفت وشرح آن در سطر ثامن از صحیفه ادبی بر سبیل استیفا گذشته و اینجا جهت ازدیاد مواد انشا فقرات وابیات مرقوم میگردد سخن در باب مفارقت بر دو وتیره است یکی شدت ووفور آن ودیگری تألم وتوجع بدان وهر قسمی در حرفی مثبت می گردد وچون این صورت در کتابت مجاور ومسافر می تواند بود دلیس بتعرض خطاب وجواب محتاج نمیشد اند وتصرف منشی مفوض نمیکرداند **حرف اول** در شدت فراق

		بیان کثرت شدائد المفارقه	ابیات
		نه قضیه ایست که ثمه از آن بصد قرن از خبایای ضمیر وسویدای دل که پیر بفضای ظهور وصحرای وضوح تواند آمد	[illegible]
		از آن درگذشته که تبعیر تتمه از شرح آن زبان بیان توان گشاد وتحریر نکته از وصف آن خامه ترقیم بر صحیفه تبیان توان نهاد	[illegible]

تمه حرف اول در شدت فراق			
ابتدائی	مقدمه	بیان کثرت شدائد مفارقت	انتهائی
[illegible]	[illegible]	بدرجه ایست که زبان قلم از تحریر غلبات سوزش قاصر است وقلم زبان در تقریر لهبات حرقتش عاجز و[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بجائی رسیده که عشر عشیر آن در طی طوامیر نگنجد و قسطاس مسقط الاساس خرد خبیر [illegible] نقیری از آن نتواند که بسنجد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نه چنان وسیع وفسیح است که مرکب تیز گام وهم وتوسن تندرو فهم را لحظی در ارجاء آن سیر ودر انحاء آن متصور تواند بود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بمرتبه استیلا یافته که بپای تقریر بپایه بیان آن نتوان رسید وبدست تحریر مساحت ساحت تعریف آن نتوان نمود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نوعی است که به کشتی عبارت و امداد سفینه تشبیه واستعارت در آن خوض نمی توان نمود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بمثابه ایست که اگر خیال دوراندیش ومقال زبان آور خواهند که در شرح شمه از آن شروع نمایند هر آینه از ضبط اصول وفروع آن بعجز وقصور معترف وبضعف وفتور متصف خواهند بود	[illegible]
	[illegible]	در درجه ایست که عنقای وهم باطراف قاف قرب آن نتواند رسید وشهباز فهم ببال اجتهاد بآشیانه نشانه بعضی از شرح آن نتواند پرید	[illegible]

[illegible]

جز آن بنشست دادم

ابتدائی	مقدمة الکلام	بیان التألم بآلام المفارقة	انتهایی
حرف دوم	در تألم بآلام مفارقت		
[illegible]	حقا که تا از دولت ملازمت کرامت ابانی و حسن ایام زندگانی همان بوده دور افتاده و محروم از سعادت مجاورت که اسعد احوال و سرمایه حصول آمال	مشاعل شواق در دل فراق زده و مردم افروخته زینت و جان پنهان بآتش حسرت و حرمان هر زمان سوخته تر	[illegible]
[illegible]	علم الله تعالی که تا از دولت ملازمت بهجران موسوم گشته و از شرف خدمت مهجور و محروم مانده	هم دل الم دیده را بعید خواری پای حیرت در کشت و هم جان محنت کشیده را بهر زاری دست حسرت بر دل	[illegible]
[illegible]	یمینا بحفظه الله تعالی که تا گذشت اوان مفارقت و محنت زمان مهاجرت	نه در دل حضوری که داشته و نه در جان حضوری نه دیده دیده را درین ایام نوریست و نه سینه پژمرده را درین اوقات سروری	[illegible]
[illegible]	حق سبحانه آگاهست که بواسطه شدت آلام مهاجرت و بجهت کثرت احزان مفارقت	نایره هموم و غموم بنوعی اشتعال یافته و شعله حیرت و حسرت بمنطقی استیلا پذیرفته که اطفاء آن جز بزلال وصال خیال محالست	[illegible]
[illegible]	کفی بالله شهیدا که تا صورت مفارقت روی نموده و تعب نوایر مباعدت بظهور آمده	خاطر فاتر را مجال اصطبار نیست و ضمیر کسیر را از کثرت احزان و آلام فوت آرام و یارای قرار نی	[illegible]
[illegible]	قسما بعزة الله تعالی که تا نوایر علم سینه سوز و شعلات فراق دل که از اشتعال یافته	مشام امید که حرقت فرقت اشتعال یافته نار الله الموقدة تشابهت و لهب بحران از شدت حریق لفظی نزاعة للشوی پیدا ساخته	[illegible]
[illegible]	شهد الله تعالی که تا صدمات فراق بنای صبر و شکوه را در هم شکسته و سطوات هجران اساس آرام و قرار برهم زده	دل دردمند بآتش جگرسوز بتسلسلت و جان سوریده از غایت حیرت و سیمان گرفتار انواع محنت و بلا	[illegible]

حرف دوم الم

ابیات ابتدایی	مقدمة الکلام	بیان التألم بآلام المفارقة	ابیات انتهایی
تتمه حرف دوم			
[illegible]	حضرت عزت عز اسمه گواه است و قد غاب من استشهد گاو یا که بواسطه تمادی ایام مفارقت و تواتر آلام مهاجرت	دل محنت زده را همواره راحت دوا انگیز و جان سوخته را پیوسته ناله ایست درد آمیز	[illegible]
[illegible]	حقا و یمینا بالله که تا تند باد خزان هجران بر حدیقه روزگار این محنت دیده فراق کشیده وزیده	نه نهال آمال را طراوتیست و نه اغصان احوال انضارتی دل محزون چون لاله غرق خون گشته و جان پژمان چون بنفشه از حیرت سر بر زانو نهاده	[illegible]
[illegible]	علم الله و کفی به شهیدا که تا شدت مفارقت دست برد محنت بساط راحت این دل شکسته را پایمال عنا ساخته	لحظه از تجرع کاسات مرارات بلا نیاسوده و لمحه از تحمل مقاسات مشقت و عنا خالی نبوده	[illegible]

الابیات الفراقیه

عربیه	ثنائیات	ثنائیات	فارسیه
[illegible]	کتبت و قلبی والدمع تسیل و صبری علی الهجران ... قلیل ... عیسی بالبکاء ... و قلبی من شکوی الفراق علیل	نیست نه آن زنده کاینی بی تو بحقیقت حدیث شادمانی بی تو نتوان بزبان شرح فراقت دادن حالیست مرا چنانکه دانی بی تو	[illegible]
[illegible]	کتبت الیک والاحوال تجری علی سنن المراد سوی نواکا اعیش کا اعیش وای عیش یکون لمن یعیش ولا یراکا	اگر بر لوح فکرت شرح دوری از آن حضرت نویسد خامه من ز طومار شب و روز و مه و سال همانا بیش باشد نامه من	[illegible]
[illegible]	کتبت واللیل مد الله ظلکم لکا یکون لیالی الصب ممدود فالصدر منتهب والقلب محترق والدمع منسکب والصبر مفقود	هر موی بر تن من اگر خامه شود و آن خامها همه نویسنده خامها نتوان نگاشت نقش فراقت بعمرها نتوان نوشت قصه شوقت بسالها	[illegible]

تتمه ابيات المناسبة الفواتية

عربيه	ثنائيات	ثنائيات	فارسيه
[illegible]	كتبت اليك والعبرات تجري على الخدين ليس لها انقطاع ولست بآيس من فضل ربي عسى يوماً يكون لنا اجتماع	اگر در نامه درد دل نویسم شود گلگون ز آب دیده نامه وگر با خامه سوز سینه گویم علم بر دون زند آتش ز خامه	[illegible]
[illegible]	كتبت اليك من قلب حزين وعيش من فراقك لا تنام فان بعدت في الدنيا علينا لكدرة بحرك والسلام	زبان خامه ندارد سر بیان فراق وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق دریغ مدت عمرم که بر امید وصال بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق	[illegible]
[illegible]	كتبت وقلبي بالفراق معذب وفي مهجتي نار الهوى تتلهب فلا الغوث مسموع ولا الصبر نافع ولا الحزن مفقود ولا الغم يذهب	ای مرا از آتش سودای تو جان سوخته پرسش از تن از دل رنجه ان سوخته در میان آتشم از دیده ات تو دور اشک پیدا غرقه گرده داغ پنهان سوخته	[illegible]
[illegible]	كتبت اليك والعبرات تجري على الخدين قطرا بعد قطر وبي ما ورأيت اليوم شيا امر مذاقة من هجر [illegible]	جو از جمع یاران جدا مانده ام مرا زندگانی چه اندر خورست بعالم گر از زندگانم و لیک مرا مرگ از این زندگی بهترست	[illegible]
[illegible]	كتبت وفي الحشا غم عظيم اكاد اذوب من فرط الملال فكيف الصبر عنك واني صبر لعطشان من الماء الزلال	چون ننالم از غم هجران که هست مرغ دل پابسته دام فراق پایمالم کرده دور از دوستان دستکاریهای ایام فراق	[illegible]
[illegible]	كتبت وفي مهجتي لوعة تزايد منها غرام غرام على مقلتي بعد هجرانكم لذيذ المنام حرام حرام	شد نی خامه دلم را ترجمان بشنو از نی چون حکایت می کند با زبان تیز و چشم اشک ریز از جداییها شکایت می کند	[illegible]
[illegible]		چشم من بی تو دور از روی تو پشت دست از غم بدندان کنده است در فراقت زندگانی میکنم زندگانی نیست این جان کندنست	[illegible]

[illegible]

بقية ابيات المناسبة

فارسيه	ثنائيات	ثنائيات	فارسيه
[illegible]	زهجران بر لب آمد جان غمناک الا یا لیت شعری کیف القاک بهر جمعیتی وصل تو جویم لعل الله یجمعنی وایاک	بی لبت بر جگر تشنه دلان آب نماند بی سر زلف تو در رشته جان تاب نماند بس که روز از غم تو نالم و شبها گریم در و چشم تو گر دیده ما خواب نماند	[illegible]
[illegible]	گرچه گشتم بتیغ هجر قتیل لیس قلبی الی سواک یمیل همه چیزی بود جمیل از تو لکن الصبر عنک لیس جمیل	چارم و دیده از تو در [illegible] منت والسکم و خانه بی تو زندان منت بی صبح دلی مباد و بر صبح [illegible] انچه از غم هجران تو بر جان منت	[illegible]
[illegible]	بگذر بدیار یارم ای پیک شمال بر خاک [illegible] کجا لی من [illegible] و رقعه و حال من کنه از تو سؤال قل مات من الهجر على اصعب حال	طالب قصص النزاع والاشواق لکن قصرت عبارة المشتاق فی زلال دل هجران زکان چون واشی قصص علیه الباقی	[illegible]
[illegible]	سیأ قلبک عن فؤاد المشتاق یحترک باقه من الاشواق چون با خبری ز حال هجران [illegible] ان به که کنز قصه خود در باقی	دل آمده و سناک زار بسوخت من لهب الفراق یا مولای آن زد ان یصینا روح بنمای آن رخ جان آرای	[illegible]
[illegible]	قد قلت له مت من الاشواق تو بود رو جانم بیکی در باقی می گفت و زیر لب تبسم می کرد الموت كذاك سنة العشاق	فراق تو الله اکبر چه گویم به امرت شکنج که کار بابل تو خورشید حسنی و من ذره گردار اذا دالت الشمس فانظل زایل	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ هفتم در تذکر ایام وصال و آن دو قسمت یکی مشترک میان مسافر و مجاور یعنی هر یک تواند نوشت و اختصاص بهیچ یک ندارد دوم آنکه اختصاص بجانب مسافر بیشتر باشد و باندک تصرفی مجاور هم تواند داد و هر قسمی در حرفی مذکور می گردد **حرف اول** در تذکر زمان وصال والای که از تحریر فوات آن روی نموده وامید وار

ابیات	فقرات	فقرات	تتمة الکلام
[illegible]	حقا که چون از آن اوقات بارکات و ایام میمنت سمات که از موهبت الهی و کرمت نامتناهی در سلک صحبت شریف انتظام داشت بر می اندیشد	ناله و افغان از حضیض زمین باوج آسمان و آه سوزناک از ذروهٔ افلاک می گذراند و با این همه از حضرت بی نیاز اعزاز و از دولت ملاقات را امیدوار است	[illegible]
[illegible]	چون اندیشه زمانی که بسعادت مواصلت اعلام شادمانی منصوب و خیام سعادت و کامرانی در ساحت مراد مضروب بود بر خاطر حزین گذرد	هرگاه که عهد گذشته که در مجلس عالی کوکب مراد از مطلع کامرانی طالع بود و اختر آرزو بر ذروهٔ فرح و شادمانی لامع و ساطع یاد آورد	[illegible]
[illegible]	سفینهٔ سکینه و قرار کشتی تحمل و اصطبار در غرقاب حیرت و گرداب اضطراب افتد و مع ذلک دریافت حضور موفور السرور را از حضرت ملک غفور مستدعی می باشد	چنان آتشی جگرسوز در دل محنت اندوز افتد که شعلهٔ آفتاب از شعلهٔ آن توان افروخت و سینهٔ هزار دردمند را بیک زبانه آن توان سوخت و با وجود این حال امید شرف اتصال میدارد	[illegible]
[illegible]	چون حالت آن اوقات را که نهال مجالست از سحاب مساعدت شاداب بود و مهر امانی بر سپهر کامرانی درخشنده و با تاب متذکر گردد	نه چندان ندم و تاسف و حسرت و تلهف روی می نماید که نطاق و بیان از عهدهٔ تحریر و تقریر آن بیرون تواند آمد اما آرزوی ادراک سعادت التقا رسوخی تمام دارد و دل نیازمند و امیدوار است	[illegible]
[illegible]	چون خیال آن روزگار که ببرکت صحبت شریف ابواب بهجت و مسرت گشاده بود و اسباب عشرت و جمعیت آماده در دل خطور کند	آن حال بخاطر فاتر میرسد و نه آن کلال بر ضمیر کسیر می گذرد که بتجدد شهور و ایام و تکرار دهور و اعوام شرح بخشی از آن بر صحایف بیان مسطور و مزبور تواند شد اما نیل دولت مواصلت حسب المرام جازم است	[illegible]

الابیات المناسبه

عربیه	ثنایات	عربیه و فارسیه	عربیه	عربیه و فارسیه
[illegible]	سقی الله ایاما سعدنا بوصلکم فلک طراز العمر واسط العقد اذا الجد سعدا والزمان مساعد وایاما کانت موکدة العقد	[illegible]		[illegible]
[illegible]	ای خوش آن دم که گوش میکردم نکته از لب شکر شکنت هرگز از گوش من نخواهد رفت ذوق آواز و لذت سخنت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سقیا لایام مضت محمودة ماکان اطیبها و احلا ما مضی لوساعة منها تباع شریتها لو انها بیعت بعمری اجمع	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	یاد روزی که در مناظر انس با دل شاد هم نظر بودیم در مقامات وصل شام و سحر چشم در چشم یکدگر بودیم	[illegible]		[illegible]

حرف دوم در تذکر از جانب مسافر و آن دو نوع **نوع اول** آنکه بعد از تذکر آن اوقات بیان آن معنی می کند که چون شکر نعمت وصل نکرده و قیمت صحبت احباب ندانسته لاجرم بمحبت مباعدت مبتلا و بلیت مهاجرت ممتحن شده

ابتدا ابیات	صورت حال	منظومها	وقت وصال
[illegible]	چون بر دولت مواصلت و سعادت موافقت که پیرایه شادمانی و سرمایه کامرانی تواند بود لوازم شکرگذاری و ادای سپاس داری موفی نشده لاجرم حالا بشدت فراق مبتلا و بمشقت افتراق ممتحن است	[illegible]	مع ذلک امید بتهیه سببی که متضمن نیل شرف ملاقات همایون باشد وثوقی تمام دارد و رسوخی لاکلام و من الله جابه

تمه نوع اول

ابتدا	صورت حال	منظومها	ترتیب وصال
[illegible]	چون از شکر نعمت آن ایام فرخنده فرجام که در خدمت مخدومی به دولت گذران بود غافل گشت و در اغتنام آن غایات سعادت سمات کوتاهی کرده مردم بجال کمال خداوندی متواری شد متمایل و زیده این زمان لذایذ شربت وصال	[illegible]	با این همه متر صد است که از مکان غیبی و مخازن لاریبی توفیق ار ارتعاد ملازمت رفیق روزگار فقیران گردد وما ذلک علی الله بعزیز
[illegible]	چون بعزم روزگار وصل معزول شده از سپاس داری آن نعمت و خوب که مطلوب کلی مقصود اصلی آن بوده غافل و زیده برآمده در مکافات آن بوبال حسرت و وحشت مفارقت رنج انس و طراوت حد این سلوت راه یافت	[illegible]	با وجود این حال ادراک دولت وصال را که ابهج مآرب و اعظم مواهب است بروجه اکمل و طریق اجمل مترقب و منتظر می باشد والله ولی الاعانة
[illegible]	چون قدر وقتی که برکت صحبت شریف سحاب انعام بر زمین دل مستهام باطل بود و برکات اکرام در منزل سینه بی آرام نازل نمی شناخت امروز بواسطه مفارقت و سبب مباعدت و مهاجرت انواع محن و اصناف فتن	[illegible]	و بهر حال طلوع اشعه اشراقات شمسة اللمعات وصال را از مطلع افضال ذی الجلال انتظار میرود و علی الله اجابة الداعین
[illegible]	اگر بنعمت مصاحبت احباب طوبی لهم و حسن مآب بحکم لئن شکرتم لازیدنکم مواد سپاس داری روی باز دیا و داشتی امروز بدید و حسرت نکهة النعم اذا فقدت عرفت از صفحه ذات مطالعه نبایستی نمود و	[illegible]	و مع هذا الحال هبوب ریاح فوز و نجاح از مهب انفراج مواصلت که مستلزم سعادات بی غایت است ترصد میرود و الله یسیر کل عسیر

الابیات اللایقه

[illegible]	سقی الله ایاما جنینا بقربکم احب ثمار من اعزة غصون [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیه ابیات اللایقه

عربیه	شایات	فارسیه	فارسیه	عربیه
[illegible]	روزگاری بودم اندر خدمت پاک و صافی از غبار روزگار روزگاران روزگارم تیره کرد تیره باد اروزگار روزگار	[illegible]		[illegible]
[illegible]	سقی الله ایام الوصال فانها حبب الینا صبحها و مساؤها قد انکسفت شمس المسرة بعدکم فیالیت شعری هل یکون انتقارها		[illegible]	

نوع دوم آنکه در ثانی الحال بدولت وصال برسد غنیمت و التمسه تعقیبة العمر بخیال مهاجرت پیرون خاطر خود راه ندهد

ابتدا ابیات	صورت حال	منظومها	ترجی بدولت مواصلت
[illegible]	حقا که اگر یکبار دیگر توفیق اتصال بخدمت خدام جناب عالی که کعبه افضال و قبله قبول و اقبال است رفیق حال شود بقیة العمر جز سلوک طریق ملازمت و انتهاج منهاج مداومت بر خدمت نخواهد ورزید	[illegible]	امید که بحکم لاتیاسوا من روح الله موجبات حصول مراد و وصول بدین مرام بر وجه مطلوب و منهج مرغوب مقدر گردد و ما النصر الا من عند الله
[illegible]	اگر بعون عنایت ربانی و فیض حمایت سبحانی دیگر باره دولت وصال و سعادت اتصال دست دهد تا منتهی آجال تشبث باذیال خدمت نموده متوجه جای دیگر نخواهد شد	[illegible]	رجا متیقن است که فیضان لعل الله یحدث بعد ذلک امرا سببی که یمن التقای شریف را کافل باشد از کمن الطاف خفیه روی نماید و ما التوفیق الا بالله
[illegible]	بعد از استسعاد بمراد اصلی که حصول وصول بشرف ملازمت در خیر امکان نماید که تمامی عمر لحظه و لمحه دست ارادت از دامن ملازمت باز دارد	[illegible]	امید متحقق است که توفیق مشاهده جمال با کمال که تقصار ای امانی و آمال است من حیث لا یحتسب مقدر گردد والله علی کل شیء قدیر

تتمه نوع دوم

ابتدائی	صورت حال	منظومها	ترقی به دولت مواصلت
[illegible]	چون اورا که سعادت ملاقات اشرف که دولت عظمی و عطیت کبری همان تواند بود از نهانخانه غیب بجلوه گاه شهود رسید تا آخر عمر پای از دایره ملازمت بیرون نهاد نخواهد	[illegible]	رجا منقامند است که منشور وصال طغرای اتصال از دیوان بفضل الله بایشان بتوقیع ظهور موشح و مشرح شود والله فعال لما یرید
[illegible]	اگر فتاح ابواب آمال و وهاب اسباب اقبال لطیفه که شرف خدمت در ضمن آن بحصول پیوند و ظاهر گرداند خفا که تا وقت حصول منتفی دولت آن امینه غنیمت خواهد داشت	[illegible]	امیدواری چنانست که اختر وصال از افق اقبال بسهیل الله عنه سینه اطلاع شده زوایای قلوب مشتاقان از ابعه کرامت منور سازد

الابیات المناسبه لهذا النوع

ابیات	شائیات	ابیات	ابیات
[illegible]	سقیا لایام مضت مع رفقة کانت مرا علنا هم اوطان رجعوا الی اوطانهم فتبدلت اوانا بهم القسم الشجان	[illegible]	[illegible]
	دانستی که بدامن تو بودی پیوست پایی که مرا نزد تو آوردی مست زان دست بخزند بیازم بر پای زان پای بخزنابه نذارم از دست	[illegible]	[illegible]
[illegible]	سقی الله ایام التواصل چنا ورد الی الاوطان کل غریب فلا خیر فی الدنیا بغیر تواصل ولا عیش الا من لقاء حبیب	[illegible]	[illegible]

کلمه هشتم در بیان شهود خیال یعنی کاتب اظهار این معنی می کند که بصورت خیالی مکتوب الیه پیش انس و الم فراق را تشاهد آن صورت تدارک می نماید و این کتابت مشترکست میان مسافر و مجاور و فقرات و ابیات درین باب ثبت افتاده

ابتدائی	مقدمات	بیان شهود و خیالی المعنوی	تتمه
[illegible]	احد دانا و صمد توانا که داننده سر بجوی و شنونده شکر و شکوی اوست مطلع است بر آنکه تا از شرف صحبت اشرف دور مانده	خیال طلعت مبارک از دیده دل مهجور دور نیست و یقین را در امید با حراز دولت ملاقات و سعادت مقالات هیچ نوع فتوری نه عمر بمشاهده خیال می گذراند و بامید وصال تسلی می پذیرد	[illegible]
[illegible]	حضرت مطلع بر رقایق و دقایق و واقف بر حقایق اسرار و سلطه حقایق آگاهست که تا بشدت مهاجرت و محنت مفارقت در مانده	لحظه از مشاهده خیال محیای شریف خالی نبوده و لحظه از تکرار امید واری نوصیان و تذکار وصول بخدمت آن قبله اقبال تغافل و تجاهل ننموده	[illegible]
[illegible]	قیوم قدیم که دانای اسرار ارواح و قلوب و بینا با طوار عالم شهادات و غیوبست اطلاع دارد بر آنکه تا دست مهاجرت جیب مصابرت را چاک زده	خیال جمال خداوندی نصیب دیده دل و نقش صحیفه جان بوده و لحظه ترک مجاورت و محاورت با خیال عدیم المثال مخدومی ننموده	[illegible]
[illegible]	قدوس ازلی که فراموشی را با علم قدیم و سبکساری را با حلم از آستانه عالی دور و از خدمت خدام مهجور مانده اند	بقدم جان بی واسطه سیر زمان و رابطه قطع مکان پیرامن کعبه جمال آن قبله الطاف طواف می کند وانیس دل و سمیر جان جز مشاهده آن جان و کمال ندارد	[illegible]
[illegible]	دانای بحق و دارای مطلق که از شایبه جهل منزه است و از عجز مقدس تعالی و تعظم و تقدس آگاهی دارد زانکه در زمان حرمان خدمت	~~دانای بحق و دارای مطلق که از شایبه جهل منزه است و از عجز مقدس تعالی و تعظم و تقدس آگاهی دارد از آنکه در زمان~~	[illegible]

عطیش کار نیست بیدانه که تا

بار که قدمی بمجاورت می نهد و دمی از مجاورت میزند صورت مبارک مخدومی را لوح خیال متصورست و طلعت شریفش بر محاذات آینه متخیله معین و مقرر

تتمه كلمه هشتم

ابيات ابتدا	مقدمات	بيان الشهود والخيال المعنوى	تتمه
[illegible]	داناى مدارك افكار و بينا بخفيات مطاوى اسرار آگاه است كه در بيت متمادى فراق با وجود ثوران محن اشتياق	لمحه از مطالعه خيال مخدومى خالى نبوده و موانست جز با صورت محياى كريمش ننموده همواره در عالم معنى با آن جناب موانست داشته و پيوسته بر لوح متخيله نقش وصال مى نگاشته	[illegible]
[illegible]	حضرت علام خبير كه بر اسرار و ضماير صغير و كبير مطلع است مى داند كه در تلاطم امواج بحار فراق و تراكم افواج مشاق اشواق	على الدوام خيال آن جمال را سمير ضمير و نديم خاطر ميدارد و در مطاوى لمحات و مخاوى كلمات فى جميع الآنات بر لوح دل بى غل جز رقم توجه بطلعت اشرف نقشى نمى نگارد	[illegible]

ابيات المناسبه

عربيه	فارسيه	ثنائيات	فارسيه	فارسيه
[illegible]	[illegible]	وجلت طيفك فى الغداة محدثى و البحث منى خاطرى جليسى فالكل منى بجليس موانس وحبيب قلبى فى الخيال انيسى	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون ديده به بندم بخيال تو خوشم ور بگشايم بخط و خال تو خوشم القصه چه در خواب و چه در بيدارى دايم بتماشاى جمال تو خوشم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	لئن بعدت عن نظرى و سمعى و فرق بيننا بعد المسالك فمالى فى نهارى غير ذكرك و مالى فى الليالى سوى خيالك	[illegible]	[illegible]

[illegible]

بقيه ابيات المناسبه

عربيه	فارسيه	ثنائيات	فارسيه	فارسيه
[illegible]	[illegible]	عليك سلام الله يا من خياله يكون يدى الايام نصب فؤادى اراه بعينى لا ارى غيره بنا ولم اشتغل عنه بطول رقاد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	هر زمانت پيش چشم خود تخيل مى كنم يك بيك اسرار حسنت را تأمل مى كنم چون بدين كه هستى نقش مى بندم ترا ميشوم حيران كه چون بى تو تحمل ميكنم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	يزداد فؤادى بخيال الوصل والمرء يطيب باجتماع الوصل ما طيب ذو الخيال لو دام لنا بعد اعدا ذكر خيال الوصل	[illegible]	
[illegible]		با خيال تو مرا الفت نعمت مدام وز خيالت بدلم فكر عظيم است مدام جز خيال تو درين حجره كه دارد به ... هم خيال تو كه در سينه مقيمست مدام		
[illegible]	[illegible]			

كلمه نهم در ندامت مسافر و اسباب كليه آن يكى از سه چيز تواند بود يا كشش خاطر بوطن و آرزوى ديدار اهالى آن يا تفرقه خاطر از شدايد سفر و بسيارى مشقت در آن يا توزع ضمير از اهالى آن ديار كه مقصد وى بوده و نفرت از صحبت ايشان و هر يك ازين امور ثلثه در حرفى مذكور مى شود مع الفقرات والابيات

حرف اول در حبّ وطن و مسکن

فقرات	فقرات	فقرات
اذا ذکرت روحی بلادی و من بها کنت کالبکی الهائم فی الوکر مهاجرت از وطن قدیم از فحوای و هم عذاب الیم خبر میدهد و مباعدت از مسکن مألوف بمضمون کتبت علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا اشارت می نماید و حالا جراحت مفارقت از بلد مولد و مسقط الرأس مرهم راحت است و شدت مهاجرت از منزل مألوف و مقام معهود موجب [illegible] از دیار و الم وحشت	جو یاد یار و دیارم کند گذر پنهان شود نشانه زم از آب دیده مالامال حالت تعطش بوطن و تحنن بمسکن بلبل [illegible] اذا ترنم باز داشته و صفت بمنزل الوف ارباب غنچه دل را بجان جستی کم داشته کمینه بغایت متحیر است کاهی بفراق مکان که مسقط الرأس و محل استیناس است آب حسرت از دیده می ریزد و زمانی از شوق و از شوق اخوان که آنیس دل و سمیر جان اند بشعلات نوایر حیرت	اذا حنت حمامات العراق تذکرنی مرارات الفراق از وطن که اسباب معاش طراح الفراش بر ترتیب یاران مضبوط بود و از تیاس حال مقصوص انجاح تقویه سواد اران منوط و مربوط است نمودن و غربت سفر نمودن از طریق تجربت دور بوده و از منهاج حکمت بعید افتاده لاجرم حالا فرد او حیدا در اشتیاق وطن و آرزوی مسکن روزی در وحشت شب ای بر م و شبی در محنت روزی آرم شتاقی مانوی علی [illegible]

شعر
آوردم از [illegible] ... ولکن حب من سکن الدیارا
هر زمانی [illegible] یاد آورم ... فاحب الدیار [illegible]

ابیات اللایقه

[illegible]	فیا وطنی ان فاتنی بک سابق من الدهر فلینعم لساکنک البال فان استطع فی الحشر آتک زائرا و هیهات لی یوم القیامة اشغال	چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم بشهر خود روم و شهریار خود باشم	اذ ام [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در شدت سفر و مشقت آن و تأمل بسبب مفارقت دوستان

فقرات	فقرات	فقرات
کل العذاب قطعة من السفر یا رب فارو دبی الی اهل الحضر سبحان الله کرا در خیال بود و کجا در ضمیر می گذشت که بعد از لذاید موانست اصحاب و اطمینان خاطر بشرف مجالست احباب چنین شداید پی در پی چنین میکاید که تا کنون [illegible] سفر و غربت دیده ... هر زمان داغ محنتی بر جگر سوختگان باد به غربت [illegible]	دل در کجا جور [illegible] هوس گند که در شاه و دوستان خوش بودم حالا که مشقت رحلت و کربت غربت بنهایتی رسیده کو شرح پذیر تواند بود ... یاران باحباب همسری می نمود ... مستقیم بود حالا در وبال حیرت و حضیض ... در مقابل شربت اتصال ضربت انفصال در خیال نمی گذشت ... اخر این حیات جز تمنع توان یافت و در زندگانی چه راحت توقع توان کرد	ای والسفر البعید فانه بعض المشقة معدن الآفات شما از حال فقیری و خسته که در غربت بصد هزار کربت درمانده باشد و در مدت سفر [illegible] ... نیم مرده سوزان بود در برابر آفتاب و مانند مرغ نیم بسمل گریزان از صولت مخلب عقاب با یاران ... و ارم با شعلات سوز حیرت و دیده با قطرات اشک حسرت ...

ابیات المناسبه طرف الثانی

عربیه	ثنائیات	ثنائیات	فارسیه
[illegible]	بعد قلبی ما ذا [illegible] والشوق والهم والا وجاع [illegible] ... والدار [illegible]	فاز شام غریبان چو نوحه آغازم بمویه های غریبانه قصه پردازم بیاد یار و دیار آنچنان بگریم زار ...	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سیوم . در شکایت از اهالی آن دیار . و فقرات و ابیات این حرف از کلمهٔ ثانیه از سطر رابع این صحیفه که در شکایت اخوان نوشته شده بسیار [illegible] می توان نمود .

نقرات	نقرات	نقرات
عزم درست کشت کز اینجا کنم رحیل خود آمدن چه بود که باشم شکسته پا . عجب حالتی که بسبب ترک ملازمت مخدومی و بواسطه رحیلت از وطن معهود و مسکن قدیم بکینه را اشتغال واقع شده . من روضة النعیم الی حفرة الجحیم . روز با جمعی پریشان مصاحبت می باید کرد و شبها بارزهٔ تیره دل بگرانست روزی باید آورد و نه از یاران جابلسی اثری و نه از هواداران روحانی خبری میشنود زین پیش بود حال خوش و روزگار خوش [illegible]	قد زاد من قرنا السوء مقتضی بکی علی حفرة [illegible] تا که من غریب بجور [illegible] تا از شب دیجور بصحبت [illegible] ساف و ذمیمه و متخلق باخلاق ذمیمه در مانده ام که حصول مرام از ایشان اغرض الوفات و وصول مرادات از جهت امداد ایشان اوسب من العنقا نه عطفی جلی که دلنوازی نمایند و نه ترحمی جلی که بر درماندگان ببخشایند **بیت** نه دینی نه علمی نه فضلی نه علمی نه زهدی نه لطفی نه خلقی	انجنان تیری که پیش آشنایان می گذشت [illegible] که ضایع میشود در صحبت بیگانگان آه از جمعی که هموار حال ایشان معایب و خطا در افعال ایشان واضح است و فتن از فراغت طایفه که غرض در اقوال ایشان ظاهر و ریه در اعمال ایشان [illegible] محبتی می نمایند اما چون گل یک روی پیش می نمایند مجلس افروزی میکنند ولی چون شمع گشته پیش می نمایند **شعر** این الاحبار زاد الله و لیتهم حتی یروحا التی یمن الا زلا

الابیات المناسبه

ابیات	شایات	شایات	ابیات
[illegible]	این الاحباء الذین صحبتهم و هم شمایل لا تری اشباهها فینظر واحال خلال جماعة اصدقت اقوالها افعالها	کو دوستان یکدل و یاران یکجهت تا بنگرند حال غریبی شکسته را کافتاده در میان جمعی که بسته اند راه خطاط قدر وی از جهل خود بجهل	[illegible]
[illegible]	خلیلی ارحمان حالی فانی رهین بین ارباب العناد فمن لقیاهم زیغ الفواد و هم صدر المراد من المراد		[illegible]
[illegible]	[illegible]	واشتم جمعی رفیقان در دیار خویشتن کارساز و دلنواز و خوش زبان و مهربان وین زمان اندر سفر دارم حریفان عجب شد خوی در خور روی و دل خراش [illegible]	[illegible]

کلمه دوم . در تمنای وصال و امید واری بدریافت آن و این کتابت هم از مسافر کسستام الایام مهاجرت بهدف دل وی رسیده و هم از مجاور که آفات اوقات مفارقت کشیده متصور است که هر یک عمر خود را بعمل و عیسی گذارند و پیوسته طبع را در نیل مقصود از انقطاع مصون می دارند و فقره جدا این معنی با منظومات و این ابتداء فقر در مکتوب مسافر و مجاور و امتیاز آن از یکدیگر معوض بذهن کاتب است والله حفیظ علیم

ابتدا	مقدمه	صورت تهنی و ترجی	انتها
[illegible]	اگرچه احراق نوایر فراق و ازعاج لواعج اشواق در دل فراق دیده و جان هجران کشیده **مصراع** از آن گذشته در خبر چنان آید	فاما بدعای سحرگاهی از فیضان فضل الهی در خواهد که رواج بی صباح و وری وصل بی رواج مهجوری بساعات مواصلت و اوقات بارکات مجالست مبدل گردد	[illegible]
[illegible]	اگرچه تلاطم امواج بلا و تراکم انواع عنا در زمان مهاجرت و اوان مفارقت **مصراع** بیش از آنست که در حیز امکان آید	فاما ادراک سعادت وصال از حضرت ملیک متعال بالغدو و الآصال به نیازی که سزد اجابت از نتایج آن باشد استدعای تمام [illegible]	[illegible]
[illegible]	اگرچه جواذب نزاع و نواصف التیاع از خدمت جناب مستطاب **مصراع** زان فزونست که در درج عبارت گنجد	فاما مشاهدهٔ جمال با کمال که در ایام آن صبح آرزوی پیرامن دل نمی گردد از حضرت باری تعالی بالصباح و المساء شامل متضرعا مسئله امید دارد	[illegible]
[illegible]	اگرچه محنت مفارقت و شدت مباعدت از ملازمت آستانه عالی **مصراع** زحد شرح و زاندازهٔ بیان پیش است	فاما شرف ادراک انتظام در سلک سدنه سدره احترام از لطف مهیمن علام به نیاز تمام و تضرع لاکلام می طلبد	[illegible]
[illegible]	اگرچه تالم علیات تعطش و جذبات تحنن بادراک سعادت خدمت برسیده **مصراع** کان نقد قرانیان شوان کرد	فاما حصول شرف انتظام با زمره مجاوران عتبه لازم الاحترام و فرقه ملازمان سده معالی انتساب طولی لهم و حسن مآب از حضرت مفتح الابواب مسئلت [illegible]	[illegible]

تتمهٔ کلمهٔ دهم در تمنای وصل

ابتدا ابیات	مقدمه	صورت حال	انتها
[illegible]	اگرچه وحشت هجران خدمت و وحشت حرمان از ملازمت ازان گذشته که زبان وصف تواند کرد	فامّا از نسیم لطف حضور موفور السرور که غایت امانی و منتهای آمال انسانی همان تواند بود در معارج اجابت دعوات از حضرت قاضی الحاجات در میخواهد	[illegible]
[illegible]	اگرچه تحرّر دل حزین و تحزّن جان غمگین در فراق ملازمت مخدومی را زهرچه عقل تصور کند ازان پیش است	اما شمول نعم وصول به سعادت مواصلت که خلاصهٔ امانی و نقاوهٔ زندگانی همان باشد از حضرت واهب السئول مرجوّ و مأمول	[illegible]
[illegible]	اگرچه اضطراب خاطر فاتر و انزعاج ضمیر کسیر بجهت مباعدت از مجلس بهشت آیین ع زهرچه وهم تخیل کند فزون باشد	اما از کمال لطف بی زوال ملک لم یزلی و ملک لایزال لطیفه را که متضمن طواف کعبهٔ وصال و متکفل نزول در حریم وصول با امانی و آمال بوده مستدعی می باشد	[illegible]
[illegible]	اگرچه مشقت دوری و محنت مباعدت از خدمت مخدومی بنهایت رسید ع که شرح آن بزبان قلم نیاید راست	اما دولت مشاهدهٔ لقای شریف و سعادت مطالعهٔ محیای کریم که اهم مطالب و اتم مآرب بضراعت و شکستگی وسیلی از حضرت فتاح ولی مسالت میرود	[illegible]
[illegible]	اگرچه سوز آتش فراق و حدت اشتیاق اشتعالات اشواق بخدمت آن خلاصهٔ آفاق ع زتقریر و تحریر افزونست	اما نیل دولت لقای شریف مبارک که فهرست ابواب شادمانی و عنوان صحایف کامرانی بل خلاصهٔ مجموع آمال و امانی است از عنایات ربانی و افاضات سبحانی مدعو و مسئول	[illegible]

الابیات المناسبه

عربیه	ثنائیات	ثنائیات	فارسیه
[illegible]	یمضی زمان سرّ نفسی برؤیة وسیف الامانی ما بهن فلول فیا لیت شعری هل لقاء و ری المنی وهل لی الی ذاک الزمان وصول	فیا دهر الله ... هل انت جامع و یا نونیا بالوصل هل انت راجع الا لیت شعری هل الایک مرة وحتمک ما مولای هل انا سامع	[illegible]

بقیه الابیات

الابیات

بقیة الابیات المناسبه

عربیه	ثنائیات	ثنائیات		فارسیه
[illegible]	دل بستهٔ امید وصال تو مانده‌ایم سرگشتهٔ هوای خیال تو مانده‌ایم بر باد شب حوادث گیتی در انتظار در آرزوی صبح جمال تو مانده‌ایم	لقد تقضّی زمان بعد فرقتکم وما بقیت من اللذات مقصودی فکلّما طلبت روحی وصالکم اقول یا عید یا انا ما عو دی		[illegible]
[illegible]	ذکرتک دایما والقطر تجری کاقطار السحاب علی الخدود وکم من لیلة قد قلت فیها الا یا دولت الایام عودی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	امانی فی الدنیا شهود لقائکم ولیس سواها فی الضمیر مرام فعل بیا لیلنا نعود وان امت سلام علی العهد القدیم سلام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	دولت ز در من اندر آید روزی وین محنت هجران بسر آید روزی خورشید وصال تو که جان افروزست از مشرق اقبال برآید روزی			[illegible]
[illegible]	وهذ فارقتنی فارقت نومی جفونی لم تذق سنة ونوما وما انا منشد وجدا وشوقا عسی الایام ان یرجعن قوما	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	از خدای که مالک الملک است نیست فی الملک غیره مالک غرض وصل توی کنم درخواست انه قادر علی ذلک	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	حق علیمست که دارم بغم ابد فراق سینه‌ای مانده پر اندوه و دلی رشته باد نه بجز آرزوی وصل توام هیچ امید نه بجز دیدن دیدار توام هیچ مراد	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

ابیات المناسبه

ابیات	ثنایات	ابیات	
[illegible]	اعلل یا لیتنی قلبی یعنی / فرح یا تمنی اهم عنی / فوعد الوصل فرح کل هم / وکان یسلو قلبی یا تمنی	شب فراق چو زلفت اگرچه تاریکست / امیدوارم از آن رو که صبح نزدیکست	
[illegible]	خوشش آنکه وصال تو میسر شده باشد / چشمم بجمال تو منور شده باشد / با صبح برابر بکنم آنکه سر من / در پای تو با خاک برابر شده باشد		
[illegible]	قد حان ان ابلغ مآرب / من الم صادق به عهد ربی / ای البشائر وقد اسفرت / فی لیلتی من مطلع البغیه	[illegible]	[illegible]
دم بدم در دلم ز هاتف غیب / مژده وصل یار می آید	غنچهای امید می شکفد / گل دولت ببار می آید		

دوام وصل ترا از خدای میطلبم
بدیده گرد ره آن خاک پای میطلبم

[illegible]

تتمة الابیات المناسبه

عربیه	ثنایات	ابیات	ابیات	ابیات
[illegible]	احن الی لقائک والاح بارق / والصبوا الیه یعنی والاصایل / واستنشق الارواح من نحو ارضکم / لعل شفائی فی ارواح العلائل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	امیدوارم چنانم که روز غم بسر آید / شب فراق شود دور و روز وصل برآید / نسیم ذوق کند تازه بوستان امل را / نهال عیش و مسرت بکام دل برآید	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه یازدهم در استعلام و استخبار و این کتابت از جانب مجاور و مسافر می تواند بود و در حرف دوم لمعه ثانیه در سطر اول همین صحیفه در استدعای کتابت فقرات جهت استخبار نوشته شده آن معنی اگر منشی خواهد بدین کلمه نقل می تواند کرد و ما اینجا نیز از فقرات و ابیات آنچه روی نمود آوردیم ومن الله المعونة

فقرات	فقرات	فقرات
می سد که ز دلدار ندارم خبری / ای نسیم سحری جانب او کن گذری / از جمله مکلات اسباب دوستداری و مراسم / اوضاع حق گذاری اخبار و استخبار یاران / و اعلام و استعلام هوا و ارادت اگر / عنایات و منو و ه از قضای کلی و جزوی / که در آن صوب سانح شده باشد شرف / انها از رای وارند ی تشنیه غبار مفارقت / مرتفع و مندفع گردد **بیت** / من مالک الشرف [illegible]	وقد غاب عن عینی جمال احبتی / اسایل عن اخبارهم کل لحظه / شدائد اشواق ومکاید ایام [illegible] / واقتضی جنه با علام احوال صحت و سلامت / و اخبار آثار دولت و کرامت [illegible] / اگر کمینه را از کیفیت حالات اخباری / و اخبار از رای فرمایند مرآینه انفتاح / فتوح خواهد شد [illegible] / مراد بدست که کسی فرصت [illegible]	هر شب بهوای خاک پایت / دیده بره قصبات ما را / حقا که تا از مشاهده جمال با کمال محروم و مهجور مانده ایم / شده هموار و از متوجهان استخبار مناظر جاه / و جلال و از صادر و وارد استعلام معالم / حشمت و اقبال نموده می آید و بر تفاصیل حال / اطلاعی نیافته اگر مضمون منشی جسیمه و شمول / نعم عمیمه ساخته و از آن مرحمت بهجت ما کلام / و اخبر فاخبا الحبیب مروح روح و ابتهاج فؤادی

این صورت بسیار محتاج روح ومایه ح

[illegible]

٢٢٥

کلمه پانزدهم در قرب مزار که نهایت سفر است و این کتاب از جانبین مقصود است

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات مسافر
[illegible]	وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد	[illegible]	اوااوقات الدیار ... بالدیار حاکه چون نسیم گلشن وطن بمشام این مستهام رسید طایر روح از قفس قالب پرواز آمد و دل مجروح از غایت فرح آغاز اهتزاز کرد بمقصود والمنة لله که رسیدیم
[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر سادس از صفحه ثالثه

در مخاطبات و معاتبات اهل محبت و تمهید قواعد وفا و مودت و صورت متنوعات این مبحث بسیار است و درین اوراق تقسیم پنج نوع از آن در نسج کلمه اتفاق افتاد والله ولی الارشاد

کلمه اول در بیان شرایط محبت و مراسم مودت و این مکاتیب میان جمعی از احباب باشد که از یکدیگر ...

دراچه در حریم وصال تو راه نیست
... بر سر راهی نشسته ایم

[illegible]

فقرات	فقرات	فقرات
گر خدمت ما ترا فراموش شده است ما را حق خدمت تو یاد است هنوز رسم اوثق میان دوستان حقیقی کمال مخالصت و رکن اوثق نزد یاران معنوی خلوص کامل در مصادقت دوستان باید که هر چند در اخلاص و اختصاص امتحان برند جودت عیار ایشان بیشتر باشد و چنانچه گفته اند ...	[illegible]	تا نه پنداری که از جانان شکایت می کنیم قصه درد دل خود را حکایت می کنیم علاقه محبت و رابطه صداقت و ... استحکام می باید که دوستان در مقابله اتمام مهام یکدیگر جان عزیز را خوار شمارند و در تمهید مثال مرامات و ترتیب اسباب مرادات حاصل روزگار خود را دریغ ندارند بعواصف حوادث غبار تغیر بر اذیال اخلاص ایشان ننشیند تا انفاس غرض آمیز
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه دوم در عتابیات عتاب مخاطبه ایست بر سبیل دلال و مذاکره صورت حال بطریق ملال و بزرگان گفته اند عتاب دوستان رسمی لطیف است چه دوست را از زلت تنبیه کردن بر صیانت قاعده مودت دلالت می کند و پرتو فر دوستی و تحفظ آن اقامت شهادت می نماید و اگر بر ترک اولی عتابی واقع نشود و دیگر باره مثل آن وجود گیرد ماده حقد شده سرمایه عداوت گردد و در امثال وارد شده که العتاب ظاهرا خیر من الحقد باطنا و فقرات و ابیات وقت مسطور است

[illegible]

کمه چهارم در رسم

دروغره دفصلی از رنیت فرد جواب آن از اطراف
جمه در برکه از قصه جواب در عره ماشین مشو
.... ازدوره فصلی از بر فروکی آن
در معمورت .... و .... آن
و صدل .... آن از حضرت و مکمل

تتمه الکلام

تقدورات .... برکت .... صحبت از اهل الولی
.... در آن
.... رای دولت ....

ه مونیان .... حقوق
صحبت سابقه را رعایت نمودی
تا اساس محبت هم

چو معاتبه مرت آورانیست که در بنای محبت
ظاهر شده و اصلاح نیاکسی گسته
کر با ستیصال را فنی نباشد با وجود عدم
التفات یاران هم

تتمه حرف اول

حرف اول

شده ایم شهره خوب .... و قصه .... شهره ایم

فقرات	فقرات	فقرات
داو خب العتاب فلیس ود و یبقی الود ما بقی العتاب معاتبه احباب جهت صقالت آینه دل از غبار اضطراب ع رسمیست قدیم و عادی معهود ست شرط محبت و رسم مودت آن بود که جناب مخدومی رقم نسیان بر صفحات حالات دوستان نکشیدی تا سرانجام مکاتبات باظهار از خلل تفطنه و رجعت این بودی بیت	پیش ازینت بیش ازین اندیشه عشاق بود مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود استماع صورتی چند که ازان جناب متوقع نبوده و جهت موجب ترقیم کلماتی خطاب آمیز شد و العتاب دلیل الشوق بالمودة اظهار عتاب نشانه آنست که دل خلل دوستی نمیخواهد و جان زلل اساس مودت را احتمال نمیکند وجمال حقوق مرادران ع ما همانیم و همان	وکثرت ثیران الاسی و ربما غلب التقصیر فاربت نشیه را دستور العتاب ریحان المودة تنبیه برار تکاب بعضی امور شده بر قصور موجب ترقیه صدورت و اعلام از التزام برخی مهمات متمرج بتقصیر مستلزم تنزیه نفاق و ریو و بنابر انکه نیران شکوی که سبب افتراق وبی بر مانست جز زلال معاتبه منطفی نگردد و آثار برانقدام وقت

آنها که طبیب درد دلها باشند
درمان به ازین کنند مشتاقان را

الابیات اللایقة بالخطابیات

عتاب طویل لا انبان تحفظ ولیس یدوم ایک رسول سامبر جستی تجمع الله بیننا فان نجتمع یوما فسوف نقول / میان مهربانان چون توان گفت / کی یاری بی لطف او جان	.... از دی لطف .... /	....
	.... از گریه دیده خون .... /	.... ای .... / بی دلی .... دل ....
....	جور یار و جفای دم بد مشی ست مار انگور از شریف عشوه و ناز او تمام خوش است کل شی من اللطیف لطیف	....

تتمه ابیات اللایقة

چشم تو التفات بمردم نمی کند برخستگان عشق ترحم نمی کند تا سیت عدالت النسی حقوق الم یک فیما بیننا حسن صحبت اگر تو یاد محبان کنی وگر نکنی من آن نیم که محبت شود فراموشم	.... / پرسیدن یاران کهن رسم قدیمیست چونست که این رسم بدور تو برافتاد	.... / دارم از زلف سیاهت گله چندانکه مپرس که چنان زو شده ام بی سر و سامان که مپرس

حرف دوم در جوابات بر سبیل اقتدار

نقرات	نقرات	نقرات
اقل عتاب من استرت بوده بیت تنال مودة بعتاب تعقل اسباب معاتبت وتحقق آن قبل از ارتکاب بر ذمه همت ارباب خبرت لازم است وبجود مظنه فتح باب عتاب نمودن از اهل ولا و مودت نه مناسب و کلمات می گرسته وبرید فهم را بمنابع تشکرات روان میسازد بیت عزا دوستی جرمی ام الربرین جرم بگیر می حاکمی	هرچه تو خواهی بکن عتاب مفرما نکاتیبی مشتمل بر معاتیب که از ارزانی فرموده بود موجب سروری بی غایت و مضمونش مؤدی بخرمی بی نهایت شد خاکم بر سر که ازین جهت تامل میکنند مرتکب صورتی که بسبب خطاب عتاب آمیز تواند بود دامری که خلاف رضای آنجناب باشد در خاطر خطور نکرده و این معنی را حمل جز بر اتفاقی بخت برگشته نتوان کرد	چه شد دلم طاقت عتاب ندارم .... ود .... بیان .... مطلقا .... ضعف طالع برگشته و بی ....

الابیات المناسبة بالجوابات

فردیات	فردیات	ثنائیات
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش / که یک کرشمه تلافی صد بلا بکند	شکایت ناموافای سمح احرانی / واقلقنی وجداو زعزع ارکانی	جبینک لو اسا بغیر قصد / ولم یک کاشحا صعب السخیمة
دوستان را خوشست با هم ناز	فلا عتاب صدیقا اسیئت ولا	فاقبه بنادرة حدیث
صیقل دوستی عتاب بود	تکثر عتاب خلیل صدیق تکثر خلا	واعقبه بمعزفة قدیمه
خوشست کشش یاران بهم ز روی عتاب	اذا کنت فی الامور معاتب	فان نحن نقینا قبل موت / شفیت النفس من مض العتاب
بشرط آنکه نباشد دران میان سبکی	صدیقک لم تلق الذی لا تعاتبه	وان سبقت بنا ایدی المنایا / فکم من حسرت تحت التراب

ای کرمانم زنم زر دور زیم
جامه کز غمت ای چاک شده
در بسیرم عذر پذیر
ای بسا آرزو که خاک شده

کلمه سیوم در شکایت که از ترک محبت و راه یافتن وهن بقواعد مودت و خطابات وجوابات آن هر یک در حرفی لمحیط ذکر در می آید حرف اول در خطابیات

یار بین دل ز دوستان برداشت / مهر دیرینه از میان برداشت	بریدمنک جنانی نقمه ما وصالله / و ما رادک الالفة قی ویعادی
در سمع دین و آیین تجویز آن نموده و رخصت آن نفرموده اند که بنا موجب طومار محبت یاری که در سواد اوای بقاء ثبات و رسوخ مقیم و در رضا طلبی بر جاده خلوص و خصوص مستقیم باشد کطی السجل للکتاب در نوردند و بقدم مهر و وفا گرد حرم صدق و صفا که حریم امانی و سر منزل کام امانی عمان تواند بود نگردند تا از این صورت نا فرجام پرتو اطلاع خاص و عام بر فحوای **شعر**	حاکه بهمه عمر در سنجیده این فقیر نگذشته که آنجناب بی سببی از ابر غبار وحشت بر آیینه الفت روا دارند و لوازم مودت و مراسم صداقت را که شیمه کریمه ایشان بوده یکبارگی فرو گذارند قدم از دایره مهربانی بیرون نهاده و بکلید تعلیه در جفاکاری گشاده از جاده وداد بیرون تهیج اتحاد منحرف و منصرف گردند طبع از یاره این کلام و نتیجه چنین از غایه اعتماد بر کمال اعتبار آنجناب بعرض این ابرام اقدام رفت تا معاقد محبت از زلال تغیر مصون دارند و دلها
کان لم یکن بین الحجون الی الصفا / امین ولم یسمر بمکه سامر افتاده از زبانه تنوع و تراز تو تنخ نیاز نقش نگاه از تصنیف زمانه می تابد قطع بسوی حرامت زبان ان مکمل	حق گذاران و سواد ارا از الشوه جفا نیاز ارند **ندبت** آسان باشند هزار دل آزردن و دشوار بود دلی بدست آوردن

بقیه حرف اول در خطابات — الابیات اللایقة بالخطابات

فقرات	شابات	ثابات
ولوا الحق مرجه کشم آن کرد و انگاه که دل ربود و قصد جان کرد از نفر رجعی که اقاویل ایشان از غرض غرض مصون و از زلل نقل محروس و ما موریت استماع میرود که بعضای موارد وداد عذوبت مشارب انحاد و آن قدوه ای که باین دولتخواه داشته اند تکدرتی و تغیری راه یافته از نتایج سوابق مخالصت و ثمرات سوالف ارادت این صورت	دل من صحبت دلداره کری طلبد / خاطرم یاره کریاره کری طلبد / یار بدمهر غم عاشق مسکین نخورد / لاجرم مونس و غمخواره کری طلبد / مردم غم آن ماه جگل میسوزیم / بی مهری آن مهر گسل می گوییم	یاری که همیشه در وفای ما بود / میلش همه جستن رضای ما بود / پیکان فنان شد که نه پندار و کس / کو در همه عمر آشنای ما بود / ترا یار و بیا یاری نماندست / سر مهر و وفا داری نماندست

نوع اول

وان بر انواع می تواند بود و درین اوراق سه نوع اتفاق افتاد **نوع اول** مبتنی بر ایراد ذمه از ترک محبت و مبالغه در اقامت مبانی

فقرات

[illegible]	باری دل ز دست برداشت / مهر دیرینه از میان برداشت	[illegible]	[illegible]
گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر / آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم		وعندی براسن الو داد کبیره / وادوها الاخلاص فیما ادعیشه	
عجب از اشراقات ضمیر منیر که از لمعات انوار قدسی فیض پذیرست که چگونه این صورت بر خاطر خطیر گذشته باشد که رقم عدم محبت و اخلاص بنام این هواخواه کشیده باشند و سخن واهی واشی که کسوت آن جا [illegible] فاسق نبیا را بر قامت دل بی استقامت او راست می آید به سمع اصغا و قبول شنیده حاشا که هرگز این [illegible] پیرامن خیال گشته و بدة العمر این سودا در سویدای دل [illegible] بی نقل نگذشته		قدم این مخلص کمینه و متحصص دیرینه بر جاده هوا داری ثابت و راسخ است و در مقام ثبات و دوام کالطود الراسخ والجبل الشامخ اگر دیده بصیرت که بکحل بی بصر منورست از دریچه من القلوب الی القلوب روزن در فضای دلکشای محبت نظر فرمایند چمن دل این دولتخواه را از آن شقایق وفا کوی و ریاحین رضا جویی مشاهده خواهند فرمود و خزان بیوفایی و حق ناشناسی گلشن مودت و روضه محبت	

مطلع و منقح بود و این معنی بغایت غریب و عجیب نمود آخر مصافات بین الجانبین را که درین ایام ترکیه تمام داشته چه موجب بر طرف نهاده و از موالات طرفین که پیوسته در تأکید آن اهتمام واقع بوده بکدام سبب انحراف ورزیده اند

یار من دل ز دوستان برداشت / مهر دیرینه از میان برداشت
من بخواهم گشته هر چه کند / که دل از وی نمی توان برداشت

آیین وفا و نگه داری رسمت / هر لحظه بهانه به آزاری رسمت
اینت نرسد که گویم دوست مدار / آری کرم و دوست نداری شتشد

اینت نرسد

راه نخواهد بود **بیت** مهجبی که حقای ترکت دردل ما / عجب که هرگیا برزوید از گل ما

ای زهر حبیب ای بی وفا / [illegible]

تتمه نوع اول از فقرات وابیات مناسبه		
فقرات	ابیات	شایات
ما عقد هوای تو در گوش کرده ایم وز هرچه غیر تست فراموش کرده ایم فقاگه آنچه بمسامع علیه رسانیده اند که کینه از جاده هوا داری منحرف و به سمت بی وفایی و حق ناشناسی منقصف شده از قبیل محالات و مقوله ممتنعاتست عقد مجلس که در مجلس الارواح جنود مجنده منعقد شده امید که تا نهایت کار مضبوط و مستحکم خواهد بود و بیت خواهد بود آشنایی محبت که میان من و [illegible] از ازل بوده و تا روز ابد	لسانی و قلبی فی هواک کلاهما وما المرء الا قلبه و لسانه من آن نیم که و هم نقد دل بهر صنمی در خزانه بمهر تو و نشانه تست عشق الوری غرض و عشقی جوهر تتغیر الدنیا و لا تتغیر	حاشا که دلم از تو جدا تاند شد یا با کس دیگر آشنا تاند شد از مهر تو بگسلد کرا دارد دوست وز کوی تو بگذرد کجا تاند شد کو مرقوم اسرار محبت که بود حقه مهر بدان مهر و نشانست که بود امشب پرس که تا با همه شب تا دم صبح ری زلف تو تمام موسن جانست که بود

			[illegible]
آه و درد [illegible]	داغ عشق تو ترا بر دل و جانست بسوز مهر رویت بجان مهر و نشانست بسوز	ضمیر پاک تو آئینه ایست غیب نمای دران مشاهده کن صورت وداد مرا دگر بخاطر عاطر تو جهی فرمای	
[illegible]	از هوای مهر تو بیرون نمیرود ای جان نازنین چکنم چون نمیرود	هوس بدیده دل صدق اعتقاد مرا توان که دل از محبت تو بر گیرند وگر ملول شوی دوستی دگر گیرند	
[illegible]	در قیامت که سر از خاک لحد بردارم نقش اخلاص تو در صفحه جانم باشد	بتیغ اگر بزنی ابی دریغ و بر گردی جور روی بازی دوستی ز سر گیرند	
[illegible]	مهر و محبت تو و امیونس دلست واکسی زمونس او چون کند جدا	زرنگ دوستی ما کنی شکایت دوست خدا گواه که پیوسته در که و بیگاه نه از هوای تو گرده روان من خالی نه از ثنای تو باشد زبان من کوتاه	

ای جان نازنین [illegible]

در [illegible] هوای مهر [illegible]

[illegible] گرکوه وامیدنا مسامع شده و [illegible] و [illegible] محفل [illegible] نامه و [illegible] و امری [illegible] ستیم

نوع ثانی مشتمل بر آنکه ثبوت محبت بمرتبه ایست که به بسیاری جفا متغیر نخواهد شد و شکایت ماجرایی اگر دست دهد بیگانه را در آن دخل نخواهد بود		
فقرات	فقرات	فقرات
وودی لا یغیره اللیالی وان زادت صروف الدهر [illegible] قدم ارادت بر جاده هواداری از آن راسخ تر است که در تب هوا یا بعد بارها و ران معنی تفاوتی تواند بود و دم خلوص در ربقه حق گذاری از آن صافی تر که بحضور یا غیبت وران صورت تفرقی تواند نمود و ویبل بیگانه عاالکه درین مدت اگر از جانب ایشان کسوت جور و جفا رسید تجنس ارادت پوشیده خواهد بود و [illegible] سبیل جفا اگر کجنبد هیچ تمتی ام عاشاکه در اساس [illegible]	گرچه صد بارم برای از برت برنیدارم سر از خاک درت چون در انقضای محبتی که ثمره تعارف ارواح است مرور صباح و رواح را مجال تصرف از محالاتست و در انتفای مودتی که بی التقای معاینه رود دیگر لیس [illegible] فی دعواه من لم یعتبر علی بلوی من یحبه مرتبه مهر و وفا خواهم بود [illegible] و درد دلم ریسمان که محکم شد اساسش کی [illegible] ملایا بد ملک	خصم گوید که فلان می شکند پیمانرا باورم نیست که باور نکنی این بهتانرا چون حبل متین مصافات که من الطرفین واقع شده از خلل انقطاع و انفرام مصون است و عروه وثقی مواخاة که از جانبین محقق گشته از طریان انفراق و انفرام محفوظ و ما را مون لاجرم درین مدت قدم از دایره رضای آنجناب بیرون ننهاده و سر از خط فرمان عالی بر نداشته در مقام الزلات [illegible] بوده و نیک حت

		الابیات المناسبه للنوع الثانی	آنکه منتهای کمال ارادتست هرچند جور بیش محبت زیادتست
[illegible]	وا از روح شکیبست و نیست از تو شکیب وا از عمر گزیرست و نیست از تو گریز هیچ ممکن نخواهیم گشت از تو نفور هیچ جور نخواهیم کرد از تو تیقر	جنان در مهر کردیم که گرشمع رود بر [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بر ندارم ز رست روی کرم سر برود [illegible]	[illegible]	

واگر شربت [illegible] ناگهانی بهجوم [illegible] عادر شکایت بروی بیگانه [illegible] کشوده [illegible]

[illegible] نتیجه تالیف [illegible] امکان دخل [illegible]

[illegible] آزا [illegible] اطاعت [illegible]

[illegible] آشنا [illegible] شداید [illegible] صوارف [illegible]

الابیات اللایقة بالنوع الثالث من الجوابیات

وزدیات	شایبات	شابات	وزدایت
[illegible]	مکانک فی قلبی اعز مکان وان کنت ترضی زلتی وهوانی بجورک عدل والصد و تعطف وبجرک وصل والبعاد تدانی	قسما ببابک کعبة الکبراء والطایفین به من العظماء لوزم قلبی والعظام رمیمة نسمت منه روایح الاهواء	!
[illegible]	بجان و دل شده ام پای بند دوستیت نه از سر غرضی یا ز روی اکراهی بحق درازی شد و مخلص بحق اینست که نیست مجوبت و ای هوا خواهی	بدان خدای که در گشت زار رحمت او ز بندگی همه تخم امید کاشته ام که در طریق محبت برای خاطر تو مصالح همه جانب فرو گذاشته ام	[illegible]
[illegible]	واقسم بالبیت الرجیب فناده وبالحجر الملثوم والحجر والرکن لانت الی نفسی احب من الغنی وذکرک احلی بسمع الفواد من الامن	حلفت یمینا لا تغیرت عنکم لان فوادی لا یحب سواکم سقانی الهوی کاسا من الحب مترعا فما لیته لا تشفانی سقاکم	
[illegible]	بخدای که بند محنت را دست توفیق او گشاینده است که زام روز تا باخر عمر دوستی من و تو پاینده است		[illegible]
	[illegible]	بخدایی که وصف کامل او خلق را در زبان نمی گنجد که کمال محبتی که مراست مطلقا در بیان نمی گنجد	[illegible]
[illegible]		[illegible]	
[illegible]	وحقکم ما غیر البعد ودکم وان صاق حالی او تغیر شانی وما من عندی غیر کم فی محلکم لکل حبیب فی الفواد مکان	بدان خدای که دست وصول چون و چرا ز دامن قدم ذات پاک او دور است که تن اگر چه ز آسیب هجر شد ویران سرای دل ز هوای تو معمور است	[illegible]

تتمه النوع الثانی من الجوابیات

نوع سیوم منطوی بر تمهید قواعد وداد و تاکید مبانی اتحاد و مصون و محفوظ بودن آن از تطرق خلل و تعرض کلل		
لب سعادتی فوادی اطعه اری کل خط غیر یا تعیر حاکه مبانی محبت یکجهتی استحکام پذیرفته که اساس یکانگی بکلی منهدم است و معانی مودت و الفت بر معنی تمهید یافته که طریان خلل و زلل بر ارکان آن منتفی و منعدم و ازین جهت روز بروز شوارق اخلاص از افق کمال مودت تابنده تر است و ثواقب اختصاص بر اوج دولت محبت رخشنده تر والله یضاعف ثمن شاهت	مهر جانان از دل دیوانه کی رود سودای شمع از سر پروانه کی رود پیوسته با بد که بنشاء محبت آنجناب در عروق و اعصاب این کمینه بکیفیتی جاریست که نقش ماسوی از لوح دل فرو شسته و جذبه مودت مخدومی در مجاری دل بحیثیتی ساریست که بجای است میمونه صفت اتحاد نشسته و ابراب حسین محبتی از خلل تغیر خالی و برین وجه مودت از زلل تبدیل عاری تو اند بود و تطرق	کی ببلک یا حبیب رهین فی کل جارحة سواک دفین قواعد اخلاص و مبانی اختصاص با آن جا و خواص است استحکام از قدیم الایام بر وجهی یافته که تغیر احوال و مرور عذر و اوقات قابل زوال و در معرض تزلزل و اختلال نیست مرکز درین مدت عبارت تفرقی که بقیة العمر این حال برین منوال بماند دل چون توانم از تو بریدن که در ازل آب و گلم سرشته بمهر و فای تست
زا بر خلوص میکند رشحه نهر از آن سبب روضه دوستی من تازه ترست بر دمی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

کلمه چهارم در شکایت از بیوفایی و نقض عهد خطاباً وجواباً مذکور در دو حرف

حرف اول

فقرات	فقرات	فقرات
ساقی اغلاء الوفاء کثیرة ولکن اغلاء الوفاء قلیل عجب از جناب مخدومی که کرة بعد کرة عزائم عهود را بیواعث نامهربانی منفسخ و قواعد عقود را بعوا صف بی التفاتی متسعض میسازد آیا بر خاطر خطیر این معنی خطور نمی نماید که صفو مودت چون بشوایب بی وفایی امتزاج یابد قریب الانهدام است و بنا محبت چون بر اساس عذر و حیل مبتنی گردد سریع الانهدام بایستی که با اتمام جد و جلال در تمهید قواعد وفا بقدر آراسته بودی چو خوبی سرخیه باید ناز نیاز هم داری ولیکن از وفا خالی بر آن رخسار بایستی	دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت بشکست عهد و از غم ما هیچ غم نداشت روا باشد که جناب عالی با آن همه فضایل و معالی شکوفه الحب اینما صفو ملاکه ربت باد بیداد که از مهب نسیم العهود وصل برم عقدهای و زد و از اغصان اشجار وفاداری فرو ریزاند و گل خوشبوی در گلشن مصراع روحه روحی و روحه روحه غنچه کان لم تغن بالامس محبوس گرداند شرط کمال مصادقت آن بود که غبار تغیر و اختلال بصحایف عهود سالفه و مواثیق سابقه راه نیافتی روی ارادت بر نشان شیفتی مصراع حفظ العهود لعمری اجل الشیم	مرا فاریست در دل کان بسوزن بر نمی آید دلم خون گشت و این خار از دل من بر نمی آید حقوق قدم مروت مقتضی آن بود که نهال محبت را پیوسته برشحات وفاداری که انشا یع خوی کرام مترشح باشد تازه و دارند تا اغصان احوال الاحبه بازهار اخلاص و انوار اختصاص مزین و محلی باشد و وثوق مروت اقتضای آن می نمود که رابطه حفظ عهود دیگر او فوا بالعقود نوما فنوما زیاده شدی تا وطایف دعاگویی یاران و مراسم رضاجویی هواداران بر قرار ماندی حالا که قضیه بمضمون این مقال مترنم است بیت عهدنا کرد و پیمان و با آخر نشناخت حیف صحبت یاران وفادار دریغ

الابیات اللایقة

ثناسات	ثناسات	ثناسات
الا یا صاحبی مضی الوفاء من الدنیا و صاق لا الصفاء و رب اخ و فیت له و فاء ولکن لا یدوم له الوفاء	دوستانی که اندرین عهدند ما لهم ذمة و لا ال بی وفایی کنند با یاران ثم اقوا با نه حیل	هر که بیگانه شد ز مهر و وفا در دلش بوی آشنایی نیست بیوفایی مکن که یار از ا هیچ عیبی چو بیوفایی نیست
خبر برید به بلبل که عهد می شکند گل تو نیز اگر بتو ابنی به بند بار تحول وفای عهد و مودت میان اهل ارادت نه چون جفای شکوفه است و عشق بازی بلبل	وعدهای خوش مهی دادی کو سپس آن وعدها سرابی بود روزگارم بوعدهٔ تو گذشت مگر آن روزگار خوابی بود	یاد میدار کانچه بمودیی از وفا بر خلاف آن بودیی نازنینهات بود عادت و بس خوشدل اکنون جفا در افزودیی

از جبهه نوری دور تشیید مبانی خلوص بجه امکان اشتهار فرمودی تا چهره جانش بخال کمال

از صوب صواب ان حسن العهد من الایمان

منعکس نماید و متنی بر معاف مراد ظهور میکند زبان حال

بقیه ابیات اللایقة

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در جوابات

گفتی که بی وفایی شرست شاهد از من افسوس اگر نبودی راه جواب بسته بر ضمیر منیر روشن است که قاعدهٔ وفاداری این مخلص نیست با جناب مخدومی بروجهی تاکید یافته که از قوارع صدمات زمان تزلزل بارکان این راه نیابد و ضابطه حق گذاری بنوعی نشده که از زلزال واقعات و دوران آفت اختلال به بنیان آن نمی رود چه معاقده که در حبس والموثون تعهد سم از آغاز مستعقد شده و معاهده که در عمل وا و فوا بالعهد انه استحکام یافته هیچ وجه قابل تدبیر و تغییر جست	رعی الله من یرعی فوادی فانه علی العهد باق لا اسلوا و لا عذری حقا که ریاض وفا این مخلص از رشحات منابع فایضة المنافع او فوا بالعقود نضارت یافته و نساج قضا در کارخانهٔ قدرت کسوت دوستی محبت و صفای مودت بر قامت ارادت این فقیر بافته لاجرم عهد محبتی که با آن جناب بسته مبانی آن از تعرض انفصام مصون است و میثاق مودتی که بحضور موکد گشته معاقدهٔ آن از نقض [illegible] مستو قول عرض کوی که از روی [illegible]	گویی وفا نداری ایم نگوی دیگر هر عیب را که گویی یک راست ار دوام بنای صداقت که معمار صدق محبت خاک آن را بآب وفا سرشته و ارکان آن را با اساس و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم مشید و تمهید گشته تزلزل و قایع خلل بدو نخواهد شده نهال مودت که دهقان خلوص طویت بدست صفای عهد در بوستان ان حسن العهد من الایمان کاشته و اغصان آثار از آن ثمرات کمال ارادت [illegible]

الابیات اللایقة بهذا الحرف

[illegible]	انی علی قرب المزار وبعده باق علی العهد الذی اوثقته واحکم واعب فترکم ومن یوما علی ابوابکم لا ابقته	پیوسته دلم در رضای تو زند جانم دم زندگی برای تو زند تا حشر گیای که زخاکم روید از مهر بگی بوی وفای تو زند	[illegible]
[illegible]	وانی علی العهد الذی قد عهدته مقیم علی الایام لم اتحول نسی الوفا ودت الذی عهدها شاهدت منه فی الزمان الاول	گفتن نگذشت در دلم تا تو نکام مستی یکنفس از درون دل خیمه برون نمیزدی هر گیاهی عهد من تازه رشته هر زمان ور تو در رشت دوستی ازین مرنج بر که	[illegible]
[illegible]	من کنت تحفظنی و تنسی صحبتی وما قد مضی فی سالف الدهر من ود فانی علی الود الذی قد عهدته مقیم علیه لا احول من العهد	تو گرچه همه بریدی و عهد شکستی هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم سرم مباد اگر جز بپای دوست نهم دلم مباد اگر در کسی دگر بندم	[illegible]
[illegible]			[illegible]
	[illegible]	خال لب وچاه ذقن این نازنین آن نازنین این برده عمران برده دین این نازنین آن نازنین	
[illegible]		براق دلش هر کس در بند زلفش می‌کند رخ الحیان زلفان چنین این نازنین آن نازنین	[illegible]
	از راتقه جوب دابرو جوب زلف چهره مهوب در لسان اهل دل نام تو محبوب القلوب	لطف هر جا قدش جدا بودم بهر کیت مبتلا لیکن چه کرد دیده در بین این نازنین آن نازنین	
	[illegible]	[illegible]	

تتمه الابیات المناسبه بالجوابات علی طریق التتمیم و هی مطبوعة مقبولة عند ذوی الفهم

[illegible]	بخدای که حکمش ارخواهد آفریند دو صد جهان جای که زمهر و وفای حضرت تو هیچ وقتی مود دام خالی		قسما بسالف ما مضی من عیشنا وبسابق التانفس فی الخلوات ان الوفاء کما عهدتم زایدا متجدد وابدا مع الاوقات	[illegible]
[illegible]	بخدای که حکمتش دارد خاک را ثابت آب را جاری که براه محبت تو دلم نزند جز دم وفاداری		حلفت بانعم المجون الی الصفا ومن حل بالبطحا ومن کل راکب بانی علی ما تعهدون من الوفاء وما غیرت عهدی صروف النوائب	[illegible]
[illegible]	اقسمت بالسالف من عیشنا ومن لیالینا التی ولت انی علی عهدکم ثابتا وعقدة المیثاق ما حلت	[illegible]		[illegible]

کلمه پنجم در طلب صلح خطابا و جوابا و هریک در حرفی مرقوم شده حرف اول

واعیه بود که در باب ما جری من العتاب کلمه چند بر صفحه بیان رقم زند و در استیفای ما مضی من المخاصمات شروعی کلی نماید فاما بحکم والصلح اذا ت بینکم صلاح کلی در آن دید که بر فع این کدورت سوابق ارادت را استحکامی تازه دست دهد و بکشف این ملامت سوالف عقیدت را انبساطی بی اندازه روی نماید اجابت ملتمس را امید واری باشد بیت خوشست از آینه زنگار کینه ستردن بهم نشستن و حلوای آشتی خوردن	قاعده مصالحت میان اهل مصادقت طریقی مرضی و عادتی مستحسن است چه اگر به تدارک خللی و تلافی زللی که معاتبات شکایت آمیز و شکایات خصومت انگیز روی نموده اهتمام نماید هر آینه امور محبت متسق نماند و بواعث منازعت اسباب مودت را منتظم گرداند بیت بیا و باز فراجاب راز سنگ ولی بپاکه هرچه تو کردی ازین طرف بجلی	اگرچه در عتابی که نموده بود و نیکایتی که نموده بر ذمه این کمینه هیچ گناهی ثابت نمیشود چه بر ضمیر انور واضح و اظهر خواهد بود که تا با نشستاج منهاج محبت آنجناب قدم در طریق خلوص نهاده و مقصد همت جز منزل حق گذاری و معهد فرمان برداری نداشته فاما بجرم ناکرده معترف شده توقع میدارد که همه کدورتها بصدق و صفا و همه خصومتها بمهر و وفا مبدل سازند بیت در ره جنگ و جدل حیف است سیر بیرسوی صلح کن و الصلح خیر

الابیات اللایقة بالحرف الاول

فارسیه	ثنائیات	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	تا صلح توان کرد در جنگ مزن تا نام توان یافت ره ننگ مزن بر دوست در لطف مدارا بگشای یکباره سبوی مهر بر سنگ مزن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	چون باد [illegible] [illegible]

حرف دوم در جوابات

چون ازان جناب صوری [illegible] که مطموع بود روی نمود و خود میدانند که صدور آن نوع قضایا در طریقه وداد واتحاد موجب اعتراض بل سبب اجتناب و اعراض است این جانب نیز بنا بر تنبیه کلمه چند بر زبان قلم جاری شد اگر بغیر سوابق اوضاع ازان طرف اتفاق افتد انجا بر سلوک سبیل مودت امری دیگر ممکن نیست بیت کرت مودت که دلدار [illegible] همان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد	در اینجا بر زبان قلم زنهار قم جاری شده رای عالی را رجوع بادل مبارک باید فرمود و هرچه جز تمهید قواعد ولاو وداد دست آزامینه خاطر عاطر زدود وچون نکته القلوب تشاهد امری محقق و قضیه محکوم بها دانند در روزنه دل را بجانب خلوص نیت و صدق طویت بگشایند بزودی نوشتن عتاب را مدار مهمات بر وفق مراد و مرام خواهند بیت تو یار باش که ما خود بصدق یار توایم	چون آینه دل عزیزی بصیقل صدق از زنگار و گرد مصفی باشد اثر آن صفا در مرایای قلوب دیگران پیدا است و اگر عیاذا بالله بغبار ریب و کدر تیره و بی نور بود سرایت آن در دلهای یاران واضح و سویدا و چون رای شریف شق اول را اختیار فرمود بی شبهه آن صورت را همان و تیره مشاهده خواهند نمود بیت چون آینه در برابر روی آید چیزی که در ان بود درین بنماند

الابیات المناسبة لهذا الحرف

[illegible]	سلام من برسان ای صبا بیار بگو که خاطر از سر مهر تو بر نخواست هنوز کدورت از طرف آن شکسته پیمان است وگرنه از طرف ما همان صفاست هنوز	ما همانیم و همان مهر و محبت باقیست یار با ما بعنایت نه همانست که بود [illegible]	وعندی جواب لو اردت لقلته ولو قلته لم یبق للصلح منهج [illegible]

ذیل	در ابیات کنایت آمیز که در هر محل بکار آید واثبات آن در موضعش مفوض برای کاتبست			
ابیات	ثنائیات	ثنائیات	عربیه	ابیات
[illegible]	دشمن بتو رسم بیوفایی آموخت ور زنوی حسد دم بدم آتش افروخت مقراض فراخ روزه چندان بدرید کش سوزن تنگ دیده نتواند دوخت	همه دولت اگر چند سرکش است و بی زنم مهان بسه تازیانه یاد آرید نیخورید زمانه غم و فا دار آن ز بیوفایی دور زمانه یاد آرید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بازم لباس صبر بصد پاره کرده بازم زکوی عافیت آواره کرده از رسم خجل شوی اگرت آورم بروی آن جورها که بر من بیچاره کرده	شنیده ام که بخونم نوشته محضر مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند مکن خلاف که ارباب حسن با عاشق اگرچه مهر نورزند قصد کین نکنند	[illegible]	[illegible]
[illegible]	نشاید که مردم بود چون رزه همه کج و کره برکه بیا راست رو باش مانند تیر که گردی چو تیر روشن ضمیر	با آنکه بتر ابدل جا نکنم واندر عوضش بجز مدارا نکنم پیوسته ز من شکایت جور کنی گردی کردم دگر نکن تا نکنم	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با یکر سوختگان یار نبودی هرگز بر جفاجوی و ستمکار نبودی هرگز با همه خلق جهان در صدد مرحمتی جز بما بر سر آزار نبودی هرگز	بیا بیا نظری از تو مدعا داریم تو هم ز اهل نظر این قدر دریغ مدار حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی کنونکه ماه تمام نظر دریغ مدار	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گیرم نکنی سلام دیگر چه کنی دیدار کنی حرام دیگر چه کنی هر جور و جفا که باشد اندر عالم چون کرده شود تمام دیگر چه کنی	[illegible]		
[illegible]				
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]

تتمه هذا النوع من المنظومات

فارسیه	ثابتات	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	بجانمودی وبرگشتی از هوادارانِ سنوز نامده زیشان جریمه بوجود رزوی کینه زهی آتشی پسینهٔ ما نغو ز بابعد ازین آتش ار براید دود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گر تو سری من کشتی تا کینم اشتی باز تو سرکش تریم بس تو جه بند اشتی ما دل صدا آشنا بر تو بکذاشتیم خود تو زیکانکی هیچ نبکذاشتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
١ [illegible]	خورشید ز خاسایه زما باز گرفتی وز ما نظر مهر و فا باز گرفتی اخر چه شد ای برگ گل تازه که دیدار از جیل بی برگ و نوا باز گرفتی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	همه جا گشتم و حال همه کس پرسیدم چون تو بدخوی ندیدم نشنیدم هرگز از زبان محنت بسیار کشیدم لیکن محنتی کز تو کشیدم نکشیدم هرگز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	١ گفت و گو از دوستان باید نکو ورنه با تو گفت و گوها داشتیم جانب ما داده از دست و ما جانب حرمت فرو نگذاشتیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	می کشد از چشم خوش انکه میگوید که خلق خود همی میرند و کس را چشم من گم می کشد ای دلی خسته چه جویی مرهم از شیرین لبی کو ز شوخی درد مند از مرهم می کشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه من المنظومات

[illegible]	نگیشم از تو حاشا که ز هیچ جایی گر از قرار عهدی که نه بر دوام وایی چه مخالفت بدیدی که مخالطت بریدی نجز انکه ما فقیریم و تو احتشام داری		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	هر کس ارد دامن صلحت بجنگ بر سر انیت ما را با تو جنگ صحبت تنک تو با بیکانگان اتش با ز امی آرد شنک		[illegible]		[illegible]	
[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]

سپهر سابع در اقسام تهنیت و کلیات آن دوازده نوع است ۱ تهنیت تسخیر ممالک ۲ تهنیت جلوس بر سریر سلطنت ۳ تهنیت فتح و نصرت و غلبه بر اعدای مملکت ۴ تهنیت مناصب ۵ تهنیت اوقات ۶ تهنیت نکاح و زفاف ۷ تهنیت موالید ۸ تهنیت قدوم ۹ تهنیت صحت ۱۰ تهنیت خلاصی از بلیت ۱۱ تهنیت ابنیه و منازل ۱۲ تهنیت صلح و هر نوعی در کلمه مورد خواهد شد **کلمهٔ اول** در تسخیر مملکت و این تهنیت با دو نوع دیگر که تالی اوست خاص باشد بسلاطین و جز ملوک انام یا سادات عظام یا ائمهٔ اعلام یا مشایخ کرام این تهنیت بدیشان نتوان نوشت و تهنیت تسخیر بر دو قسمت یکی آنکه پادشاه ابتدای ملکی را مسخر ساخته باشد دیگر آنکه ملک از دست رفته را باز بدست آورده بود و فقرات و ابیات هر قسمی در حرفی مذکورست **حرف اول** در قسم اول

فقرات	فقرات	فقرات
الفت مقالیدها الدنیا الی ملک ما زال وفقا علیه العز والشرف بحمد الله که مضمون اشارت توتی الملک من تشاء از منظرهٔ دولت ابدی روی نموده و فحوای بشارت ان الارض یرثها عبادی الصالحون بر منصهٔ اقبال سرمدی جلوه فرموده ارغنون عنایات ربانی و دوحهٔ حمایت سبحانی زمام تصرف ممالک بقبضهٔ اختیار خدام درگاه عالم پناه و خاتم تسخیر اقالیم باصابع اقتدار ملازمان بارگاه سپهر اشتباه در آمد **بیت** سریر سلطنت اکنون کند سر افرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی	فلک بچرخ در آمد که بر سپهر سرور نشست خسرو روی زمین باستحقاق الحمد لولیه که حضرت فعال ما یشاء بر وفق احکام الله اعلم حیث یجعل رسالاته علم دولت جاودانی بسمت آن حضرت را بطراز اعزاز علو اکبر امطرزا و لوای عظمت انتمای ملازمان درگاه جهان پناه را در هوای اعتلای انا مکنا له فی الارض بر افراشت و حالا بدولت خدام آنحضرت ساکنان این مملکت را عقود احوال بیمن اقبال منتظم است و ثغور آمانی بحصول آمال متبسم **شعر** ملک البشارة شاملت کل الوری فلقد تری من غفقه مستبشرا	در ریاض دین و دولت غنچهٔ شادی شگفت بوستان مملکت را تازه شد از سر نهال بشارت تسخیر ممالک که باه داد واللّه یؤید بنصره من یشاء دست داده کافهٔ آدمیان بل عامهٔ عالمیان را مسرور و مستبشر و مبتهج و مستظهر گردانید بحمد الله که تاج و باج سلطنت بگوهر بزرگ قیمت و آیة الملک زینت گرفت و سریر خلافت معبر بفروغ اختر عالی رتبت والله یؤتی ملکه من یشاء سمت رفعت پذیرفت **بیت** کیست جز حضرت تو در خور ملک بتو زیبنده است افسر ملک

ابیات المناسبه

ملکت الدولة الغراء فاسعده مدی الایام فی تایید رحمن فمن والاک فی روح و عنه ومن عاداک فی ذل و خذلان	ترا بملک زمین تهنیت نیارم گفت که عقل را نبود این جان طنازی سپهر و مهر که گوی تو می نازند بسیط خاک چه باشد که تو بدان نازی	شکر خدا که گوهر اقبال و در فتح در پای دولت تو سعادت نثار کرد دولت عنان ملک بدست تو باز داد اقبال بر براق مرادت سوار کرد
اضاء بشمس العدل افق الممالک واسفرت الایام عن المضاحک وبسطت امور الملک شرقا و مغربا باورع وصاح الجبین مبارک	بحمد الله والمنه که شد دارای عالم را مسخر عرصهٔ گیتی بعون خالق اکبر بیفزاید کنون بهجت بیاراید کنون فتنه بپاساید کنون خاتم بیاراید کنون منبر	قران فلک جهان تیره داشت لیک از غیب نسیم صبح صفا مژده بهاری داد قضا بحکم خدا خواست شهر عدل آباد عنان او بکف جون تو شهریاری داد

حرف دوم در تهنیت آنکه پادشاه ملک از دست رفته را باز بدست آورد

فقرات	فقرات	فقرات
الحمد لله علی احسانه قد رجع الحق الی مکانه بحکم اذا اسبقت العنایة فی البدایة ظهرت الولایة فی النهایة دیگر باره آفتاب جهانتاب دولت و کامکاری با وج مطالع فرمان روائی رسید و کوکب عالم افروز ملک و بختیاری با شرفات عظمت و جهانگشائی از دور و ه سلطنت لامع و ساطع شد تباشیر صبح نجاح از مطلع ابتهاج و ارتیاح دمید و فوائح روضهٔ اقبال از گلشن عظمت و اجلال بمشام عالمیان رسید **بیت** محتاج بود ملک بشاهنشهی چنین از فر او ملک رواکر دگر د کار	بسیط روی زمین باز گشت آبادان بزیر سایهٔ چتر خدایگان جهان بحمد الله که اسباب جمعیت که سبب رفاهیت کافهٔ خلایق است و همگنان از حضرت ذی الجلال بتضرع و ابتهال مسالت می نموده اند بتوفیق ازلی دست داد و باری دیگر غشای دولت حضرت سلطنت پناهی ظلال عاطفت بر مفارق ساکنان این مملکت مبسوط گردانیده ابواب مرحمت از روی فضل و مکرمت بر وجوه عامهٔ عالمیان بگشاد **بیت** بشکفت دوز یا من امانی کل امان زحشان شد از سپهر امید اختر مراد	این چه صبح است که از مطلع شادی بدمید وین چه بادیست که از گلشن دولت بوزید حقا که بایصال بشارت فتح اعادی و وصول بدار الملک قدیم و ابلاغ مژدهٔ تسخیر ممالک و تصرف در اقالیم کافهٔ اعاظم و قاطبهٔ کبرا کارم روی تضرع و ابتهال بسجدات شکر گزاری بر زمین نیاز نهادند و زبان حال و مقال باداء وظایف منت و سپاس داری حضرت باری گشادند دیگر باره اختر فیروزی از افق کامکاری تابنده شد و آفتاب اقبال از دور و هٔ بهر یاری و بختیاری درخشنده گشت فقام الناس المسرة حینهم قسماه کان ایلیهم خطاء تا

ابیات المناسبه

الیوم افتخار الزمان وابهجا من بعد ما اقذی العیون و ازعجا فالیوم من منتهی و مبشر بک اذ غدوت الملتجا و المرتجا	از فر او ملک رواگر دو روز کار اقبال را بوعده وفاگر دو روز کار هر شادی که رفته زما فوت کرده بود آراپیک لطیفه قضا کرد روز کار	[illegible]	[illegible]
ابشر فقد نلت ما ترجو و تنتظر وقد جری بایدی نحتاره القدر وساعدتک من ایام اربعة الاز والنصر والاقبال والظفر		[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]

کلمهٔ دوم

فقرات	فقرات	فقرات
زآ منصب ارغب فی انه کیست سوزاین که بیت از هزاران یکی است بحمد الله و منه المنه که بر مقتضی احکام ان الله اصطفاه علیکم طغرای جهانداری و منشور کشورستانی از دیوان کان ذلک فی الکتاب مسطورا بنام خجسته فرجام سلطان اسلام طغرای قبول یافت و درجات منابر و صفحات دنانیر باسم و لقب همایون صورت تزیین و سمت تحلیه پذیرفت سرفرازد ذروهٔ منبر ز وصف رفعتش رخ فروزد سیم و زر از نام عالی حضرتش	منبر از خورشید چرخ فضلی و ظل خدای چون ز آ منزل سپهر دولت آمد خوش برا تا خطبهٔ مناقب ذات و محامد شمایل ملکی ملکات از اعالی فحاوی ان المقسطین علی منابر من نور با سماع ساکنان خطهٔ امکان رسیده و مسند عزت و جلال و سریر عظمت و اجلالش در صدر بارگاه سبقة نظلمهم الله مرتب و معین گردید منبر اسلام از ذکر همایونش در اهتزاز است و سکه از بیان القاب شریفش بخنده و سن باز — بیت افسر و تاج را از و قیمت خطبه و سکه را از و رونق	سریر سلطنت این خطه سرفرازی یافت که طلعت رخ شاه زمانه روی یافت تا ظل ظلیل عاطفت حضرت ظل الله فی الارضین بر مفارق اهل ایران و بار افتاده و فتاح علی الاطلاق بمفاتیح فقد جاءکم الفتح ابواب عنایات بر وجوه و جباه ایشان گشاده دست دعا بر آورده و روی بقبلهٔ نیاز کرده مژده شوکت کشورگشایی و دوام دولت فرمان روایی ملازمان بارگاه عالم پناه را استماع مینماید مصراع وهو ادعاء للبریة شامل

الابیات اللایقة بهذا القسم

جاء البشیر مبشرا ابشارة احیی الفؤاد المبتلی بورودها فکان ارضی نورت بربیعها وکان شمسا اشرقت بجدودها	گوش گردون پر بشارت شد که از تایید حق صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان از نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک وز فروغ کوکب نصرت منور شد جهان	دمید صبح سعادت بطالع مسعود رسید دولت امید بر بست مقصود
ضمان علی الاقبال مادمت طالب وحتم علی الایام انک غالب وما هذه الدنیا بغیرک فاشطر مواعید ما تقضی الیه العواقب	سزد گر جبرئیل آید ازین فیروزه گون منبر کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور بنازد شقهٔ چتر و ببالد قامت رایت فزاید پایهٔ تخت و بخندد گوهر افسر	بشری فقد اثمر ثغر الملک والملل واخضر غصن المنی فی روضة الدول والصبح الدین مرساة و عالیه بهتز عطفیه فی روض من الجذل

حرف دوم در متعلقات قسم ثانی

فقرات	فقرات	فقرات
الیوم انجزت الایام ما وعدت وادرکت المجد اقصی ما تمناه بحمد الله که دیگر باره اعواد منابر اسلام از ذکر القاب فاخره چون شاخ گلبن شکفتن گرفته و چهرهٔ سکه از نقش نام خلافت انجام سمت روانی پذیرفته اکناف و ارجاء ممالک بمفاخر ذات ملکی ملکات مزین و محلی شده و اطراف و اکناف گیتی بمیامن صفات سامی سمات منور و محلی گشته — بیت بالیده ازین نشاط تن تخت بر زمین بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان	الله ایدکم و اسعد ایامکم واشاد بالعز المؤید قدرکم حمد الولی الحمد که بار دیگر دست قضا علم دولتش را بکتابهٔ انا فتحنا لک فتحا مبینا مطرز گردانیده و قلم قدرت طراز رایت عظمتش را برقم و ینصرک الله نصرا عزیزا منقش ساخت لاجرم سپهر سلطنت از مکان و مکانت آنحضرت با ارائک سپهر برین پهلو میزند و منبر اسلام از فر القاب همایونش با مناکب کواکب برابری میکند — بیت آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد وان کار که ایام همی خواست بر آمد	هنیئا لکم فیما یفی الدهر بالوعد واید کم بالطالع السعد والجد شکر الولی الله که سلطان روزگار بمعاضدت بازوی کامکار و بخت عالی مقدار بمساعدت بخت بیدار باز سریر سلطنت را معلی و مسند خلافت را مزین و محلی گردانید زبان زمان این فحوی ادا میکند — بیت تا همایون نام شه را سکه بر دل نقش کرد مهر از مهرش دهان سکه پر زر می کند منبری کز رفعت القابش او زیب گرفت مشتری گوهر نثار فرق منبر میکند

ابیات مناسبه

باز صبح طرب از مطلع امید دمید نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست آمد آخر ز پس پردهٔ تقدیر پدید	طابت منازل عیشی و تبدلت بکدورة الاهواء لطف صفاء وغدت ریاض مآربی و مطالبی بعد الذبول نضیرة الارجاء	شکر خدا که شام امید زمانه را صبح طرب ز مطلع غور شرف دمید بر ناوک دعا که گشادند اهل راز از بازوی نیاز همه بر هدف رسید
امروز بخت نیک بشارت رسان ماست دل تازه گشت این چه خبرهای جان فزاست روز زیست اینکه دل بفزاود و عالمی است عیدیست اینکه جان بهار از روش خواست		بخت چون بر تخت دیدش تهنیتها کرد و گفت ایکه بر تخت جهانداری تو می باید نشست چون جهانداران عالم ابد و عالمگیری وقف کارت شد زمانی [illegible]

کلمهٔ سیوم در تهنیت فتح و ظفر و غلبه بر اعادی و منازعان مملکت

فقرات	فقرات	فقرات
اذا جاء نصر الله والفتح معتبل رایت انا سایه خلون طریق بحمد الله که از جلوه گاه تیغ جهان گشای حضرت صاحب قران چهرهٔ ظفر تابان گشت و از ابتسام حسام عالم آرای خاقانی سلیمان مکانی مباسم فتح و نصرت بمسامع عالمیان رسانید و منشی سعادت مژدهٔ طفر و ابهت بر صحیفهٔ ادوار لیل و نهار ثبت کرد و الحمد لله تعالی صدق وعده واعز جنده **بیت** چشم فلک ندید و نه بیند بعمر خویش آن فتحها که دولت شه را میسرست	شاها طراز رایت و نقش نگین تو تا روز حشر آیهٔ نصر من الله است الحمد که انوار فتح مبین و آثار نصر عزیز از صفحات رایات کشورستانی واضح است و لوامع تاییدات ربانی و لوایح توفیقات سبحانی از وجنات جهانگیری و جهانبانی ظاهر و لایح حقائق اکا بر روزگار و اعاظم دیار بر وصول این بشارت عظمی مراسم شکرگزاری بجای نموده و از حصول این نعمت کبری بلوازم سپاسداری قیام و اقدام فرموده باجمعهم در دعای دولت ابدپیوند افزوده زمان تا زمان از سپهر بلند به فتح و ظفر باشیش فیروزمند	قد جاء نصر الله والفتح الذی یزری بکتیبة وصف الاقلام از هر طرف صدای نصر من الله بمسامع جهانیان میرسد و از هر جانب جمال فتح قریب بر منظر وبشر المومنین جلوه میکند حمد الولیه که عساکر منصوره بحکم الا ان حزب الله هم الغالبون بعرصهٔ قهر گرد استیصال از دودمان منازعان دولت قاهره برآورده اند و باتش حسام آبدار در مقابلهٔ اعدا ارغاکسار دود ا نتقام از بسیط زمین باوج سپهر برین رسانیده امید که هر لحظه از شاخسار فتح غنچهٔ مراد دیگر و از جویبار ظفر نهال مقصود دیگر سرسبزی نماید **مصراع** هر فتح تو مقدمهٔ فتح دیگرست

الابیات ما یلیق بهذه التهنیة

تبلجت الایام عن غرة الدهر وحل باهل البغی قاصمة الظهر فیالک من فتح غدا زینة العلی وواسطة الدنیا وغایة الدهر	صبح ظفر از مشرق اقبال برآمد وارباب غرض را شب ادبار سر آمد در آینهٔ تیغ شهنشاه جهانگیر رخسار دلارای ظفر جلوه گر آمد	تحفهٔ چرخ سوی تو هر دم مژدهٔ فتح و نصرتی دگرست وین اثرها که دیده خبریست کار کلک هنرور قدرست
حسامک یا ملیک الدهر اضحی لجسم الفتح روحا ای روح لعمرک انت سلطان البرایا وهذا الفتح سلطان الفتوح	انا فتحنا لک فتحا مبین بر علم چتر عالم بین آن علم بین که دادش خدای صد علم فتح و ظفر بر جبین	وانکه او شرح ظفرنامهٔ او بدون گفت انکه او وصف هنرنامهٔ نوشتن وان کرد کرد اقرار کزین پیش ظفر نتوان یافت معترف گشت کزین پیش هنر نتوان کرد

ثم الاوّل الثانی

تتمه الابیات ما یلیق بالتهنیة

فقرات	ابیات	ابیات	ابیات	ابیات
ای شهی کز این فتح و نصرت و اقبال تو یافت اطراف ممالک زینت و دار الظفر ملک شوکت می نماید عدل شادی میکند وین بشارت میدهد اسلام دار الفخر	مژدهٔ فتح و ظفر ز عالم غیب چشم نصرت حق از رخ تو دید لاریب	[illegible] فتح اول مژدهٔ صد فتح دیگر میدهد	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]
شاها فلک عدوی ترا در بلا فکند وز صحن بوستان مرادش جدا فکند افلاک دوستان ترا در طرب نشاند ایام دشمنان ترا در عنا فکند	[illegible]	[illegible] فتح و ظفر [illegible]	[illegible] [illegible]	[illegible] [illegible]
[illegible]		[illegible] اقبال [illegible]		[illegible] [illegible]

کلمهٔ چهارم در تهنیت مناصب و آن دو نوع است اول آنچه تعلق بطبقهٔ اعلی دارد چون امارت وحکومت وصدارت و وزارت و ارتکاب اعمال کلیهٔ ملکی دوم آنچه متعلق بطبقهٔ اشرف باشد چون نقابت وشیخ الاسلامی وقضا و تدریس و احتساب و سایر مناصب شرعیه و هر یک ازین دو نوع در حرفی مرقوم میگردد

حرف اول در مناصب طبقهٔ اعلی بر سبیل اجمال چه تفاصیل آن مؤدی باطناب است ومنشی را در فقراتی که مذکور میشود مجال التصرفات کلی هست کما

پ تخفی

امارت وحکومت	صدارت وتقرب	وزارت	سایر اعمال ملکی
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
از استماع مستعجات امور دولت وانتظام مهام مملکت و امارت که بیطلع الدوام روز افزون و بر انحضرت ومن تقرب لدیه انتسب ایحشته وهمایون باد نه چندان استظهار دست داده واستبشار روی نموده که به بیان تقریر و تحریر بیش از آن تیسیر پذیر تواند بود	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]	
	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

ابیات المناسبه				
فارسیه	عربیه	ثنائیات	ثنائیات	فارسیه
[illegible]	[illegible]	اذا المکنت فی صدر الامارة فقد ابتهلت اهل البشارة بدولتک الامارة قد تهنّی وملکک لا تهنّی بالامارة	مژده ای که کار جهان گرفت قرار بعهد صدر وزارت شعار عدل دثار بنای فتنه و آشوب گشت زیر و زبر ندای امن و امان آمد از یمین و یسار	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الیوم انجزت الآمال واعدت وادرکت الغنی علی ما شاء الیوم اسفر وجه الملک مبتسما واقبلت یرید السعد بشراه	صدر وزارت از تو جای گرفته تو دیوان بمنصب تو جلای گرفته تو کار ممالک از پس نقصان بی قیاس از نوک خامه تو کمالی گرفت نو	[illegible]

حرف دوم در تهنیت مناصب طبقه اشرف

نقابت	شیخ الاسلامی	الصاله	سایر مناصب
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
از ورود بشارات بشارات حصول امانی وآمال ووصول بدرجات علیه مشتمله بر جاه و جلال که آنحضرت کامل الصفات آنحضرت را بفضل الله اعلم حیث یجعل رسالاته استحقاق اضعاف آن هست مخلصان را تواند بهجت ممهد و معاقد مسرت مؤکد گشت	[illegible]	بحمد الله که دیگر باره نهال شریعت از زلال تقویت مخدومی صفت نشو و نما یابد و شجره طیبه ملت بنسیم تشبث آنحضرت سمت نضارت و استعلای پذیرد و سر آمیت عامه عالمیان از جای سپاس وا [illegible] و کافه آدمیان از محل شکرگزاری	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نفسی که آن صاحب بمقصدی آن موسوم شده و مرتبه که آن انوار فیض متعالی بترقی بران مأمور گشته از آنجا غایت همت مخلصان و کمال استحقاق آن نور دیده و اعیانست از هزار یکی و از بسیار اندکی شکفته بعد از این این غنچه از باد سحر خواهد شکفت

تتمه حرف دوم در تهنیت مناصب طبقهٔ اشرف			
نقابت	شیخ الاسلامی	ایضاً	سایر مناصب
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ابیات المناسبه

عربیه	ثنائیات	فارسیه	ثنائیات
[illegible]	اتقد الفغاة مشعاده تجرانیه باذیالها فلم تک تصلح الا له ولم یک یصلح الالها	[illegible]	آمد زمان انکه شهنشاه ملک شرع دین را بهمت خود تقویت کند دان تا بمنصبش نکنی تهنیت که دین خود را بمنصب شرفش تهنیت کند
[illegible]	اهدی البشیر الی الفواد سرورا وغدا منشور المنی منشورا یا مرحبا ببشیر اهدی لنا خبرا یزف الی المسامع نورا	[illegible]	از ریاض کرمت آمد نسیم رحمتی جان عالم زان نسیم روح پرور تازه شد قصهٔ کوتاه اهل دانش را بیار مکرمت از سحاب لطف صدر فضل گستر تازه شد
[illegible]	الیوم اطلع لفشا بسعدها فتحلت وتزینت بجماله وغدت مراعی المسلمین رفیعة فی خصب دولته وفیض نواله	[illegible]	منصب از منصب شریف تو یافت سر زمانت منصبی دگر است این زمانه که دیده جزئیست کار کلی هنوز در قدرست

کلمه پنجم در تهنیت اوقات و آن نیز دو نوع است یکی اوقات متبرکه دوم ایام مشتهره و هر نوعی در حرفی مذکورست **حرف اول** از اوقات آنچه بران تهنیت گویند ماه رمضان باشد و عیدین و شب قدر و برات و برای هر یک فقرات و ابیات آورده میشود

تهنیت	رمضان		ایضاً	ایضاً
فقرات	فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
با برکات عبادات ایام صیام و یمن طاعات لیالی خجسته قیامش بمزید عزت و احتشام و رفعت و احترام آن عالی مقام متصل و مقرون باد	میامن برکات ایام رمضان و مواهب دعوات ایشان با ایام و اوقات همایون متوالی متصل باد	موسم شریف رمضان که ساعات مبارکه و اوقات متبرکه آن مواقیت حصول مواقیت رحمت و غفران و راحت و رضوان است بر جناب مخدومی مبارک و میمون و خجسته و همایون باد	[illegible]	[illegible]

ابیات المناسبه

[illegible]	[illegible]	مرحبا آمدن و نو شدن ماه صیام حبذا واسطهٔ عقد شهور و ایام خرم و فرخ و میمون و مبارک بادا بر سر افراز جهان محترم محترم انام	[illegible]
[illegible]	[illegible]	عاد الملک قد و اناک شهر بالاسلام منتظم الامور بقیت معظما بین البرایا کهذا الشهر بین الشهور	[illegible]

تهنیت عید فطر

جان جهان آرای عید که سرمایهٔ شادی و نمایه و بهجت از اوست بر عالیجناب معالی مآبی مبارک و میمون باد و روزگار دولت متضمن اعیاد و از حد حصر افزون	[illegible]	مقدم سعید ایام عید بر فلان فرخنده و همایون باد و مجلس انس پر نور و وفور مرادات منور و معلی و محفل عیش پر زیور حصول مرادات مزین
	مقدم عید که موسم مسرتست و قدم این زمان سعید که اوان مسرتست بحضرت همایون بفیض عنایت ملک چون ... مبارکباد و فرخ باد و میمون	[illegible]

ابیات مناسبه

چون کوکبهٔ عید بآفاق برآمد
در باغ سعادت گل دولت برآمد
بگذار جبین عید بشادی که جهان را
هر لحظه ز اقبال تو عید دگر آمد

[illegible]

عید را تا بفرخی و ظفر
زد رقم خامهٔ قضا و قدر
شب تو باد بهتر از شب قدر
روزت از روز عید فرخ‌تر

[illegible]

تهنیت عید اضحی

[illegible]

قدوم رسوم عید سعید که موسوم …

[illegible]

عید بر حضرت تو میمون باد … بعیدت تهنیت کفش نیارم … همه اوقات تو همان باد … که خود سرتاسر ایام تو عیدست

[illegible]

شب لیلة القدر را حضرت حق … تهنیت لیلة القدر … به از صد هزاران شب و روز خوانده

مواهب شب قدر بجناب عالی متوالی و متواصل باد و هر روز انشراح صدری و هر شب ارتفاع قدری حاصل	میامن لیلة القدر که بتعریف خیر من الف شهر معروف و موصوف بر درگاه سعادت متواصل باد	مواکب قدوم لیلة القدر موجب ارتفاع قدر و سبب انشراح صدر فلان باد

تهنیت لیلة البراة

[illegible]	برات کرم ایسی از دیوان نعم ناشناسی بابرکات شب برات نصیب ملازمان سدهٔ عالی باد	افاضات لیلهٔ مبارکهٔ برات با اوقات بابرکات و ساعات میمنت سمات مقرون و متصل باد

حرف دوم

در ایام مشتهره عادت فضلا بران جاری شده که بورود فصل ربیع وظهور ان موسم بدیع خصوصا زمان تحویل آفتاب بحمل که نوروز اهل اسلامست ازمنه متفرقه از منظومات دیده تهنیت می نویسند و نمونهٔ از فقرات و ابیات این تهنیت اینجا آورده شد و آنجهت در و نیسی همت ازین متفرقه از منظومات دیده شد ایراد یافت و منشی را منشور آن بادستی تا ملی دست می دهد بتوفیقه و کرمه

[illegible]

ابیات مناسبه

جهان پناها سال نوت همایون باد
کمال عدل تو معمار ربع مسکون باد
وصول خسرو سیارگان ببرج حمل
چنانکه طالع این سال بر تو میمون باد

[illegible]

درشمع وار تو ولعز وزی باد
شام و سحرت دولت و بهروزی باد
از مقدم نوروز سعیدت همه عمر
هر روز سعادتی بنوروزی باد

[illegible]

تتمه ابیات زیجی

شادی مقدم نوروز عالم خجسته باد بر دستور اعظم مه و سالش مبارک باد و میمون شب و روزش همایون باد و خرم		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
روز نوروز تو نوروز باد طالع میمون تو فیروز باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذیل در متفرقه

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمه ششم در تهنیت نکاح و زفاف مشتمل بر دو حرف

حرف اول در فقرات و ابیاتی که مناسب تزویج باشد

[illegible]

تتمه حرف اول
چون مبشران

بقیه حرف اول در فقرات مناسب تزویج

چون مبشران اقبال بشارت دبدبهٔ اجلال رسانیدند و غلغلهٔ
نشاط و صدای انبساط بلند آوازه گردانیدند که در گوهر قیمتی
را در سلک ازدواج انتظام مقرر شده ریاض مسرت سواداران
بوسیلهٔ این وصلت تازگی و خرمی یافت و حدایق بهجت
و عاکویان بواسطهٔ این موانست نضارت و طراوت از سر
گرفت امید که خجسته و میمون و فرخنده و همایون باشد

بحمدالله که جناب خداوندی مخدرات تتق عصمت و جلال را
بموجب فانکحوا در سلک تزویج انتظام بخشید و سینهٔ
سینهٔ ثناگو را که واسطة العقد نشاط و انبساط هست مستتبع
مزید ارتیاح و استرواح ساخت امیدوارست که از تاثیر
قران این سعدین آثار سعادت بر صفحات احوال جهانیان روی
نماید و از تمهید قواعد جمعیت جانبین عروس عالم آرای
رفاهیت از پس پردهٔ غیب چهره گشاید

ابیات مناسبه

این وصلت مبارک وین مجلس همایون بر پادشاه عالم فرخنده باد و میمون جانها از این عقد فرخنده فال بیفزود صد گونه جاه و جلال	[illegible]	دو دور در برج دولت داشت این فیروزه گون طالع سزای افسر شاهی زیب زینت عالم [illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در فقرات و ابیاتی که لایق زفاف بود

[illegible]

[illegible]

تتمه حرف دوم از فقرات و ابیات

شکر الوالیه که دست ارادت در گردن مرادات
حایل شد و فروغ دولت از طلعت سعادت
درخشنده و تابان گشت یعنی — بیت
بروزی که دولت برومند بود
نظر ما سزاوار پیوند بود
ماه کامرانی و آفتاب کامیاب در برج معالی اجتماع نمود
و در جبین عالم افروز با ناهید جهان آرای در اوج
مکارم قران فرموده بقصر المعالی و خیر البقاع
مه و مهر را دست داد اجتماع

[illegible] — بیت [illegible]

٣
ز ازدواج این دو کوکب مسعود در برج سعادت
که جاذر ابقاهای فرخنده نوید داده و ا
جتماع این دو نیر اعظم که از اوج دولت
زمانه را به نیل مرادات مژده فرستاده خجسته
و مبارک باد بحمد الله که در حجله کرامت و منظر
حشمت و جلالت — بیت
ماه با مهر همنشین شده اند [illegible]

ابیات مناسبه

٢ آسمان ساخت در آفاق یکی سور و چه سور
که از آن سور شد اطراف ممالک معمور
اجتماعیست معین قمر را با شمس
انتقالیست مقرر ملکی را با حور

[illegible]

چند از بی کز و مردم دگرگون زیوری
آسمان بر عالمی بندد ز مه بر کشوری
کشوری و عالمی را هم زمین هم آسمان
از چنین بزمی تواند داد مردم زیوری

دو کوکب درین شب قران کرده اند
نکوتر ز نسرین پس شمس و قمر
قرانی چو زیبا که باشد بدهر
ز تثلیث سعدین مسعود تر

[illegible]

ایا دست وزارت را تو دستور
مبارکباد و میمون باد این سور
تو مهر و ولی با ماه این بخت
جو گشتی مجتمع نور علی نور

کلمه هفتم در تهنیت موالید و صفات و القاب و دعوات ایشان و تهنیت ختان مشتمل بر سه حرف — حرف اول در فقرات

[illegible]

ابیات موالید

[illegible]

بقیه حرف اول در فقرات و ابیات موالید

١
عنایة الله جلت ما اهاهد لکن اعظمها قدرا مولد الولد
جون بشارت رسید که چمن دولت مخدومی نهال برومند و گلشن
حشمت خداوندی نغچه دل پسند آراسته شده و ریاحین ریاض
آمال در بساتین جاه و جلال بنسیم فرحت و اقبال شگفته پیراسته
گشته از وفور سرور و شادمانی بغایت بهجت و کامرانی
رسیده اند که بکدام زبان تهنیت گوید و بچه بیان راه مبارکباد پوید
بحمد الله که ممالک مجد را مالکی و مسالک فضل را سالکی قدم از خلوتخانه
عدم بفضای صحرای وجود نهاد و ابواب مسرت بر وجوه جاه مقربان
درگاه عز و جاه گشاده آفتابی طلوع کرد که مردمی عالمی شود روشن

الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن — درین زمان مبارک و آن
اوان متبرک که بشیر بی نظیر بشارت دلپذیر رساند که آن مهر سپهر جاه
و جلال را بر آسمان کمال کوکبی درخشنده طالع گشته و آن روضه
فضل و افضال را برگ و بار اقبال نهالی تازه جلوه گر شده
علم الله که اصناف اهتزاز متضاعف و انواع استبشار مترادف
شد امیدوارست که دیده ارباب مکارم بلمعات جمال آن
قرة العین روشن و سینه اصحاب معالی
بنسمات ریاض طلعت آن ثمرة الفواد گلشن گردد

١
جاء البشیر و قد اتی ببشارة طربت بها الارواح فی الاجسام
جون مبشر صافی دم مبارک قدم خبر رسانید که حضرت واهب
العطیات از خزانه اقبال و گنجینه افضال و اسبغ علیکم
نعمه ظاهرة و باطنة منتظران بشارت رب هب لی من لدنک
ولیا را تحفه نامی و هدیه گرامی قرة عین لی و لک عطا کرامت
فرمود منتظران مرصد امید را نسیم عنایت از مهب مراد وزیدن
گرفت و مترصدان منظر آمال را از سپهر دولت ستاره مرام
درخشیدن آغاز کرد — بیت
زین بشارت جای آن دارد که جان شادی کند
شکر گوید از فلک و ز بخت آزادی کند

الحمد لله واهب العطایا — باستماع این خبر فرخنده اثر که کوکب
دولت پایدار از افق جلالت و اقبال تجلی نموده و سعد آسمان
نامدار از مشرق ایالت و اختیار طلوع فرموده یعنی
مهر سپهر سعادت از افق ولادت طالع گشته و سهیل
یمن از اوج مکرمت لامع شده مواد سرور را سمت ترادف
و اعداد بهجت و حبور را صفت تضاعف دست داد امید که لحظه
فلحظه اثر طلوع کمالش در تزاید و اختر لموع جمالش در ترقی
و تصاعد باشد

١
لمولودک المیمون قد اشرق الدهر و اسفرت الایام و افتخر العصر
جون مخبران دولتیار و مبشران سعادت آثار بشارت دادند
که اصناف الطاف سبحانی و انواع اصطناع ربانی بفیضان
آثار انوار ما یفتح الله للناس من رحمة افتتاح فتوح دولت
و فیروزی و فتح ابواب مواد سعادت و بهروزی از مظهر بیان
سروری و مصدر مواهب مهتری بظهور رسانید یعنی مولودی
مسعود و محبوب عاقبت محمود از کتم عدم بحیز وجود آمد دلهای
اعزه ترادف سرور و تضاعف افراح و حبور اختصاص یافت — بیت
زین بشارت که دل بیاساید
جان نثار ار کنیم می شاید

الحمد لله المعطی المواهب — جون بشارت عظمی بر آن موهبت
کبری که حق سبحانه و تعالی نسبت بدان مظهر و کلمة الله هی
العلیا ارزانی فرموده بمسامع احبار رسید زیادت
از تصور اوهام و افزون از تخیل افهام روایح ارتیاح از
چمن ابتهاج رسیدن و فوایح افراح از گلشن ارتیاح وزیدن
گرفت رجا صادق که آن گلبن حدیقه کام انسانی
از آفت خزان اخوان مصون و مامون باشد

تتمه حرف اول از فقرات و ابیات

[illegible]

۱ اذا ولد المولود من آل هاشم فقد زید فی عقد المکارم واحد
درین زمان لطیف بشارت سرشریف باستماع قوی ضعیف
رسانیدند که کوکب دولت و کامکاری از افق سعادت و بختیاری
طلوع نمود یعنی اختر انور فرخنده طالع همایون طلعت فرزندی
سعودی از افق ولادت جلوه نموده و آفتاب وجود خلقی
عالی مقدار از مشرق فضل پروردگار بر آمد رجا واثق که روز
بروز نهال اقبالش باوج کمالات ترقی کند و در ظلال
رافت واشفاق والدین به نیل مرادات و حصول مرامات
اختصاص یابد نظم با جاه و جلال توامان باد وز فتنه و شر در امان باد

در درج کرم در ثمین نمودهان المنة لله که کنون گشت عیان
چون بشارت رسید که در چمن سعادت گلی نو شکفته و از صدف
نجابت گوهر گرانمایه بظهور رسیده یعنی آفتاب طلعت مولودی
مسعود از افق ولادت شارق گشته و انوار جمال بی همالش
در جهان گیتی و اطراف جهان منور گردانیده حقا که صبح امید
دعاگویان از مطلع مراد تبسم آغاز نهاد و عندلیب طرب بر شاخسار
کامرانی بترنم شادمانی اشتغال نمود مصرع
دل شد طرب تازه و جان را فرح افزود

[illegible]

تتمه حرف اول

زآسمان فضل پیدا شد درخشان اختری وز محیط علم ظاهر گشت تابان گوهری چون معلوم شد که چهره ایام و لیالی بگوهری که از درج دولت ظهور کرده تجلی و صفحه مجد و معالی باختری که از برج حشمت طالع شده مزین و محلی گشت روایح ارتیاح بجان و زید و بشایر فرح و ابتهاج بدل رسید امید که در ظل ظلیل والد نبیل به منتهی مراد برسد ع مردم زباغ دولت او بشکفد گلی	غنچه بشکفت و گلزار دل ما تازه شد روضه جان از نوای عیش بی اندازه شد باستماع بشارت طلوع اختر برج سعادت از مشرق اقبال و شروق اختر اوج نجابت از مطلع عزت و جلال نه چندان بهجت روی نمود و نه چندان مسرت ظهور نموده که شرح آن بتصور خامه مصور و وصف آن بتطویل نامه مقرر تواند بود ع زنرجه وسم تخیل نماید افزونت

ابیات مناسبه

[illegible]	منت ایزد را که طالع شد زاوج احترام بر سپهر جاه و تفوق کوکبی عالی مقام با هزار اعزاز گهواره مرصع می کنند بهر آرام روح قدس از طارم فیروزه فام	خدای خواست که دولت رسد باوج کمال نمود کوکب مجد از سپهر جاه و جلال جمال فضل شد از اوج مکرمت پیدا که کس ندید چنین ماه در هزاران سال	[illegible]
	طلوع کرد تبارک خدا ز برج کمال مهی خجسته رخ و اختری مبارک فال ازین نهال شرف تازه باد گلشن دین چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال	مهی گشت از افق طالع که پیش طالع سعدش کمر چون توامان بست خورشید جهان آرا فلک تا مهد این اطفال را امید جنبش نخواهد ماند ازین مایه درین گهواره مینا	[illegible]
[illegible]	باز از نو شهریار از سر آمد بدید بر سر شاهان عالم افسری آمد بدید باز از برج سعادت گرد خورشیدی طلوع باز درج دین و دولت گوهری آمد بدید	مهی از برج شرف زاده خورشید کمال زاد ما الله جمالا لجهان داد جمال گلبن انبته الله نباتا حسنا بد ماند سپهر از چمن جاه و جلال	[illegible]
[illegible]	طالع عالم مبارک شد چو میمون اختری منتظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهری دفع یاجوج بلا و فتنه را آمد پدید در جهان از نسل دارای جهان اسکندری	سرو را ز خنده باد این ماه نو کامد بدید کافتابش در شرف چون سایه تابع میشود پرتو انوار الطاف الهی از رخش رنگ صبح صادق و خورشید لامع میشود	[illegible]

تتمه ابیات مناسبه

امروز زمانه را جمال افزود و خان طرب را پروبال افزود در گلشن سروری نمای افزود و اندر افق شرف هلال افزود	چون طالع مسعود و فال سعد بداد خدای عز و جل صدر ملک را پسری نه در زمانه پدری این چنین پسر دیدست نه بر زمین پسری داشته چنین پدری	این گل که زبستان شرف روی نمود پس غنچه و بها که زبویش بگشود در سلک کرم فزون شد افزون دری در رشته جان گوهر مقصود فزود
زین گل که شد شگفته بستان روزگار زینت گرفت عرصه آفاق سر بسر در عقد خانه دان توای مهر خسروی افزود روزگار یکی قیمتی گهر		طلوع مهر سپهر سعادت و اقبال ظهور ماه معانی بر آسمان جلال خجسته باد و همایون مبارک و میمون به سعد طالع و بخت جوان و نیکو فال
گشت از برج معالی معانی طالع کوکبی متعه الله بنور و سنا به جاش چمن دولت و باغ اقبال تازه گشت انبته الله نباتا حسنا	شکر خدا که از افق مکرمت بنو ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان چون مهر نوربخش و چو گردون بلند قدر چون روح روح گستر و چون عقل خرده دان	

حرف دوم

صفات	ابیات	صفات نوع دیگر	صفات	ابیات
قرة العين والخلافة والنعمة قرة جبهة السلطنة دال...	[illegible]	انوار جهانداری از ناصیه همایونش لامع است و آثار کامکاری از جبین میمونش واضح و ساطع شعر داوی بأمكون الليث شبل ومبدأ طلعة البدر الهلال	[illegible]	دوستان از مصر جان یوسف جمالی آمدست بر سپهر مکرمت از تو هلالی آمدست چون دماغ روح مشکین میشود از مشام گز بهار جان نوبهاری شمالی آمدست
رابطة عقد الامارة وواسطة عقد الصدارة جمال سماء الاياله جمال بيضاء الجلالة	[illegible]	بحکم قوی و آشیانه الحکم صبیانش ساطع و دولت از جبین مبارکش احساس میرود و از تر مضمون و زیانا قرة اعین انوار سعادت از چهره همایونش مشاهده میکردد وین هنوز اول آثار جهان افروز است	[illegible]	چو دایه بر بش انگشت زد بشارت داد که گوش عبارت و شیرین کلام خواهد بود [illegible]

تتمه حرف دوم در دعوات اطفال

صفات	ابیات	صفات	ابیات	ابیات
غصن حديقة السيادة شعبة دوحة السعادة درّ درج النقابة دري اوج النجابة	[illegible]	طایر آن حظایر قدس بال اقبال اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع سایه بان گهواره او ساخته اند و صدر نشینان غرفات افلاک ندا انظر وافيه فان الولد سر ابيه بجامع ساکنان خطه خاک در داده	[illegible]	[illegible]
سلالة العناصر الطاهرة خلاصة الجواهر الزاهرة نقاوة الامجاد زبدة الاجواد	[illegible]	زهی مولود مسعود که از مبادی صبا استحقاق و استیهال مناصب رفیعه و مراتب جلیله دارد و دست قدرت بقلم کرم رقم نقش و کمال بر صفحه جبهه مبارکش ... نگارد	ایده الله ... في ظل ظليل والده النبيل	
غاية مطالب الارواح نهاية مآرب الاشباح راحة الروح بداية الفتوح	[illegible]	دلایل سعادت برفعت شان عظمتش ناطق است و مخایل دولت چون آفتاب تابان از ناصیه مبارکش لامع و شارق شعر ان الهلال اذا رايت نموه ايقنت ان سيصير بدرا كاملا	بلغه الله ... اقصى ... [illegible]	
قرة العيون قوة المتون ثمرة الفواد نهاية المطلب والمراد	[illegible]	ملا قدسی بپاس برکات رایم نثار بر فرق مبارکش بیخته اند و زمره علوی حاصل او را در ایام هدیه تحفه رونمایی او ساخته اند مصراع و او سزای هزار چندینست		ای پی خوابگهش در ازل آراسته مهد فیروزه افلاک بانواع لآل باش تا غنچه این روضه دماند گل بخت باش تا طایر این بیضه برآرد پر و بال

بقیه حرف دوم

صفات		صفات نوع دیگر		ابیات
در صدف امارت دری فلک وزارت شکوفه بوستان دولت غنچه گلستان حشمت		هم از مبادی حال آثار نجابتش صحایف مکارم اخلاق بر خلق میخوانند وار غره طفولیت لطایف محاسن صفاتش و دقایق مردمی و مردمی با خطار میرسانند		قیاس میتوان کرد از آنچه پیداست مقدمات کرم زین جوان با ...
ثمره شجره موهبت گلبن گلشن کرمت نور حدیقه جلال نور حدقه ارباب کمال		عقل که ناصب رایات مناقبت ازین نفحه بنسایم گلستان اقبال استدلال مینماید و میجوید و میفهمد که تا آیات محامد و مدایح است ازین مقدمه بنتایج کمال راه می برد		سعادتش همی پیدا بود از بدو حال وقت که صد ملک معانی شود باز کار
		در مبداء ریعان عمر آیات شمایل الشبل یوسد از ناصیه مبارکش ظاهر و لایح است و امارات الهلال بدر از جبهه پاکیزه اش باهر و واضح		روز ولادتش بنظر بزرگ و مشتری رضا داد و سعد اکبر
خلف اشراف شرف اخلاف نوباوه باغ جوانی باکوره ریاض شادمانی		در اول حال آثار استیهال بزرگی از مخایل اوضاعش لامع است و انوار استعداد سروری از اخلاقش ساطع کدام دیده بدین گونه دیده مولودی بلند بخت بینا دان و اندک سال		در عقد نظام الکرای انسان اوج معالی گرامی افزود

الابیات المناسبه المتوقه لهذا الحرف

در الکلام ... کردی ...	بنور روی بسر روشنست چشم پدر بنوده سبح پدر را چنین ستوده پسر هزار سال ممتع بکام دل داراد خدای عز و جل مردو را بیکدیگر	حق داد مراد را بسری کزمه رویش صد لمعه نورست زمین را و زمان را عمر ابدی باد پدر را و پسر را بخت ازلی باد همین را و همان را
تو ... در ... جان	خورشید رخی از افق فضل بر آمد وز روزن دل لمعه اقبال در آمد بنمود ز اوج شرف آن مهر شب افروز کز پرتو آن ظلمت شب شد سحر آمد	خورشید رخی از افق فضل بر آمد وز روزن دل لمعه اقبال در آمد در طالع ایام سعادت نظری کرد در روضه دین تازه نهالی بر آمد
مبارک ... بطالع ...	دوش که مولود همایون تو چون گل تازه برسید از چمن روح امینش ز سر سدره گفت انبته الله نباتا حسن	تو نوری و ز تو نوری زاد امروز بنامیزد زهی نور علی نور جو روشن گشت جان زین نور دیده همیشه خواهم از وی چشم بد دور
چنین ...		این خلف کز نقد چندین خاندان دولتست باد عمرش بر مزید و باد دولت مستدام
...	مژده باد ای دل که مارا مژده جان آمدست وز نسیم صبح بوی زلف جانان آمدست پرتو از خورشید وازه نور باران از سحاب گل ز گلبن در ز دریا گوهر از کان آمدست	الهی تا جهان از آب و رنگست فلک را دور و گیتی را درنگست متمتع دارش از عمر و جوانی ز هر چیزش فزون ده زندگانی
...	سحر که نوبت دولت زدند و گوش بشارت بگوش هوش رسید از مبشران سعادت که آفتاب ببرج شرف در آمده امروز نموده ماه نو امشب ز آسمان سعادت	ز موج بحر کرم گوهری پدید آمد بر اوج برج شرف اختری پدید آمد بباغ مجد و معالی گل مراد شکفت نهال دولت و دین را بری پدید آمد

للبنات خاصه — حرف سیوم

مرکوبرج که از معدن معدلت ظاهر میشود موجب از دیاد مواد دولت و سراخترِ رفیع که از افق مکرمت طالع میگردد سبب جمعیت اسباب حشمت پس بطلوع این نامید غرفهٔ عصمت و ظهور این بلقیس مجد کرامت بیشتر و مشعر باید بود و در فرح و بهجت و نشاط و مسرت باید افزود

[illegible]

از تربیت عیسی که بمساعدت قرانات سعود آسمانی و معاونت فیوضات الطاف سبحانی دست داده و روایح صبای کامرانی از ریاض آمال احباب وزیده و نتایج کل انبساط و شادمانی بمشام مستبشر و جان نسایم امانی رسیده
بیت: از نکهت این مژده زمان گشت معطر / و ز پرتو این لمعه زمین گشت منور

[illegible]

ظهور فاتحهٔ فتوح که چون رایحهٔ روح پرور ریاض رضوان راحت افزای و طلوع عطیهٔ حضرت واهب الجود که چون نسیم عبهر شمیم بوستان جنان دلگشای است بر حضرت خداوندی مبارک و خجسته و همایون و فرخنده باد و در حجر عصمت و تشرّف برتبهٔ علیا و منقبت عظمی برپا ناد

[illegible]

ابیات مناسبه		ابیات مناسبه	
تا مادر زمانه نتابیده پدر / آیین حمل و وضع ولادت نهاده است / دانسته ایم کز صدف مکرمت چنین / پاکیزه گوهری بلطافت نزاده است		دیده فرزند عزیز خویش را صد جان / از سرافرازی نهاده پای بر تخت جهان / این یکی را از غایت اخلاص میخواند سپهر / وزره حرمت مبارکباد میگوید زمان	

[illegible]

کلمهٔ هشتم در تهنیت قدوم مشتمل بر دو حرف حرف اول در تهانی مناسب طبقات

طبقه	ادنی اعلی
هزار شکر که سلطان دلنواز رسید بساز کار خودای دل که کارساز رسید چون رایات همایون و اعلام سعادت روز افزون توجه بمستقر خلافت نموده و مواکب عظمت و جهان گشایی بامواسب ابهت و فرمان روایی عزم دار السلطنه فرمود آنچه کافهٔ انام از خواص و عوام باداء وظایف شکرگزاری و سپاس داری حضرت باری جاری شد
بیت: ره‌گذار آمدن شاه کامکار شکرانه واجبست روزی هزار باد / امروز بخت نیک بشارت رسان ماست	باز آفتاب دولت از آسمان بر آمد باز آرزوی جانها از راه جان در آمد تباشیر صبح دولت و فیروزی که از مطلع سعادت و بهروزی وضوح یافته و طلیعهٔ نور حضور که از نشئه مسرت و حبور ظهور رسیده بی شایبهٔ نشانهٔ وصول موکب عالی و نمونهٔ قدوم مبارک اعلیحضرت مملکت پناهی است والحمد لله که بقدوم خجسته و طلعت فرخنده اش
بیت: از سپهر دین و دولت مهر حشمت رخ نمود / [illegible] شادی شکفت
فرخنده مژده ایست که آرام جان ماست
حقا که از بشارت قدوم موکب جهان گشای و مژدهٔ ظهور رایات گردون فرسای در قالب ملک تبازگی جان نو دمید و دل پژمردگان خزان ستم ایام بجهد ابهار حیات بخش امن و امان رسید
بیت: کام جانها از تو شیرین شد دگر / درد دلها از تو درمان یافت باز / چشم دولت از رخت پرنور گشت / جسم ملک از مقدمت جان یافت باز	این لب بشارت [illegible] جهان آمد / هزار مژده شادی بملک جان آمد
باستماع مراجعت موکب مبارک و اجتماع اسباب کرامت و شهامت ذات متبرک انواع بهجت در قلوب چاکران مخلص افزود و اصناف ابتهاج و مسرت ملازمان متخصص را روی نمود بحمد الله که دعای نیازمندان مستجاب و سبب ظهور این فتح الباب گشت
بیت: پس فاتحه خوانده ایم باخلاص مدام / تا بار دگر روی دلارای تو دیدیم
یارب این زیبا نسیم از عالم جان میرسد / وین شمیم دلنواز از باغ رضوان میرسد
چون بشارت رسانیدند که مستقر رایات امارت و ایالت و مرکز اعلام سطوت و جلالت بقدوم شریف زیب و زینت یافته و عنان معاودت با ترادف مواد سعادت و تضاعف امداد حسنی و زیادت بدین صوب تافته مبانی سرور و بهجت مشید و ملابس حبور و مسرت مجدد شد
بیت: سینه پر ذوق گشت و جان تازه / شد برون روح روح از اندازه	مژده ای بخت که آن سرو روان باز آمد / گل خندان بچمن جلوه کنان باز آمد
بحمد الله که ملازمان سده سنیه وجه توجه بمستقر جلال و مرکز اقبال آوردند لطف ازلی ناظر حال و فضل لم یزلی مراقب احوال توفیق ربانی هم‌عنان و آیات تایید سبحانی بر صفحات ایام ظاهر و عیان جوامع کامکاری حاصل و مواهب نامداری و بختیاری بایام محترمه ایالت واصل
بیت: فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار / سپهر زیر رکاب و زمانه پیش عنان

الابیات المناسبه

[illegible]	پیاکه قاصد فرخنده پی ز راه رسید رساند مژده که شاه جهان پناه رسید فروغ نور جمالش بچشم مهر افتاد صدای کوس جلالش بگوش ماه رسید	شکوه را که قدوم فرخنده بار دگر صدر و مسند را پدید آمد هزاران زیب و فر دوستان را صبح دولت از فلک بنمود روی دشمنان را شام محنت از جهان بر کرد سر	[illegible]
[illegible]	چه پرتوست که اقبال بر جهان افکند چه غلغلیست که دولت در آسمان افکند غبار موکب شاهیست یا نسیم بهشت که بوی امن و امان در مشام جان افکند	منت خدای را که بتن جان رسید باز جان را رسید مژده که جانان رسید باز سروسهی که از چمن ملک رفته بود سوی چمن چمان و خرامان رسید باز	[illegible]
[illegible]	افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو و سمن سرو ناز مملکت آمد خرامان از سفر مژده گل بیش باغ و راحت جان [illegible]	ای بخت مژده خواه که پیک ظفر رسید منشور حضرت آمد و اینک ظفر رسید مسعود گشت طالع و محمود عاقبت شادی ز در درآمد و اقبال در رسید	[illegible]
[illegible]	مژده دولت را که باز آمد سوی اقلیم جان آفتاب اوج دولت خواجه صاحبقران مژده مقدم دارای جهان آورده طایر روح مراد در طیران آورده	[illegible]	[illegible]

فقرات طبقه اشرف

سفرت این سفر و عودت احسن عود تزلت خیر نزول قدمت خیر قدوم مبشر بشارتی که منور ضمایر اهل معانی است مژده معاودت مبارک و مراجعت متبرک رسانیده دیده منتظران شاه راه وصال منور و مقاصد ارباب امال چمن اقبال سبز گشت و بدین بشارت تضاعف امداد بهجت و ترادف مواد فرح و مسرت از حد حصر بیرون و از خیر عد افزون شد بمثابه که **بیت** نه زبان وصف آن تواند گفت نه قلم شرح آن تواند داد	جاء البشیر مبشر القدوم و تاجد امن مقدم مبترک بحمد الله و منه المنه که مواهب کلیه از خزاین غیب روی نمود و میامن لطیفه از مخازن عالم لاریب چهره گشود یعنی حضرت ثقابت پناهی در کنف سلامت بعد از حصول مطالب و وصول باماتی و مآرب بمستقر عزت و مسند حشمت مراجعت فرمودند [illegible]

تتمه فقرات طبقه اشرف

[illegible] **بیت** [illegible]	[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]	[illegible] **بیت** [illegible]

ابیات اللایقه

[illegible]	ای بخت خوش برای و بدین مژده سرفراز وی ملک شاد باش و بدین موهبت بناز کامد ز رنان نصرت و تایید از سفر علامه افاضل عالم رسید باز	مبارکست طلوع تو ای خجسته بعد ل چو آفتاب درخشان ز اوج جاه و جلال دلم شکفته بذکر قدوم اشرف تو چو [illegible] وقت سحر از نسیم باد شمال	[illegible]
[illegible]	باز صبح طرب از مطلع امید دمید نفحات فرح از گلشن اقبال وزید لله الحمد که آن کام که خاطر میخواست آمد این دم ز پس پرده امید پدید	مدتی ارباب دل آزرده بود آرام جان مژده ای ارباب دل کارام جانها در رسید پرسه دل از رو ما دامی کند در بان ما آن که از ما رفته است اینک بجا وا در رسید	[illegible]
خورشید چو در برج شرف باز در آمد ظلم ظلمات شب یلدا بسر آمد	بیا بپرس تو از ما که یافتیم بشارت لب مراد فراهم [illegible]	خبر مقدم عیسی نفسی داد نسیم که توان کرد بخاک قدمش جان تسلیم	

فقرات طبقه اوسط

وصول جناب دولت مآب با حصول مرادات
و وصول پیمانهٔ سعادت در ضمان آن
وکنف حفظ حفیظ منان بوطن مرغوب
ومسکن مالوف مبارک ومیمون
وفرخنده ومسعود باد مت
آمدی ای یار و منزل را مشرف ساختی
بهجت وشادی یاران را مضاعف ساختی

[illegible]

نسیم بهار یاری که از مهب مواد اریب
وزید یعنی خبر مبارک اثر قدوم ف
بمسامع یاران رسید سبب توالی افراح وموجب
ترادف بهجت وارتیاح گشت وحدیقه
جان وروضه روان از آثار طراوت وانوار
نضارت روی بتضاعف نهاد مت
قرین دولت واقبال آمدی بمقام
خوش آمدی وعلیک السلام والاکرام

ابیات مناسبه

[illegible]

بازبوی چمن از باد صبا می‌شنوم
نفحهٔ مشک ز تاثیر هوا می‌شنوم
[illegible]

مژده ای بخت که معشوق ز در باز آمد
مردم چشم جانی ز سفر باز آمد
لله الحمد که از وصل مسیحا نفسی
در تن خسته دلان جان دگر باز آمد

[illegible]

حرف دوم در فقرات وابیات مناسب اخذیات الفقرات

۱

[illegible]

ای دوستان بکام دل اکنون توان رسید
کآرام جان وراحت روح وروان رسید
اگرچه شب یلدای ناپیدای هجران وحرمان
بی پایان بود اکنون که صبح وصال سر
از افق امید برآورد وشب ظلمانی فراق
روی به بیابان عدم نهاد و وعده دیده
مژده لقا رسید وگوش بشارت [illegible]
مت شنید ع از بخت شکر دارم واز روزگارم

[illegible]

مژده ای باغ که آن سرو روان باز آمد
فصل نوروز علی رغم خزان باز آمد
از استماع بشارت قدوم اشرف
مستخبران آثار نوید ومترصدان
مطلع انوار خورشید امید را در بزم مسرت
وکامرانی مواد عشرت وشادمانی روی
بتضاعف وتوالی نهاد ع
هر لحظه فواید فرحی رسد [illegible]

[illegible]

مژده باد ای دل که یار از مژده جان میرسد
وز نسیم صبح بوی زلف جانان میرسد
چون از مبشر دولت مژدهٔ رسیدن بگوش
دل رسید جان از تفرجی تمام ودر وا از [illegible]
لا کلام دست داد ودیده مخصصان انوار
بی حد وسینه متخصصان از سروری فزون
از حد ع پدید آمد
دل تازه شد از نشاط وجان خرم گشت

ابیات مناسبه

[illegible]

ابیات المناسبه للاخوانیات

[illegible]

دل مجروح و اآگهی از جان داده‌اند
جان غمگین مرا مژده جانان داده‌اند
باغ را رونقی از سرو روان آورده‌اند
مرغ را باز بشارت ز گلستان داده‌اند

سرو روان من بچمن باز میرسد
وان در یتیمی بعدن باز میرسد
منت خدا را که باقبال و خرمی
جانی که رفته بود به تن باز میرسد

[illegible]

مژده ای دل مسیحا نفسی می‌آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که من
زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید

عقل از قدم یار بجان داد مژده
کافریدم بآرزوی خویش رسید
جان نیز شکر گفت خدا را سه اجابار
کانچه از خدای خواسته بودم بمن رسید

[illegible]

[illegible]

افردلم بارزوی خویشتن رسید
وانچه از خدای خواسته بودم بمن رسید
دل رفته بود و جان شده منت خدای را
کان جان بسینه آمد و آن دل بتن رسید

صبح وصال از شب فراق برآمد
وان همه غمها و غصها بسر آمد
بخت مساعد شد و زمانه موافق
مجلس شادی و خرمی برآمد

[illegible]

[illegible]

الله الحمد که آن مه ز سفر باز آمد
نور از آمدن او به بصر باز آمد
از نم دیده صاحب نظران سوی چمن
لاله و سنبل او تازه و تر باز آمد

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم
شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد
ای عروس چمن از بخت شکایت منمای
جلوه چمن بیارای که داماد آمد

[illegible]

[illegible]

مکرر زیدنسیمی ز سرو سیم بر من
که باز شعله برآورد آتش جگر من
رخجسته باد طلوع تو ای سهیل یمانی
که روزگشت باقبال و دولت سحر من

باغ را مژده که آن سرو خرامان آمد
بر رخ چون گل تر تازه و خندان آمد
یار غایب شده من بسلامت برسید
بخت برگشته من باسر پیمان آمد

الحمدلله که بس از محنت بسیار
با تو نفسی خوش بنشستم دگر بار
آمد خبری که برسید همی دوست
بر سوختگان بسوخت گویی دل دوست

[illegible]

فتاح ازل بفیض بی اندازه
انداخت ز مقدمت بشهر آوازه
شد باغ مراد نامرادان خرم
شد گشت امید ناامیدان تازه

مبارک ساعتی کان مه بشهر ما کند منزل
رو منش سرفرازد جان باقبالش بنازد دل
جه حاجت اختیار ساعت سعد از برای او
که ساعت را سعادتها شود از مقدمش حاصل

برآمد اختر دولت بطالع مسعود
رسید دست تمنا بدامن مقصود
[illegible]

ذیل

تهنیت معاودت از حج

اتیت من البطحاء والعرفات قرین رفیق الیمن والبرکات
چون استماع افتاد که بهدایت حمایت رب الثقلین شرف زیارت حرمین شریفین که موجب مزید سعادت دارین است دست داده و بعد از اعتراف از مشرب عذب فاذا افضتم من عرفات معاودت فرموده بمقام ما الوف باز آمده ذا اصحاب را از نزول مقدم شریف فرح طایفان بوصول حرم و سرور بجا روان بعکوف عتبه بیت محترم روی نمود و در مواجب شکر افزوده خوش دولت الحمد این شرف یافت اقبال قبول آن طرف یافت

قدومک من صوب الحجاز و یثرب علی مسوّ الاسلام طرا مبارک
الحمدلله که بمرافقت توفیق الهی و موافقت رفیق الطاف نامتناهی سعادت زیارت حرمین محترمین عظمهما الله رب الثقلین میسر گشته بمستقر دولت واجعت و موده اند و این کار دولت کنون با گزارسد براحراز جنان گرامی و طواف شکر ربانی و روایات حمد سبحانی مرتب و موظف داشته

الله الحمد که حرمت ز حرم یافته نقر از باطن ارباب همم یافته

قدمت من البیت العتیق مشرفا بطوف حطیم البیت والرکن والحجر
میمنا بنعما الله تعالی که چون بشارت معاودت ازان سفر مبارک با حصول مثوبات و من دخله کان آمنا و احاطه برکات جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما للناس استماع افتاد وظیفه حمد و راتبه شکر موظف بل مضاعف شد و مواد افراح و اسباب ارتیاح قلوب و ارواح سمت تزاید و تضاعف پذیرفت
جو کردی دیده را روشن بنور قبر و نطی عزیزا نزاسم الکنون از کجا

تهنیت مراجعت از جهاد

[illegible]

تهنیت نزول سفر یزی موضعی

بحکم ان البقاع دولا پستاره طالع این بلده بواسطه قدوم اشرف برج سعادت و درج شرف رسید و تراب طهور این بقعه در ورد دیده اعیان و امانی شد
بیت
از مقدم مبارک راحت فزای تو
ذوقی بدل درآمد و روحی بجان رسید

اذا نزلت فوج الکرام ببلدة
رایت بها عشت الکرامة بیت
بشارت قدوم همایون و مژده مقدم میمون بدین دیار رهبقات اهل علم و اصحاب فضل را با دراک اقاصی امانی و احراز نوامی بهجت و کامرانی نوید داد
بیت
ارزو و منه کان نسیم صفا وزید
و بهای دوستان همه باغ و بهار شد

لقد سعد المقام و مستکونا بما
من قدومک العالی الشریف
از استماع بشارت قدوم اشرف بدیار رهوا داران و منازل و ماکویان ارجاو اکناف قلوب رشحات سحب بهجت و افراح نضارت یافت و صدور راقامی و اداکی از نسیم مسرت و کامرانی زینت و طراوت پذیرفت
نظم
دلا جو غنچه شکایت زکار بسته مکن
که باد صبح نسیم گره گشای آورد

ابیات مناسبه

تهنیت نزول عزیزی	ایضا	ایضا
آنکه برج عاشقان ماه ثریا منزلت ای ماه مهر افروز من بادا مبارک نزلت خلوت سرای چشم و دل این هشته وان ز قیام فرما و بنشین شاه من هر جا که میخواهی دولت	[illegible]	گرد پای تو طوف چت الله خاک آن پای تاج تارک باد رفتن این سفر مبارک بود آمدن نیز هم مبارک باد

کلمه نهم در تهنیت صحت و آنچه تعلق بعیادت دارد مشتمل بر هفت حرف — **حرف اول**

در تهنیت صحت و آن صورت وقتی نویسند که بیمار را صحتی کامل روی نموده باشد و عافیتی تمام دست داده و فقره و بیتی چند جهت نمونه اینجا آورده میشود

ت [illegible]	**م** [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

الابیات اللایقه

از غزلان این جیل شیرین مقال آمد برون وز و بال آن اثر فرخنده فال آمد برون یارب این بوی از ریاض خلد می آرد صبا یا نسیم جان ز گلزار وصال آمد برون	منت ایزد را که ذات خسرو گیتی پناه در پناه صحت است از فیض الطاف اله بوستان بر دوستان افکند ازین بهجت نثار ماه تابان بر سپهر انداخت زین شادی کلاه	[illegible]
لله الحمد کان خجسته سیر جام صحت چشید بار دگر مه برون آمد از محاق ملال شاه وارست از عری خطر	منت خدا را که وجود شه زمان از عیب یافت صحت و آسوده شد جهان صد شکر واجبست که او زنده سوار با خیل خویش پادشه مطلق العنان	[illegible]
غمزه بیمار یار از ناتوانی خوشترست قامتش را در لطافت اعتدالی دیگرست جان بدان شکرانه می بازم که بر رغم حسود چشم بیمارت خوشست امروز و مردم خوشترست	الحمد لله که رسیدیم بمقصود وز غیب رسید شفا حضرت معبود صد شکر که بار دگر از مطلع صحت خورشید صفت ذات همایون تو بنمود	[illegible]

حرف دوم در اظهار حزن و ملال از جهت انحراف مزاج مکتوب الیه

شعر [illegible]	از خبر اندک عارضه که متعرض ذات ملکی صفات که سبب استظهار اعیان روزگار و واسطه امانی مجموع بلاد و دیار است شده خندان پریشانی و غم و خاطر نگرانی و الم مر بنای عموم خدام خصوصا این کمینه مستهام راه یافت که شرح اندکی از آن در حیز بیان و وصف نگنجد **بیت** یکی از هزاران در حیطه بیان تو اند آمد از عارضه تو جمله دلها خون شد وز دیده بشکل قطرها بیرون شد
[illegible]	[illegible]

[illegible]

ابیات المناسبه

[illegible]	تو جان اهل نیازی بکار باش ناز ثمت بناز چیسان نیازمند مباد ز نازکیست وجودت سرشته سرتاپای وجود نازکت آزرده گزند مباد	ز آتش تب مه رخسار تو بی تاب مباد وز عرق لاله سیراب تو بی آب مباد تاب تبخاله نباشد لب شیرین ترا داغ جان سوز تو جز بر دل احباب مباد

حرف سیوم

در دعای بیمار بجهت ازالهٔ مرض یا حفظ صحت او

امید بالطاف من انزل القران شفاء و رحمة انست که بزودی صعوبت این عارضه بصفت صحت مبدل گردد و آفتاب عافیت بر اوج سپهر صحت طالع شود و من بعد ذات قدسی صفات که موجب حصول امانی و سبب وصول باغراض است از جمیع علل و امراض در زمان امان ملک بیچون محفوظ و مصون باد

نظم

صحت جاوید همراه تو باد بستر بت جای بدخواه تو باد

[illegible]

مرعافیت و صحت که بظهور ان قوت کامل از پس پردهٔ قدرت الهی روی نماید و سرخیر و سلامت که بوره و آن شفاء عاجل از کمین غیب بر منظر شهادت بجلوه آید قرین ذات مخدوم صافی صفات باد بحرمت المصطفی و ببرکت و ننزل من القران ما هو شفاء

بیت

قانون سلامت همه در صحت تست پیوسته بصحت و سلامت باشی

[illegible]

ابیات مناسبه

[illegible]	شکر حق راکه شد بصحت تو جان ما و دل جهانی شاد بعد ازین هیچ رنج و آسیبی بوجود مبارکت مرساد	از جور زمانه بر رخت گرد مباد گلنار عذار تو ز غم زرد مباد از دست بگرد جامه جز درد مارا یارب که ترا از هیچ رو درد مباد	[illegible]

حرف چهارم

در ترحم و توقع مریض در عیادت را و اظهار صفت و عجز جهت تاکید وقوع آن

درین محل که غلبهٔ ضعف بغایتی رسیده و سقوط قوت بنهایتی انجامیده که از هستی خود در غلط افتاده ام و جانب وقوع عدم را بر تصور وجود ترجیح نهاده

بیت

مرا ضعیفی من آنچنان نهان کردست که جز بناله نداند کسی وجود مرا

طلوع توقع پرسشی از آن حضرت داشت و چون [illegible] از افق امید دست نداد غبار آن تا کلک از فیض این کلمات مشوش اوقات شریف شد

[illegible]

سبحان الله از عجز و شکستگی و ضعف و دلبستگی چگونه شمه باز نمایم

بیت

روح تردد فی شل الخلال اذا اطارت الریح عنه الثوب لم یبن

و با این همه باطم معالجه طبیبی که فرو زمانش [illegible] بالشی دیده و ریوند چینی در کوزه من نقش انداز انگور جود دیده روی او پندارد کامد ملک الموت که جان بستاند در مانده اگر قدمی رنجه فرماید و درد مند زار چنین رنگی باز رهاند

مصراع

چیزی بموضع آمد و برگ بموقع است

ابیات المناسبه

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف پنجم — در شکایت مریض از ترک عیادت احباب

درد اگر طبیب من بیمار نمی‌پرسد
یاری بطرف کرده از یار نمی‌پرسد
از آن مصدر کمال و مورد فضل و افضال
غریب بود و بدیع نمود که این بیمار عیادت
ننمودی یا درباره این دلفکار عنایتی فرمودی
تا این خسته را سبب شفا و آن جناب را موجب
اجر از رضا بودی

بیت

بیمار شدم تو پرسشم ننمودی
درد دگر بر سر درد افزودی

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

دل مجروح بیمارم پرسیدن نمی‌ارزد
چسیتم هم نمی‌بینید که او دیدن نمی‌ارزد
از درویش نوازی و مخلص پروری آنجناب
تفقد بیچاره کردن و روی بعیادت دلخسته
آوردن که همواره بالطاف و اعطاف خداوندی
معتاد بوده و اعتصام بعروه وثقی التفات
و اهتمام وی نموده متوقع بود

مصراع

وین نیز هم از طالع شوریده ماست

ابیات المناسبه

بیمار تو شد که بعیادت نیامدی سوی مرید خود بعیادت نیامدی گویند در ثواب عیادت عبادت است قصد ثواب را بعیادت نیامدی	[illegible]	[illegible]
ما بر سر ره خسته و افگار فتادیم در آرزوی آنکه تو آیی بعیادت از ناز نکردی سوی بیمار گذاری هم ضعف مضاعف شد و هم درد زیادت	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]

حرف ششم — در اعتذار مریض و غیر آن از عزیزی را که بقدم یا قلم مراسم عیادت اقامت کرده

للّٰه الحمد که ازین مسیحا نفسی
بتن خسته دلان جان دگر باز آمد

کرام ایام که خلاصه انام اند همواره نظر
مرحمت شامل احوال اصاغر داشته بیمار از
بوم و قدم نواخته اند و آنرا از تتمه کمال اخلاق
و اوصاف شناخته و چون حضرت مخدومی
فقیرنوازی فرموده طریق عیادت که صورت
عبادت دارد رعایت نموده قدم مبارک
ایشان مزیل کربات ایام اسقام و مروج ارواح
آفات او جاع و آلام گشت

[illegible]

علیک سلام الله ما قلوبنا
تمرضی و ما عهدنا ضیح

بحمد الله که بمیامن ورود کتاب کریم تن رنجور را
صحت کامل و دل مهجور را مسرت شامل
روی نمود و بالفاظ روح پرور و معانی
روح گستر شکر که لذت آب زندگانی و راحت
عمر جاودانی داشت جانی تازه و قوتی بی
اندازه ظهور فرمود
چگونه شکر این موهبت و عذر این مکرمت
بزبان توان آورد و چسان بحد بنان بیان کرد

ابیات اللایقه

چون صدر شرق و غرب مرا از ره کرم دی روز آن عیادت صحت فزای کرد هر ذره‌ای که گشت سپرده بدان قدم از خاک برگرفته درین دیده جای کرد	[illegible]	[illegible]
بیمار بودم از غم هجران طبیب وار یا رنجه ساختی و مرا بر سر آمدی تا جان دهی بقالب جان داده فراق همچون مسیح با دم جان پرور آمدی	[illegible]	
[illegible]		[illegible]

حرف هفتم در اعتذار جمعی که بعیادت بیمار نرسیده اند

اگر بپای عیادت مقدم بر دوست سرادات ما و استان حضرت او است معاکه بارگاه محبت قدیمی تزلزلی راه نیافته و بنیان سوابق مودت روی بانهدام ننهاده ترک عیادت را سبب آن بود که چون خبر رسید که جزوی مرضی واقع بوده متعاقب آن مژده داد که صحتی کلی روی نموده نخواست که مصدع گردد **بیت** جز ضعف و مژدهٔ صحت گرنه محسوب یکدگر بودی بیخبر ماندگان چه ان را زان خبر جان و تن نفرسودی	اگر تا غایت بخدمت نیامدم سبب آن بود که دوستدار ابربستر مرض دیدن امری در غایت صعوبت و خطی در نهایت کلفت وشدت واگر ازالهٔ امراض وتحمل اعراض مقدور این بیچاره بودی بدم وقدم تقصیر وتهاون ننمودی فوالله لو کان لی قوة لکنت تحملت عنک المرض اما وظیفهٔ اختصاص در خواندن فاتحه بطریقه اخلاص مرتب و موفور بوده

ابیات مناسبه

[illegible]	انکه از عارضه او دل شکم ریش است بارها درد جگرسوز مرا درمان کرد این زمان بهر عیادت نه ز نم تصدیعش که گرانی مدد علت او نتوان کرد	[illegible]	

الابیات المتفرقة اللایقة بهذه الکلمة

[illegible]	اندرین مدت که ذات اشرفت داشت اندک انحرافی از تعب عالم الاسرار میداند که من بوده ام اندر رعایت روز و شب	ای نور دیده که چشمم ترا شده منتظر لختکم از در بچشم ز درد تو نالم که چشم منی بنالد بلی مردم از درد چشم
[illegible]	نالهٔ کی ضعف بکدورت زهٔ تو آتش فتنه در جهان افتاد بعد ازین ذات بی‌همال ترا از مرض هیچ آفتی مرساد	پای تو درد ناک از آن شد که آسمان داد کش بیوسه رخصت بسیار هر زمان در حیرتم که درد بپای تو چون رسید کویی که از سپهر برین ساخت نردبان

تتمه الابیات المتفرقة

تا تب بهر نوبت کران سرو روان لرزد برآید از دلم آهی که ماه آسمان لرزد تو نخل نازکی رستم که آسیبی رسد بر تو دلم بر سرو بالای تو همچون بید از آن لرزد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیوسته باد سبب صحت بدن بیمار را نسیم روان بخش نوبهار ذات مبارکت ز همه رنج و آسیبی محروس باد در کنف لطف کردگار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] [illegible]		[illegible]		[illegible]

کلمه دهم در تهنیت خلاص از بلیات واین کلمه مشتمل بر دو حرفست **حرف اول** در تهنیتی که بخلاص شده نویسید

بحمد الله که مشتقان مطلع امید لا تیأسوا من روح الله را طلوع اثر مراد و ما النصر الا من عند الله مبتهج و مسرور ساخت ومهر منیر فلا کاشف له الا هو پرتو الطاف ما یفتح الله من رحمة فلا ممسک لها بر ساحت و بشر المؤمنین انداخت اثر شادمانی از مشرق کامرانی طالع شد و برق شادکامی از سحاب حصول امال و امانی لامع گشت و مخدوم بنده نواز از راه اجلال و اعزاز **مصراع** بر مسند سعادت و دولت نشست باز	لله الحمد که آن چیز که دل می‌طلبید آمد از پس پردهٔ تقدیر پدید چون مبشر اقبال مژده رسانید که اختر طالع **ت** از مضیق وبال روی بدرجهٔ جاه و جلال نهاده و دست شادمانی نعبدکون کامرانی از چهرهٔ آمال و جبههٔ امانی نقاب ارتیاب کشاده در ریاض قلوب دوستان غنچهٔ طرب بتبسم آغاز نهاد و در هوای صدق و رهواداران بلبل نشاط در ترنم آمد **بیت** از خوشدلی بسوای طرب کرد مرغ جان وز خرمی بخنده در آمد لب امان

بقیه حرف اول از کلمهٔ دوم

چگونه شکرگذارم خدای سبحان را
که از بلا فرجی داد صدر دوران را

حمد الولیه که بیاری باری امور جناب دولت پناهی بر نهج مرام جاریست وبفیض فضل سبحانی وتوفیق ربانی در مقام مهم سازی وکارگذاری ماه فلک بختیاری از عقدهٔ خسوف محنت روی بانوار فرج نهاده وبخت بیدار عنان اختیار بقبضهٔ اقتدار مخدوم کامکار بازداده است

شکر ایزد که ازین باد خزان رخنه نیافت
بوستان تو سمن وسرو وگل وشمشادت
چشم بد دور که آن شعبدهٔ خوش باز آورد
طالع ناسور ودولت مادر زادت

[illegible]

حرف دوم

در آنچه بجهت خلاص خود نویسند واین صورت فی الحقیقة از مقوله شکرست

لله الحمد که دیده بدید[illegible] به پرلمعات حصول مطالب روشنست وسینهٔ محنت کشیده بهبوب نسمات وصول مآرب تازه تر از گلشن سوای مراد برغم حساد تیره دل محافیست وبخت بیدار بمواعید حشمت واختیار وافی لباس امانی مجدد واساس کامرانی ممهد

حمد الولی الحمد که صبح مطلوب از مطلع امید داری متبسم است وبلبل مسرت در گلشن فرح وبهجت مترنم تجشره آمال بانمار دولت واقبال بارورگشته وروضهٔ امانی بفوائح روایح سعادت وکامرانی معطر شده

شعر

فلان من الله مرالابی حمود ولاح من الصبح الجلی عمود

ابیات لایقه

[illegible]	[illegible]	شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید یافت قفل غم از فاتحهٔ صبح کلید دل اگر خار جفا دید خدا را منت کز گلستان امل ثمر گل مقصود چید	[illegible]
[illegible]	[illegible]	منت خدای را که شب تیره بلا نزدیک شد بآخر وبوی سحر رسید گردون مطیع گشت از آن بس که سر بتافت گردون نهاد چرخ از آن بس که سر کشید	[illegible]

کلمهٔ یازدهم

در تهنیت منازلی که محل نزول مکتوب الیه می تواند بود

دام عزه یا حمید الفعال
وخلده فی مستقر الجلال

نزول آفتاب عالم تاب اعنی ذات بابرکات مخدوم کامیاب به بیت الشرف که عبارت از منزل اشرفست مبارک ومیمون وفرخنده وهمایون باد وتباشیر صبح سعادت ولامع ولوامع نور کرامات از اطراف وجوانب آن واضح ولامع ودرین مجسته بنا کوکب قبهٔ اقبال مزار ساله که ملاحظه ش بعز وجلال

[illegible]

سرک الله بالبناء الجدید
ودمت فی رفقة وعیش رغید

منزل رفیع که مقر منبع ومجاری شریف ومرجع بنزول اشرف مشرف ومعلی باد واطراف واکناف آن مهبط السعادت ومهبط انوار الحسنی وزیاده باآثار انوار دیدار مبارک مزین ومحلی

بیت

ای از تو ولی جانیان شاد سر منزل نو مبارک باد
باشی تو درین مقام صد سال با جاه وجلال وعز واقبال

ابیات المناسبه

این همایون مقعد دنیی ودین معمور باد ساحتش چون بیت معمور از حوادث دور باد خط موفورست حق این عمارت را ز حق خط برخورداری صاحب از وموفور باد	چو چشم خرد این عمارت بدید ز روح الامین این بشارت رسید که بانی این بقعه بسیار سال بماند در اینجا بعز وجلال	چو لمحه کو گفت جانب حمل پر نو نشست سرور عالی مکان بمنزل نو لوای دولت او در زمانه باد بلند بهمه او دل اهل زمانه باد گرو
[illegible]	یارب این زیبا عمارت تا ابد آباد باد چون حریم کعبه دولتگاه دین وداد باد هر که گوسر نهد بر آستانت بنده وار پای اقبالش زبند حادثات آزاد باد	شد مقر عز ترا از شهی دار القرار دایم از اقبال چون دار القرار آباد باد خسروا منزلت مبارک باد خاک پای تو تاج تارک باد

کلمهٔ دوازدهم

بحمد الله که مصالح متضمن مصالح جمهور انام وموافقی موافق مرافق کام خواص وعوام وجود گرفت همت درویشان که بحجره ایست بغایت مثمر عاقبت الامر ثمرهٔ او دعای پاکیزه دلان که سحابیست ممطر در آخر کار اثر رحمت ظاهر گردانید ازین مژده دلکشای وتوید راحت افزای

بیت

جان خرم وتازه گشت ودل شاد
یارب که همیشه این چنین باد

شکر الولیه که سودای دولت انتمای والسعی خیر منظور نظر سعادت اثر شده کثرت یکانگی بوحدت آشنایی ویکانگی مبدل شد وکثافت مخالفت ومنافات بلطافت موافقت ومصافات انجامید حالا از اسباب رفاهیت هر صورتی که در صحیفهٔ ضمیر ارتسام یابد متصور است واز لوازم خیر وجمعیت هر چه در خاطر گذرد حصولش معین ومقرر

سطر ثامن در تعازی و شعب آن بباید دانست که فقرات مکاتیب تعزیت خطابی باشد و جوابی و هر یک ازین دو قسم در کلمه مودی می گردد و ذیل در آخر بجهت تعزیت اطفال و احداث الناس آورده میشود **کلمه اول** در آنچه تعلق بخطابیات دارد و آن همین اعلام صورت مصیبت است بمکتوب الیه و فقرات و ابیات آن درد و حرف رقم ذکر می باید **حرف** در فقرات و منشی باید که از شائب تغافل نورزد و درین باب تصرف را مجال وسیع است

فقرات	فقرات
چه گویم و چه نویسم که خامه بر نامه از آن مصیبت جان سوز خون همی بارد اگرچه آیینه ضمیر منیر و مرآت خاطر خطیر جناب مخدوم را بغبار اخبار موحشه و زنگار اعلام مصائب مشوشه مکدر گردانیدن حیفی تمام است اما **مع** این واقعه آن نیست که پنهان ماند حاصل القصه که فلان در فلان وقت بحکم قضای ربانی و تقدیر سبحانی از مجلس دار الغرور بمحفل سرای سرور انتقال نمود و حظائر قدس را بر منازل فانیه اختیار فرمود **نظم** برفت و خاطر مجروح یاران را گذاشت	ناله را چند آنکه میخواهم که پنهان برکشم سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن اگرچه خبر موحش مولم خواطر و حکایت مشوش موجع ضمائر است اما از اظهار این صورت و اخبار این معنی چاره نیست محصل کلام آنکه در این وقت سروش عالم غیبی و منادی حضرت لاریبی ندای ارجعی الی ربک بگوش هوش فلان رسانید و خطاب مستطاب وادخلی جنتی از فضای ساحت رحمت رب الارباب **بیت** بشنید جمع انفس و اعالی رسیده برخیز زخاک و آسمان منزل کن جانان طلب و طایر جان بسمل کن
صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا فقیر حقیر در مقام تحیر دایره وار سرگردان و در مجلس تفکر نقطه مثال پای بند افتاده است که آیا صورت واقعه فجیعه و کیفیت حادثه فظیعه **ف** چگونه اعلام نماید و بچه قوت در قید کتابت آرد حاصل که موج روح شریفش بجاذب الطاف جناب الوهیت از شاه راه کل نفس ذائقة الموت بمعموره ساکنان علیین پیوست	انظروا کیف تخمد الانوار وانظروا کیف تسقط الاقمار چه گویم و چه نویسم که نکایت حکایتی غم اندوز و حکایت نکایتی جگرسوز خاطر حزین را بنوعی متفرق گردانیده و ضمیر کسیر را بنمطی متوزع ساخته که نه زبان بر ضبط ترتیب کلمات قادر است و نه بنان بر نقش ترکیب حروف توانا و محصل کلام مشتمل بر الآم آنکه بحسب تقدیر ملک قدیر بنا بر حکم و الی الله المصیر درین اوقات جناب **مع** روحی دل در حدیقه جان کرد ...

تتمة الفقرات

فقرات	فقرات
ای قلم شکایت گردون دون کند یا خود حدیث گریه و سوز درون کند اگرچه نه قلم را بازاوت تقریر است و نه زبان قلم را طاقت تحریر اما اعلام صورت واقعه ضروریست و الضرورات تبیح المحذورات حاصل که اختر سپهر معالی از اوج اقبال بنقطه هبوط ارتحال انتقال نمود و کوکب فلک سعادت از ذروه جلال بحضیض وبال نزول فرمود و یعنی جناب **ف** بحکم قضاء الله و لا راد لقضاءه و لا معقب لحکمه **بیت** در دنی بهشت و رحمت پروردگار یافت با ساکنان عالم علوی قرار یافت	زدست گریه کتابت نمی توانم کرد که می نویسم و فی الحال میشود مغشوش زبان حال چگونه در معرض واقعه مایه و شرح حادثه شکاف **ف** تواند بود که درین اوقات بحکم خالق الموت و الحیات العاکس معدوده عمر شریفش بانقضا رسیده و گوش هوش از داعی اجل ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنید داغ حرمان بر جان پیر و جوان نهاده سیل دریغ بر چهره آشنا و بیگانه کشیده **بیت** اکنون چه حاصل از قفس تنگ روزگار کان طوطی شکرشکن از گلستان برفت
حال دل دیگران ندانم چونست باری دل تنگ من لبالب خونست قصه غم فزای و خبر دل گزای **ف** بوسیله کدام عبارت و وزیعه کدام استعارت شرح توان داد بحکم لکل امر غایة و لکل شیء نهایة دست تصرف هادم اللذات قواعد حیاتش را منهدم گردانید و مهر و سکون یاران مخلص و سواد اران متخصص او را بکلی منعدم ساخت مرغ روح مقدسش قفص شکسته برکنگره قصر ارجعی الی ربک **بیت** چه داغهاست که بر سینه فگارم هست چه دردهاست که در جان بیقرارم هست	زبس که کرده ام بهجر رخنه در جانم چه جای نامه که من نام خود نمیدانم اعلام رای عالی میرود که بحکم لکل اجل کتاب روزنامه حیات **ف** بانجام رسید و از دست ساقی قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم شربت فوات چشید از محنت آباد دنیی غدار بعشرت سرای دار القرار رحلت نمود و از ادنی منازل خاک بر اعلی معارج افلاک ترقی و تصاعد فرمود و آتش فراق در خرمن همنشینان زد و خاک حسرت بر فرق یاران و هواداران ریخت **ع** دل از الم بسوخت که درمان دل برفت

حرف دوم در ابیاتی که ابتدا اراشاید و آن دو نوعست یکی مطلق که از آن مصیبتی فهم میشود بر اطلاق دوم مقید که از آن بر واقعه معینه اطلاع توان یافت و برای طبقات ابیات مناسب هست و جمه اخوانیات منظومات لایق و از هر نوع بیتی چند آورده میشود بتوفیق الله تعالی اما ابیات طبقات استنباط می توان نمود

الابیات المطلقة للطبقات

[illegible]	[illegible]	ای صبحدم چه شد که گریبان دریده وی شب چه حالتست که گیسو بریده از دیده زمانه روانست جوی خون ای دیده زمانه بگو تا چه دیده

تتمه الابیات المطلقه

بل دردی عجب دارم نمیدانم که چون گریم
دلا خون شو که تا بر حال خود یکلخط خون گریم
شم پر زخم کاری سینه پر داغ بیماری
[illegible]

می کنم در حال وین وحالت وینی نگاه
وین و وینی را بغایت حال می بینم تباه
این چه آتشی بود و درد دل که از تاثیر او
چون سواد دیده ها شد خانه مردم سیاه

بر فلک دوش از خروش من دل اختر بسوخت
شعله آهم چو پروانه ملک را بسوخت
زاهد از سوز غمم لب خشک و صوفی دیده تر
آه ازین آتشی که چون ز شعله خشک و تر بسوخت

الابیات المقیده للطبقات

شهریست پر ز حسرت و غم بحشر یار کو
کاریست بس خراب خداوند کار کو
هفت اختر و چهار گهر در مصیبت اند
وا حسرتا خلاصه هفت و چهار کو

تخت میسوزد که بر سر ملک را افسر نماند
خود چه در خود دست افسر ملک را چون سر نماند
آتشی در زد غمش ز انسان که مردم را بسوخت
جز لب وجز دیده ها چیزی ز خشک و تر نماند

صاحب صدر روزگار کجاست
قبله و قدوه کبار کجاست
سرو بستان سرای دولت و دین
جنت بر طرف جویبار کجاست

دردا که کان دانش و بحر هنر نماند
شاخ درخت باغ شرف بارور نماند
ای دل فغان برآر که آرام جان برفت
وی دیده خون ببار که نور بصر نماند

ماه تمام ملک بزیر نقاب شد
آب حیات خلق در غبار شد
سروی ز بوستان معالی شکسته گشت
برجی ز آسمان معانی خراب شد

ای فلک شوری عجب اندر جهان افکنده
خلق عالم را در آشوب و فغان افکنده
آفتابی ز آسمان افکنده زیر زمین
و آتشی اندر زمین و آسمان افکنده

زینت حق نماند و رونق ایمان برفت
چشم دولت را چراغ و جسم دین را جان برفت
آنکه یک مویش ز عزت داشت قیمت صد جهان
رایگان از دست اهل فضل ناگاهان برفت

رفت آنکه بر سر شرف بود جای او
وز فضل بر فراز فلک جایگاه داشت
رفت آنکه مقتدای بزرگان دهر بود
خلق طفیل او همه را در پناه داشت

بنیاد دین ز سنگ حوادث خراب شد
بحر شرف ز صدمت دوران سراب شد
چون ذره بیقرارانم که چون فلک
پشت الوغان گو که آفتاب شد

[illegible]

الابیات المطلقه للاخوانیات

[illegible]

در این چه داغ بود که بر جان ما نهاد
زخم این چه تیر بود که بر قلب ما گشاد
تا که چه جشم بود که در عیش ما رسید
آیا چه رخنه بود که در کار ما فتاد

تا کی زمانه داغ غم بر جگر نهد
یک داغ نیک نا شده داغ دگر نهد
هر داغ کاورد قدر رو بهتری
آن داغ را که داد داغی دگر نهد

[illegible]

[illegible]

دهها داغ و درد جدایی کباب شد
بنیاد شهر عیش و فراغت خراب شد
لب تشنگان بادیه اشتیاق را
دریای صبر و بحر سلامت سراب شد

پیدا زدست فلک بی بنیاد
هرگز کسی کار کسی را نگشاد
هر جا که دلی دیده که داغی دارد
داغی دگرش بر سر آن داغ نهاد

[illegible]

[illegible]

باز آتشی ز سینه رسیدن گرفته است
خون از دل کباب چکیدن گرفته است
هر کس نشسته بر در و بر متاع خویش
دل نیز ناله کشیدن گرفته است

کارم از دست رفت و دست از کار
دیده بی نور ماند و دل بی یار
دل فگارم چرا نگریم خون
درد مندم چرا ننالم زار

[illegible]

[illegible]

ان رکن کرمت که تو دیدی خراب شد
وان بحر مردمی که شنیدی سراب شد
زبان سوز و اگر این راز گوییم
چه حالتست اینکه با خود باز گوییم

یا رب چکنم با که خورم این غم را
وز دل بچه بیرون برم این ماتم را
حیرت زده ام جز این ندانم که فتاد
بنیان سوز مصیبتی همه عالم را

[illegible]

الابیات المقیده للاخوانیات

[illegible]

ای سپهر از هجر یارم سوختی
زاریم دیدی و زارم سوختی
لاله رویی را ز من کردی جدا
دل بداغش لاله وارم سوختی

نمیدانم چه کار افتاد ما را
که آن همدوستان از یاد بگذاشت
درین ویرانه سر ما را چو طفلان
یتیم و عاجز و بی یار بگذاشت

[illegible]

[illegible]

دریغ صحبت دیرینه وفاداران
خوش آن نشاط و شبی که بود با یاران
چو دوستان وفادار رخت بربستند
جهان چگونه توان دید بی وفاداران

کدامین دل که دور از یار سرگردان نمی بینم
کدامین شب که از هجران او بی جان نمی بینم
جانی از نسیم وصل خرم بود و این ساعت
درون سینه بی آتش سوزان نمی بینم

[illegible]

تتمة الابیات المقیده

دریغ و درد که یاران [illegible] / [illegible]	جانهای ما بسوخت ز هجران همدمی / مجروح سینه ایم و نداریم مرهمی / ای وای گر حرارت دل گر نفس زنم / سوزد ز آتش دل من جان عالمی	[illegible] آرزوهای جانها / [illegible] از جان [illegible]	اوه ازین آتش است که ما را بجان گرفت / کان یار گلعذار ز یاران کران گرفت / طاووس باغ مکرمت اکنون فنا / عنقا صفت بباغ بقا آشیان گرفت
	خرم بتو داشتم دلی پر غم را / مرگ تو حزین کرد دلی خرم را / من بی تو عالم بتو خوش می کردم / تا بی تو بجت بکنم عالم را	عزیز [illegible] / [illegible]	رفتی و درد و داغ توام یادگار ماند / صد حسرت از تو در دل امیدوار ماند / انکس که بود آرزوی جان رفت [illegible] / این جان زار مانده ندانم چه کار ماند

کلمه دوم در جواب مکاتبت اعلامیه و آن مشتمل بر پنج حرفی تواند اول اظهار اسف و حزن بران واقعه دوم تسلیه صاحب مصیبت سیم اعتذار از ترک تعزیت بقدم چهارم تسلیه نشت با مستوفی پنجم دعای ورثه متوفی و هر یکی در حرفی باز نموده می آید **حرف اول** در اظهار حزن بواقعه متوفی و از فقرات و ابیات آن آنچه زبان وقت با املای آن مساعدت نمود اینجا ثبت می گردد و هو الموفق

آه ازین دردها که دلهای غم انجام بسوخت آه ازین شعله که هم پخته و هم خام بسوخت قسما بالذی لایموت که تا طعم این خبر طوفان اثر باد بان صبر معمور کرد سفینه سکینه و دار و کشتی سکون و اصطبار در گرداب حیرت و غرقاب اضطراب افتاد و افواج امواج مصیبت و احزان متلاطم و متراکم شد اغره روزگار این صورت در دنیا جوشیت که لوکان ذلک بالجبال لتصدعت و اجله این دیار را بواسطه این رزیت در جانها حروشی که لو حل بالصم الصلاب لتقطعت و دلها محزون و سینها مجروح است

ع الحزن تعلق و التحمل یروع والدهر بینهما عصی طبع چون خبر ساند **ت** ذکر صحیفه زندگانی طی فرموده و آفتاب حیاتش بمغرب فوات غروب نموده تا سقفی مرجه تمامتر حاصل شد و توزع ضمیر زیادت از حد تقریر و تحریر دست داد مجموع اعالی از کوره سینه آه آتش بار بآسمان رسانیده و از فواره دیده قطرات عبرات روان کردند عجبیست که بدین مصیبت عظمی طبقات آسمان منفطر گشت [illegible] آسمان و ثبات نشد [illegible] کبری کافا دیل کواکب منتشر نشد

الم بنا خطب عظیم مروع فلم یبق فی قوس التثبت منزع درین وقت از نازله هایله و حادثه مشکله و واقعه جانسوز و مصیبت غم اندوز فلان خبری رسید که دلها خون و چشمها جیحون شد دریغ از مهر سپهر معالی که بمغرب فنا متواری گشت و افسوس از ماه با جاه فلک مکارم که از اوج ذروه جلال در شکنهای حضیض وبال افتاد بحکم عتقوا من فقد مصابه قوب اقصی واداء **ت** این دود که از آتش غمش خاست از روزن هر دلی برآمد

آه این چه حال بود که عالم خراب شد دلها تمام از آتش حسرت کباب شد حقا که ازین فجع واقعه غم اندوز و حادثه جگرسوز دل مجروح نوایب شکیبه گریبان صبر بدست جزع بر هم درید و خاطر محزون مصایب دیده رخت شکیبایی بباد یه رسوایی کشید روز و شب در امواج حسرتیست که عقل از تصور آن عاجز آید و جان اسپ تنک تر کم افواج حیرتیست که کوه در معرض مقاومت آن نپاید

بقیه الفقرات

آه این چه خبر بود که دلها خون شد جانها بسوخت دیدها جیحون شد چون خبر واقعه هایله و مصیبت شامله که تزویک و دور و تارو دان برابرند و واصل و مهجور در تالم بدان مساوی یکدیگر بدین فقیر ممتحن رسید **ع** چگونه شرح دهم که سماع آن چه کشید از هیبت این داهیه کبری هیچ دیده بی نم و از دهشت این حادثه عظمی هیچ یک سینه بی غم نیست هیچ از صعوبت این نازله گریبان درید و فلک از ضجرت این ماتم دامن در خون کشیده **نظم** این چه زخمست که جز گریه ندارد مرهم وین چه دردیست که جز ناله ندارد درمان

عظم العزاء و کیف تملک غراء بل کیف تصبر والدموع دما چون خبر واقعه دلسوز و حادثه جانگداز **ف** بمسامع ممکنان رسید زمین سان خاک حسرت و جزع بر تارک سکون و اصطبار بخشند و سحاب صفت سرشک غم و اندوه از چشمه چشم سیل بار بر چهره روان کردند صبح آسا در ماتم آفتاب فلک شریعت گریبان صبر تا دامن چاک زدند و شفق کردار بسوگ مهر سپهر هدایت رخسار بخون جگر خضاب کردند **بیت** شسته شرع سیه پوشد و لایق اینست قلم قدسی خون بارد و در خور باشد

یا ذوالجلال والاکرام اولی انسی ما ذا قضی لوترلت کریما حقا که دل پرسوز را چون برین مصیبت جگرسوز وقوف افتاد آتش فجرت در کانون سینه ملتهب و آب حسرت از فواره دیده منسکب گشت اگر در شرح حیرت و تلهف و حزن و تاسف انچه طریقه ارباب تکلف و شیوه اصحاب تصلف است پیش گیرد **بیت** نه قلم طاقت بیان آرد نه زبان وقت بیان دارد من القلق الی القلق جان در قلق و اضطراب و من الهم الی العلی سینه احشا در حرقت و التهاب **ع** القصه چنانم که سر از پای ندانم

شنیدم حدیث نامه جونست همی بینم که عنوان غرق خونست از استماع خبر آن واقعه کبری و داهیه عظمی دل این بلا رسیده هجران کشیده را که **ع** یک قطره خونست و هزار اندیشه آتشی چنان جگرسوز پدید آمد که شعله آفتاب را از یک شعله آن توان افروخت و جان این ستمزده کوی فراق را حرقتی چنان محنت اندوز پدید آمد که هزار دردمند را یک زبانه آن توان سوخت نزدیک شد که عدم را بر وجود ترجیح نهد و محنت ممات را بر راحت حیات اختیار کند **بیت** جان بی تو کنون فراق تو نمی طلبد دل بی تو کنون ماتم جان میدارد

نامه مطلع او درد دل و محنت جان نامه مقطع او رنج دل و سوز روان از ایراد فلان رسید حیرت که مرغ روح این خسته مهموم بواسطه این واقعه مدهشه از قفس قالب پرواز کند و دل که آتش در سینه این شکسته مغمومست بجهت چنین حادثه موحشه از پهلوی سینه برگ رحلت ساز کند در هیچ دلی نیست که شرار آتش این مصیبت چون برق خاطف درخشیدنی ندارد و هیچ دیده نه که از سبب این محنت سرشک حسرت چون سیل هایل جوشیدنی بظهور نرسید **بیت** آتش و آب از نه انستی که از عالم گرفت آتش از غم سوختی آب از خون بگریستی

خبرا تانا من عنیبه مقطع کادت علیه تقطع الاکباد چون خبر رسید که خورشید سپهر کامکاری بجانب مغرب افول متوجه گشت و اختر برج بزرگواری از سمت الراس زندگانی میل زوال نمود نه چندان تاسف و تحسر روی نمود که صبح عبارت کمیت آن بتواند رسید و مسیح کلک و بیان در شرح آن خوض تواند کرد دریغا آن ذات ملکی ملکات که اجل ناگهان سیل فنا خانه آبادانش ویران کرد و افسوس از آن جوهر زیبا منظر **بیت** که برو رشک برد چرخ کبود برد و در زیر خاک پنهان کرد

تتمة الفقرات

الا یا غراب البین بحت لوعتی / تو کیک خبری بات تفرح
از استماع واقعه که نار الله الموقدة از سوز آن نمونه ایست واشد العذاب از تصور آن نشانه ای دیده همگنان بموج و آتش سینه غمگنان باوج رسید از وقوع این واقعه کبری صورتی قیامتی مرحبا بل ترا عالمیان ظاهر شد و بحدوث این حادثه عظمی که موت العالم موت العالم طوفان بلیتی بغایت عظیم اطراف و انحاء جهان فرو گرفت والعجب [illegible] کین چنین واقعه هایل را کاه سوز چرخ گردان و قمر روشن و خورشید انور

ده که گل روشنی در چشم عالم هین نماند / برگ عیش وشادمانی در دل غمگین نماند
در وقت سماع این خبر جان سوز دل که از الحق حقیقة الحاقة ما الحاقة به دیده بصیرت دیده شد و فجرت یوم الفزع الاکبر گاهی معلوم و مفهوم گشت شرح ملال و کلال که درین قصه پر غصه بدل پر زبن و جان ناتوان رسیده بکدام زبان و بیان اعلام توان نمود و خاطر فارغ بتمام مشروح و مفهوم است و هیمن کس بکلی مضطرب [illegible] کالنفس فی الحر مصور شده و شهر این ماتم با جان مجروح کالطرفة مع البار منغرق گشته فالقلب فی حرقة والروح فی قلق

بار تقاطر دیده ها آب ها از استمطار العبرات و ما جون استماع افتاد که بیش کاه امالت و مسند جلالت از وجود آن خالی ماند و سفینه حیات شریف او که ابل موعود غرقه شد بسطوت شد باد فنا بر دوش معالی از پای در آمد و از صولت صرصر قهر گلبن باغ مکارم فرو ریخت نه چندان ملال و کلال بدل حزین و جان غمگین رسید که قلم سینه شکافته با دیده گریان با خامه سیاه پوشش با زبان پرخروش آن از عهده تحریر و تقریر آن بیرون تواند حق گوازین صورت [illegible] نالد و لها بر پاریسه وز قطرها سیل بر پارسید

نیدانم که محنت بود و اندوه که دارم بار دل ابنوه ابنوه تا خبر رسانید که آن شمع جمیع اعالی به تندباد اجل منطفی شده چراغ خاطر عزیزی بی نور ماند و تا معلوم شد که گنج جواهر زواهر معالی بزیر خاک فوات مختفی گشت باغ دل سرباری از نقصان بهار سر در هجوم و مهجور ماند همگنان از آب تحسر از دیده منسکب است و آتش ناشکیب در کانون سینه محنت کشیده ملتهب فذاک یغوق جسما کله سقم و ذلک تحرق قلبا کله الم

فیا سعد کل الحظ لی تبصر الحی / فانسان عینی فی الدموع غریق
علم الله که از واقعه صادره [illegible] وفور عموم و اخزان بر ضمایر خلایق استیلا پذیرفته و ازین نازله هایله بیران است و الم تا اوج سپهر اخضر استعلا مصیبت شکوفت روی بوریا [illegible] سدی شکسته گشت که تا انقراض دهر در کوشش ظاهر چرخ باندازان [illegible] وادا [illegible] درین ماتم [illegible] وخاص عام درین تعزیت شریک هر کرا منم ازین اتش غم میسوزد

الابیات اللائقة بهذه الکلمة

[illegible]

تتمة عیب

ازین دو ده در بحث [illegible]

۲ بپذیرفته جان از تن وصی / این عادة صعب صورت پذیر / خرابی شد عالم / از وقوع این ام

عبارات / درهم

تتمه ارقام

تتمة ابیات المناسبة لهذه الکلمة

[illegible]	چو حالتست همانا بخواب می بینم / که قصر دولت و دین را خراب می بینم / بهر دو دل ز لب شرح ناله می شنوم / ز سوز جان جگر این کباب می بینم	شاید ار شور در جهان فکنیم / گریه بر پیر و بر جوان فکنیم / بر سپهری ز جان برانگیزیم / غلغلی در جهانیان فکنیم	[illegible]
[illegible]	ای همنفسان آه که بی یار بماندیم / در دست غم هجر گرفتار بماندیم / آن بحر فضایل چو شد از دیده ما دور / ما با صدف چشم گهربار بماندیم	زین ماتم ار سپهر تقانون گریستی / از چشم اختران همه شب خون گریستی / چون ابر کاشکی همه شب چشم بودمی / تا من درین غم از همه افزون گریستی	[illegible]
[illegible]	[illegible]	خونی که زیده ام برون می ریزد / من با تو دهم شرح که چون میریزد / بودش برخ یار نظر پیوسته / اکنون که برید گشت خون میریزد	[illegible]
[illegible]	زین مصیبت هایل که ناگهان افتاد / هزار ولوله در جان انس و جان افتاد / فغان و ناله و فریاد از زمین برخاست / خروش و غلغله در برج آسمان افتاد	رفت آنکه مسیحای دل خسته ما بود / ما در غم او خسته و بیمار بماندیم / او مرهم دلسوختگان بود و چو بگذشت / بی او همه مجروح و دل افگار بماندیم	[illegible]
[illegible]	گر خون خورم جدا ازین غصه در خورست / ور جان دهیم جمله درین تعزیت سزاست / شاهانه سوز در دل من کرده است اثر / در هر که بنگرم بهمین داغ مبتلاست	ای فلک چون در شکستی مسند و آتش وری / بعد ازین بر خاک افکن طیلسان مشتری	[illegible]
[illegible]			[illegible]

حرف دوم در تسلیهٔ ارباب مصایب از فقرات و ابیات

فقرات

الاسی حکم الله فی الناس واقع ولیس لما یقضه ذو العرش دافع
و نیکه فنای سرای فنا و محل حلول سر ا ارگونه عنایات و آرامگاه
و مقر استقامت را نشاید چه هر امنیه او را منیه در عقب است و هر سرور
او را سوکی در عقب و در وبال مجموع ابنا عالم شربت شربت
کل شی هالک معروف و مسافران منازل این بادیه ما و به گرداب
برمه انما تکونوا یدرککم الموت را که ایس با حکم محکم ازلی
و امر مبرم لم یزلی در جزع سودی نمی‌نماید و از فزع و جزع بهبودی
نمی‌گشاید به هر حال بوسایل اصطبار که شرط ایمان بلی شطری از آن
تو سل باید نمود و با حسن از جزای جزیل تعب صبر جمیل را تحمل باید نمود

بیت

صبوری ضروریست کین درد دل را
بغیر از صبوری دوایی نباشد

جهان خوش است ولیکن زوال مالک اوست
بقا نکوست ولیکن فنا قد الک اوست

پوشیده نماند که مشرب مسرت وی از شوایب مضرت
صافی نیست و نوش محنت این جهان از نیش محنت خالی نه کل او
را خار و نیست و مل او را خمار و کمین هیچ فردی از افراد نی
آدم پای بر سریر حیات ننهاد که نه پهلوش به تخته تابوت
رسید و هیچ یک از جنس انس انس به کارخانه وی
نگرفت که نه بوحشت آباد القبر صندوق العمل گرفتار گشت راست
انداز قضا که سهام مصایب را از کمان قدر بر هدف سینه
ساکنان سرای حدوث راست می‌کند به سپر حذر و توقی جلیه
بشر دفع نمی‌شود **بیت** للموت فینا سهام غیر مخطیة
من فاته الیوم سهم لم یفته غدا

فقرات

کان هر که جهان اعتماد را نشاید که لازم عدم است الجه در وجود اید
بقای جهان فریبنده را که چون لمعهٔ برق بیقرار است و دوامی نباشد و وثوق
دوران ستیزنده را که چون سایهٔ ابر ناپایدار است قوامی صورت
نبندد و درین نزهت سرای کهن هیچ کس شادی بی غم و راحتی بی الم
نچیند و در گلشن عشرت فزای جهان هیچ آفریده گل بی خار
نچیند پس درین واقعه هایله بر مقتضی انه من یتق و یصبر آتش
درون را آب تحمل تسکین باید داد و داغ فزع و جزع
بر سینه بر هان از روی حرمان نباید نهاد و آیینه خاطر انور را به امید
وعده ان الله یحب الصابرین غبار ملال مکدر نباید ساخت و
دل دردناک را به سکنات رضا به قضا باید نواخت **بیت**

دفع تقدیر کی کند تدبیر هیچ ره غیر صبر پیش مگیر

هل للفتی من بنات الدهر من واق ام هل له من حمام الموت من راق
دار دنیی محل حوادث و مکان سوارف است و ساحت این جهان عرصه
گاه نوایب و مضمار وقایع و مخاوف در و فنای هر مخلوق بدنی
از قبیل واجبات است و بقای هر موجودی از مقولهٔ ممتنعات
لا شک هر ممکن الوجود که از دریچهٔ حدوث بیرون آرد سر انجام
پایمال فوات خواهد شد و هر محدث بالذات که پای در بقعه
امکان نهد عاقبت الامر سر بگلیم عدم فرو خواهد برد پس درین نوع
قضایا دست رجا در فتراک ارضوا بما کتب الله الاعظم باید
زد و پای امید در رکاب و لئن صبرتم فهو خیر للصابرین باید آورد
چه بار قدر همه را کشیدنیست و شربت اجل همه را چشیدنی
آفریده چه کند گر نکشد بار قضا
کافرینش همه در بند قضا محبوسند

تتمة الفقرات

و هل من قضاء الله فی الناس هارب و هل لقضاء الله فی الناس غالب
هر چند در حدوث این چنین واقعه تجلد صبر نمودن از قبیل محالات
و به وقوع این نوع حادثه از روی تکلف شکیبایی فرمودن از مقولهٔ
مستحیلات اما چون بنیاد کارخانهٔ کون و فساد بر فوات
و ولاد نهاده اند که **ع** لدوا للموت وابنوا للخراب
و کوشش بنده را در فوت و بقا دخل نداده اند و ما
تدری نفس بای ارض تموت هیچ کس در ولایت خلقت خلعت
زندگانی جاودانی نپوشیده و هیچ فرد در عهد حدوث
شربت بقای شوب فنا نوشیده پس بعالم عقل که سرحد مملکت
انسانیت رجوع باید نمود و بگوش هوش این ندا از سروش عالم غیب
استماع باید فرمود که الا له الحکم و الیه ترجعون

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
در حق وی گمان ثبات و تعاخطاست

بصایر ارباب تحقیق بمعاینهٔ این صورت ناظر و ضمایر اصحاب تدقیق
بملاحظهٔ این معنی حاضر است که هیچ دوحه در بهار اعمار تر و تازه
نه پرید مگر که خریف حریف اجل آن را پژمرده گردانید و هیچ
کسوت در کارگاه حدوث بافته نشد الا که دست حدثان ایام
از ابقر ساید پس درین واقعهٔ عظمی که نمودار طامهٔ کبری است
زمام اختیار بقبضهٔ اقتدار یفعل الله ما یشاء باید سپرد
و عنان امور بدست تصرف و یحکم ما یرید باید داد و بحبل
المتین صبر و تحمل بر وعده ان الله یحب الصابرین متمسک
باید بود و صدای عظمت انتمای لا راد لقضایه و لا معقب
لحکمه بسمع رضا باید شنود **بیت** پس چون و چگونه را بگذار
از رضا با قضاست چاره کار

از در جفا پیشه وفایی نتوان یافت و از مشرب ایام صفایی نتوان یافت
بر خاطر خطیر واضح خواهد بود که دنیا سحابیست که با زوال اتصال
دارد و آفتابیست که همواره روی به مغرب زوال می‌آرد
ع انما الدنیا کظل زایل خیر او مختلطست بشر
و نفع او ممتزج است بضر با هر عشرتی عسرتی و با هر سرتی
قرین هر حیاتی مماتی و رفیق هر بقایی فواتی و در رقم عدد
بر صحیفهٔ حال هیچ مخلوق نکشیده اند و طغرای بقا بر نام هیچ کل
الوجودی مرقوم نساخته پس در مثل این واقعه طریقهٔ رضا و تسلیم
و وثوق رجا بکرم عمیم حضرت کریم مرعی باید داشت و رایت
تفویض امور در ساحت توجه بحضرت علیم به آیات الفته و در بر
سر قبول پایه نهاد و گردن طوع که هر چه حاکم عادل کند داد است

حکم المنیة فی البریة جار ما هذه الدنیا بدار قرار
معلوم فرموده باشند که همه اجزای کاینات و ذرات مخلوقات
از بدایت روح نبات تا نهایت جنبش حیات در معرض
زوال و صدد هلاک و اشتعال انه کل شی هالک الا وجهه
هر که درین دو روز زندگانی از مشرب آمال و امانی جام مدام افراح
و جرعهٔ راح ارتیاح بنوشد هر آیینه بر اثر آن از کاس یاس
شربت سموم هموم بباید چشید و هر که در جامه خانهٔ دهر
لباس مستعار حیات در پوشد نقب تجرید از قبای بقا و تقوی
از کسوت زندگانی بباید کشید پس درین مصیبت نباید دوا
در دل از دار و ناله انا لله و انا الیه راجعون باید نمود و
رجوع بحبیب الی الله مرجعکم باید فرمود تا تسلی تمام حاصل شود
نیست کس را ز دست مرگ نجات
اکثروا ذکر هادم اللذات

تتمة الفقرات

یموت یولد منا کل مولود لا شیٔ یبقی ویفنی کل موجود
بر ضمیر منیر هویدا باشد که در کارخانهٔ کون وفساد بحکم حاکم محکمهٔ ان ربک لبالمرصاد هیچ آدمی را از تجرع کاسات مرارات قطع امل وتحمل شرارات حرارات نیران اجل چاره نیست نحن قدرنا بینکم الموت بر چهرهٔ ادانی واقاصی کشیده اند وغبار اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون بر مفارق اسافل واعالی پاشیده پس در هر مصیبتی که پیش آید ودر هر واقعه که روی نماید تشبث باذیال اصطبار که عروة الوثقی کبار ابرار است از مستحسنات طریق باید دانست ورضا بقضا مبرم ربانی وامر محکم سبحانی که از سمت تبدیل وصفت تغیر منزه ومعرا است از امارات توفیق باید شمرد

بیت

چون چنین واقعه رفت زتأثیر قضا چاره کار رضینا بقضاء الله است

هیچ کس از باغ دهر بوی وفایی ندید
در همه بستان خاک مهر گیاهی ندید

فرمان لازم الاذعان پادشاهی وسنت نافذهٔ حضرت الهی ولن تجد لسنة الله تبدیلا از ابتدای فطرت جهان تا انقضای دوران بران نهج بوده وخواهد بود که در بسیط خضراء بساط عرصهٔ غبرا گلبرگ راحتی بی خار جراحتی بر نیاید ولاله شکفته بی داغ بنفشه روی ننماید گلستان مسرتی بی ذبول مضرتی بنظر مشاهده در نیاید ونوبهار حیاتی بی باد خزان مماتی نباشد پس چون هنگامهٔ ارجعی الی ربک بگوش هوش یکی رسانند بی نوع او را جز اطاعت انا لله وانا الیه راجعون چاره نبود وچون قلم عدم در تجدید وجود آفریده کشند سایر آفرید کار غیر رضا وتسلیم فایده نکند چه قضی الله امر او جف القلم فهل ینفعن فزع او الم

حاصل کار روزگار اینست همه را منتهای کار اینست
هرچند از جناب عالی درین واقعه بیقراری دارد وتالم این مصیبت خاطر عاطرش را بقرار نگذارد اما مطمح باید که طبع اشرف را ملکرات گرد نیازد وضمیر منیر را پریشان نگذارد

بیت

کین دلی حگر سوز نداری دهان وین راه پر از بیم ندارد پایان
خود می داند که این نه اول کلبیست که بخار جفا خسته است واین نه اول سرویست که بباد فنا شکسته است پس بر مقتضی لارادّ لقضائه نایرهٔ فؤاد حزین را بزلال تسلی وتحمل منطفی باید فرمود ومنطوق لا معقب لحکمه الم خاطر مجروح را بملاطفات صبر وتامل تسکینی باید داد وبر آستانهٔ رضا اقامت نموده سر تسلیم بر خط فرمان باید نهاد

بیت

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من وتو در اختیار نگشاده است

تزود داء الصبر عند المصایب تنل من جمیل الصبر حسن العواقب
همه اعزه را معلوم است وبدیهه تمام ذوی العقول را مفهوم که هیچ مشامی از گلشن عالم فانی بوی وفایی نشنید وهیچ کامی از دست ساقی ایام شراب راحتی بی چاشنی جراحتی نچشید هر که قدم در شهرستان وجود نهاد لامحاله از دروازهٔ عدمش بیرون خواهند برد وهر که لباس مستعار حیات پوشید وبی شبهه از وی انتزاع خواهند نمود چه طبیعت دهر نافرجام بر تشتت شمل انام وتفرق جمع خواص وعوام مجبولست استغفر الله

بیت

نی معاذ الله چه میگویم که این معنی خطاست هرچه در آفاق وانفس میرود حکم خداست ذلک تقدیر العزیز العلیم

ع

چاره نیست درین مسئله الا التسلیم

کردل تمه الفقرات

تتمة الفقرات

کردل گزین مصیبت واندوه پاره نیست
لیکن درین قضیه بجز صبر چاره نیست

همه اعزه واجله وتمام بدور واهله درین واقعه بادیده های گریان وسینه های بریان اند اما چون مقررست که هیچ آفریده را از چشیدن شربت این گزیر نیست ودفع نازلهٔ تقدیر مقدور هیچ حیله وتدبیری نی آنرا که مقصود کاینات وخلاصهٔ مبدعات بود علیه افضل الصلوات واکمل التحیات صدای انک میت وانهم میتون بگوش هوش رسانیدند وخبر وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد نوید فرستاد پس اصحاب الباب در مثل این وقایع باید که بر حسب فحوای سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار درد واندوه را بداروی صبر دوا سازند وروح مجروح را بمرهم فتوح ویقین صبر تم لهو خیر تسلی دهند تا از وعده وجزاهم بما صبروا به حظی او فر ونصیبی او فر برسند

ع

صبر جمیلا فان الصبر محمود

فوق العقول بصرف الازمان ما المرء الا اسیرة الحدثان
اگرچه بایره حرقت فرقت درجهٔ قصوی ومرتبهٔ علیا دارد اما چون بر خاطر عاطر واضح است وبر ضمیر منیر لایح که دنیاء غدار وجهان ناپایدار سرای آفت وجای مخافت است هر که رخت امانی بکشور زندگانی آورد متاع جان بی بدل را بمقتضای اجل باید سپرد وهر که بدین مرحله عبور در آمد مرکب ممانش از دروازهٔ حیات بیرون خواهد برد پس صبر بر نوایب ومطالب اخرویت پیش باید گرفت وطریقهٔ رضا ورابطهٔ تسلیم که منهاج راست وطریق مستقیم است پیشه باید کرد تا جزایی که در مقابله اصطبار موعود است وبشر الصابرین اشارت بدان مقصود تعلق وجزع واضطراب وفزع فوت نشود

ع

بصبر کوش که دارد صواب بی پایان

رمز آن خاطر خطیر را نشست ودر صحیفهٔ ضمیر منیر صورت این معنی مبرهن که خیاط تقدیر بر قامت هر یک از برنا وپیر لباس بقای طراز فنانی دوخته وزارع قضاء مبرم از مزرع حیات کاه برگی عیش نکس نبرد تا خرمن هستی او بصاعقهٔ اجل نسوزد کدام قصر مشید وبنای ممهد است که بوم هلاک وبوار بر سر دیوار او ننشست وکدام شعار افتخار ووثار اقتدار است که بچه امانت ودست مذلت بدامن حرمت واستین عزتش نه پیوست پس طریقهٔ ارباب دانش وبینش که خلاصه ونقاوهٔ آفرینش ایشانند همانا تواند بود که در مصایب جانسوز ووقایع غم اندوز رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند وثواب یستوفی انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب را تصد فرمایند

نظم

چون نشاید داد تغییر قضا چارهٔ این کار صبرست ورضا

ای دل اساس خانهٔ عمر استوار نیست سرمایه خوشست ولی پایدار نیست
بر حسب اشارت اینما تکونوا یدرککم الموت هیچ فردی را از افراد ممکنات از چشیدن شربت فنا وفوات امان نخواهد بود وهیچ آفریده از انواع مخلوقات از کشیدن بار کربت زوال وممات معاف ومسلم نخواهد ماند هیچ شمع زندگانی درین سراچهٔ فانی بر نیفروختند که از هبوب شدباد فنا فرو ننشست وهیچ غنچهٔ حیات در چمن وجود نشکفت که تاراج باد خزان زوال نگشت ابنای فنا از قدر وکان امر الله قدرا مقدورا در انای جاهل ودانا خوانند ریخت وصدای کل نفس ذائقة الموت بگوش هر ناطق وخاموش خواهند رسانید پس در امثال این وقایع جز صبر وتسلیم هیچ چارهٔ نیست وبغیر از رضا بقضا هیچ تدبیری متصور نی

بیت

ما را جز انقیاد چه چارست چون قضا تدبیر با بمشورت ما نمی کند

واحتمال بر غصص مصایب دنیوی که پیشتر نم کال احصص ع

خوشست عمر دریغا که جاودانی نیست
بس اعتماد برین پنج روز فانی نیست

چون مجاری اوضاع اجزای موجودات وکمابی احوال ذرات مکونات بانجاء جف القلم بما هو کاین در دفتر اعمال وصحیفهٔ ماه وسال مسجل ومحکوم بوده وکس را در دفع ومنع آن قدرت اختیار ودر تغییر وتبدیلش قوت اقتدار مقدور نی پس در هر مصیبتی که روی نماید ودر هر واقعهٔ هایله که پیش آید جز رجوع بکلمه ثم الی ربکم مرجعکم طریقی نباید سپرد ونقش جزع وقلق بتیغ الجزع عند المصیبة تمام المحنة از لوح خاطر باید سترد وسر تسلیم بر خط رضا بمقتضیات قدر وقضا باید نهاد تا ثوابی که موعود صابران وپنجه شکیبائی بر حوادث زمانست به فزع واضطراب زایل وباطل نگردد

بیت
وکل مصیبة عظمت وجلت تخف اذا رجوت لها ثوابا

الحکم لله ان الامر لیس لنا وما لفید سوی التسلیم والقدر

روشنست که ساقی قضا از لی شربت زندگانی از جام کام ای بتشنه جانی نیرساند تا در دور عدل بی جورش از کاس فوت شربت کل نفس ذائقة الموت نمی چشاند پس علاج کار دران وچارهٔ روزگار رضانست که نزدیک حدوث وقایع وبوقت وقوع حوادث چنگ در فتراک من رضی بقضاء الله لم یحزن ما فاته زنند وبر مرکب فاصبر کما صبر اولوا العزم سوار شده عزیمت میدان وسیع الفضای رضینا بقضاء الله نمایند تا بمدد رفیق توفیق واعانت هادی بوادی تحقیق بسر منزل والله یحب الصابرین رسیده مشاهدهٔ انوار اسرار رضا وتسلیم نماید

بیت
صبرست که از بادیهٔ غم برهاند
فی الحال بسر منزل مقصود رساند

اگرچه در اول وهله بمجرد استماع این خبر دلسوز وحکایت غم اندوز دیده گریان وسینه بریان شد والحق

بیت
جای آن دارد کزین
غم خلق را دل خون شود
بارش اشک از دیده ها بیرون شود

اما در ثانی الحال که نظر تامل از ملاحظه حکمت موت وحیات بشاهد حکم حضرت یحیی ویمیت جل بقاءه منصرف می گردد گلزار اسرار وما الحیوة الدنیا الا لهو ولعب را از شقایق حقایق وان الدار الآخرة لهی الحیوان مخضر ومنور می یابد وگلشن فنای ممکنات را از نفحات ریاحین وللدار الآخرة خیر آراسته وپیراسته می بیند پس بحمد الله ما یشاء ویثبت ظاهرست وحقیقت له الحکم والیه ترجعون

بیت
هر امر چه خواهد بجا خیر باشد فنا کرده داند عین لقا شد

بر هیچ آدمی اجل ابقائی کند سلطان مرگ هیچ محابا نمی کند

بر مجموع خواطر ارباب فکرت وضمایر اصحاب فطنت روشن ومبرهن است که عمرو وزید پای اختیار از قید تفعل باشارت نمی توانند آورد وزید وعمرو از جادهٔ الا له الخلق والامر انحراف نمی توانند کرد هر کس از موجودات این جهانی ومخلوقات عالم فانی که هیولای او قابل صورت گشت بطلان لازم واضمحلال مستلزم او خواهد بود هر که امد بجهان اهل فنا خواهد بود پس در مصیبتهای هایله وواقعهای مشکله شربت فراق را بالکره والمذاق است باید چشید وبقوت مصابرت وتحری رضای حضرت کبریا حسب الطاقة والمقدور باید کوشید لاینفع فی دفع التقدیر رای ولا یغنیه فی منع القضاء تدبیر فالحکم لله العلی الکبیر

کمال اشیاء بر صدد زوالست وثبات دنیا بر شرف انتقال با هر فرحی ترحی وبا هر منحتی محنتی

بیت
ثبات نیست جهان را بناخوشی وخوشی
که او بعهد وفا سخت سست پیمانست

با شیخ وشاب وعده هلکل اجل کتاب بانجاز خواهد رسید وبر هر پیر وجوان سر کل من علیها فان منکشف خواهد گشت پس هر غمدیده که باین معنی مبتلی باشد که سرانجام بساط زندگانی هر مخلوق طی خواهند کرد ودر هر مصیبت رسیده این نکته بر خاطر باید گذارند که مرکب حیات هر ممکن الوجودی به تیغ اجل پی خواهند فرمود ومنشور اعمار صغار وکبار به توقیع کل نفس ذائقة الموت موقع خواهند ساخت ومکتوب زندگانی افاضی واداانی بختام اذا جاء اجلهم مختوم خواهند گردانید پس تدبیر این کار بمقدور بشر نبوده است وچارهٔ این ملال بقضاء رضا نمودن

درین سرای مصیبت که غیر ماتم نیست
دلی کجاست که زیر شکنجهٔ غم نیست

ساکنان ملک ملکوت در سر وما یدری نفس بای ارض تموت متحیر ومبهوت وعقلای انس وجان در نکتهٔ کل من علیها فان سرگشته اند وحیران پس هر صاحب نظری که بدیدهٔ درایت در آیت قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا نظری تیز کند واز سر تحقیق بر سر دقیق والله یحکم لا معقب لحکمه اطلاع یابد داند که بار حکم قضا از جزع وفزع چیزی نیاید ودر برابر مقتضای قدر راه وناره کاری نگشاید

بیت
آه دل مانع قضا نبود سوز جان دافع قدر نشود
بنفیر وفغان ووا ویلا مقتضای قدر رد نشود

پس چاره آنست که زمام تدبیر در قبضه تقدیر نهند وعنان اختیار بفارس مضمار الحکم لله باز دهند

بیت
خدا امر چه خواهد کند بنده باش رضا پیش گیر وسر افکنده باش

لابد من فقده ومن فاقد ما واحد فی الناس با لخلد چون حکم ربانی چنین واقع شده وامر سبحانی برین نمط صدور یافته که کل من علیها فان لاجرم اساس ترکیب انسانی بآسیب صدمات فنا انعدام وانهدام خواهد یافت وتلاشی وتفرق بارکان مبانی زندگانی خواهد رسید بر بیدقفار ا پیرامن فنای منیع گشتن ودشوار بنیاد وسرع قضا را قدم در فضای سه رفیع نهادن مشکل نماید اینما تکونوا یدرککم الموت پس در هر مصیبتی که بظهور رسد پیر صبر در سر باید کشید وبهر محنتی که روی نماید درع شکیبائی باید پوشید ودست اعتصام بحبل لا انفصام انا لله وانا الیه راجعون استوار باید داشت ونقش مصدوقه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر صحیفه می باید نگاشت

بیت
صبر کن صبر کز نتایج صبر دولت بی حساب خواهی یافت

جهان را هر گلی بر نوک خاریست خزانی از پس هر نو بهاریست

شادی دنیا باطراز غمست وسرانجام سورا واغاز ماتم هر شرب هر تهنیتی بمهٔ بشوب تعزیتی وگلستان هر عشرتی مقرون بگارستان عسرتی هر که از کتم عدم قدم در حیز حدوث نهاد وجودش بعدم محو خواهد شد والکهٔ بقای او بفنا مقرون خواهد گشت ودر آینه ارباب قلوب ازین اسلوب بر دقایق اینما تکونوا مطلع شوند واصحاب فکرت از ملاحظه این صورت بحقایق وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد راه برند وچون بدیدهٔ عقل معلومست که هیچ نوع

بیت
با قضا بر نمی توان آویخت با قدر بر نمی توان آمد

الابیات المناسبه لهذه الحرف

[illegible]

خوشست عمر دریغا که جاودانی نیست
بس اعتماد برین پنج روز فانی نیست
کدام باد بهاری وزید در آفاق
که باز در عقبش نکبت خزانی نیست

این چنین است کار چرخ که او
زهر را با شکر برآمیزد
هر که بر خوان نعمتش بنشست
نیم سیرش ز خوان برانگیزد

[illegible]

[illegible]

هرگز بباغ دهر گیاهی وفا نکرد
هرگز نشست چرخ جفا [illegible] خطا نکرد
گردون در آفتاب سلامت گرانشد
کاخر چو صبح اولش اندک بقا نکرد

درین سرای مصیبت که غیر ماتم نیست
دلی کجاست که زیر شکنجهٔ غم نیست
لباس عمر نکو گستریست لیک چه سود
که آستین بقایش از دوام معلم نیست

[illegible]

[illegible]

تا فلک معمار این معموره شد بی خار غم
یک گل شادی بباغ زندگانی کس نیافت
گلستان عمر را در مرغزار روزگار
نوبهاری خالی از باد خزانی کس نیافت

ولا دوام و بقا در جهان چه میطلبی
صفای عیش درین خاکدان چه میطلبی
چو هست ساحت گیتی محل محنت و غم
در او ز راحت و شادی نشان چه میطلبی

[illegible]

[illegible]

گیرد قرار در رحم خاک عاقبت
هر نطفه که آمد از صلب آدمست
کاخ فلک پرست ز ذکر گذشتگان
لیکن کسی که گوش کند این صدا کم است

زین مصیبت چشم آن دارد که آفتاب
دامن گردون ز اشک گرم آلوده چون [illegible]
لیک با حکم قضا جز اجو می افتد رجوع
مرجع دل نیست جز انا الیه راجعون

[illegible]

[illegible]

بنشین بر آستان رضا چون مسیح باب
کس را درون پردهٔ تقدیر بار نیست
ما بنده ایم و اوست خداوند کار ما
با کار او مرا و ترا اختیار نیست

که رخت محمل امانی بکشت زار جهان
که برق حادثه آتش بخرمنش نکند
کدام دوحهٔ اقبال سر کشید بچرخ
که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند

[illegible]

[illegible]

بر سرای کهنه دل کیر دنیا دل منه
رخت جان بردار و بار دل درین منزل منه
در جهان اندیشه جاوید بودن باطلست
هیچ بنیادی برین اندیشهٔ باطل منه

جانا جهان محل ثبات و قرار نیست
دل در جهان مبند که او پایدار نیست
با شادی زمانه غم بی شمار هست
در جام روزگار می بی خمار نیست

[illegible]

[illegible]

حرف سیوم در اعتذار ترک تعزیت بتقدم و جواب آن از صاحب مصیب

جو شمع روشن من رخ نهفت ازین خانه
بسوخت بال و پر مرغ جان چو پروانه

حقا که باستماع واقعهٔ دلسوز چراغ دل پر خون مرده و نهال جان محزون پژمرده گشت مقارن این خبر میخواست که متوجه ملازمت گشته و با سایر خدام متفق شده شرط تعزیت با قامت رساند فاما تاب و توان شخص ناتوان از ابنوعی تاراج کرده که حالا حرکت محالست [illegible] و عازم شده که چون ضعف بقوت مبدل گردد [illegible] امانی و امال را بمجال بی ثبات فرخنده فال خداوندی و دولت پناهی گران مخدوم مدار ما [illegible] منور گرداند

دمی نگذرد که ز غمش خون نگریم
ز وصلش جدا مانده ام چون نگریم

بی کلف تکلف سزاوار آن بود که درین واقعهٔ جانگداز و مصیبت اندوه فزای احرام خدمت بسته در صف ملازمان التزام اداء مراسم تعزیت نمودی بلکه بر همه در اظهار [illegible] مقدم بودی فاما موانع که موقوع و مرفوع باد حاجز این آرزو و حایل این امنیت گشت امید وارست که بعد الیوم [illegible]

که جان برون بریم ازین ورطهٔ مخوف [illegible]

کدام دل که درو این فزع اثر نگذاشت
کدام جان که ازو این جزع نبرد قرار

یمینا بعظمت الله که بعد از وصول این خبر جانسوز بر عزم تقاضای این مراد [illegible] اقبال و اسعاد [illegible] عزیمت در رکاب [illegible] داشت فاما کارگذاران کارخانهٔ تقدیر رقم این تدبیر را بکلک موانع کلیه خط زدند و اگر عنان اختیار در کف اقتدار بودی هر آینه از [illegible] سعادت اندراج در سلک [illegible] لوازم آداب آن مرعی داشتی

[illegible]

بعد از وقوف برین واقعه [illegible] جان بر د ارام و از دل [illegible] خواست [illegible] احرام ملازمت بند و [illegible] مصیبت و لوازم تعزیت تقدیم رساند فاما عوایق زمان حصول این منتی [illegible] موقوف ساخت و موانع روزگار چهرهٔ مقصود را [illegible] [illegible]

[illegible] علاج برین قصهٔ پرغصه و حکایت [illegible] گرانش او پیر و جوان میسوزند [illegible] عزیمت درست کرده بود تا مراسم تعزیت با دا رساند [illegible] بواسطهٔ موانع [illegible] بمقتضای حوادث روزگار است ازین سعادت [illegible] [illegible]

ابیات لایقه

[illegible]

شرمنده ام از آنکه درین تعزیت مرا
فرصت نشد که خدمت آن آستان کنم
اما بعذر خواهی آن شعله های آه
قندیل وار جانب قبرش روان کنم

[illegible]

[illegible]

می خواستم برسم عزا آمدن ولی
از هیچ سوی در نظرم ره نمی نمود
از بهر آنکه در غمش از آب چشم خلق
دریای خون ز هر طرفی موج ناک بود

نمی توانم آمد آنجا که از ملال
پا بیارا قوت رفتار نیست
ور بپایم تعزیت چون گویمت
چون زبان را قوت گفتار نیست

الفقرات الجوابیه — والابیات اللایقه

بنفس چون مسیح جان بخشی
بنفحت چون بهار روح افزای
از عهدهٔ انواع دلنوازی و اصناف چاره سازی
کرنسبت باین سوختهٔ آتش مصیبت و
که اخته شعلهٔ هجر و فرقت از روی عنایت
و راه عاطفت و رافت سمت ظهور یافته
بکدام زبان بیرون توان آمد و بچه عبارت
نقصی توان نمود بیت انجنان غم که داشت خاطر من
این چنین غمگساری بایست

اگر درین وقت نامه و ملهٔ مولمه که دل پر ملال
افغان با اسفی رکشیده بود و دیدهٔ جان پر ملال
بر تبهٔ وابیضت عیناه من الحزن رسیده
آن نوع مراهم راحت مراهم جراحت این
مصیبت رسیده و محنت کشیده کشتی مواد سینه
بی آرام تاب عدة القیام مضمحل گشتی
فتاده بودم از آسیب غم به بستر مرگ
رسید خط تو و زنو مرا حیاتی داد

اگرچه از روی فقر روی صورت اعتذاری
و توهم قلم مشکبار ساخت فاما بحقیقت سدر
معنی که این مصیبت زده را از حیات باقی مانده
برکات دلنوازی آن جنابت حقا که دراحیا
حشاشهٔ وجود که بنزاع نزع مبتلاست جان فزای
نموده و در ابقای بقیهٔ روح افزای کربطوع
الیسباع سمیشد دست حیات بخشی اظهار فرموده بیت
در جهان غم گر نبودی غمگساری این چنین
از کجا مسکین گرفتی بی قراری این چنین

از همین [illegible] گرمیتی ندارد [illegible]
[illegible]

چون تو لطف و کرمت [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

حرف چهارم در تسلیهٔ اهل مصیبت بسبب متوفا و شمهٔ از تعریف وی

بر رای عالی روشن باشد که مسیح وصلی بیت که مقتضای نقد تقطع منکم
رقم انقطاع بران نکشیده و مسیح مجمعی شوان یافت که صدای بوم فراق
ضمنی و بلبیکم صلای تعزیت بدان در نداده پس در واقعهٔ جناب مرحومی
کر بنا بر ارادت آفریدگار و مشیت قادر مختار اشتغال از دنی غدار
بروضهٔ دار القرار و جوار رحمت حضرت آفریدگار فرموده نفس وما
عند الله خیر للابرار نصب العین خاطر فاتر باید داشت و رایت
مضمون و آن له عندنا لزلفی و حسن مآب در مضمار ضمیر منیر بر باید
افراشت مصراع
دوست بر دوست رفت این همه افغان چراست

اگرچه در مصیبت
شیر ز نیران تصور در کانون
دل ملتهب است و قطرات حسرات از چشمه مرحیثی منسکب اما
بملاحظهٔ آن معنی که آنکه ازین دنیای دنی و سر منزل فانی که بابلا
و اذیت و خارستان عنا و محنت است بگلشن راحت و سکونت
منتقل شده و بوطن اصلی و مسکن حقیقی که دار القرار است
رحلت نموده نظم از خوابگه بخوابگاهی و ز خواب کهی بنزهت کاهی
اطفای نایرهٔ احزان می توان کرد و حرارت جان پر سوز را تسکینی
تمام می توان داد بیت
چو جان پاک و اصل شد بجانان چرا زینبار باید کرد و افغان

تم الفقرات
محولات

تمت الفقرات

معلوم است که بجز اهل مر مخلوقی بخنجر اجل مقطوع خواهد شد و شربت
حلاوت حیات مر ممکن الوجودی بزهر مرارت ممات
ممزوج خواهد گشت پس در مصایب راید از روی انا لله ادا باید
فرموده و زخم نوایب را بمرهم ان الحکم الا لله معالجه باید نمود خصوص
صاحب دولتی که مرغ روحش که پای بند شبکهٔ طبیعت بود
باوج عالم روحانی شتافت و در منازل انس و معاهد قدس
در جوار مصاحبان و حسن اولیک رفیقا نشیمن یافت
[illegible]
[illegible]

چون حکم حضرت خالق الموت والحیات مقتضی آنست
که نفوس علیه و ارواح زکیه اشراف اصناف انسان که بحکم
در جهان صفات سنیه و سمات بهیه اکتساب اسباب
ترقی بر مراتب اعلی علیین و تصاعد بر مدارج جنات
عدن فادخلوها خالدین حاصل کرده باشند بوسیله سارعوا
الی مغفرة من ربکم از مستقر مستعار عالم فانی بمقر مستدام
مملکت جاودانی رسانند پس در مصیبت حضرت معفرت
پناهی که این صورت اشارت بحال ایشانست بیت
جز صبر و رضا چارهٔ دیگر نبود
حالی ز رضا و صبر بهتر نبود

چون اشرف اشراف انام و سید انبیاء کرام علیه و علیهم اجل
الصلوات والسلام را از چشیدن شربت اجل چاره نبود
پس در وقوع مصایب دست امید در دامن الحکم لله زدن
و در حلول نوایب بحبل واصبر و ما صبرک الا بالله معتصم
شدن احسن الطرق و اکمل الوجوه تواند بود خصوصا در واقعه
صاحب سعادتی که قابض ارواح منشور عیش و حبور او را بتوقیع
ارجعی الی ربک موقع موشح گردانیده و بانکین تلقین یالیت
قومی یعلمون بما غفر لی ربی از وحشت سرای اسفل السافلین
بفضای خوش هوای اعلی علیین رسید مصراع
وصل محمد شاخ متعالیه

حقا که تا خبر چنین نازله و طنین این واقعهٔ هایله
بهوای سامعه رسیده و گوش هوش بفغان بلابل مصایب
الست و خروش عنادل نوایب که محرک اشجار احزانست
شنیده جان بریان در اضطراب و جگر پر سوز بر آتش
حسرت کباب است فاما چون تامل صبر و وه که جناب مغفرت
مآب من لایق خطایر روحانی و مناسب منازل جاودانی
بود لاجرم در ریاض رضوان معهد قدسش بنور فیها ما تشتهی
الانفس آراسته شد و داعی عنایتش بضیافت منطقی و
نکایت مهاجرت میکرد بیت
مرا انجاکه بسیاری گله و فراق فراق
مرا وصال ملاقات آن زمان باشد

حافظ والله یدعوا الی دار السلام
جلبیه انه ومعارفتهم

بقیة الفقرات

جون نفس کل من علیها فان واغ فنا بر جبهه قاطبه برایا نهاده و نحوی کل شی هالک الا وجهه ابواب وفات بر وجوه متوطنان عرصه حدوث کشاده پس در نزول هر واقعه و وقوع هر نازله تشبث بذیل صبر نموده و تمسک بحبل شکیبایی فرموده مستحسن بل اصوب و احسن است علی الخصوص نسبت **ست** که فی الحقیقه از دنیای غدار و منزل مستعار و محل عنا و مقام فنا بدار بقا و مقر نور و ضیا و وطن اصلی و مسکن حقیقی انتقال و ارتحال فرموده **شعر**

و ما الموت الا رحلة غیر انها من المنزل الفانی الی المنزل الباقی

والی الله المصیر و هو نعم المولی و نعم النصیر

روشنست که جون طایر روح مقبلی از قفس ورطه حس در هوای عالم قدس پر و بال بکشاید و شهباز جان باعنه از کاسه از آشیان ویران جثه خاک بفضای صافی هوای نزهت انس پرواز نماید اهل بصیرت را صفت جزع و فزع نباید نمود و از ارباب دانش و بینش جز رضا بقضا امری دیگر روی تماید خصوصا **ف** که در تنگنای نشیمن تقیید روی در فسحت سرای موطن اطلاق توجه بجلوه نور فزای وحدت کرده و بحکم اولیاء الله لایموتون یقین حاصلست **بیت**

کان والی خطه ولایت گرفت

زین خانه بخانه ازین بهتر رفت

جون جناب مخدوم مرحوم باتفاق شرع و عقل حیاتی تازه یافته و عنان توجه از حضیض مکدر زاویه خاک باوج انوار منازل افلاک تافته او را جز اشتغال از تنگنای پر وحشت کم مدت بفضای فسیح عشرت از فضل و رحمت بخشنده بی منت و بخشاینده بی منت امری دیگر پیش نیامده مرارتی که بکام جان ماتم زدگان رسیده و دوایش از شربتخانه انما یوفی الصابرین اجرهم چشم باید داشت و حرارتی که در دل مصیبت رسیدگان پدید آمده تسکینش زلال نوال اولیک علیهم صلوات من ربهم توان کرد **بیت**

فغان جه سود جو از حکم کردگار جهان

رسید روح شریفش بروضه رضوان

محفی نیست که تنگنای سیاهی ظلمانی جسمانی بازاء فضای ریاض رضوانی بغایت حقیر و بی مقدارست و حضیض تیره دنیا در برابر ذروه روشن عالم عقبی بسیار خوار و بی اعتبار **بیت**

دینی بنزد اهل خرد و بس محقرست با آفتاب فضل حق از ذره کمترست

و جون رفعت منزلت **ف** که خلعت افتخار و کسوت اقتدار ایشان بطراز اوّل از علو همت و سمو نهمت محلی و مطرزست از این مرحله پر مشغله **شع** در تنگه گدایان سلطان جه کار دارد لاجرم ما ذی الطف بندای ارجعی روح مقدس او را بمهمان خانه جنات عدن مفتحة لهم الابواب دعوت نموده و طوطی نفس اقدسش را در شکرستان احسنا دار المقامة من فضله مقر و منزل نموده پس باوجود این حال در تعزیت او نار و ابتهال را دخل دادن **ع** نزد یک خرد خارج نسبت باشد

از مودی

خاتمة الفقرات

از مودی و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور روشن است و از فحوای صحت انتمای و ما هذه الحیوة الدنیا الا لعب و لهو موضح و مبرهن که قافله محدثات را ازین رباط خراب رحلت می باید نمود و کاروان مخلوقات را بر ممر الدنیا قنطرة فاعبروها گذر می باید فرمود **ست** برین سرای فنا دل منه که جای دگر

برای عشرت تو برکشیده اند قصور

و جون جناب **ف** بحکم داعی قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم از حجره عناء و کلبه فنا بحجله بقا و روضه لقا انتقال کرده و وجه توجه از عمکده خاک بمنظره افلاک آورده در مصیبتش جز کلمه استرجاع نشاید و در تعزیتش جز تأسی بزمره صابران زیبا نمی نماید

بحکم کل اجل کتاب رقم اجل بر دفتر اعمار قاطبه امم خواهند کشید و کافه اهل عالم از دست ساقی کل نفس ذائقة الموت شربت فوات خواهند چشید پس اولی ارباب خبرت و اصحاب فطنت آنست که بمضمون لکیلا تأسوا علی ما فاتکم در مصایب از قلق و جزع محترز باشند و بفحوای ثم الی ربکم مرجعکم بوقت فوات از اضطراب و فزع اجتناب نمایند خصوصا در مصیبت عزیزی که ارتحال ازین منزل پر ملال و انتقال ازین مضیق با وحشت و کلال بنزهت آباد قرب و وصال و عشرت سرای حضرت ذی الجلال او را سبب سعادت و اقبال والی الله المرجع و المآل

حرف چیم در دعای مستوفی و در شد و درین صورت دعای متوفا مقدم می باشد و بر عکس نیز می شاید و از هر نوعی سه فقره جهت نموده آورده شد

[illegible]

السموات و الارض آن نادره [illegible] که داغ [illegible]

آب کرده صفت باغت فاذلک مع الذین انعم الله علیهم [illegible]

[illegible] و یاران و اولاد و اخوان و اصحاب دیده [illegible] کشیده **بیت**

[illegible] برادرش ای [illegible]

[illegible] آن [illegible] فضل الله جهان

[illegible] آتش تا ابد پاینده باد

تتمة الفقرات

افتتاح ابواب مغفرت و رضوان پر فتوح او را روح
ارتیاح و روح گرداناد و لنفس نفیسش فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر قرار یافته بر مسند مشکین علی
سرر متقابلین متمکن باد و آن جناب در تحمل
مقاسات این صبر جمیل تحمل مجازات اجر جزیل
بر پاد و سالها قرار او ان بفیض فضل حضرت
ملک منان جهت استظهار مخلصان و اعتضاد
متخصصان بماناد

بیت

گل رخسار او گر رفت بر باد
ترا در گلشن دولت بقا باد

اگر سیاتی من یتوفیکم در مجلس کل من علیها فان جام غم
انجام ممات در کام حیات

ن

ریخت کام جان جناب عالی بشربت دوام زندگانی
شیرین باد و این فرع نامدار از آن اصل رفیع
المقدار پایدار بماناد و مآثر صبر جمیل و نتایج
اجر جزیل بر روزگار بماناد و مآثر شریف متعاقب
و متوالی مادامت الایام و اللیالی و روح مقدس
مخدومی بسبیل وصال و سلسبیل قرب و اتصال
در روضه جنات عدن مفتحة لهم الابواب پیوسته
تازه و سیراب

بیت

سقی الله مثواه و ولقاه رحمة
ساغصن طوبی فی الفرادیس یورق

اگرچه از اثر مفارقت جناب مغفرت مآب دل مستهام
غرقه دریای احزان و آلام است اما چون مشاهده میرود
که آن دوحه عز و جلال و غصن شجرهٔ طیبهٔ رفعت و کمال که در
هوای اصلها ثابت و فرعها فی السماء نشو و نما یافته روی
بذروهٔ استعانت و اوج استعلا دارد نوع اطمینانی
بحصول وصول می یابد ع فانک ماء الورد ان ذهب
الورد حق سبحانه آنجناب را در قصر زندگانی ابرار متمکن
داراد و روح مقدس مخدومی مرحومی در ریاض رضوان
بسعادت ابدی و کرامت سرمدی فایز باد

بیت

جانش مقیم روضه دارالسرور باد
گلشن سرای مرقد او پر ز نور باد

فان یک عتاب مضی لسبیله فما مات من یبقی له مثل [illegible] لم
جناب خداوندی که بر مسند کرامت و سریر شهامت باد کاری
پسای و کامکاری گرامیست و همه اعتزه را بوفور قابلیت
او وثوق تمام و اعتماد لا کلام که از سرچه فایت شده
بدیل و در مکارم و فضایل بی عدیل باشد سالها با استظهار
مخلصان بماناد و طایر روح شریف مخدومی در آشیان
قدس با سایر مرغان هوای انس رفیق و قرین باد

بیت

[illegible]

الابیات الدعائیه للورثه

[illegible]	[illegible]	گر فرو رفت اختری از آسمان سلطنت افتاب اوج شاهی تا ابد تابنده باد ور گلی از شاخسار رنگ رخسار او فتاد گلشن اقبال سلطان جهان پاینده باد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	گر باغ خزان یافت ثمر باقی باد وز بحر زکف رفت گهر باقی باد ور رفت دم صبح سعادت بر باد بر اوج شرف شمس و قمر باقی باد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	افتاب دولتش گر یافت از دور زوال جاودان پاینده بادا سایه لطف الهی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	گل رخسار او گر رفت بر باد ترا در گلشن دولت بقا باد	گر لاله برفت نسترن باقی باد ور سرو شکست یاسمن باقی باد از رمش گل دریغ اما چون رفت سرسبزی گلبن چمن باقی باد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	شاهی گر از نهال جلالت شکسته شد آن سرو سایه دار بسی پایدار باد ور کوکبی ز برج معالی غروب کرد خورشید آسمان شرف برقرار باد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	خواجه صاحب قران گر رخت بربست از جهان این پسر بر جای او صاحب قرانی دیگر است گر جان از جای آن جانان عالم پیر شد جان او باد اگه او جان و جهان دیگرست	[illegible]	[illegible]

ذیل در تعزیت اطفال و جوانان و تحسین ایشان از بسیار موی جهت زیاده ساختن
حسرت و افزونی حرقت فرقت ایشان است

نهایة اطوار لالی الی علی احد
الاعلی سهام فاقد او له دریغا که آن بدر
نورگستر آسمان رفعت که از افق مجد و جلال
طالع شده بود هنوز بمدارج معارج کمال
بدریه مرتقی و مستعلی ناگشته بحجاب غروب
و نقاب افول محتجب و مختفی گشت و نهال
طوبی مثال عمر عزیزش که برکنار جویبار اقتدار
نشو و نما یافته بود پیش از اظهار ازهار فضل
و انوار افضال بصرصر اجل از پای درآمد
آیا این جراحت از ساحت سینه بچه مرهم
کم شود و این کوه اندوه بکدام سیل از راه
دل برخیزد مصراع
دردی که بداوانه پذیر د انیست

در خسوف دل فگار آن رخ چون ماه دریغ
افتابی بزوال آمده ناگاه دریغ
افسوس که نرگس بوستان علی الارائک
ینظرون و غنچه گلستان یطوف علیهم ولدان
مخلدون همچون نرگس بیمار هنوز چشم اعتبار
در گلشن روزگار تمام ناگشوده از چشم
زخم عالم فانی در عین ناتوانی ساغر سر
گردانی نوش کرد و مانند غنچه هنوز
از خرده شادی دلش برگ کامرانی
نیافته از زخم خار اجل با سینه مجروح
زندگانی را وداع فرمود دریغ از آن
ماه عالی جاه که در مرتبه هلالی اسیر محاق شد
و آن کوکب والا گهر سوگب که از اوج
حیات بحضیض ممات افتاد

تا دامن آن تازه گل از دست برون شد
چون غنچه دلم تربت آغشته بخون شد
افسوس از آن سرو گلشن کامرانی و یاسمن
چمن شادمانی که پیش از آنکه غنچه جانش به
نسیم طراوت تمام بشکفد از صعوبت
تندباد اجل در خاک افتاد و نهال عمرش
که بر جویبار روزگار از آن فتاد سرسبز
تر نهال بود پیش از آنکه از اثمار معانی
بارور گردد از تاب صاعقه فوات
ذابل و محترق شد هلال جمالش بمرتبه بدریت
نارسیده در محاق فراق افتاد و لاله عذارش
هنوز تمام ناشکفته بداغ احتراق گرفتار
گشت لاجرم شرار هجرانش باب اضطراب
منطفی نشود و دودانش بناله و آه منتفی نشود

الابیات المناسبة

[illegible]		رفتی و سیر ندیده رخ تو دیده هنوز گوشم یک نکته ز لبهای تو نشنیده هنوز چه دست اجل ای غنچه نورسته ترا گل از شاخ امل دست تو ناچیده هنوز	هر روز بسوی گلستان غمناک چون غنچه گریبان جدایی زده چاک باشد که بگویدم گل نورسته ز گل با من سخنی زان گل نورفته بخاک
ای دریغ آن ... [illegible]	[illegible]	چون غنچه لبش باز نخندیده تمام در خاک شد و زمانه نادیده تمام چون نرگس ناشکفته بگذاشت قضا کان غنچه گل باز کند دیده تمام	ماه نو را به اتفاق افتاد که چنین زود در محاق افتاد سایه آفتاب نادیده چون عطارد در احتراق افتاد

تمت الابیات
ای ... بدست

تمة الابیات

ای دیر بدست آمده بس زود برفتی آتش زدی اندر دل و چون دود برفتی چون آرزوی تنگدلان دیر رسیدی چون دوستی سنگدلان زود برفتی	ای گل چو تو هیچ بوستان نادیده در خار اجل دمی امان نادیده بر چشم پدر جان و جهان شد تاریک تا تو ز جهان شدی جهان نادیده	دردا که دل از حادثه غمناک افتاد در دیده بسی بار خاشاک افتاد نوباوه باغ عمر از شاخ امید بی آنکه رسیده بود در خاک افتاد

در رثای احداث یعنی از فقرات و ابیات جهت نمودار آورده میشود

از باغ نازنین سروی چنین دریغ
گنجی چنان نهفته بزیر زمین دریغ
افسوس از آن نهال گلشن اقبال و کامرانی
که در اول نوبهار جوانی بخزان اجل پژمرده
شد و حیف از چهره آن گل بوستان نازکی که بخار
حادثه جانگداز خراشیده گشت ماه رخسارش
که در افق شباب رشک آفتاب عالمتاب
بود پیش از آنکه عرصه جهان از لوامع ظهور روشن
سازد بمحاق فراق گرفتار گشت و چشمه حیات
بارکاتش که منبع رشحات جود و جلال بود
قبل از آنکه متعطشان بوادی شوق را سیراب
گرداند بخاشاک نوائب مکدر شد
بردند بتاراج خزان تازه گلی را
کاندر چمن جان و دلش نشو و نما بود

گلها شکفت و گلرخ ما زیر خاک خفت
ما را درین بهار گلی بس عجب شکفت
دریغ از آن نهال چمن شادمانی که در طراوت
بهار جوانی بصدمت باد خزانی اجل
پژمرده شد گل از ماتم او جامه دریده
و بنفشه از درد او پشت خمیده سوسن را
از کثرت نوحه گری زبان شاخ شاخ شده
و نرگس را از دود این آتش جانسوز دیده
خیره و تیره مانده لاله بزخم طپانچه این مصیبت
روی خون آلوده ساخته و داغ فراقش
بر دل می نهد و سنبل بیتاب پیچ و تاب

چون ارادت منشی صحیفه خلق الموت والحیات
مسافران ارواح را بضیافت خانه اشباح
جهت استکمال فضائل انسانی و استیصال
خصال شیطانی نازل فرموده هر آینه هر کدام
را که اسباب کمالات نفسانی و استعداد
مراجعت بعالم روحانی و استعداد بمواد
قرب حضرت سبحانی زودتر دست
دهد و اکتساب اخلاق ملکی و استحقاق
عروج بر طبقات فلکی پیشتر روی نماید
قابض ارواح منشور حیات او را زود
در نبشته ... ارجعی الی ربک ... [illegible]
رفت و داغ ابتلا بر جان مهجوران نهاد

گردانه جانجه در عنفوان شباب
و عهد جوانی
گای بهار زندگی ... سوخون کرده
دیدها از تاب دل ... خون کرده

در به ... گلهای ... [illegible]

الابیات المناسبة لتعریف الاحداث

[illegible]	[illegible]	آخر ای سرو روان از چمن جان رفتی ناگه ای غنچه خندان ز گلستان رفتی ای دریغا که در ایام جوانی چون گل با دل صد حسرت و ارمان رفتی	[illegible]	[illegible]

تتمه ابیات فی تعزیة احداث

واحسرتا که سرو روان از چمن برفت دردا که آب روی گل و نسترن برفت یعقوب وار دیده نرگس سفید شد کز مصر ناز یوسف گل پیرهن برفت	زیر گل تنگدل ای دل غنچه رعنا چونی بی تو ما غرقه بخونیم تو بی ما چونی ملک جمعیت ما بی تو پریشان زهم ما که جمعیم چنینیم تو تنها چونی	[illegible]
دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی دریغا که گلی نو شکفته فرو ریخت از تند باد خزانی	نوبهار من کجا شد وان گل سیراب کو می توان دیدن بخوابش ای دریغا خواب کو در شب تاریک هجران ره نمی یابم بدر روی دلدارم که هم شمعست و هم مهتاب کو	[illegible]

خاتمة الکتاب والحمد لمسبب الاسباب در بیان دعواتی که در اثنای کتابت احوال بدان احتیاج می افتد در سطر رابع از صحیفه اولی مذکور شده که دعایی که در مکاتیب مسطور میشود دو نوعست یکی معین و آن در چهار موضع می باشد دویم غیر معین و آن در اثنای احوال رقم کتابت می پذیرد و دعوات معینه در مواضعش مبین و مرقوم شده و غیر معین حواله بخاتمه کتاب یافته بود چه ختم بدعا خصوصا درین نوع رسایل لغایت مناسبت و بر اهل فطانت مخفی نیست که دعای غیر معین یا دعا له است بعد از ذکر آنچه لازم التعظیم بود یا دعا علیه در عقب مذکوری که اوجب التحقیر باشد و این ادعیه در دو کلمه و ذیلی سمت ثبت می یابد

کلمه اول در دعا له و قبل از شروع در مقصود معروض میگردد و دعای له برای تعظیمست و چون بعد از ذکر حضرت عزت تعالی شانه دعا مناسب نیست انجا لفظی باید که دال باشد بر تعظیم نه بر سبیل دعا چون جل جلاله و عم نواله جلت کبریاؤه و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته و توالت مبانه عز شانه و عم احسانه و عز سلطانه و بهر برهانه و امثال این بعد از ذکر انبیاء عظام و ملایکه کرام ارسال درود و سلام مناسب است و بعد از ذکر کلام الهی تجویز دعا کرده اند برین نوع که جعله الله لنا شفیعا و اعطانا تلاوته قدر ارفعها عظم الله به البرکة علینا و اوصل میامن قراءته الینا جعله الله ربیع قلوبنا و شفیع ذنوبنا و امثال این و بعد از ذکر احادیث نبوی توان گفت که وصلت الینا میامن فوایده و مواهب عوایده جعله الله جلاء صدورنا و ذهاب همومنا و غمومنا و این ادعیه حقیقت نسبت بداعی است نه بقرآن و حدیث اما اثبات او وسیله حاجت خود می سازد و توسل بدیشان علامت تعظیم ایشانست و بتوابع ادعای مناسب باید و آن طبقات انسانی اند یا انچه تعلق به بعضی از ایشان دارد یا از منه و امکنه و هر یک از اینها در حرفی مذکور میگردد **حرف اول** در دعا نسبت طبقات اگرچه در افتتاح احوال بعد از ذکر ایشان می توان داد فاما حاجت از دعا و مواد انشا درین اوراق دعای حسن الله اعانه مولکه

[illegible]

[illegible]

الدعوات اللایقة بالطبقة الاعلی

شهنشاه	خلد الله سلطانه واظهر بالحق برهانه	ابد الله ملکه و سلطانه و رفع رایات نصرت جنوده و اعوانه	لازال فی صدر الوزارة صاحبا ولا ذیال المفاخر والمعالی ساحبا
وزراء ممالک	نصر الله بالعدل ایاله و زین بالفتح والنصرة اعلامه		اعز الله نصره و مد الی انقراض الدوران عمره
قاضی عسکر	قرن الله بالخلود جلال عظمتها و مد علی الخافقین ظلال عصمتها		لازالت سماء علوه مزینة بنجوم الاقبال و مطالع سموه منورة طوالع الجلال
امراء ارکان	اوفر الله علی اراضی القلوب سحایب عاطفته و صرف اعین الزمان عن تعرض دولته		نفذ الله بفضله امره و اعلی بلطفه قدره
صدور و حکام عدول	اعلی الله لنظم الامور شانه و رفع علی قمة الفرقدین مکانه	اعلی الله لواء علایه و جلی ظلمات الظلم برایه و رؤایه	زینه الله بعلو المراتب و شرفه بسمو المناقب
	طبقة الاشرف		
سادات	اعلی الله تعالی معارج سیادته و ثقابته و رفع مدارج سعادته و نجابته	ادام الله سعادت سیادته و اقام لاهل الاسلام سیادته سعادته	اعلی الله لاعلاء اعلام الدین شانه و اظهر فی اظهار احکام الشرع المبین حجته و برهانه
شیخ الاسلام	من الله علی کافة الانام بامداد مدته الشریفة و علی قاطبة الکرام باعلاء رشدته المنیف	لازال مویدا من عند الله بالنفس القدسیة و مخصوصا من فیضان فضله بالکرامة الانسیة	
قضات	لازالت ایامه مستغرقة بتقریر الحق فی مقره و اعلام احکامه جاریة بالصدق فی مستقره		
مشایخ دین	لازال صدره المنشرح منصبة نصوص ارباب الخصوص و قلبه المفتح خزانة جواهر اسرار الفصوص	نور الله قلوب المستکملین بلوامع مکاشفه و عطر مشامات صدور المسترشدین بفوایح مشاهداته	الشیخ الرشید الهادی ظلال هدایته و ارشاده و ادام برکات اوقاته القدسیة عن کافة عباده

بقیه طبقه اشرف

[illegible]	اسبغ الله ظلال افادته فی بیان المعانی وادام برکات افاضته فی تفسیر السبع المثانی		
[illegible]	خصه الله فی نشر الاحادیث باعلی المناصب الانسیة وبلغه الی ذری المراتب القدسیة		
[illegible]	لازال مویدا فی افتاء الانام واشاعة الاحکام من عند الله الملک العلام		
خطیب	رفع الله تعالی منابر التذکیر بوجوده العالی واطال بطول بقایه اعجاز الفضایل والمعانی	لازالت برکات انفاسه نورا لمجالس القدس وسرور المحافل الانس	
[illegible]	لازالت ریاض العلوم مخضرة برشایح کماله ولا سلبت عن رؤس المستفیدین ظلال افضاله	ابد الله بمیامن فضله واحیاه وحیاه بمحاسن لطفه وطوله	
اهل عربیت	ادام الله فضله وکثره فی العالمین مثله		لازالت ایام افادته عریضة الاکناف واثار سعادته طویلة الاطراف
[illegible]	لازالت روض التلاوة بتجویده ناضرة وعیون القلوب الی وجوه ادایه ناظرة	لازالت آیات عزة متوالیه وبینات فضله متلالیه	
[illegible]	لازالت اسماع اولی الالباب مشحونة بنتایج افکاره ومجالس العلوم ومدارس الفهوم معطرة بنتایج	لازال مخصوصا من منزل الکتاب بایتاء الحکمة وفصل الخطاب	
[illegible]	ایدت میامن خطابته وخلد الله مواهب نجابته		
الطب	ادام الله قانون کلیات الشفاء بیمن کلامه وابد ذخیرة اغراض الدواء ببرکات اقدامه	جعل الله برکات انفاسه وسیلة لدواء الاشباح وذریعة لشفاء القلوب والارواح	لازال وجوده سببا لسلامة اهل الاسلام لکافة الانام

تتمه طبقه اشرف

منجم	لازال کواکب الفضل من افق علمه طالعا ونور العز من مطالع مجده فی الاقطار ساطعا	جعل الله شموس امانیه من مطالع الحصول طالعة واقمار اماله من مشارق النجح والظهور لامعة	
شاعر	فتح الله علیه ابواب الالهام وخصه بجمع اسباب الکمال وحسن الکلام	جعله الله واسطة لعقود الافراح رابطة لنظام معاقد البهجة والارتیاح	
[illegible]	ادام الله برکات حرکات اقلامه وافاض علیه رشحات الفضل من اسرار کلامه		
کاتب	لازال جنابه قبلة الاقبال وکعبة اهل الامال	ادام الله ایام عبادته وضاعف اسباب ورعه وزهادته	
[illegible]	لازالت انوار الجاه طالعة من مطالع قوته واثار النصرة لامعة من مشارق شوکته		
[illegible]	دامت میامن اوقاته واستغناء شرایف حالاته		
[illegible]	اوصل الله الی اهل الاسلام من الخواص والعوام میامن اوقاته الشریفه وبرکات انابته المنیفه		

طبقه اوسط

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

	تتمه طبقه اوسط		
پسر اوسط	ضاعف الله اقداره و قضی کما یحتار اطواره	ابد الله رفعته و اشاع بین الاقران رافته	مد الله ایامه و وفقه من الخیرات مرامه
عوام	ادام الله توفیقه و جعل الخیر رفیقه	ادام الله تاییده و ابد توفیقه و تسدیده	
متفرقات	زید قدره و لم یازل بدره	حرس الله بالطف مهجته وادام بالخیر بهجته	ادام الله اقباله و نظم فی سلک المراد احواله
	المتفرقات		
آب	متعنا الله بطول بقایه واسعدنا بیمن لقایه	ابد الله تظرات اشفاقه وادام فینا برکات اوقاته	
امهات	متعنی الله بطول حیاتها و وفور برکاتها	ادام الله ظلال اشفاقها و ابد نوال ارفاقها	
اخوان	ابد الله بقاه وادام فی رغد العیش ارتقاه	طول الله ایام بقاه واقر عیننا بحسن لقایه	
ابن	اسعده الله فی الدارین وکرمه بکرامة المرسلین		
بنات	رباها الله فی کنف العفة واجبها فی [illegible] العصمة	ادام الله فی دوام العفة عمرها و ابقی فی کنف الصیانة والعصمة امرها	
اطفال	رشحه الله بحسن العادة ورباه فی کنف الدولة والسعادة	انبته الله نباتا حسنا وجعله علی سریر العزة متمکنا	متعنا الله بطول بقایه واقر العیون بنور لقایه

	تتمه المتفرقات		
بیمار	زوده الله الامن فی سیره ورزقه العود المحمود الی مصیره	لازال فی کنف الله سالما والمغانم الامن والامان غانما	بلغه الله بالیمن والاقبال الی مقامه وبلغه حماه الله فی سیره واتاه من خیره
محبوس	کشف الله غمه وفرج بلطفه همه	اعطاه الله من بعد خوفه الامان والبسه لباس العافیة من آفات الزمان	ابد الله عسره بالیسر والفلاح وشدته بالراحة والنجاح
مریض	شفاه الله شفاء عاجلا ورزقه فی دوایه دواء کاملا	شفاه الملک العلام من جمیع الامراض والآلام	البسه الله لباس الصحة والسلامة وکساه ثواب العافیة والکرامة
صاحب تعزیه	خصه الله بالصبر الجمیل والاجر الجزیل	عظم الله اجره وسهل فی ذا المصیبة امره وادام الله حیاته واغلظ فی رامی فاته	جعل الله وارث الاعمار واعانه بالتحمل والاصطبار ورزقه الله اجرا جزیلا ووفقه الله صبرا جمیلا
فاسق	قوم الله حاله واصلح بالتوبة باله	تاب الله علیه توبه نصوحا ورزقه من التوفیق صحا و فتوحا	اصلح الله خصاله ونور بالتوبه حاله
	حرف دوم در انچه تعلق ببعضی از طبقات دارد و آن چیزی چند واجب التعظیم است واکثر آن متعلق بسلاطین باشد و خاصه ایشانست چون تخت و مملکت ولشکر وامثال آن وبعضی مشترکست میان سلاطین باشد واشراف چون رای وحکم و مانند آن وبهریک ازان ایمایی میرود و اما بعضی ازانچه خاصه ملوک وسلاطین است و برخی از مشترکات		
دولت	دولت قاهره [illegible] ارکانها [illegible] بالدوام [illegible]	دولت روز افزون [illegible] بالبقا و [illegible] وادام [illegible] الایام	دولت عالی اعلاها الله وقواعد المعالی ودولت ابد [illegible] الی یوم الموعود
تخت	سریر اعلی اعلاه الله تعالی بالرفعة واسناه بالقوة والسطوة	سریر خلافت مصیر اقوی الله قواعده وارسی معاقده	درگاه عالی لازالت محروسه
درگاه	درگاه [illegible] لازالت محروسة الاطراف [illegible] الاکناف	[illegible] لازال فی [illegible]	درگاه عالی [illegible] [illegible]

تم المتفرقات
زوده الله

تتمه طبقات

رایت	رایت عالی رفعها الله پیروره اولیا المظفرة وشبور اعداء الدوله	اعلام ظفر نگار رفعها الله بالاقتدار الویه نصرت شعار لازالت مرفوعة بالافتخار	رایات نصرت ایات لازالت منصوره فی جمیع الاوقات لوای عرش فرسا اعلاه الله فوق السموات العلی
عساکر	عساکر منصوره جعلهم الله غالبین وجعل اعداءهم مغلوبین نصرهم الله اینما کانوا وجرسهم حیثما کانوا	جنود ملایک ورود ایدهم الله بالفتح المبین والنصر العزیز	عساکر کواکب عدد ملایک مدد نصرالله پیر ایاهم لشکر منصور رزقهم الله الیمن بمیمنه والیسر بمیسرته
مسامع	مسامع علیه شرفهما الله باسمار البهیة	مسامع جلال اسمعها الله البشایر بالاقبال	مسامع اشرف ملاءه بالاخبار السارة
فرمان	فرمان اعلی نفذه الله شرقا وغربا واجراه بین الانام بعدا وقربا	فرمان واجب الاذعان لازال نافذا فی الاقطار والارکان فرمان عالم مطیع جهانمطاع لازال لازم الامتثال والاتباع	فرمان همایون نفذه الله فی اقطار الربع المسکون حکم جهانمطاع لازال عالیا فی جمیع الاصقاع
رکاب	رکاب عالی لازال مقبل شفاه الاعالی	رکاب دولت انتساب لازال محفوظا فی الذهاب والایاب	
خزانه	خزانه عامره عمرها الله تعالی بالاموال الفاخره	رای انور زادها الله اشراقا	
رای	رای ملک آرای لازال عالیا		
معسکر	معسکر همایون حفت بالفوز الکبیر والنصر العزیز		
دارالملک	دارالملک عامره حفت بالمسرات وصینت عن المضرات	دارالسلطنه وقاها الله عن الآفات وعصمها عن المخافات	

مناسب امرا و کبرا و اشراف و عظما

رای	رای منیر آفتاب تاثیر لازال ظاهرة التنویر	رای عالی لازال مظهر الحقایق المعالی	
درگاه	درگاه گردون مثال حفت بیامن الاقبال آستانهٔ عالی لازال بهاء وعلا عالیا	سدهٔ رفیع وعتبهٔ منیع حفت بالدولة العظمی والسعادة الکبری	سده والا اعلاه الله تعالی آستان فرودوس نشان حفت بالفوز والامان
مثال	مثال بی مثال واجب الامتثال نفذه الملک المتعال فرمان عالی لازال مطاعا بین الاعالی	امر عالی و حکم متعالی لازال عالیا باثار المعالی	
سمع	سمع عالی حیث بالبشایر سمع شریف لااخلاه من اخبار التکریم والتشریف		
ضمیر	ضمیر انور لازال مهبطا للانوار ومنبعا للاسرار ضمیر منیر آفتاب تاثیر حفظه الله بحسن التدبیر		

حرف سیوم در ادعیه ازمنه لازم التعظیم و امکنه واجب التکریم در سطر سابع و عاشر از صحیفه اولی بتقریب ذکر زمان و مکان کتابت ادعیه جهت شهور و ایام فاضله و امکنه محترمه نوشته شده اینجا نیز جهت هر یک دعا[ئی] مذکور میشود تا این کلمه از آن معنی خالی نماند اما ازمنه

محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذوالقعده	ذوالحجه
عمت برکاته و وردت خیراته بین الامم	قرن الله ایامه بالخیر والظفر	ختمها الله بالخیر وجعلها من خیر ایام الدهر	شاعت خیراته وعمت برکاته	عمت افاضته وعمت افادته	ختمها الله بالخیر الی نجعلها من خیر الایام خوانده	لامنع الله عن برکاته و من فیضانه	فاضت میامن فواید و شاعت عواید	دامت عوائد افاضته بین اهل الایمان	ختمها الله بالسعادة والاقبال	ختم خیره وعم فیضه و بره	افاض الله من رغایب منحها وصب برکات ایام البیضا

ذیل در متفرقات این صورت و از جمله آن دعای موارثست و مخفی نیست که انبیا را درود و سلام باید فرستاد و صحابه کبار را ترضی باید فرمود و تابعین و تبع تابعین را ترحم باید نمود و سایر مردمان را فرا خور ایشان ادعیه مقررست چنانچه شمه از آن درین محل بحیطه کتابت در می آید و الله الموفق

سلاطین	[illegible]	متفرقات علما	[illegible]
امرا	بفیض الله عزته و نور حضرته	متفرقات	روح الله نفسه بافاضة سبحان کرمه و اقام روح ربه بفضله و اکرامه
مقربان	اکرم الله مآبه و عطر بنسیم الرحمة ترابه افاض علیه سحایب غفرانه و اظله فی ساحة ریاض جنانه	متفرقات	اضاء الله مرقده بانوار رحمته و اسکنه مستقره بعظایم موهبته
وزرا	خصه الله بجلیس فضله و جزیل بره و طوله	معارف	[illegible] الله علیه سرادق غفرانه و اعد له مناظر جنانه
سایر علما	البسه الله لباس غفرانه و اسکنه فی اعلی درجات جنانه	مشایخ	کسیه الله حلة رضوانه و سقاه کاس غفرانه
متفرقات	اسکنه الله اعلی الجنان و البسه ابهی حلل الغفران خصه الله بالرحمة و الرضوان و الرحمة و الغفران	رباط	روح الله روحه و نور بالطف ضریحه
سادات	عطر الله تراب مضجعه بروایح نسیم الکرامة و نجز جنبات مرقده بفوایح شمیم المرحمة افاض الله علی جنابه لوایح القدس و اوصل الی ساحته بشایر روایح الانس	عوام	طهر الله رمسه و طیب نفسه برد الله مضجعه و جعل الجنة مرقده
ایمه	نور الله مرقده بالانوار الشارقة و اضاء ضریحه بالاضواء البارقة	متفرقات	سقی الله بشآبیب الرحمة ثراه و طاب بنسایم المغفرة مثواه
کمار علما	[illegible]	متفرقات	[illegible]
قضاة	[illegible]	متفرقات	[illegible]

جمعه	عید فطر	عید اضحی	عید غدیر و مبعث النبی	استفتاح	عاشورا	لیلة البرات	لیلة القدر
اعاد الله علینا من برکات هذا الیوم و ایاب الله دعوات	اعاده الله [illegible] برکات [illegible]	افاض علینا رب العالمین من برکات	فتح الله علینا برکته ابواب النجاح ورزقنا بیمنه مفتاح الفلاح	فتح الله علینا برکته ابواب النجاح ورزقنا بیمنه مفتاح الفلاح			

الامکنة	مکه	کعبه	مدینه	روضه نبویه	بیت المقدس	قدس	روضه رضویه	طور سینا	مقابر اولیا
	زاده الله تعظیما و تشریفا ان تعظم العظیم	زادها الله شرفا و تعظیما بالاحترام	طاف الله [illegible] علی من [illegible] الصلوات	صلی الله علی ساکنها [illegible] الصلوات و عطرها بروایح التحیات			صلی الله علی [illegible] انوار التحیة		

کلمه دوم در دعا علیه و آن جهت ظلمه و مخالفان ملت می شاید و اهل بغی و عناد و برای نمونه چند لفظی نوشته شد

اهل بغی	خذلهم الله بصولة جنود الجبارية و احرقهم بشعلة نیران القهارية	طهر الله بلاد المسلمین من شرور فسادهم	
شکر کفر	نکس الله اعلامهم و اظلم علیهم ایامهم کسر الله شوکتهم و هزم فئتهم	و عصم عامة العالمین من شر ریعهم و عنادهم	اعدمهم الله اخذا و بیلا و بسلط
اعدای دین	دمرهم الله و اهلکهم و اظهر علی قاطبة الانام ذلهم و هوانهم	صب علیهم امطار البوار و جنة [illegible]	علیهم عقوبة و تنکیلا
مخالف ملت	محی الله رسومهم و اظلم بالاحتراق نجومهم	فی اغلال الذل و الاد بار	کفی الله عن عباده المسلمین و بلادهم
ظلمه	کفی الله شرورهم و ارادهم فی کل ترشودهم		ظلمة حیادهم و نشه عنادهم
قطاع الطرق	فرق الله جمعهم و شتت بآثار القهر شملهم		

در ذیل

علمای کبار	بوّأه الله اعلی غرف الجنان و عطر نفسه القدسیه بروایح الرضوان سقاه الله من التسنیم و شرّفه بروح و ریحان وجنة نعیم	مترحمات	عطر الله تربته و رفع بالرضوان رتبته
ایضاً	افاض الله علیه سجال رضوانه و اسکنه فی اعلی مدارج جنانه اکرمه الله بقربه و نوّر بلوامع الغفران حوالی تربته	مترحمات	روّح الله روحه و زاده بفضله فتوحه
مشایخ	قدّس الله روحه فی محال القدس و نوّر ضریحه بلوامع الانس قدّس الله روحه و زاده فی فرادیس القرب	مغفرات	عطر الله مرقده و نوّر بالغفران مشهده
ایضاً	خصه الله بانواع السعداء فی محال القدس و اکرمه بایصاله الی النفوس القدسی فی مجالس الانس	مغفرات	ثوّب غفرانه و سقاه الصوب رضوانه کساه الله ~~ذنوبه و ذنوب الطائفه و سقاه صوب رضوانه~~
ایضاً	افاض الله علی روضته لوامع العرشیه و اضاء مرقده بجوامع الانوار القدسیه	مغفرات	غفر الله ذنوبه و ذنوب الطائفه و سقاه وابل سلاف عفوه و اعطافه

نکته در دعا جهت احیاء باید که ملاحظه اسما یا القاب نمایند و لفظی مناسب اسمی یا لقبی بیارند و جهت نمونه چند دعا آورده شد

محمد	لازال کاسمه محمدا و بابه المحامد مؤیدا	معز الدین	لازال معز الاولیائه مذلا لاعدائه	جلال الدین	ضاعف الله جلاله و زین بمکارم الخصال خلاله
احمد	لازال الی وصف احمد اوصاف و خلقه احسن الاخلاق بکمال الالطاف	محیی الدین	لازال الی محییاً لمراسم الفضل و الکمال و محییاً عنده اولی الدولة و الاقبال	شمس الدین	لازالت شمس علائه لامعة الانوار ساطعة الضیاء و الآثار
محمود	لازالت عواقبه کاسمه محمودا و عند اهل الخیر مودودا	بهاء الدین	لازال بها للنوع الانسان و ضیاء لانسان العیون الاعیان	حسن الدین	لازال لاولیائه رکناً رکیناً و لمن التجأ به حصناً حصیناً
علی	لازال قدره علیا و قبله صفیا	ناصر الدین	رفع الله علم نصره و اعلی قدره من اعاظم عصره	نظام الدین	لازال نظاماً للامور و قواماً لمهام الجمهور
حسن	لازال بجمال مکارم الاخلاق حسنا و بین الکرام [illegible] و الآفاق	فخر الدین	و امت مفاخره المشهوره و لازال فخر الارباب المناصب	قوام الدین	جعله الله قواما و بین الافاضل سنا

تمت

سعد	لازال جده سعیداً و قوله بین الاجله سدیدا	تاج الدین	لازال تاجا علی قمم الانام و سراجا فی ظلم حوادث الایام	علاء الدین	شید الله مبانی علائه و جعل القلوب مبانیة بولائه
شریف	احیاه الله بافنیة الخیر و النعم حتی یحیی بوجوده رسم الکرام	شرف الدین	لازال به دوام الشرف شریفا و ظله علی مفارق العالمین المخلصین وریفا	ضیاء الدین	لازال للدین ضیاء و للاسلام بهاء
منصور	لازالت علم علائه منصورا و قلب من والاه بتبهجا مسرورا	صدر الدین	لازال فی مجامع الافاضل صدرا و فی ظلم الحوادث بدرا	مجد الدین	ضاعف الله مجده و زاد باقتناء المکارم جهده
مسعود	جعل الله نجم کالائه مسعودا و لازال عند ارباب الدوله محمودا	نور الدین	صان الله [illegible] و نور صدره باضواء السعادة	سعد الدین	لازال سعد علائه ساعدا و نجم سعادته ساطعا
زین	لازال مختارا بین اصحاب الاختیار و مظهر الانوار [illegible]	کمال الدین	لازال کماله مصونا عن الزوال و صحبه عین الکمال و جلاله [illegible]	عز الدین	جعل الله نوره انسان العین بل عین نور الانسانیه فی الخافقین

نکته و می‌شاید که دعای عزیزی واجب التعظیم بعد از ذکر وی در اثنای مکاتیب منظوم بیارد و هر آینه عربی باید و تا در امصراع پارسی دیده شده و در افتتاح اسهل که ابیات ابتدائیه عربیه و فارسیه مذکور شده بعضی ابیات که جهت مخاطب مناسب باشد هست و در دعوات اختتامیه نیز توان یافت و اینجا جهت نمونه چند بیت انشاد

مد ذو الرحمن ظلاله فی دوام العمر و الاقبال	[illegible]	فی ذات الاقدار بحر [illegible]	مد ذو الوقت ظل الدی
دام به العز و البقاء	ما بقی الارض و السماء	دقّه [illegible] دقه [illegible]	فی دوام العلو و الاقبال

۴۱۹

وبتقریب ایراد ادعیه اگر این نکته بود عایی نیازمند از همت همه یابد از دایره نسبت خارج نیست **بیت**

خداوندا بحق آنکه انشا کردی از اول قلم را تا از سر قدر بر لوح شد پیدا بفرمان منشی الطاف را تا نامه رحمت کند

انشا بنام جامع این نسخه زیبا خداوند کتاب و کاتب و قاری و سامع را ممتع دار از فضل و کرم در دین و در دنیا

اللهم استجب دعانا وحقق بلطفک رجانا انک علی افاضة الخیر قدیر و الاجابة دعوات المضطرین قدیر

بامداد توفیقات ربانی واسعاد تاییدات سبحانی **ع** کار بپایان رسید و نامه بعنوان والحمد لله علی اقامه

والصلوة والسلام علی مظهر اسرار کلامه و مطلع انوار وحیه و الهامه محمد المؤید بالایات الباهرات

وعلی آله واصحابه و تابعیه و احبابه وقد تم فی یوم الاربع و الرابع من شهر جمادی الثانی ختم الله

بالخیر والعافیه المنتظم فی شهور سنه ۹۰۹ تسعمایه هجریه علی ید الفقیر المعتصم بحبل رحمة الملک الوفی

حسین بن علی الکاشفی ایده المنان باللطف الخفی و وقعت [illegible] فی تاریخ الاتمام یعرف منه الیوم والشهر

والسنة بالتمام **قطعه** شکر که کرد باتمام رسید این کتاب از کرم سبحانی چون بکلی قلم غایه بار

گشت فارغ ز تحریر اختتام سال [illegible] بچهارم ز جمید الثانی ۹۰۷ ۹۴۸ باتمام رسید و با ختتام نجامید

این نامه نامی و نسخه گرامی المسمی بمخزن الانشا
۹۱
قدم [illegible] یه الضعیف ابوالقاسم
بن شاد محمد کاشانی

۲

بحکم مهر ایرات
امتاز جان بنده شاه ولایت دلبر [illegible]
بن اسمعیل بن طهماسب سلطان پادشاه
علامت [illegible]

۱
صغیر سلطان [illegible] الملک شاه